

دلایل شکل‌گیری کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری



فهرست

- راهنمای کتاب
- مقدمه
- معرفی بحث
- **بخش اول:** چگونگی پیوستن رفیق ناصر احمدی به گرایش مارکسیست های انقلابی و سپس پیوستن او به احیای مارکسیستی
- **بخش دوم:** دلایل بیرون آمدن سه رفیق دیگر این کمیسیون از گرایش مارکسیست های انقلابی
- **بخش سوم:** معرفی بحث بوروکراسی درون احزاب، در احیای مارکسیستی
- **بخش چهارم:** جلسه آخر رفقای این کمیسیون با مازیار رازی و مراد شیرین - انشعاب
- **جمع بندی**
- **موضع کمیسیون**
- اطلاعیه ی انشعاب
- اطلاعیه ی موجودیت
- اطلاعیه ی شماره ۱: جواب نامه ی میلitant
- اطلاعیه ی شماره ۲: قتل شاهرخ زمانی
- [تهدید امین کاظمی] نماینده ی «گرایش» مازیار رازی
- اطلاعیه شماره ۳: جواب به تهدید امین کاظمی
- اصول و اهداف «کمیسیون»

راهنمای کتاب

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری (از این پس «کمیسیون») کوشش نموده تا متن این کتاب را در نهایت صداقت ممکن ارائه نماید. از آنجایی که هدف از بیرون دادن مطالب این کتاب منافع شخصی و یا گروهی نبوده، بلکه خواهان شفافیت کامل در امر باز کردن بحث مضمرات بوروکراسی است، لازم است که توجه علاقمندان به مطالعه‌ی این کتاب را به چند نکته جلب کنیم تا در طول مطالعه خواننده گیج نشده و دقیقاً بداند که هر پاراگرافی از چه کسی و در چه زمان یا موردی آورده شده است.

این نکات از این قرار است:

- به غیر از اولین پاراگراف کتاب که از زبان «کمیسیون» آمده، تمام پاراگراف‌هایی که «به این سبک» و یا «به این سبک» نوشته شده، نقل قول‌های کلاسیک و تاریخی می‌باشند.
- مطالبی که از روی نوار پیاده شده است، تماماً «به این سبک» دیده می‌شود.
- مطالبی که از روی نوار پیاده شده، تماماً نتیجه‌ی زحمات رفیقمان یاشار آذری است. در این بخش، در برخی موارد مطالبی "[به این سبک]" آمده است. اینگونه جملات که در میان مطالبی که از نوار پیاده شده، دیده می‌شود، نکاتی است که یا خود رفیق یاشار یا یکی دیگر از رفقا پس از پیاده کردن نوار به بحث‌ها اضافه کرده است و در نتیجه بخشی از بحث‌های پیاده شده از روی نوار نمی‌باشد.
- در بخش‌هایی که از نوار پیاده شده، جاهایی «...» دیده می‌شود. دلیل آن این است که «کمیسیون» خواهان باز کردن مسائل خصوصی افراد و مسائل امنیتی نمی‌باشد و به این جهت، اغلب در کنار نقطه چین‌ها، درون () توضیحاتی اضافه شده تا جملات قابل فهم بوده و سکت‌ها یا بریدگی نداشته باشد.
- آن مطالبی که از صفحات فیسبوک کپی برداشته شده، به همان سبک آورده شده، تا هیچ شکی در درستی آن‌ها ایجاد نگشته و امانت رعایت شده باشد.
- قابل توجه اینکه در اطاق اسکایپ روال بر این بوده که وقتی کسی صحبتی اضطراری دارد F9 می‌زند. در این موقع هر بحثی که هست قطع شده و به کسی که F9 زده باید وقت صحبت داده شود.

مقدمه‌ی

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

رسیدگی به شکایت

این کمیسیون در اولین مرحله از رسیدگی به شکایت چهار عضو سابق گرایش مارکسیست های انقلابی ایران از چند عضو کنونی این تشکیلات مایل است مسائل را در یک میزگرد و در جوی رفیقانه باز کند، اما پیش از آغاز به این کار، کمیسیون مایل است بر این نکته تکیه کند که هدف از رسیدگی به این مسأله، به هیچ وجه ایجاد تشنج و یا فرصت طلبی در جهت منافع فردی یا سیاسی افراد درون این کمیسیون نیست، بلکه کوششی است در جهت رفع نواقص ارزش ها و اهدافی که ما در گرایش مارکسیست های انقلابی (از این پس «گرایش») به مدت دو دهه بزرگ داشته و به خاطر آن ها هر آنچه در توان داشتیم را با تمام وجود در اختیار «گرایش» نهادیم.

هیچیک از ما خود را بدون نواقص نظری و یا تشکیلاتی نمی بیند و همه ما همیشه خواهان بسط دانش نظری خود بوده و هستیم و در زمینه ی قبول مسئولیت تشکیلاتی هرگز از به کارگیری نهایت توان ممکن مادی و جسمانی خود در «گرایش» کوتاهی نکردیم. اکنون هم هیچیک از ما در این رابطه دارای عذاب وجدان نیست، زیرا همه ی ما می دانیم که درون «گرایش»

بیش‌ترین کوشش خود را در راه حفظ و گسترش اهداف و خط‌سیاسی و یا نظری «گرایش» انجام داده بودیم. بعضی از ما به خاطر مبارزه برای اهداف «گرایش» بالاجبار با افراد خانواده و بستگان خود در تناقض قرار گرفتیم که در نهایت منجر به منزوی شدنمان گردید. بعضی هم با تمام محدودیت‌های جسمانی، هر لحظه‌ی ممکن از زندگی خود را (هر چند کوچک و ناچیز) در اختیار پیشبرد اهداف انقلابی «گرایش» قرار داده بودیم.

قابل توجه اینکه ما برای رعایت اصول عدالت خواهی، این شکایت را قبلاً به صورت کتبی به رهبری «گرایش» ارائه داده و قصد داشتیم که در محیط خصوصی‌تری مانند «احیای مارکسیستی» (از این پس «احیا») به مسائل مورد نظر پرداخته و آن‌ها را رسیدگی کنیم، اما بر اثر عدم همکاری از جانب «گرایش»، بالاجبار باید به آن‌ها در سطح عمومی بپردازیم.

معرفی بحث

سنوال اول کمیسیون: کدام یک از شما رفقا مایلید که مسأله را از اول باز کرده و تعریف کند که مشکل شما چه بود؟ رفیق سارا، شما مایلید شروع کنید؟

رفیق سارا قاضی: از دید من مسأله ما دو بخش دارد: پیش از عضویت علیرضا بیانی در «شورای دبیری» که به نظرات شخص مازیار رازی برمی گردد و دیگری از زمانی که علیرضا بیانی درون «گرایش» دست به فعالیت مستمر زد. اهمیت بخش اول را که به نظرات و روش کار مازیار رازی برمی گردد، تا همین اواخر درک نکرده بودم. مازیار رازی همیشه بر این نظر بود که ما اگر می خواهیم درون «گرایش» فعال باشیم، می بایستی تمام وقت خود را در اختیار «گرایش» قرار بدهیم و به این منظور، همیشه از ما کار بیش تری را مطالبه می کرد. من شخصاً همیشه در حد نهایت توانم کار انجام می دادم و معتقد بودم که باید پشتکار محکم داشت و در انجام کارها سرعت عمل به خرج داد و در نتیجه، فکر نمی کردم که برخوردهای مازیار رازی با کل گروه نسبت به من هم برمی گشت، زیرا در هر دورانی که فعالیت داشتم و به خاطر بیماری کناره گیری نکرده بودم، نهایت جدیت را در انجام وظایفی که به من سپرده شده بود داشتم. در ضمن، یکی از تاکتیک های مازیار رازی همیشه این بود که سعی می کرد اختلافات خودش با تک تک ما را اول به صورت تماس های فردی حل کند و در این تماس ها از ضعف های سایر رفقا می گفت و من همیشه به این صحبت ها به عنوان «درد دل» نگاه می کردم. در

رابطه با شخص من، یکی از اختلافات بین ما میزان رعایت مسائل امنیتی بود، مثل ظاهر شدن در برنامه های تلویزیونی. من در آن مقطع، به این اختلاف اهمیت نمی دادم و کارهای خودم را می کردم.

رفیق سعید صادقی: بله، من هم وجود تماس های شخصی و رفتارهای محفلی مازیار رازی را تأیید می کنم. البته همان زمان ها هم با این روش کار مخالف بودم ولی به خاطر مازیار به اشتباه همیشه سکوت کردم.

رفیق سارا قاضی: مازیار در مقطعی از من خواست که با اعضای حزب کمونیست کارگری به برخورد پردازم. من هم که بخشی از کارم در مورد مسائل زنان بود، سعی در نوشتن نقد به مقالات آن ها کردم. اما مدت کوتاهی بعد از آن به مدت سه سال مجبور شدم از فعالیت دست بکشم، زیرا بیماری ام شدت یافته بود. به هر حال منظورم این است که ظاهراً نه من بلکه هیچیک از ما در «گرایش» به آن سبکی که مازیار می خواست کار نمی کردیم و در نتیجه از نظر مازیار رازی جزو رفتنی ها بودیم، اما خودمان خبر نداشتیم. بخش دوم اینکه وقتی در ژانویه ۲۰۱۲ به ادامه ی فعالیت برگشتم با حضور علیرضا بیانی در جمع مواجه و کمی بعد به طرز کار او پی بردم. به هر حال طولی نکشید که مناظره رادیویی بین من و مصطفی صابر برقرار شد که در رابطه با مسأله ی زنان بود. در جلسه ای که بعد از آن در «گرایش» داشتیم، مازیار در رابطه با آن مصاحبه حرفی نزد و علیرضا بیانی شروع به انتقاد کرد. من انتقاد او را سبک عمل متفاوت می دیدم ولی متوجه نبودم که در آن مقطع مازیار با سکوت خود در واقع داشت از علیرضا حمایت می کرد (علیرضایی که در برخورد با اعضای حزب کمونیست کارگری در اوایل هر بحثی کارش به فحاشی

می کشید!!) من انتقاد را نپذیرفته و به روش برخورد خودم ادامه دادم. این در واقع دومین اختلاف من با مازیار بود. به عقیده مازیار رازی در زمان، طی شش سال گذشته جو در داخل ایران برای فعالیت «گرایش» عوض شده بود و علیرضا بیانی در خارج از کشور شروع به فعالیت مستمر کرد. در این مقطع، مازیار رازی در یکی از جلسات «گرایش» مشخص کرد که کسی که تمام وقت و به هر طریق لازم کار تشکیلاتی خود را انجام ندهد، تنها یک عضو (از نظر ایشان ساده) خواهد بود که درون تشکیلات نقش اساسی و تعیین کننده خواهد داشت و کسانی که تمام وقت خود را به کار سیاسی اختصاص داده بودند و یک نفر را توانسته بودند عضو کنند به رتبه «کادر» می رسیدند و آنان هستند که درون تشکیلات حق تعیین کننده ای دارند. به عبارت دیگر او داشت این بار، اتمام حجت می کرد که اگر عضو نیاورید (طبق اساسنامه) عضو ساده باقی می ماندید و هر کس تازه واردی که عضوی با خود بیاورد بر شما ارجح تر خواهد بود. من هم که کارم آماده کردن مقالات در نشریه و بخصوص بخش زنان بود، از جانب رفیق رازی مورد اعتراض قرار گرفتم که چرا عضو زن جذب «گرایش» نکرده بودم. در مورد عضو گرفتن من، ما چند بار در «گرایش» بحث کردیم و من فکر کردم که موضوع روشن و منتفی شده است، اما از دید مازیار رازی این طور نبود و با این مسائل علیه من پرونده ساخته بود و خودم خبر نداشتم.

مدتی پس از آن، رفیق ناصر احمدی از طریق تماس با علیرضا بیانی به ما پیوست. لذا علیرضا بیانی مسئول او شد. در نتیجه، این یک عضوگیری برای علیرضا محسوب شده و به سرعت به کادر تبدیلش کرد. مدتی نگذشته بود که علیرضا بیانی که نتوانسته بود کار تشکیلاتی با رفیق ناصر انجام دهد، او را

تحويل مازيار رازی داد. به این ترتیب، علیرضا بیانی نه با رفیق ناصر احمدی کار کرده بود که بخواهد او را بسازد و بعد او را به «گرایش» معرفی کند (بلکه رفیق ناصر خودش با علیرضا بیانی تماس گرفته بود) و نه وقتی مسئول رفیق ناصر شد، توانست انجام کار تشکیلاتی را با رفیق ناصر به مرحله‌ی مطلوب برساند. در نتیجه، بنا بر اساسنامه، قابلیت تبدیل شدن به کادر را نداشت. اما رازی او را به سمت حتی رهبری در «شورای دبیری» رساند، چونکه از قابلیت «خاصی» برخوردار بود. او حاضر بود که در کارهای علنی (مثل سخنرانی در تلویزیون) شرکت کند، و یا به قول مازیار رازی اگر او یک جمله بگوید بیانی در رابطه با آن می‌تواند یک ساعت صحبت کند، و به قول معروف آسمان را به ریسمان بدوزد. اما علیرضا بیانی همواره با هرگونه کار تشکیلاتی منظم کلاً مخالفت می‌کرد و خودش نیز توان متعهد شدن در این راه را نداشت. برای مثال، زمانی که من پیشنهاد ساختن «کمیسیون کمک مالی به خانواده‌های کارگران زندانی» را در جلسه «احیا» دادم، علیرضا بیانی بلافاصله آمد بالا و با انجام آن مخالفت کرد و در جمع آوری کمک مالی از سوی دیگران هرگز کوششی نکرد، اما پس از اینکه این کمیسیون با موفقیت ماه‌های متعددی برای خانواده‌های کارگران زندانی پول جمع آوری کرد، در رابطه با "اهمیت سیاسی" جمع آوری این پول مقاله‌ای نوشت که در میلیتانت هم چاپ کردند.

سؤال دوم کمیسیون: نظر رفقای دیگر در این باره چیست؟ رفیق یاشار

آذری؟

رفیق یاشار آنری: من هم سخت مشغول کار بودم و در طول مدت عضویتم مرتب به غیر از حق عضویت، کمک های مالی مورد نیاز را به هر مبلغی که بود فراهم می آوردم تا نیازهای «گرایش» از نظر مالی برطرف گردد، اما رازی باز هم همیشه گلایه داشت که کار تشکیلاتی نمی کنم! در مورد علیرضا بیانی هم باید بگویم که علیرضا بیانی برای تماس با «گرایش» اول با خود من تماس گرفت. من گزارش آن را به رازی دادم و او خواست که من با علیرضا مدتی کار کنم و برای آوردن در «گرایش» آماده اش کنم. علیرضا بیانی اصراری داشت که هر چه زودتر به «گرایش» بپیوندد. وقتی قرار شد که او را به «گرایش» وارد کنم، اول به مازیار گفتم که او طبق گفته های خودش ظاهراً آماده است و تا چه حدی در گفته هایش صادق است، بعد از کار کردن با ما معلوم می شود. ولی یک چیز را هیچ موقع نباید فراموش کنیم که او از سابقه «اکثریتی» می آید، روی آینده اش نمی شود حساب کرد. حتی سر مسائل امنیتی باید دقت کنیم و رازی هم با گفته های من موافقت کرد.

رفیق سعید صادقی: البته رازی در عمل نشان می داد که با اینگونه مسائل مشکلی ندارد و تدریجاً از زبان علیرضا به عنوان چماق بر سر مخالفان استفاده می کرد و بالاخره هم از او برای حذف کردن ما در «گرایش» کمک گرفت.

سئوال سوم کمیسیون: رفیق سعید، به نظر شما نقش علیرضا بیانی در «گرایش» چگونه بوده است؟

رفیق سعید صادقی: صحبت رفیق یاشار درست است و من یادم می آید که زمان آوردن علیرضا به «گرایش» با شک و نگرانی صحبت می کرد. در

نهایت هم دیدیم در فیسبوک با مخالفان خود، به نحوی لومین مآبانه برخورد می کرد که در جلسات از جانب اکثر رفقا مورد انتقاد قرار می گرفت. عاقبت هم با رفقای سابق «گرایش» همین برخورد را کرد که بر اثر بی اعتنائی مازیار رازی باعث شد، عده ای از «گرایش» بیرون بیایند.

رفیق سارا قاضی: من شخصاً بارها به مازیار می گفتم که علیرضا بیانی در بحث های فیسبوکی، پا به پای دیگران به جدال های شخصی راه داده و نهایتاً به خاطر بودنش در «شورای دبیری» به اعتبار «گرایش» لطمه می زند، ولی مازیار به این نکات توجهی نداشت. به نظر من، علیرضا هر چقدر هم که کارهای دیگرش را خوب انجام می داد، ربطی به این مسائلش نداشت و می بایستی از همان اول تنبیه تشکیلاتی می شد تا به روش لومپنیستی و تحریک آمیز خود در برخورد با دیگران خاتمه می داد. علیرضا در بحث های فیسبوکی یا هر جای دیگری از دید دیگران، سمبل «گرایش» بود و به نظر من هر جا که به شگردهای استالینیستی برای مجادله با دیگران پناه می برد، به اعتبار «گرایش» لطمه می زد و همین طور هم شد. اغلب زنانی که من با آن ها در تماس بودم با دیدن طرز برخورد علیرضا با خودشان یا دیگران، علاقه نزدیک شدن به ما را نداشتند. در حالی که از طرف دیگر، رفیق مازیار همیشه از من گلایه داشت که در بخش زنان چرا افراد بیش تری را جذب نمی کنم!

ما به عنوان مارکسیست های انقلابی می بایستی در بحث های فیسبوکی یا هر جای دیگری با نقدهای صحیح مارکسیستی خوانندگان را جذب می کردیم، نه اینکه با برخوردهای تخریبی به شخصیت آن ها توهین کرده و احساسات سالم آن ها را جریحه دار کرده و از هرگونه بحث سیاسی سالم و سازنده برانیم و دشمن تراشی کنیم.

مازیار از یک طرف، با تشکیل «احیای مارکسیستی» به دنبال اتحاد عمل در جنبش بود، از طرف دیگر با رها کردن علیرضا بیانی در میان بحث های فیسبوکی، اجازه می داد که او مشغول زدن زیرآب هر اتحاد عمل ممکن باشد و شرایط دشمن تراشی را هم برای اهداف مارکسیست های انقلابی به وجود می آورد و مازیار هم در برابر انتقادات رفقا از علیرضا بیانی همیشه سکوت می کرد و معتقد بود که این چیزها مهم نیست!

بخش (۱)

سؤال چهارم کمیسیون: رفیق ناصر، می توانید شما هم از تجربیات خود در آغاز پیوستن به «گرایش» تعریف کنید؟

رفیق ناصر احمدی: ابتدا که علیرضا بیانی مسئول من شد، ما تماس های تلفنی طولانی و مکرر به خرج خودم داشتیم، زیرا در یک کشور و نزدیک به هم نبودیم. این ارتباطات به مدت یک ماه از لحاظ نظری در مجموع خوب جلو می رفت، زیرا بحث ها عمدتاً حول نظریات منصور حکمت و خط سیاسی -تشکیلاتی احزاب کمونیست کارگری می چرخید و من با نقدی بیست- صفحه ای از آن ها به «گرایش» آمده بودم. به طوری که «گرایش» در نشریه ی «میلیتانت» خود، این نقد را گذاشته و از طرف «شورای دبیری» نوشت که «ناصر احمدی گسست صحیح و پیوست صحیح نموده است». از این جهت، به طور کلی بحث های ما با تفاهیم خوبی پیش می رفت و من از اینکه به چنین گرایشی پیوسته بودم، بسیار شاداب و هیجان زده بودم و پس از ۳۵ سال فعالیت سیاسی، احساس تولد نوینی می کردم. وقتی من از علیرضا به خاطر اینکه به نظر من اولین کسی بود که در جنبش چپ به منصور حکمت نقد نوشته بود، تحسین می کردم، علیرضا در جواب من گفت که: رفیق ناصر، رفیق دیگری به نام مازیار رازی داریم که به زودی در جمع هایمان می بینی و این رفیق به قدری از نظر سیاسی برای من مهم هست که من به خواست او، مسأله ی

خانواده‌ام را کنار گذاشتم و رفتم به ایران تا با جنبش کارگری تماس برقرار کنم! پس همین رفتن او به ایران و تماسش با جنبش کارگری هم از صحبت‌های طولانی دیگری برای ما شد. برای من هم جالب بود چون خودم هم در گذشته به مدت سه سال به عنوان کارگر ساده در کارخانه‌های مختلف کار کرده بودم و به یک جمع سندیکایی هم پیوسته بودم. به هر حال در همین روند، به زودی متوجه دو خصلت منفی ولی مهم او شدم. یکی اینکه کم‌تر اجازه می‌داد تا من هم حرف بزنم و دوم اینکه به هیچ وجه انتقاد نمی‌پذیرفت و سرانجام کار، من از علیرضا خواستم که با مازیار رازی هم در ارتباط باشم. پس از آشنایی تلفنی با مازیار رازی، بیش‌تر بحث‌های نظری‌ام را با مازیار رازی در میان می‌گذاشتم و از اینکه چنین فرصتی پیدا کرده بودم هم بیش از پیش در وجودم شاداب و پُر هیجان بودم، چون در این بحث‌های نظری حالا دیگر داشتم مارکس را به شکلی کاملاً متفاوت با مارکس منصور حکمت می‌شناختم و از طرف دیگر، «سوسیالیزم در یک کشور» و مخصوصاً «آیا کمونیزم در ایران پیروز می‌شود؟» را با «احیای مارکسیستی» و تشکیل «حزب پیشتاز انقلابی» به وسیله‌ی خود کارگران پیشرو که از بحث‌های مهم این «گرایش» بود، با هم مقایسه می‌کردم. من این بحث‌ها را با جدیت کامل پیگیری کرده و از اینکه توانسته بودم با این همه دانش سیاسی نوین در مارکسیزم بهره‌مند گردم، واقعاً در پوست خودم نمی‌گنجیدم و با شادابی و پشتکار زیادی در آماده کردن دستور جلسات «احیا» و کارهای دیگر به مازیار رازی کمک می‌کردم.

سئوال پنجم کمیسیون: پس به این ترتیب، اکنون زمان شرکت شما در اولین سمینار «احیای مارکسیستی» در آلمان می‌بایستی فرا می‌رسید. درسته؟
سمینار چطور پیش رفت؟

رفیق ناصر احمدی: بله، درست‌ه! دو بخش از این سمینار برای من از نظر سیاسی اهمیت زیادی داشت. اول، مناظره‌ی علیرضا بیانی با بهروز فراهانی بود. از آنجایی که علیرضا بیانی، برای من اولین کسی بود که منصور حکمت را نقد کرده بود، مهم بود که ببینم در مناظره با بهروز فراهانی چطور بحث می‌کند. موضوع بحث و مناظره آنان جنبش کارگری بود. به نظر من هر کس اکنون به فایل صوتی ۲۵ دقیقه‌ای بهروز فراهانی و ۲۵ دقیقه صحبت‌های علیرضا بیانی گوش کند، به راحتی درمی‌یابد که بهروز فراهانی به هیچ وجه به تشکیل حزب پیشتاز انقلابی اعتقادی نداشت و عمده‌تاً از احزاب مختلف طبقه‌ی کارگر صحبت می‌کرد و برداشت من از بحث او این بود که به علت گرایش‌های مختلفی که درون طبقه‌ی کارگر وجود دارد، احزاب مختلفی هم باید شکل بگیرد. در نتیجه، طبقه‌ی کارگر هرگز به یک وحدت و تراکم طبقاتی نمی‌رسد که بتواند بورژوازی را سرنگون کند. زمانی که نوبت به علیرضا بیانی رسید، در عین حال که دو بار به نکاتی از بحث‌های فراهانی اشاره کرده و آن‌ها را تأیید می‌کرد، هرگز به نکته‌ی اساسی بحث او که اعتقاد نداشتن به تشکیل حزب پیشتاز بود، نقدی به جا نگذاشت. بهروز فراهانی اما در برابر بحث‌های علیرضا بیانی، از او پرسید که آیا تمام کارگرانی که حزب پیشتاز را تشکیل می‌دهند، باید مارکسیست باشند؟ و علیرضا بیانی با تأکید محکمی گفت که بله، حتماً باید مارکسیست باشند.

در اینجا برداشت سیاسی مختصر و مفید من از علیرضا بیانی این شد که او دارای گرایش‌های راستی است که پشت ظاهری چپ‌نما پنهان کرده است. مارکسیزم علم هست و نه یک ایدئولوژی و مارکسیست بودن این علم، خودش را در برنامه‌ی انقلابی و عملی آن حزب پیشگام انقلابی نشان می‌دهد. بنابراین

هر کارگری - چه آنان که بعدها وارد این حزب می شوند و چه به ویژه بنیانگزاران این حزب- بطور مشخص در بطن مبارزه‌ی طبقاتی با تسلط به برنامه‌ی عملی انقلابی آن حزب است که خودش را نشان می دهد. یعنی در پراکسیس آن برنامه هست که خودش را نشان می دهد. با این حساب، طرز پاسخ علیرضا بیانی، از یکطرف با چپ نمایی محسوسش درواقع دارد سنگ بزرگی پیش پای سیل عمومی کارگران پیشرو می اندازد و درب حزب را به روی پیشروان انقلابی طبقه‌ی کارگر می بندد و مانع بزرگی در سازمانیابی انقلابی کارگری می گردد و از طرفی هم با ملاک ایدئولوژیک "مارکسیست بودن"، آنوقت، راه را برای هر بنی بشر و هر کارگری که خود را در حرف و نظر مارکسیست بداند و پیشوا بودن مازیار رازی ها و علیرضاها را تأیید کند، برای بنیانگزاری آن حزب باز می گذارد. درست مثل آقای کلهور که به عنوان کارگری از ایران، از همان بدو ورودش به جلسه احیای مارکسیستی که نامی جدید و ناآشنا برای منتقدین رهبری «گرایش» بود، درواقع غلام حلقه بگوش مازیار رازی و علیرضا بیانی بوده و بدون اینکه ناصر احمدی را بشناسد، عملاً به عدم حضور ناصر که حداقل یکسال جان مایه انقلابی برای مقدمات تشکیل حزب پیشتاز انقلابی گذارده بود، در جلسات «احیا» نظر تاثیرگذاری داد. این یعنی همان خطر "بوروکراتیزم در حزب انقلابی" آن هم از بدو شروع ساختن حزب که کسانی به اسم کارگر و کمونیست پیش می گیرند و مثل علیرضا بیانی معتقدند که "طبقه‌ی کارگر به دلیل تحتانی ترین طبقه‌ی اجتماع بودنش، می تواند به همه زحمتکشان دیگر برنامه هایش را دیکته کند. با این حساب، برای پیشگیری از سوء برداشت ها این کاملاً روشن هست که بنیانگزاران این حزب باید مسلط به مارکسیزم باشند، ولی بقیه‌ی کارگرانی که

به حزب می آیند لزومی ندارد که این جنبه‌ی تئوریک برایشان ملاک قرار داده شود آن هم برای اینکه روش درست مبارزه از عمل بر می آید و نه از فکر و نظر.

سؤال ششم کمیسیون: رفیق ناصر، الان با تعریف هایی که از «گرایش» کردید، خواننده ممکن است مدعی شود که شما این برداشت را که می گویی در آن زمان داشته اید، در واقع بعد از بیرون آمدن از «گرایش» پیدا کرده اید. در این رابطه مستندتر می توانید صحبت کنید؟

رفیق ناصر احمدی: بله، با توجه به بحث ها و رفتارهایی که از علیرضا در جلسات «احیا» دیدم بنظرم سند مهم دیگری می توانم ارائه کنم. اولین بار که نظرات مخالف و موافق رفقا را در عرصه‌ی سیاسی- تئوریک می شنیدم، در یکی از جلسات «احیا» بود که سه یا چهار هفته نیز به درازا کشید. بحث مربوط به "مجلس موسسان" بود که در آنجا علیرضا بیانی با قاطعیت محسوسی در سخنرانی هایش مطرح کرد که از آنجایی که طبقه‌ی کارگر تحتانی ترین طبقه‌ی جامعه‌ی سرمایه داری است می تواند نظرات خودش را به سایر اقشار زحمتکش دیکته کند (البته این بحث ها همه ضبط شده موجود است و در ضمن او در فیسبوک احیای مارکسیستی پیشین هم این نظرات را می گذاشت). بنظرم این بحث ها را - چه بطور کتبی و چه صوتی- بتوان در آرشیو گرایش مارکسیست های انقلابی یافت. پس از این مشاهده بود که نه تنها شک پیشین من به ماهیت سیاسی علیرضا به یقین بدل شد، بلکه از آن مهم تر، برای اولین بار بود که به روحیه‌ی دیکتاتوری او نیز حساس شدم. به عبارت دیگر، به جای

اینکه نقش انقلابی لنین را در آن بحث مجلس مؤسسان مجسم کنم، نقش استالین در ذهنم ظاهر می‌شد.

پس وقتی پرسیدید که حرف‌هایم من مستند هستند یا نه، می‌خواهم اضافه کنم که اتفاقاً من بیش از هر رفیق دیگری در برابر نکات بالا که در باره‌ی علیرضا بیانی عنوان کردم، حساسیت و پیگیری نشان می‌دادم. تا جایی که این پیگیری‌ها اساس تضاد شخصی بین علیرضا بیانی با من شد و در نتیجه‌ی آن، علیرغم برخوردهای بسیار رفقانه از جانب من، علیرضا به شیوه‌های مختلف (گاهاً هم به ظاهر دوستانه) به تخریب شخصیت من حتی در جلسات می‌پرداخت.

سؤال هفتم کمیسیون: رفیق ناصر، بخش دوم آن سمینار که نظر شما را در مورد سمینار اول جلب کرد، گفتید در رابطه با مازیار رازی بود. بفرمایید آن قسمت را هم توضیح دهید.

رفیق ناصر احمدی: بخش دوم، مناظره بین فرشید فریدونی و مازیار رازی بود. موضوع مناظره «ضرورت همگرایی مارکسیست‌ها و پروژه‌ی احیای مارکسیستی» اول فرشید فریدونی و سپس مازیار رازی هر کدام به مدت یک ساعت بحث خود را ارائه دادند. فرشید فریدونی ضمن ورق زدن اوراق خود، مارکس را به گونه‌ی آکادمیک، از زمان جوانی که با هگلی‌ها بود، معرفی کرد. اکنون نوبت به مازیار رازی می‌رسید. برخلاف روش بحث علیرضا بیانی که عمدتاً گفته‌های فراهانی را بدون نقد تأیید کرده بود، مازیار رازی ضمن ارائه بحثی از موضع پُرشور مارکسیستی به نقد بیرحمانه بحث صرفاً آکادمیک فرشید فریدونی پرداخت و نشان داد که بحث فرشید فریدونی صرفاً حول عقاید مارکس جوان و زمانی که با هگلی‌های جوان بود، محدود شده و اشاره به

مارکس تکامل یافته و کمونیستی که مثلاً کتاب «سرمایه» را نگاشته باشد، نداشت.

سئوال هشتم کمیسیون: رفیق ناصر، نکته مهمی که در این بخش می خواستی بیان کنی، همین بود؟

رفیق ناصر احمدی: نه، این را برای مقدمه گفتم تا ذهن شما را برای نکته مورد نظر آماده کنم و آن این است که در پایان سمینار و زمانی که جلسات عادی «گرایش» و یا «احیا» مجدداً برقرار گردید، در بحث های درونی بارها ضمن قدردانی از شیوهی برخورد مازیار رازی با فرشید فریدونی، به همهی اعضا و مخصوصاً رفیق مازیار یادآور می شدم که باید با علیرضا بیانی هم به همین شکل و به همین محکمی برخورد رفیقانه کرد و کل بخش های منظره بهروز فراهانی و به ویژه بحث های علیرضا بیانی را که عضو رهبری «گرایش» هم بود، بیرحمانه مورد نقد قرار داد. اما می دیدم که متأسفانه هیچیک از رفقا به این موضوع بسیار مهم توجهی نشان نمی داد و شخص مازیار رازی هم نه تنها مسأله را جدی نمی گرفت، بلکه با رفتار بسیار محافظه کارانه محسوسی در جلسات از کنار آن می گذشت. لذا مجبور می شدم که در صحبت های شخصی بین خودم و مازیار باز این موضوع را مطرح کنم. اما باز هم با سکوت و بی جوابی محافظه کارانه او روبرو می شدم. وقتی بیش تر طرز روابط بین مازیار رازی و علیرضا بیانی را ردیابی کردم، به یک روابط تشکیلاتی محفلی توأم با باندبازی مواجه شده و شروع به برخورد جدی تری کردم. در دنبال همین برخوردهای جدی من با آن ها بود که وجود یک رابطه ی محفلی توأم با باندبازی شدید و بدون کوچک ترین نشانه ای از نقد و انتقادپذیری

را دیدم و از جانب آن‌ها با سرکوب نظرات خود مواجه شدم که مهر تأییدی بود بر وجود یک باند قوی بین آن‌ها و روحیه سرکوبگری برای مقابله با مخالفان خود. برای روشن تر شدن این مسأله برایتان مثال هم می‌توانم بیاورم.

کمیسیون: بله، حتماً!

رفیق ناصر احمدی: در یکی از روزهای همین سمینار، مازیار رازی از زبان یکی از اعضای مشورتی (که اگر لازم باشد نام او را هم خواهم گفت)، ایرادی از من گرفت و به صراحت گفت: «رفیق ناصر، چرا به رفیقی که این قدر زحمت کشیده، گفתי که تو دزدی؟» من در وهله‌ی اول شوکه شده و به او گفتم: «رفیق مازیار، همین الان دو تا شاخ بزرگ از کله ام بیرون آمد!» و در آن وهله، بعید می‌دانستم که چنین دروغی از شخص مازیار رازی بیرون آمده باشد، اما از آنجایی که تجربیات مشابهی در حزب کمونیست کارگری داشتم به او گفتم: «من خودم باید ته و توی این دروغ بزرگ را در تشکیلاتی که با جانفشانی و آرزوهای عمیقی به آن پیوسته‌ام، در بیاورم.» وقتی که دید من قصد روبرو کردن با آن عضو مشورتی را دارم، جلوی من را گرفت و گفت: «نه، نه! این بار مهم نیست. فقط یادت باشد تا دیگر این کارها را نکنی.» من گفتم: «نه، من باید این عضو مشورتی را که فردا عضو اصلی هم خواهد شد، امروز بشناسم و با او برخورد کنم.» اینجا بود که از به دست و پا افتادن‌های او شک کردم که کار خودش باشد و بعد هم با روبرو کردن با آن رفیق، متوجه شدم که کار خود مازیار بوده است و موضوع اصلاً نسبت دروغ زدن به کسی نداشته است، چه رسد به چنین دروغ بزرگی! بعداً وقتی در این باره به شخص مازیار انتقاد کردم، باز هم به همان روش محافظه‌کاریش، سکوت کرد و بدون

انتقاد از خود، باز هم طوری صحبت می کرد که گویی من واقعاً چنان دروغی را گفته بودم و گفت که اشکالی ندارد و حالا در آینده مواظب رفتارم باشم. مثال دیگرم این هست که در همان روزهای سمینار، در حالی که بهروز فراهانی مشغول پاسخ به سئوالات بود، من هم سئوالی داشتم که آن را روی کاغذی نوشته و جلوی رئیس جلسه (که چنانچه لازم باشد نام ایشان را هم ذکر می کنم) که عضو تازه در احیای مارکسیستی بود، گذاشتم. او در حالی که گفت «اوکی» اما عملاً سئوال را به سخنران رد نکرد. باز در کاغذی دیگر همین سئوال را نوشته و جلوی رئیس جلسه گذاشتم، باز هم دریافت کرده، اما سئوال را مطرح نکرد. لذا از او انتقاد جدی و مشخصی کردم. او در نتیجه، پشت سر من با مازیار رازی حرف زده و نمیدانم مبنی بر کدام گفته های او، این دفعه هم مازیار رازی با انتقاد شاددار دیگری شخصیت اخلاقی مرا مورد سئوال قرار داد. من انتقاد خودم را در جلسه «احیا» بعد از سمینار مجدداً از رئیس جلسه مطرح کردم که این بار با واکنش شدید مازیار رازی که گفت: «بابا یک بار گفتی، بسه دیگر!» مواجه شدم. من هم جواب دادم که گفتن بدون واکنش مسئولانه چه حاصلی دارد؟! اما مازیار رازی آمرانه از من خواست که دیگر پیگیری نکنم.

جمع بندی من از این برخوردهای مازیار رازی با خودم، این بود که علیرضا بیانی و مازیار رازی در رفتار با من به مانند رهبران اصلی حزب کمونیست کارگری بودند. آن ها هم مانند این دو نفر، زمانی که من هنوز انتقاداتی نکرده بودم، من را فعال ترین رفیق حزب می دانستند و با متانت رقیفانه می پذیرفتند. اما همین که انتقادات سیاسی/تشکیلاتی من را شنیدند، دقیقاً مانند مازیار رازی با من رفتار کردند. در آخر سمینار، وقتی من با علیرضا و مازیار تنها بودم،

گفتم «رفیق مازیار، شما نه تنها کوچک‌ترین انتقادی به علیرضا نکردید، همه‌اش هم از او دفاع می‌کنید!» در اینجا علیرضا بیانی با لحنی حق به جانب گفت که «آخه رفیق ناصر، تو که تازه سه ماه است آمدی، من که ۱۷ سال است دارم با این ها کار می‌کنم، می‌خواهی در مقابل من از تو دفاع کنی؟!» من هم گفتم «با این حساب چه فرقی هست بین شما با سازمان های دیگر، مثل راه کارگر!» در حالی که در طول همین سمینار، بحثی راجع به راه کارگر و محمد رضا شالگونی شد و مازیار رازی می‌گفت که اگر عضوی انتقادی از یکی از کادرهای قدیمی داشت، شالگونی همیشه از کادری که مثلاً ۲۰ سال کار کرده بود دفاع می‌کرد.

سؤال نهم کمیسیون: رفقای دیگر، شما هم همین تجربیات را داشته اید؟ و آیا با رفیق ناصر در نتیجه گیری هایش موافقید؟

رفیق یاشار آذری: البته رفیق ناصر، این نقل قولی که از علیرضا بیانی می‌آوری اولاً مربوط به پیش از یک سال و نیم قبل می‌شود. دوماً به این ترتیب در آن موقع من تنها ۱۴ سال بود که به «گرایش» پیوسته بودم و رفیق سعید تنها ۱۲ سال بود که به «گرایش» آمده بود و سوماً از آنجایی که من و رفیق سعید پیش از علیرضا بیانی عضو «گرایش» شده بودیم، محاسبه علیرضا بیانی هم مانند حرف های دیگرش کلاً کذب است، زیرا علیرضا بیانی حدود ۲ سال بعد از رفیق سعید به «گرایش» آمد و همان طوری که بارها هم متذکر شده ام، علیرضا بیانی را من به «گرایش» معرفی کردم، پس او نمی‌توانسته ۳ سال زودتر از من به «گرایش» آمده باشد! بنابراین در آن مقطع که علیرضا بیانی با تو صحبت می‌کرده تنها حدود ده سال سابقه‌ی همکاری با «گرایش» را

داشته، آن هم به شرط اینکه «غیبت‌های کبری» او را که بیش از دو سال بود، به حساب نیاوریم.

من این بحث‌های ناصر را قبلاً شنیده بودم، ولی به دلیل اینکه هیچ موقع فکر این را نکرده بودم که به بحث‌های علیرضا دقت کنم، به این بحث‌های ناصر هم توجه چندانی نکردم. من بحث‌های علیرضا را مدت‌ها بود خیلی جدی نمی‌گرفتم، چون بیش‌تر بحث‌های رازی را تکرار می‌کرد، با این تفاوت که گاهی هم در آن‌ها اشتباه می‌کرد. رازی هم با بی‌تفاوتی از آن می‌گذشت و اما در رابطه با مسأله رفیق ناصر که به رفیقی که تدارک سمینار اول را دیده بود، گفته که «تودزدی؟» من یادم هست که این بحث در آشپزخانه محل آن سمینار درگرفت و من شاهد بودم که رفیقی که مسئول تدارک سمینار بود در حضور مازیار رازی، نسبت‌زدی را از طرف رفیق ناصر تکذیب کرد. بعد از سمینار اول در آلمان، خیلی واضح و روشن بود که آنچه که به درستی باعث ناراحتی رفیق ناصر شده بود، مسکوت و بی‌جواب گذاشتن سئوالات ناصر بود که مازیار رازی نمی‌خواست با آن‌ها رو در رو برخورد کند. مخصوصاً از زمانی که تقسیم‌کارها صورت‌گرفت و مازیار، علیرضا و آرام واقعاً تبدیل به یک باند شدند. ناصر به این طرز برخورد مازیار آشنایی نداشت و چون کار محفلی نکرده بود برایش عجیب بود و از چنین جریان سیاسی‌ای که این همه ادعا داشت، این انتظار را نداشت. آن‌ها همه چیز را از قبل آماده می‌کردند و به دلیل اینکه بقیه از لحاظ نوشتاری و گفتاری تخصص آن‌ها را نداشتند، با هر ترفندی شده بقیه را مجبور به اطاعت می‌کردند تا هر چه که آن‌ها می‌خواستند بدون مقاومت و بحث اقلایی، به مرحله‌ی عمل بگذارند. «شورای دبیری» سرپوشی بود که رهبری برای به دست آوردن قدرت بیش‌تر به وجود آورد تا

بتواند همه چیز را مطابق دلخواه خود تعیین کرده و به بقیه تحمیل کند. حتی در مورد «احیا» هم همین طور بود؛ عملاً «احیا» هم مثل «گرایش» توسط همین باند رهبری، تحت لوای «شورای دبیری» اداره می شد. پس منظورم این است که این چیز بعیدی نبود که رازی به انتقادات رفیق ناصر بی توجهی کند. بی شک ناصر موی دماغشان شده بود و برای همین سعی در کوبیدنش می کردند تا شاید ساکت شود.

رفیق سارا قاضی: من هم یادم است که رفیق ناصر در آن جلسه بسیار ناامید، کاملاً منفعل شده بود. خود من یکی از کسانی بودم که سعی کردم از رفتن او جلوگیری کنم. البته از موضع خودم، خوشحالم که رفیق ناصر راضی به ماندن در «گرایش» شد، چون حقیقت این است که این رفیق ناصر بود که عاقبت ماهیت حقیقی رهبری «گرایش» را برای من و رفیق سعید آشکار کرد و در نتیجه آن، رفیق یاشار هم توانست، از انزوایی که من و رفیق سعید ناآگاهانه و برحسب اعتماد به مازیار رازی، برایش ایجاد کرده بودیم بیرون بیاید. من در تئوری به مضمرات روابط محفلی آگاه بودم، اما هرگز موردی در طول سال های فعالیت سیاسی خود نداشتم تا عملاً آن را تجربه کرده باشم. رفیق ناصر در واقع باعث شد که من عملاً به آسیب های ناشی از روابط محفلی پی برده و آن را در «گرایش» و «احیا» نسبت به خود تجربه کنم. از این بابت از او سپاسگزارم.

رفیق سعید صادقی: اوایل ما به ناصر انتقاد می کردیم که در مورد جواب سئوالات به اصطلاح «پبله نکن». بعدها متوجه شدم که او حق داشت و حقیقت هم همین بود که این روابط محفلی درون «گرایش» به ما اجازه طرح

چنین سؤالاتی را آن هم این طور صریح نمی داد و رهبری حالت یک پیامبر خدشه ناپذیر پیدا کرده بود.

سؤال دهم کمیسیون: یعنی در جریان سیاسی ای فعال بودید که تا این اواخر به ماهیت «حقیقی» اش پی نبرده بودید؟

رفیق سارا قاضی: بله! من بیست سال است که مازیار رازی را از نزدیک می شناسم. ما به غیر از فعالیت سیاسی، خانواده های هم را از نزدیک می شناسیم و به قدری به هم نزدیک بودیم که از هیچ کمکی چه برای همدیگر و چه برای خانواده هایمان دریغ نداشتیم. در ضمن من تا همین موارد اخیر که باعث بیرون آمدنم از «گرایش» شد، با مقوله ای برخورد نکرده بودم که بر سر آن اختلاف جدی با مازیار رازی داشته باشم. مثلاً تا همین اخیر من درک نکرده بودم که مازیار رازی رابطه محفلی بسیار تنگاتنگی با تک تک رفقا داشت. مثلاً از هفده یا هجده سال پیش، او اغلب در مورد برخی رفقا و طرز کار آن ها با من درد دل می کرد. من به تصور اینکه او از روی احساس نزدیکی با من درد دل می کند، آن صحبت ها را هرگز با کسی مطرح نکردم و به این هم توجه نمی کردم که این انتقادها ممکن است به خود من هم برگردد. برای مثال، رفیقی بود که در انجام کارها خیلی تنبلی می کرد و مازیار رازی را گاهی خسته می کرد و او می گفت: «اشکال ندارد، وقتی رفقای جوان و انقلابی در آینده به ما بپیوندند، کار او را می دهیم به آن ها و به او هم اولتیماتوم می دهیم که اگر خوب کار نکند، می گذاریمش کنار.» من هم که از ابتدای فعالیت با مازیار رازی درگیر بیماری بودم و اغلب کار زیاد نمی توانستم انجام دهم، به او می گفتم: «پس رفیق مازیار، یک نفر بهتر از من را هم پیدا کنیم که کارهای

من را بتواند بکند، من را هم می‌گذاری کنار؟» او می‌خندید و می‌گفت: «نه رفیق سارا، تو که کم‌کاری نمی‌کنی!» و از موضوع می‌گذشتیم، بدون اینکه من منظور واقعی او را بدانم. این همه سال من خبر نداشتم که مازیار همین رابطه تنگاتنگ را با بعضی دیگر از رفقا داشت و در نتیجه پشت سر من هم به آن‌ها از من شکایت می‌کرد. این رفقا هم مثل من، حرف‌های او را بین خود نگاه می‌داشتند و به این ترتیب، روالی که مازیار رازی داشت سال‌ها ادامه پیدا کرد. در همین مورد، من خود را مدیون رفیق ناصر می‌دانم که در جلسه‌ای که من با مازیار داشتم، رفقا سعید و ناصر را هم دعوت کردم تا در حضور مازیار به اتفاقات اخیرپردازیم و من انتقاداتم را از او به خودش بکنم، همین‌طور رفقا سعید و ناصر. در آن جلسه من در جایی به مازیار رازی گفتم: رفیق مازیار، وجود من برای شما ارزشی ندارد، چون به قول شما من که به هر حال کاری نمی‌کنم. رازی گفت، نه این‌طور نیست. چه کسی چنین حرفی زده؟ در این موقع رفیق ناصر گفت: «رفیق مازیار، این شما نبودید که وقتی من پیشنهاد مطرح کردن عضویت «شورای دبیری» رفیق سارا را به شما دادم، گفتید آخر ناصر، سارا بیاید توی «شورای دبیری» چه کار بکند؟ کار او را توی «احیا» می‌بینی. هر هفته می‌آید و همان حرف‌ها را راجع به "کمسیون کمک به خانواده‌های کارگران زندانی" تکرار می‌کند؟» مازیار رازی در اینجا با خشم تمام گفت: «نه من هیچ وقت راجع به رفیق سارا چنین حرفی را نمی‌زنم.» از آنجا به بعد بود که مازیار رازی رابطه‌ای خصمانه با رفیق ناصر پیدا کرد. با ترس از اینکه رفیق ناصر این مسائل را بیاید در «احیا» بازگو کند، با زدن مهر روانی بودن - حتی حق دفاع از خود را در «احیا» به او ندادند - از بازگشت او به «احیا» جلوگیری کردند. در حالی که بر اساس مؤلفه‌های «احیا»، به هیچ

وجه حق ممانعت از ورود او را به اطاق «احیا» نداشتن، در ادامه خواهید دید، همین حرف رفیق ناصر اساساً باعث شد که جلوی بازگشت مجدد او را به «احیا» گرفتند و اختلافات ما در واقع بیش تر و بیش تر مشخص شده و بیرون ریخت.

دیگر اینکه باز هم در روند همین مجادلات بود که من متوجه شدم، رفیق ناصر راست می گفت که مازیار رازی جلوی ایرادات علیرضا بیانی را حتی اگر سیاسی هم باشد نمی گیرد و همه چیز را با سکوت برگزار می کند و یا بر اثر فشار نهایتاً می گوید: خیلی خوب، درست می شود و یا این ها مسائل شخصی است. یادم هست که حدود ده یا دوازده سال پیش زمانی که علیرضا تازه به ما پیوسته بود، مازیار خواست که من با او کار تئوریک بکنم. اما مدتی طول نکشید که به خاطر فساد اخلاقی او، ما با هم دعوا کردیم و من دیگر با او کار نکردم و گزارش آن را به مازیار و یکی دیگر از رفقای قدیمی دادم. من هر چه توضیح دادم، مازیار سکوت کرد، تا بالاخره بر اثر اصرار من گفت: خیلی خوب و تمام شد. اما این بار که دیدم اختلافات درونی به دروغ و فحاشی از جانب علیرضا بیانی و آرام نوبخت کشید و مازیار رازی کاملاً سکوت کرد، متوجه شدم که من با خوش باوری این همه سال در کنار مازیار بوده ام، در حالی که او کوچک ترین بهایی به زحمات من در «گرایش» نمی دهد.

برای مثال این هم قابل توجه است که پیش از سمینار «احیای مارکسیستی» در ماه ژوئیه ۲۰۱۴، رفیق ناصر که بابت شرکت در این سمینار خیلی شاد و پُرهیجان بود، می خواست که من هم شرکت داشته باشم. لذا در صحبت دوستانه به من گفت: «رفیق سارا اگر به خاطر خرج سفر نمی توانی بیایی، من حاضرم تا ۱۰۰۰ دلار به تو کمک کنم.» من گفتم: «نه رفیق ناصر، من حالم خوب

نیست و سفر نمی توانم بکنم و اوائل ماه اوت هم یک عمل جراحی دارم.» خیلی افسرده خاطر شد و من برای اینکه از او قدردانی کرده باشم، گفتم: «اما اگر بخواهی من را خوشحال کنی، یک کاری می توانی برای من بکنی.» رفیق ناصر با خوشحالی گفت «حتماً، چکار کنم؟» گفتم: «اگر بتوانی به جای آن ۱۰۰۰ دلار، ۵۰۰ دلار به رفیق مازیار بابت حق عضویت ماه های آینده من در سمینار بدهی، خیلی کمک بزرگی به من کرده ای و من بعد از سمینار، در ظرف چند ماه به تو پس می دهم.»

در جدال فیسبوکی که بعد از سمینار در «گرایش» بین ما رخ داد، آرام نوبخت در برابر این موضوع این طور نوشت:

«Aram Nobakht به Naser Ahmadi شخصاً از دیدن تو، به عنوان چنین فرد مزور و کثیفی، حالت تهوع پیدا می کنم. خوشحالم که زودتر کاسه گدایی سیاسی ات را برمی داری و به جای دیگری می رود. سارا هم کلاهش را بالاتر بگذارد که عملاً بابت ۵۰۰ دلار خودش را فروخته.
۱۰۰:۰۰ Gestern um Gefällt mir»

در این مقطع، مازیار رازی که از واقعیت در مورد این پول اطلاع داشت، حتی یک کلمه هم در جواب این فرد ننوشت که این چرندیات را کنار بگذار و عذرخواهی کن. از اینجا بود که من تازه بعد از بیست سال به ماهیت مازیار رازی و «گرایش»ی که در آن فعالیت داشتم، خوب پی بردم.

سؤال یازدهم کمیسیون: چرا دخالت نکردن مازیار رازی را در جواب به آرام نوبخت این اندازه مهم و تعیین کننده می بینید؟

رفیق سارا قاضی: راستش را بخواهید من در این مقطع به اهمیت آن هنوز کاملاً مطمئن نبودم. از اول که اختلافات به جدال تبدیل شد، من نمی توانستم

بفهم که چرا مازیار در جایی که باید دخالت بکند، ساکت است تا اینکه بالاخره دخالت کرد و به من و رفقا ناصر و سعید تهمت باندبازی زد و من در جواب و به مزاح تلخ به رفقا ناصر و سعید نوشتم رفقا حالا که این ها به ما نسبت باندبازی می زنند، اقلأً بیایید یک بار هم شده ما سه نفر حرف بزنیم که اگر این نسبت را می زنند لااقل دلیلی داشته باشند و زیرش هم نوشتم البته این یک مزاح تلخ بود، اما به محض اینکه من این را نوشتم، مازیار رازی نوشت:

«مازیار رازی

نکاتی برای بحث جلسه فردا در باره تدارک و تشکیل باند در درون گرایش توسط ناصر و سارا و موضع سعید
نامه رفیق سارا به سعید مبنی بر ایجاد یک باند در گرایش:
ممنون سعید عزیز. جوابت به آن ها دیشب خیلی عالی بود. امیدوارم که هر چه زودتر جلسه ای سه تایی (من و تو ناصر) داشته باشیم.
۴۷: ۲۳. Juli um ۲۲»

سپس رفیق ناصر این طور نوشت:

**manham mesl saraa pishnahad mikonam ke baham baham ta
jalaseh baadi guftgu konim va hataa in goftgu raa lzumi
nemibinim ke bepushaanim v kar az in harfaa gozashteh ast**

به نظر من در اینجا مشخص شد که چرا مازیار تا آن موقع برای جلوگیری از این فحاشی های رهبری اقدامی نکرده بود! او نقداً «شورای دبیری» را به «باند رهبری» تبدیل کرده و خود را تنها در دفاع از آن ها موظف می دید...حتی اگر در خطا بودند، این شد که من دیگر ماندنم را در میان این افراد جایز ندیدم، حتی برای مبارزه. برای اینکه به من اثبات شد که درخت از ریشه گندیده شده و یا گندیده بوده ولی من نفهمیده بودم. من و رفقا سعید و ناصر، در پی «گرایش» از «احیا» هم بیرون آمدیم، اما پس از صحبت با رفیق یاشار قبول کردیم که

اگر برگردیم به «احیا» با حضور افرادی به غیر از «گرایش» شاید بتوانیم بحث‌های خودمان را تدریجاً ارائه دهیم، ولی در ادامه خواهید دید که با چه روش بوروکراتیک و کثیفی با تک تک ما برخورد کردند و در آخر هم با ساختن اطاق «مخفیانه» دیگری، همه به آنجا رفته و فقط ما در اطاق باقی ماندیم؛ این هم روشی بود از حذف گرایی محض از نوع مازیار رازی!

البته در ابتدا، من باز هم می خواستم که همه چیز با متانت کمونیستی تمام شده و طوری نشود که برای همه ما «آبرو ریزی» شود، لذا در ابتدا که مازیار نگران درز کردن این مسائل به بیرون بود، من به او نوشتم، من کاری نخواهم کرد که «تف سر بالا» باشد. اما پس از آن، باز این جریان حتی فکر موقعیت خودش را هم نکرد و تا کنون از طرق مختلف در اطاق «احیا»ی سابق و فیسبوک رفیق یاشار آذری دیده اید که این ها به قدری از خود متشکر هستند که فکر نمی کنند، با رفتارشان در واقع این خودشان هستند که تف سر بالا را به روی خود می اندازند. برای نمونه پست هایی است که این افراد در صفحه رفیق یاشار بعد از دو اطلاعیه ما گذاشته اند که در ادامه این جلسه خواهد آمد.

سؤال دوازدهم کمیسیون: بسیار خوب، پس برمی گردیم به رفیق ناصر که هنوز حرف هایش تمام نشده است. رفیق ناصر می خواهید ادامه دهید؟

رفیق ناصر احمدی: بله، بالاخره در اولین جلسه «گرایش» که چند روزی هم از این اتفاقات گذشته بود، احساس می کردم که حقیقاً به بن بست سیاسی رسیده بودم. از یک طرف، پس از ۳۵ سال فعالیت سیاسی، تازه با یک دنیا امید برای فعالیت موثر و انقلابی به این جریان پیوسته بودم و از طرف دیگر، این امکان را داشتیم که مستقیماً فعالیت تازه ام را با نفر اول این گرایش که تا قبل از

سمینار از او زیاد آموخته و تمام اعتماد را در او و در این جریان سیاسی نهاده بودم، به ناگاه در طول سمینار و آن لحظه، تمام ارزیابی های خود را از این جریان سیاسی پوچ و توخالی می دیدم. در نتیجه به جای شرکت در جلسه، برای همه نامه ای نوشتم و موقعیت آن لحظه هایم را توضیح دادم؛ در واقع با حفظ احترام، داشتم خداحافظی می کردم. اما رفقا رأی دادند که من باید در جلسه شرکت کنم و بعد تصمیم بگیرم.

از اینرو هفته بعد در جلسه «گرایش» شرکت کردم. در این جلسه به همه رفقا گفتم که «ماشینم استوپ کرده!» و توضیح دادم که علت آن هم برخوردهایی بود که از طرف مازیار رازی و علیرضا بیانی در طول سمینار نسبت به شخص من صورت گرفت. چند تن از رفقا نوبت حرف زدن گرفتند و اولین نفر، آرام نوبخت بود که ارزیابی راست از توان و کشش سیاسی من کرده، گفت که چون سمینار، بسیار موفق برگزار شده بود، من توان انقلابی لازم را برای اینجور فعالیت ها نداشتم. من همین جا جواب آرام نوبخت را دادم و گفتم که بالعکس، طرز برخورد علیرضا را در مناظره با بهروز فراهانی از موضع راست می بینم. در این جا، علیرضا دخالت کرده گفت «مگر من چه گفتم که تو ول نمی کنی؟» من در جواب او همان نکاتی را گفتم که اینجا جلوتر برای شما عنوان کردم (مازیار رازی هم در پی صحبت های دو نفره امان و آن هم با پیگیری های مکرر من بالاخره قبول کرد که این موضع علیرضا اشتباه بوده و همه کارگرانی که به حزب پیشتر می پیوندند نباید الزاماً مارکسیست باشند. در اینجا گفتم «رفیق مازیار، پس چرا این انتقاد را به علیرضا نمی کنی؟» او در جواب گفت «این مسأله مهمی نیست. او خودش به مرور متوجه خواهد شد.» البته در جلسه رفقای دیگری هم دخالت کردند، از جمله همین رفیق سارا.

سنوال سیزدهم کمیسیون: آیا رفقای دیگر می خواهند در این باره حرفی بزنند؟

رفیق یاشار آذری: وقتی من شنیدم که رفیق ناصر می خواهد از «گرایش» برود با او سر اینکه کار اشتباهی دارد می کند صحبت کردم و متذکر شدم که او باید بماند و مبارزه کند تا اینکه او را بیرون کنند و اگر حق با او باشد، من همیشه از او دفاع خواهم کرد. او به دلیل اینکه کار تشکیلاتی نکرده بود و به همین خاطر نمی دانست که در جلسات گاهاً امکان دارد وقت کافی برای مطرح کردن تمام موضوع های از قبل تعیین شده برای اعضا باقی نماند و در نتیجه به دستور جلسه هفته بعد آن موکول می گردد. رفیق ناصر از آن جایی که یکی از بهترین کسانی است که انتقادات درست را قبول می کند، انتقادات رفقا را قبول کرد و با معذرت خواهی دوباره به فعالیت خود ادامه داد. غافل از اینکه یک موقع به این پی خواهم برد که اصلاً با این رهبری نمی توان کار کرد.

رفیق سارا قاضی: ایجاد باندی به عنوان «شورای دبیری» هدف های خاصی را برای مازیار رازی تأمین می کرد. علیرضا بیانی هم یکی از عناصر اصلی برای رسیدن به این اهداف بود. اما قبل از توضیحاتی در این رابطه، فکر می کنم بهتر است رفیق یاشار آذری از ابتدا داستان پیوستن علیرضا را برای ما تعریف کند، تا جمع بندی های من از اهداف مازیار روشن تر گردد.

رفیق یاشار آذری: فعالیت علیرضا بیانی را من می توانم به سه قسمت تقسیم کنم. ۱- زمانی که او برای اولین بار با ما تماس گرفت و با اسم های مستعار شروع به نوشتن مقالاتی در «کارگر سوسیالیست» کرد و در یکی دو جلسه با

ما در سمینارهای بین‌المللی شرکت کرد و وقتی که او با خانواده اش مشکل پیدا کرد، از ما جدا شد و به ایران رفت. ۲- بعد از مدتی از ایران با مازیار رازی تماس گرفت که می‌خواهد آنجا بماند و فعالیت کند و رازی قبول کرد و از طریق رفقای «جوان سوسیالیست» که به ایجاد «اقدام کارگری» هم دست زده بودند - آن‌ها حدود چهار یا پنج نفر بودند و مقالات شان در «جوان سوسیالیست» در سایت «نشر کارگری سوسیالیستی» موجود است - توانست به کارگران پیشرو در ایران بپیوندد. تا اینکه بر سر ساختن تدارکات حزب پیش‌تاز کارگری بحثی در گرفت و علیرضا بیانی با این مسأله مشکل داشت و می‌گفت که اصلاً امکان‌پذیر نیست و حاضر به کار تشکیلاتی مستمر نبود. وقتی تدارکات بدون حضور او صورت گرفت، با نوشتن فحش نامه‌ای به مازیار رازی علیه آن پرداخت و در این اثنا هم اکثر رفقای «جوان سوسیالیست» بدون گفتن و یا نوشتن مطلبی غیب‌شان زد. وقتی من از رازی در این باره جویا شدم او گفت که علیرضا بیانی به یکی از رفقای زن بند کرده بود که با او ازدواج کند و او نمی‌خواست و باعث جدا شدن آن‌ها از ما شد. آن موقع، با اعتمادی که به رازی داشتم این جواب را قبول کردم، ولی حالا با این اتفاقاتی که رخ داده، فکر می‌کنم که رازی در این باره یا واقعیت را نگفته و یا بخشی از آن را گفته است، ۳- بیانی باز دوباره برای مدتی شاید یکی دو سال غیب‌اش زد. تا اینکه اول مدتی تنها با رازی در ارتباط بود و بعد مدتی با رفیق سعید و بعد از مدتی حاضر شد در جلسات حاضر شود و آن هم بدون اشاره به کوچک‌ترین مسائل داخلی. در حالی که او از نزدیک با انواع تشکیلات کارگری در ایران در تماس بود، اما هرگز نه تنها نتوانست عضوی بگیرد، بلکه کسانی را هم که در آن مقطع با ما کار می‌کردند، از ما فراری داد. به تدریج، او با انجام آن نوع

کارهای تشکیلاتی که به طور اخص مورد نظر رازی بود، به سرعت در رهبری برای خود جای باز کرد و با حضورش در «شورای دبیری» عملاً زبان دوم مازیار رازی شد؛ دقیقاً چیزی که هدف مازیار رازی هم بود. با توجه به همه این مسائل، علیرضا بیانی احساس محکم و محکم تر شدن موقعیت خود را درون «شورای دبیری» می کرد، تا جایی که خود را در سطح مازیار رازی می دید. تقریباً یک سال پیش در جلسه «گرایش» بحثی داشتیم که من در آن از نظریه رازی حمایت کردم. علیرضا به شدت عصبانی شد و در جمع اظهار داشت که "تو چرا هر آنچه مازیار می گوید را حمایت می کنی و همیشه طرف او را می گیری؟" من در جواب گفتم: من هر حرف او که از نظر خودم منطقی و درست باشد، تأیید می کنم و یا وقتی که به او از طرف رازی و با تأیید دیگران مسئولیت «کمیسئون کارگری» پیشنهاد شد قبول نکرد. علت آن را کوچک و کم بودن تعدادمان ذکر کرد و من به رفقای دیگر حتی به مازیار رازی گفتم که این لقمه برای او کوچک است و کم تر از سمت رهبری چیزی را قبول نخواهد کرد. بعد از مدت کوتاهی مازیار رازی راه حلی پیدا کرد و آن، شرکت او در رهبری بود و علیرضا هم با سر در این پیشنهاد شیرجه زد.

رفیق سارا قاضی: یادآور می شوم که از زمان ورود علیرضا به «گرایش» ما تا رفتنش به ایران، مازیار می خواست که من تماس او بوده و با او کار کنم. پس از مدت کمی دیدم که نمی شود با او کار کرد، زیرا تمرکز او بر روی مسائل و ارتباطات شخصی با من بود. بالاخره، کارمان به اختلاف کشید و من گزارشم را به رفیق رازی دادم و دیگر با علیرضا کار نکردم. او نیز پس از مدت کوتاهی به ایران بازگشت.

رفیق یاشار آذری: بعد از مدتی رازی گفت که علیرضا تصمیم گرفته در ایران بماند و کار سیاسی بکند و احتیاج به یک ماشین دارد تا هم از طریق آن با مسافركشی تأمین زندگی کند و هم امکان ارتباط گیری با تماس هایش را داشته باشد. در آن موقع، من مقداری پول خودم داشتم و مقداری را هم قرض کردم و ۱۰ هزار مارک آلمان به رفیق مازیار دادم تا به علیرضا برساند. علیرضا با آن پول ماشینی خرید. در آن زمان، ما نشریه ای بیرون می دادیم به نام «جوان سوسیالیست» که مقالاتش به وسیله یک رفیق زن و نامزدش که هر دو کارگر بودند و تعدادی دانشجو از ایران در آن مقاله تهیه می شد. علیرضا از طریق این رفیق زن و نامزد او با پیشروی کارگری در ایران آشنا شد. پس از مدتی که این دو رفیق و چند تن رفقای دانشجویی که با ما در ارتباط بودند داشتند «اقدام کارگری» را می ساختند، با علیرضا کار کردند، یکی یکی گذاشتند رفتند. وقتی رفیق زنی که با ما بود و داشت خیلی خوب کار می کرد، طبق گفته مازیار رازی به سرعت ازدواج کرد و بعد هم رابطه اش را با ما قطع کرد، علت را از مازیار پرسیدم گفت که علیرضا به او بند کرده بود و به زور می خواست که با او ازدواج کند. و با رفتن این رفقای نشریه ی «جوان سوسیالیست» عمر او هم به پایان رسید و هم جایش را به میلیتانت داد.

بعد از مدتی، علیرضا بیانی که در ایران نتوانسته بود کاری از پیش ببرد و نه تنها عضوی به ما نیافزوده بود که آن هایی هم که با ما بودند را از ما رانده بود، به ناگهان رابطه اش را قطع کرد و شروع کرد به نوشتن مقالاتی بر ضد مازیار رازی و توأم با توهین هایی فجیح. وقتی رازی این موضوع را به من گفت، به نظرم رسید که حتماً می بایستی یا گیر اطلاعات افتاده باشد و یا اکثریتی ها او را دوره کرده باشند. من به رازی پیشنهاد دادم که به او بگوید که فوری از

ایران خارج شود. بالاخره علیرضا بیانی از ایران خارج شد. پس از مستقر شدن مجدد در خارج، برای مدت ها ارتباطش با ما قطع بود و بعد هم فقط با رازی تماس گرفت. خلاصه مدتی طول کشید تا بالاخره، در جلسات «گرایش» شرکت کرد، ولی هرگز گزارشی از عاقبت آن ماشین و یا پول فروش آن ماشین نداد. من از مازیار پیگیری کردم و او گفت که پی آن را نگیرم، چون خرج کرده بود که من هم همین کار را کردم.

رفیق سارا قاضی: برای اینکه موضوع ها و نکات این میزگرد پیوسته باشد و در نتیجه مسائل هر چه بیش تر روشن و شفاف باشد، در اینجا اضافه می کنم که در این مقطع یعنی زمانی که علیرضا مشغول کار سیاسی در ایران بود تا اوائلی که دو باره در خارج کشور به ما در «گرایش» پیوست، بیماری من شدت یافته و در این دوران از فعالیت کنارگیری کرده بودم. زمانی که من برگشتم، علیرضا مدتی کمی پیش از من به «گرایش» باز گشته بود.

رفیق یاشار آذری: در این دوره از کار سیاسی در خارج از کشور، علیرضا بیانی داشت خوب پیش می رفت. یعنی بحث های خوبی می کرد. کلاً همان حرف های رازی را به زبان خود مطرح می کرد. در نتیجه من اغلب به مازیار رازی خاطر نشان می کردم که با توجه به اینکه علیرضا حرف های شما را تکرار می کند، دیگر لازم نیست که من هم همان کارها را بکنم. زمانی که من با «حزب کارگران سوسیالیست» که بابک زهرایی سخنگوی آن بود، همکاری داشتم آموخته بودم که در کار تشکیلاتی هر رفیقی یک گوشه از کار را می گیرد و انجام می دهد و وقتی که کار تمام می شود، آن کار به وسیله همه رفقا انجام شده است و هیچکس نمی تواند در مورد انجام آن ادعایی داشته باشد

و یا یکی نسبت به دیگری کارش مهم تر باشد. پس در تشکیلات من کارهایی را باید بکنم که دیگران یا نمی کنند و یا نمی توانند بکنند. در نتیجه من تمرکز را روی انتشارات و رساندن کمک مالی گذاشتم، زیرا می دیدم که سایر رفقا کمک مالی نمی کنند و یا نمی توانند بکنند.

من در طول عضویت در این گرایش، هرگز در مورد کمک های خودم در جلسات حرف نزدیم. اما از زمانی که این اختلافات بالا گرفته و به جهت تهمت هایی که به عناوین مختلف به من زده می شود، لازم می بینم که ریز مطالب را عنوان کنم. تنها از پنج سال پیش به این طرف، من ماهی ۷۰۰ یورو به «گرایش» می پرداختم. در ابتدا من تنها ساعتی ۶ یورو دستمزد داشتم. روزی ۱۰ ساعت و هفته ۶ روز کار می کردم. یعنی ماهی حدود ۲۴۰ ساعت که دستمزد ۱۲۷ ساعت آن را به «گرایش» می دادم و تنها دستمزد ۱۱۳ ساعت آن را برای مخارج زندگی خودم برمی داشتم. این به این معنی است که من بیش از نیمی از دستمزد خود را که ۷۰۰ یورو بود به «گرایش» می دادم. این در زمانی بود که حق عضویت رفقایی که حق عضویت خود را پرداخت می کردند، ۲۰ دلار بود و فقط یکی از رفقا چیزی حدود ۱۰۰ پوند می پرداخت. پس من همیشه علاوه بر حق عضویت، ماهیانه کلی کمک مالی می دادم.

من پس از پرداخت مخارج زندگی ام مانند پول آب و برق و کرایه خانه و نیازهای شخصی خود، حتی سایر مخارج کارهای «گرایش» را مانند مخارج تکثیر و پست نشریه ماهانه «گرایش» و مخارج تهیه پرچم های «شبکه همبستگی کارگری» و «کارگران ایران تنها نیستند» به طول دو و نیم متر و عرض یک و نیم متر را خودم می نوشتم و تمام مخارج این ها را خودم

پرداخت می کردم. بعد تمام آن ها را به زبان های مختلف درست می کردم و به خرج خودم به کشورهای مختلف می فرستادم. حتی پرچم های «احیای مارکسیستی» را هم خودم به خرج خودم خریده و به زبان های مختلف درست کردم. بعضی از وقت ها رازی نمی خواست که من برای «نشر کارگری سوسیالیستی» این همه وقت بگذارم و معتقد بود که به حد کافی مطالب داریم و من باید در زمینه ی دیگری فعالیت کنم و از دست من ناراحت می شد، ولی من به او می گفتم اگر این کارها ضروری باشد، من انجام می دهم. مازیار رازی می خواست که فقط کاری که او می گوید بکنم و به من می گفت حرف گوش نمی کنی. من هم به او می گفتم که اگر نشان دهی که کار مهمی هست که باید انجام داد، من حرفت را گوش می کنم. یعنی من تا موقعی که اقا نشده باشم هیچ کاری را نکرده و نمی کنم.

با همه ی این تفاسیل، من همیشه در کلیه ی جلسات «گرایش» و «احیا» حضور داشتم و در تمام آکسیون های «کارگران ایران تنها نیستند» شرکت می کردم. در طول تمام این سال ها شاید من از هر ۱۰ جلسه به یکی دیر کرده باشم. اوایل مازیار چیزی نمی گفت، ولی بعد شروع کرد به ایراد گرفتن. من توضیح می دادم. باز می دیدم که رازی شروع به ایراد گرفتن می کرد و از «کار نکردن» من شکایت داشت. یعنی کارهای من از دید او اهمیت نداشت چونکه به امر و نهی های او اهمیت نمی دادم و این بیش تر او را ناراحت می کرد و سعی می کرد حتی با تمسخر کردن من، (صد سال اول اش سخته و...) اعتماد به نفس من را خرد کند تا مطیع حرف های او شوم.

رفیق سارا قاضی: من صادقانه بودن حرف های رفیق یاشار را از جانب خود کاملاً تأیید می کنم. من در طول این سال ها هرگز نمی دانستم که او چقدر

علاوه بر حق عضویت کمک مالی می کرد. ماهی ۷۰۰ یورو حقوق یک کارگر است. گفتن این موضوع ها در اینجا از آن جهت اهمیت دارد که این افراد حالا می روند در صفحه ی فیسبوک یاشار و با کمال بیشرمی او را «کاسبکار دندان طلایی» می خوانند. کسی که این وقاحت را دارد، خود نه تنها هرگز یک ریال حق عضویت نداده (چه رسد به کمک مالی) بلکه از قبال همین کمک های مالی رفیق یاشار ماشین خریده و همیشه مخارج فعالیت سیاسی و زندگی اش را گذرانده است. از این بدتر، بی اعتنائی مازیار رازی با این قبیل مسائل است. اینگونه بی تفاوتی ها و یا دخالت نکردن های مازیار رازی که مُهر تأیید بر اینگونه رفتارهای عقب افتاده خرده بورژوازی است، باعث بیرون آمدن من از «گرایش» شد. من به این نتیجه رسیدم که «گرایش» از پایه فاسد است.

در اینجا به نظر من ریشه برخوردهای غیررفیقانه «شورای دبیری» با رفیق یاشار نهفته در انتقادات نظری است که او از عقاید مازیار رازی می کرد و نیز کارها را به تشخیص خود انجام می داد. من معتقدم که باید به تصمیمی که از مرکز می آید احترام گذاشت و کار را خودسرانه نکرد، اما به شرطی که تشکیلات در عمل به سانترالیزم دموکراتیکی که تبلیغ و ترویج آن را می کند، پایبند بوده و توانایی بحث رفیقانه و مثبت را برای جلب نظر همه ی رفقا داشته باشد. تا آن ها با رضایت خاطر به دنبال کار بروند و احساس تحقیر شدن و تحمیل کار به خود نکرده و با رغبت به انجام دستور مرکزی بپردازند.

سئوال چهاردهم کمیسیون: رفیق یاشار شما با این بحث رفیق سارا موافق هستید؟ به نظر می رسد که در یک تشکیلات باید به دستوری که از جانب

رهبری می‌رسد، توجه کرد. چرا شما به خواسته های مازیار رازی توجه نمی‌کردید؟

رفیق یاشار آذری: من بنا به الهامی که در جوانی از «ماهی سیاه کوچولو» گرفته ام، همیشه و در همه حال در حال آموختن هستم و معتقدم که «ابزار پست براننده‌ی اهداف پست» است. یعنی هدف نباید وسیله را توجیح کند و باز معتقدم که همه‌ی ما مبتلا به ایدئولوژی حاکم هستیم، بلااستثناء و خود رازی هم از این مستثناء نیست. من از مارکس یاد گرفته‌ام که یک کمونیست همیشه به همه‌ی مسائل با دید منفی نگاه کند و از این طریق می‌تواند عیب و ایرادات را سریع‌تر ببیند و معتقدم که در یک حزب باید سلسله مراتب حزبی با رعایت سانترالیزم دموکراتیک وجود داشته باشد، ولی بارها به رازی خاطرنشان کرده‌ام که ما یک حزب نیستیم، ما یک گرایش هستیم و باید همه چیز به صورت اقناعی پیش رود مگر در مورد مسائلی که باید سریع رسیدگی شود که به رأی‌گیری می‌گذاریم و رأی اکثریت اجرا می‌شود؛ آن هم خود اکثریت ملزم به اجرای آن هستند. منتها رازی با اینکه همیشه ادعا می‌کرد که ما حزب نیستیم ولی وقتی به نفع او می‌شد می‌خواست ما از قوانین حزبی تبعیت کنیم و اقلیت تابع اکثریت باشد، ولی من به خود او بارها گفته‌ام در صورتی که اکثریت محق باشد من تن به چنین کاری می‌دهم. ولی اگر حزب پیش‌تاز کارگری درست شد و واقعاً یک جوّ سالم در آن حاکم بود، من مجبورم هستم که به رأی اکثریت تن در دهم.

سؤال پانزدهم کمیسیون: بسیار خوب رفیق ناصر شما می‌خواهید مطالبی که می‌گفتید را تکمیل کنید؟

رفیق ناصر احمدی: در یکی از نخستین جلسات «احیای مارکسیستی» بود که من به همه‌ی رفقا پیشنهاد دادم که یک نفر مسئول جمع آوری بحث های عمده جلسات شده و آن ها را در فیسبوک «احیا» برای استفاده‌ی رفقا قرار دهد. این پیشنهاد من با استقبال از طرف رفقا روبرو شده و به ویژه خود مازیار رازی ضمن قدردانی از این پیشنهاد، مسئولیت آن را به عهده من گذاشت. به این ترتیب من برای مدتی حدود دو ماه و نیم هر هفته این کار را انجام دادم، البته در ابتدا با کمک آرام نوبخت و سپس هم با مسئولیت خودم و هر بار نیز طبق نظر مازیار رازی، در پایان متن ذکر می کردم که این ها در واقع از دید من نکات مهم جلسه گذشته بودند و هر رفیقی که مایل باشد می تواند آن را اصلاح و ترمیم کند و تا اینجا کار به خوبی پیش می رفت و بارها هم من در جمع «گرایش» مورد تشویق رفقا و به ویژه مازیار رازی قرار گرفته بودم، تا اینکه دو نفر، یعنی فرامرز عباد و بتی جعفری، به جلسات ما پیوستند. آن هفته هم من طبق معمول، پس از پایان جلسه به جمع آوری خلاصه بحث های اطاق «احیا» پرداختم. بحث های عمده‌ی آن هفته به فرامرز عباد منحصر می شد، لذا من هم خلاصه ای از آن را جمع آوری کرده و طبق معمول بر روی صفحه فیسبوک «احیا» گذاشتم. این بار ظرف مدت کوتاهی پُستی از جانب این دو نفر گذاشته شد مبنی بر اینکه من صحبت های فرامرز را «تحریف» کرده بودم. برخورد خشک، غیررفیقانه و از بالای آن ها ابتدا برایم تعجب آور بود و احساس کردم در رابطه با صاحبکار جدیدی قرار گرفته بودم که سعی داشت مُهر خود را زده و «تفاوت» خود را با صاحبکاران قبلی نشان دهد. اما وقتی مدتی گذشت و روی آن بیش تر تمرکز کردم، به این نتیجه رسیدم که این ها می بایستی به این درک رسیده باشند که مازیار رازی به آن ها نیاز دارد و لذا از ابتدا که وارد

فعالیت با ما شدند، می خواستند، مهر خود را زده باشند. اما از تمام این ها گذشته و برخلاف تصور من، مازیار رازی و مخصوصاً آرام نوبخت به طور عجیبی از آن ها حمایت کرده و حتی مازیار گفت: «اصلاً کی گفته بود که ناصر چنین کاری را بکند؟!» من واقعاً از شدت تعجب مات مانده بودم. در اینجا بود که روش حذف گرایی او را عملاً حس کردم. در نتیجه از آن پس دیگر این کار را ادامه ندادم. در عین حال به این فکر می کردم که در حزب کمونیست کارگری پیش از اینکه از کسی انتقاد کنند، لاقلاً اول از زحمات او قدردانی می کردند و بعد هم اشکال کار و راه حل آن را می گفتند. اما در اینجا، مازیار رازی به طور کلی نه تنها برخوردی توهین آمیز با من کرد، بلکه برای کوچک و بی اهمیت کردن کار من، حتی دروغ هم گفت.

به نظر من، این رفتار مازیار رازی و کلاً «شورای دبیری» در این نهفته است که آن ها اعضای را که زیاد از آن ها انتقاد کنند، به آسانی و با بیرحمی قربانی می کنند. افرادی مانند مازیار رازی و علیرضا بیانی، نه برای کسانی که از خود انتقاد کنند، ارزشی قائلند و نه خودشان به هیچ وجه انتقادی را می پذیرند. برای اینکه موضوع کاملاً روشن باشد، می خواهم توجه شما را مجدداً به همین اتفاق توی صفحه فیسبوک «احیا» جلب کنم که چطور مازیار رازی به سادگی - و برای خودشیرینی نزد تازه واردینی که از همان اول نشان داده بودند که الگوهای خود مازیار رازی هستند- تمام مسئولیت انجام این کار تشکیلاتی را به دوش من انداخت تا کوچک ترین نیازی به انتقاد به خود و بقیه رفقای در اطاق که در ابتدا به انجام این کار رأی مثبت داده بودند، نباشد.

رفیق سارا قاضی: ببینید، حرف رفیق ناصر کاملاً درست است و این هم که الان سؤال می کند که چرا بقیه رفقا از جمله خود ما در این مقطع دخالت نکرده

و در مقابل برخورد مازیار رازی نایستادیم، سؤال کاملاً به حق و به جایی می‌کند. من این موضوع را هم به خاطر می‌آوردم. اما باز هم از روی اعتماد کامل به مازیار، حقیقاً در جلسه دقت کافی نکردم که متوجه شوم که انتقاد سرد و بیرحمانه مازیار در آن مقطع کاملاً بیجا بود و در مقابلش بایستم. اما من فکر کردم مورد دیگری پیش آمده که مازیار طبق روش همیشگی‌اش دارد از رفیق ناصر انتقاد می‌کند و در نتیجه دقت کافی نکردم. من شخصاً خیلی اشتباه کردم و در زیر پا گذاشتن حق رفیق ناصر سهیم بودم. با طرز اعتماد، من در رشد بوروکراسی درون «گرایش» نقش داشته‌ام. زیرا به مسائل درونی به عنوان یک عضو تعیین کننده نگاه نمی‌کردم و فکر کردم که برحسب تقسیم مسئولیت ها، هر کس کارهای خودش را دارد و در نهایت باید به مازیار رازی جوابگو باشد. اما دیگر به فکر نمی‌رسید که پس مازیار رازی باید به چه کسی جوابگو باشد!

من معتقدم که در تشکیلاتی که به اصل دموکراسی کارگری پایدار است و در آن سانت‌الیزم دموکراتیک حاکم است، تمام اعضا رو به رهبری و رهبری رو به تمام اعضا مسئول است و باید جوابگو باشد. در طول این همه سال، دلیل اینکه مازیار رازی به اعضا جوابگو نبوده، اساساً به دلیل اعتماد بیش از حد ما به او بود. همین‌طور هم با ایجاد «شورای دبیری» ما مشکلی نداشتیم و به او اطمینان کردیم، زیرا «شورای دبیری» از نظر ما برای تنظیم و اجرای خط «گرایش» در امر انتشارات و ارتباطات بود و به هیچ وجه «برتری» خاصی نسبت به بقیه‌ی اعضا نداشت، زیرا از سال‌ها قبل نقش هر کس بر حسب توانایی‌اش مشخص شده بود. تا اینکه حدود دو سال پیش در جلسه‌ی اعضا مازیار اعلام کرد که وضعیت «گرایش» به سرعت در حال تغییر است

و در واقع همه باید کمربندهای خود را محکم کنند و به میزان فعالیت خود بیافزایند. اما مشخص نکرد که وظیفه‌ی هر فرد به چه نحوی قرار است تغییر کند، به غیر اینکه همه باید به ساعات کار خود بیافزایند. در این جلسه همچنین به این اشاره کرد که اعضای که بتوانند کسانی را به عضویت در بیاورند به مرحله‌ی «کادر» ارتقاء می‌یابند و بعد، از آنجایی که عضویت در «شورای دبیری» نقشی ثابت نیست و اعضای آن با رأی اعضا قابل تعویض هستند، اعضای جدید از میان این کادرها قابل انتخاب می‌باشند. اعضای هم که تاکنون به مثل گذشته اهمیت کار سیاسی خود را نسبت به امور شخصی، در درجه‌ی دوم قرار داده‌اند، می‌توانند بروند «به آب خنک خوردن خود ادامه دهد». من در اینجا باز هم به چرخشی که در «گرایش» در حال اتفاق افتادن بود، پی نبردم. آنچه که در واقع در حال رخ دادن بود، این بود که «شورای دبیری» داشت به «باند رهبری» تبدیل می‌شد و مازیار رازی داشت خطی بین این گروه و بقیه‌ی اعضا می‌کشید. من اصلاً منظور از «کم‌کاری» و یا «عضو گرفتن» را نفهمیدم. زیرا هر کس داشت کار خودش را می‌کرد. من تصور کردم که لابد مانند سال‌های پیش که بعضی از رفقا مسئولیتی را می‌پذیرفتند، اما انجامش را به تعویق می‌انداختند، باز مازیار دارد گله می‌کند و تا جایی که مربوط به خود من می‌شد، من از اول دو مسئولیت عمده داشتم، یکی بخش زنان و دیگری تهیه‌ی مقالات تئوریک و مسائل بین‌المللی این کارها را داشتم می‌کردم و در نتیجه منظور از «کم‌کاری» را نفهمیدم.

البته شاید ایراد به من گرفته شود که چرا همان جلسه مسائل خودم را باز نکردم. دلیل آن این بود که وقتی من بعد از بیماری به فعالیت بازگشتم و در اولین جلسه با حضور علیرضا بیانی در بین رفقا مواجه شدم واقعاً شوکه شدم،

زیرا فکر نمی کردم که او را به جمع «گرایش» پذیرفته باشند (و این در حالی است که من حتی در آن از موضوعاتی که رفیق یاشار در این کمیسیون، یعنی پس از بیرون آمدن از «گرایش»، مطرح کرده است هم خبر نداشتم. ما خیلی از مسایل را بعد از بیرون آمدن از «گرایش» از همدیگر شنیدیم). به هر حال، به خودم گفتم که بخش کار من به او ارتباطی ندارد و من می توانم به کار خودم ادامه دهم. پس از برگشتن من، مازیار به سرعت بساط «شورای دبیری» را به راه انداخته و پیشنهاد اینکه چه کسانی در آن باشند را هم داد، از جمله علیرضا. البته چون می دانست که علیرضا قدرت قلم ندارد که در «شورای دبیری» باشد، توضیح داد که دلایل ارتباطات کارگری او در ایران است و در ضمن افراد «شورای دبیری» همیشگی نبوده و قابل تعویض هستند. این گذشت، اما من کلاً در مسائلی که مربوط به علیرضا می شد و یا علیرضا انجام داده بود و یا دخالت داشت و گزارش می داد و... گوش نمی دادم و توجه نمی کردم. به همین دلیل هم به مسائل رفیق ناصر از ابتدا دقت نکردم، در واقع تمام مسئولیت کارهای علیرضا را به عهده خود مازیار گذاشته بودم.

اما ظاهراً بعد از این جلسه، تغییراتی در راه بود که مازیار به طور واضح به آن ها اشاره نمی کرد. مثلاً اینکه مهم نیست که در طول ۲۴ ساعته شبانه روز من چقدر کار می کردم، اما فقط مهم این بود که من کسی را به «عضویت» در نیاورده بودم. حتی پیش از اولین سمینار «احیای مارکسیستی» در تابستان ۲۰۱۳ در جلسه ای این انتقاد را به من کرد که دلیل اینکه من عضوی نمی آورم این است که به اندازه ی کافی جدی کار نمی کنم. البته من در آن جلسه جوابش را دادم. اما این اشاره ی او نشانگر دید او نسبت به ارزش کار من بود. رفیقی بود از ایران که من با او کار می کردم. این رفیق برای مدتی ناپدید شد (البته

بعدها بازگشت). مازیار رازی همچنین در جلسات دیگری به طوری ضمنی اشاره کرد که دلیل رفتن این رفیق، در واقع طرز کار من بود. من از یکی از اعضای «شورای دبیری» که غیرمستقیم با آن رفیق در تماس بود، در دو سه مورد مختلف سؤال کردم که «تو که غیرمستقیم تماس داری، آیا این رفیق با ما مشکلی داشته یا مسائلی شخصی خودش بود؟» و او گفت: «نه. هیچ ربطی به ما نداشته و قرار است که باز گردد.» اما مازیار رازی برای خراب کردن من از این مورد به عنوان نمونه داشت استفاده می کرد و من در تعجب بودم و منتظر بودم ببینم، این رفتارش با من به کجا می کشد.

مدتی پس از آن، با افزایش کارها برای «شورای دبیری» مازیار رازی در جلسه ای از من خواست که هر کاری در دست دارم زمین گذاشته و به تهیه مطالب میلیتانت بپردازم.

وقتی «آب خنک خوردن» را به علت «عضو» نگرفتن در کنار «هر کاری داری فعلاً زمین بگذار و مطالب میلیتانت را آماده کن» می گذارم (من برای تهیه مطالب میلیتانت از ساعت ۱۰ صبح تا ساعت ۲ صبح روز بعد هر روز کار می کردم تا از اخبار جهانی با خبر باشم و نه فقط ایران یا محل زندگی خودم)، به این نتیجه می رسم که مازیار قصدش استفاده ابزاری از وجود من بود، اما به شرط اینکه مثل همیشه دهان را ببندم و به کارهای او انتقادی نکنم. چون «شورای دبیری» را به «شورای رهبری» خودش، یعنی یک باند مخفی تبدیل کرده بود که هیچکس حق اعتراض به آن را نداشت. اگر کسی دهانش را باز می کرد، در درجهی اول علیرضا را به قلع و قمع او می فرستاد تا با درون همان کاری را بکند که با بیرون می کرد.

مسئله هم «عضو» نیاوردن نبود، زیرا اگر این یکی از اهداف تعیین‌کننده بود، رفیق یاشار با آوردن رفیق سعید، اکنون سال هاست که باید «کادر» به حساب می‌آمد، در حالی که مازیار این واقعیت را همیشه پنهان کرده بود. به طوری که من هرگز این موضوع را تا بعد از بیرون آمدن از «گرایش» نمی‌دانستم. رفیق سعید صادقی سال ۲۰۰۰ میلادی به «گرایش» پیوست. این در حالی است که علیرضا هرگز «عضو»ی نیاورد که به مرحله‌ی «کادر»ی نایل آید، اما از این مرحله هم جهش کرده و به مرحله‌ی «شورای دبیری» رسید. او حتی رفیق ناصر را که شخصاً با او تماس گرفته و در نتیجه قرار بود، تماس او باشد را هم نتوانست سازماندهی کرده و به خود مازیار رازی سپرد. به عبارت دیگر، این اهداف و اصول و قوانین را مازیار رازی فقط برای ما وضع کرده بود؛ خودش اما کارهایش و تصمیماتش را برحسب روابط محفلی خودش می‌کرد و می‌گرفت. مثلاً از آنجایی که رفیق یاشار مثل علیرضا دقیقاً مطابق خواسته‌های مازیار رازی عمل نمی‌کرد، پس با وجود قابلیت رسیدن به مرحله‌ی کادری، حق کادر شدن را از رفیق یاشار طی سال‌ها سلب کرده و حتی یک بار هم این موضوع را مطرح نکرد.

سؤال شانزدهم کمیسیون: رفیق یاشار شما مایلید راجب به دلایل کناره‌گیری خود از «گرایش» صحبت کنید؟

رفیق یاشار آخری: بله، در اینجا لازم است که توضیح بدهم که چرا در عین حال که از «گرایش» و «احیا» دفاع می‌کردم از «گرایش» کناره‌گیری کردم. روزی آرام نوبخت در تماسی با من، خواست تا برای او صفحه‌ای در «نشر کارگری سوسیالیستی» درست کنم. من این کار را کردم و از او خواستم تا

مقالاتش را بفرستد تا در سایت قرار دهم. وقتی مقاله هایش را دریافت کردم، دیدم که به صورت پی دی اف هستند. از او وردهای آن ها را خواستم. او در جواب گفت: «نمی خواهد، همین ها را بگذار». به او خاطر نشان کردم که «نشر کارگری سوسیالیستی» نظم خاص خود را داشته که حتی مازیار رازی هم تا به آن روز آن را رعایت کرده بود؛ در بالای هر صفحه نام «نشر کارگری سوسیالیستی» می آید و صفحه بندی و خط و اندازه آن همه یکسان است. پس از این تنظیم مطالب، آن ها را در صفحه ات می گذارم. او اصرار داشت که با نام «نشر میلیتانت» و با صفحه بندی او بگذارم. من گفتم به این ترتیب نظم «نشر» را به هم می زند. او با دلخوری گفت که «اصلاً نمی خواهد و ...» من هم به احترام اینکه در ایران است، گفتم که فعلاً این کار می کنم، ولی بعداً باید درست شود تا مثل بقیه باشد. با رازی هم صحبت کردم و قرار شد که راجع به وردهای مقالات آرام در جلسه صحبت کنیم. در جلسه به جای بحث در باره دادن وردهای مقالات آرام به من، صحبت از این کردند که می خواهند وردهای آثار کلاسیک را علنی کنند. من اول جا خوردم و واقعاً فکر کردم که دارم اشتباهی می شنوم. بعد مازیار، علیرضا و آرام صحبت کردند و من هم ظرف ۵ دقیقه دلایل مخالفتم را توضیح دادم و سریع مازیار رفت سراغ رأی گیری و ظرف ۱۵ دقیقه کل مسأله را حل کردند؛ آن ها گفتند که: «ما آثار کلاسیک را از طریق "نشر میلیتانت" علنی می کنیم و تو هم هر کاری می خواهی با "نشر کارگری سوسیالیستی" بکن.» اما نه در آن جلسه و نه بعد از آن هرگز مطرح نکردند که چرا آرام نوبخت وردهای مطالب خود را در اختیار «نشر کارگری سوسیالیستی» نمی گذارد! پس از آن از «گرایش» کناره گرفتم. رفقا سارا قاضی و ناصر احمدی هم خیلی اصرار کردند که به

«گرایش» بازگردم، اما قبول نکردم، زیرا برایم مانند روز روشن بود که «شورای دبیری» توطئه کرده بود و به آن ها نوشتم که بدون اجازه من نمی توانند آن وردها را علنی کنند؛ من تمام زندگی ام را وقف این کار کردم و حالا به آن ها اجازه نمی دهم که من و «نشر» را خراب کرده و تمام آن زحمات را به پای «نشر میلیتانت» بریزند. برای کسب اعتبار برای «نشر میلیتانت» باید خودتان زحمت بکشید. اگر شما می خواهید که من قبول کنم، باید من را از نظر منطقی قانع نمایید. اگر قانع کنید، این کار را قبول می کنم، اما با توسل به باند بازی که موضوع را صدو هشتاد درجه چرخانید و چیزی که قرار بود صحبت شود نشد و چیزی که قرار نبود صحبت شود، صحبت شد، این یعنی توطئه، شما می توانستید این کار را از راه درست اش انجام دهید، نه اینکه با توطئه. شما نمی توانید با توطئه مرا مقابل رأی اکثریت وادار به انجام آن کار بکنید. شما از در توطئه وارد شدید و من نمی پذیرم و از «گرایش» بیرون می روم، رهبری گرایش تصمیم به خرد کردن شخصیت یاشار آذری و «نشر کارگری سوسیالیستی» گرفته است و من چنین اجازه ای را به آن ها نخواهم داد و کارهایم را ضمن حضور در «احیا» انجام می دهم.

علیرضا بیانی در مطلبی نوشت که «یاشار آذری آثار کلاسیک را نمی توانی به مالکیت خودت در بیاوری. این آثار متعلق به طبقه ی کارگر است و....» اگر کسی این مطلب را می خواند، پیش خود تصور می کرد که این یاشار آذری عجب انسان پستی است که آثار کلاسیک را تایپ زده ولی در مالکیت خود نگاه داشته و اجازه استفاده به کسی نمی دهد و در جواب علیرضا بیانی نوشتم که «خجالت نمی کشی که می نویسی من این آثار را به مالکیت خودم درآورده ام؟! در «گرایش» اگر یک نفر باشد که هیچ چیز را به مالکیت خودش در نمی آورد

و برای مالکیت کم ترین ارزشی قائل نیست، یاشار آذری است. علیرضا شما در اینجا به عمد کلمه «ووردها» را از قلم انداخته ای تا مسأله را وارونه نشان دهی. اولاً برخلاف گفته‌ی تو طبقه‌ی کارگر حدود ۱۴ سال است که از «نشر» استفاده کرده، پس در مالکیت من نیست. از طرف دیگر، بحث در اینجا بر سر آثار کلاسیک نیست، بلکه موضوع ووردهای آن‌ها است و شما برای گرفتن این ووردها از ابتدا به جای اینکه صادقانه این ووردها را بخواهید، سعی کردید با دوز و کلک و حقه بازی من را وادار به این کار بکنید. من به علت روش برخورد شما است که به خواسته شما تن ندادم. خجالت نمی کشی که می گویی به "مالکیت خودت" درآوردی؟!»

پس از آن هر قدر که رازی خواست با من به تنهایی صحبت کند، قبول نکردم زیرا می دانستم که خود او در این توطئه دست داشته است و از آن روز تصمیم گرفتم که با آن‌ها تنها در جمع صحبت کنم و جلوی صحبت های محفل را بگیرم تا جای سوء استفاده برای کسی باقی نماند. اگر به من ثابت می شد که اشتباه کرده بودم و تمام این ها یک سوء تفاهم بوده است، حاضر بودم که به «گرایش» برگردم.

در سمینار امسال در آلمان هم وقتی رازی از من خواست که به «گرایش» برگردم، گفتم هنوز وقت آن نرسیده و او گفت که وقتی موعدش رسید، دوتایی راجب به آن صحبت می کنیم و من به او گفتم که دو تا شش ماه کمک مالی من که تعهد کرده ام بدهم - دو تا شش ماه می شود ۸۴۰۰ یورو به اضافه‌ی ۶۰۰ یورو حق عضویت رفیق سعید در کل ۹۰۰۰ یورو که با کسر ۱۵۰۰ یورو برای مخارج سمینار اول (کلن) بقیه‌ی آن را که ۷۵۰۰ یورو بود در هامبورگ به او واگذار کردم و خاطرنشان نمودم که مخارج این سمینار را هم باز به

عنوان کمک مالی خودم متقبل می شوم و بابت این سمینار هیچ پولی نه من و نه رفیق سعید از رفقا نگرفتیم. بگذریم که علیرضا بیانی ظاهراً در پاسخش در فیسبوک من در جایی آورده که این ها حق عضویت عقب مانده من بوده است و به کذب به جای یک سال دو سال ذکر کرده است، از آنجائی که بوروکراسی برای مخدوش کردن واقعیت کوشش می کند، کسی بهتر از یک اکثریتی نمی تواند به این امر بپردازد، من افتخار می کنم که چنین کسی در مخالفت با من به کذب مطالبی را بنویسد و از این طریق به درست بودن مبارزه ای که آغاز کرده ایم پی می برم. باید بگویم که البته بعضی از رفقا به من گفتند که چرا این تعهدهایی که کرده ام را می دهم؛ من که تعهدی به این گرایش ندارم. در جواب این رفقا گفتم مهم نیست، من چون قبل از بیرون آمدن تعهد داده بودم، باید به آن عمل کنم. من فقط در پنج سال آخر عضویت ام در «گرایش» هر ماه ۷۰۰ یورو کمک مالی می دادم و ساعتی ۶ یورو کار می کردم و تقریباً در ماه ۱۲۷ ساعت آن را برای گرایش به عنوان کمک مالی می دادم. به همین خاطر تقریباً هر روز ۱۰ ساعت و هفته ای ۶ روز و تقریباً در ماه ۲۴۰ ساعت کار می کردم و فقط ۱۱۳ ساعت آن یعنی کم تر از نصف کمک مالی برای خودم می ماند که از آن باید آب و برق و گرایه خانه و خرج رفت آمد و خورد و خوراک و لباس و کفش و... را هم پرداخت می کردم. در طول این سال ها بیش تر از یکصد هزار یورو به «گرایش» کمک مالی به اضافی حق عضویت هایم پرداخت کرده ام. اوایل ساعتی ۵ یورو و بعدها ساعتی ۶ یورو کار می کردم. حالا خودتان حساب کنید بابت این ها چند ساعت من کار کرده ام. اما از دید رهبری «گرایش» کاری نکرده ام که البته این تنها بخشی از کمک هایم به «گرایش» بوده است. با همه این تفصیلات من، هم در جلسات

«گرایش» و «احیا» و هم در آکسیون های «کارگران ایران تنها نیستند» شرکت می کردم و شاید از هر ۱۰ جلسه یک بار دیر به جلسه می رسیدم. اوایل مازیار رازی با دیر آمدن من به جلسه مشکلی نداشت، اما پس از اینکه آرام نوبخت دو سه بار از کار من در «نشر» تعریف کرد و گفت که «همه در ایران تو را می شناسند و...» همان بار اول که آرام نوبخت این تعریف کرد، مازیار رازی که مشخص بود از این تعریف ناراحت شده، بدون معطلی و با تمسخر گفت «توی ایران فکر می کند که همه ی این کتاب ها و مقالات را تو نوشته ای!» بار اول من پاسخی ندادم، اما در دفعه ی دوم در جوابش گفتم «آنانی که در ایران این مطالب را می خوانند، آن اندازه احمق نیستند که تفاوت بین نویسنده و مترجم را با بازنویس ندادند.» این برخورد باعث شد که تدریجاً شروع کرد به ایراد گرفتن از من که چرا گهگاهی دیر می آمدم. این در حالی بود که من مانند یک کارگر ساده مشغول کار بودم تا نیازهای مالی «گرایش» را در حد توان برآورده کنم و همزمان در کارهای تشکیلاتی «گرایش» هم شرکت داشتم و علاوه بر آن، کار نشر کارگری سوسیالیستی را خیلی خوب پیش می بردم. مازیار رازی هر چند هفته یک بار، باز به ایرادگیری ادامه می داد و می گفت که «تو هیچکاری نمی کنی!» حتی کار به جایی رسید که او به خودش اجازه داد چند بار در جمع «گرایش» بگوید که «عیبی نداره رفیق یاشار، فقط صد سال اولش سخته!» من به وضوح می دیدم که مازیار رازی ماه ها در پی تدارک چیزی علیه من بود و با اولین توطئه علنی بقیه ی اعضای شورای دبیری را هم به این توطئه کشاند و به قدری برنامه ریزی دقیق کرد که هیچیک از اعضای دیگر «گرایش»، به غیر خودم متوجه آن نشد.

در زیر لیست کتب و مقالات آثار کلاسیک را می توان مشاهده کرد که در ظرف چهار سال به تایپ رسیدند. علاوه بر این، اصلاح مجدد تمام آثار کلاسیک موجود در سایت نشر کارگری سوسیالیستی نیز ظرف همین مدت انجام گرفت. رهبری گرایش از کل فعالیت های من در این دوره کاملاً مطلع بود و حتی بر سر اولویت های آن ها با آرام نوبخت هم مشورت کرده بودم. لیست پایین تر کتاب هایی است که آرام نوبخت در اولویت قرار داده و برای من ارسال نمود. با توجه به همه ی این مسائل، مازیار رازی، آرام نوبخت و علیرضا بیانی باز هم ادعا می کردند که من طی این سه سال کاری نکرده بودم و من را شارلاتان می خواندند. من در اینجا از خوانندگان این کتاب می خواهم که خودشان اسمی برای رهبری این گرایش انتخاب نکنند، زیرا خودم از گذاشتن نام مناسب بر این افراد شرم دارم.

لیست کتاب های تایپ شده اما اصلاح نشده طی سه سال در گرایش و یک سال بعد از گرایش		
فهرست	صفحه	نویسنده
سرمایه جلد ۱	۱۲۳۴	مارکس
سرمایه جلد ۲	۸۶۰	مارکس
سرمایه جلد ۳	۳۹۸	مارکس
منشاء خانواده	۲۱۴	انگلس
ایدئولوژی آلمانی	۱۰۶	مارکس
جنگ داخلی در فرانسه	۱۴۲	مارکس
دو نوشته از کارل مارکس	۷۱	مارکس

		۱- درباره مسأله ی یهود ۲- ادای سهمی به نقد فلسفه ی حقوق هگل- مقدمه
مارکس	۲۳۸	دست نوشته های اقتصادی فلسفی ۱۸۴۴
فریدریش انگلس	فصل اول ۱۹۰	لودویک فونرباخ و پایان فلسفه ی کلاسیک آلمانی
گنورگی پلخائف	فصل دوم ۷۵	از ایده الیزم تا ماتریالیزم (هگل و هگل های چپ)
کارل مارکس، فریدریش انگلس	فصل سوم ۱۱۰	تقابل دیدگاه های ماتریالیستی و ایده آلیستی (فصل نخست فونرباخ)
مارکس	۲۴۸	اتحادیه ی کمونیست ها
مارکس	۳۸۶	انقلاب آقای دورینگ در علم (آنتی دورینگ)
مارکس	۱۶	افغانستان
مارکس	۱۵۳	درباره تکامل مادی تاریخ
مارکس	۱۱۲	سانسور و آزادی مطبوعات
مارکس	۷۲	مزد- بهاء- سود
مارکس	۴۲	مقدمه ای بر نقد اقتصادی سیاسی
تروتسکی	۳۹	ماهیت طبقاتی دولت شوروی
تروتسکی	۳۵	دولت کارگری و مسأله ی ترمیدور و بناپارتنیزم
تروتسکی	۳۱۸	لنین جوان
تونی کلیف	۱۳۲	روزا لوکزامبورگ
جان رید	۳۴۷	ده روزی که دنیا را لرزاند
کلنتای	۴۳	کمونیزم و خانواده

نقطه نظر درک ماتریالیستی تاریخ	۹۸	کارل کورس
حق تعیین سرنوشت	۸۱	لنین
سوسیالیزم و مذهب	۳۲	لنین
کارل مارکس (زندگی نامه با فشرده ای از مارکسیزم	۵۶	لنین
مسائل اساسی مارکسیزم	۱۱۸	پلخائف
از ایده آلیزم تا مارکسیزم	۶۱	پلخائف
درباره ی سوسیالیزم تخیلی	۱۴۱	پلخائف
سانترالیزم و دموکراسی	۵۵	روزا لوکزامبورگ
سوسیالیزم و کلیساها	۳۳	روزا لوکزامبورگ
حاجی آقا	۱۲۵	صادق هدایت
علویه خانم	۱۳۶	صادق هدایت
توب مروارید	۱۱۹	صادق هدایت
القبای کمونیزم	۱۴۰	ن. بوخارین- الف. پرابراشنسکی
بین الملل چهارم	۲۲۶	پیرفرانک
یادداشت های زندان (جنبش سندیکایی اسپانیا و کمیسیون های کارگری	۸۳	کاماچو
شیعه گری	۱۳۷	احمد کسروی
بهائی گری	۹۰	احمد کسروی
صوفی گری	۸۰	احمد کسروی
مبارزه ی طبقاتی	۱۷۰	کارل کائوتسکی
نهمین کنگره ی حزب کمونیست (ب) روسیه	۲۳	لنین

منتخب آثار ص ۷۲۶		
روحانیت و سیاست	۴	لنین
سخن رانی درباره حزب منتخب آثار ص ۶۶۷	۲۸	لنین
طرح اجمالی برنامه حزب کمونیست روسیه انتشارات علم، بهار ۱۳۵۹ ترجمه ی حسن پویان	۳۳	لنین
انقلاب فرهنگی در چین	۶۴	تروتسکی
کشف «سرمایه»	۱۲	ایزاک دویچر
سوسیالیزم و مذهب	۳۲	لنین
روش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان	۱۵	لنین
درباره ی اعتصاب ترجمه ی سیما پاشا	۱۵	لنین

لیستی که من از آرام نوبخت خواسته بودم که برایم الویت بندی کند تا کارها را طبق میل شورای دبیری پیش برود را در زیر می توان ملاحظه کرد.

رفقا، من بنا به درخواست رفیق یاشار اولویت اصلاح کتاب های تایپ شده را در جدول زیر تعیین کردم ام. برخی نکاتی که برای تعیین این اولویت مدّ نظر داشته ام عبارتند از:

۱- تعدادی از کتاب های مندرج در فهرست، هنوز مورد باز انتشار قرار می گیرند و به همین دلیل می توان از کتابفروشی ها تهیه کرد (مثلاً کتاب های سرمایه، جنگ داخلی در فرانسه، مزد و بها و سود و الی آخر). بنابراین فعلاً نیازی نیست که آن ها ابتدا اصلاح و منتشر شوند.

۲- انتشار مجدد برخی دیگر از کتاب ها متوقف شده و بنابراین در بازار موجود نیست. ولی فعلاً به دلیل موضوع و محتوای آن ها، اولویت چندان برای انتشار ندارند (مانند درباره مساله یهود و غیره).

۳- برخی از کتاب ها (مانند ده روزی که دنیا را لرزاند، زندگینامه مارکس و

غیره) در سایر سایت ها موجود و قابل دسترسی هستند. پس فعلاً انتشار آن ها نیز اهمیت حیاتی ندارد.

۴- برای تعیین اولویت ها، موضوعات مهمی که اخیراً مورد بحث قرار گرفته است، لحاظ شده (مانند مفهوم سوسیالیزم و ماهیت شوروی، مذهب و الی آخر)

۵- در تعیین اولویت ها، حجم کتاب را هم در نظر گرفته ام؛ تا هم اول فشاری بر رفیق یاشار نباشد و هم به جای مثلاً اصلاح یک کتاب ۵۰۰ صفحه ای، بتواند پنج کتاب ضروری (با متوسط حجم ۱۰۰ صفحه) در بیاورد و به این ترتیب سرعت عمل هم افزایش پیدا کند.

با در نظر گرفتن این نکات، فهرست اولویت اصلاح کتاب های تایپ شده از این قرار است:

آثار پایه ای (مورد نیاز برای بحث های آموزشی):

الفبای کمونیزم	۱۴۰	ن. بوخارین- الف. پرابراژنسکی
مبارزه ی طبقاتی	۱۷۰	کارل کائوتسکی

استالینیزم و ماهیت شوروی:

ماهیت طبقاتی دولت شوروی	۳۹	تروتسکی
دولت کارگری و مسأله ی ترمیدور و بناپارتیزم	۳۵	تروتسکی

حزب و سانترالیزم:

سانترالیزم و دموکراسی	۵۵	روزا لوکزامبورگ
-----------------------	----	-----------------

مانوئیزم و حکومت چین:

انقلاب فرهنگی در چین	۶۴	تروتسکی
----------------------	----	---------

مسأله ملی و مذهب:

حق تعیین سرنوشت	۸۱	لنین
-----------------	----	------

سوسیالیزم و مذهب	۳۲	لنین
سوسیالیزم و کلیساها	۳۳	روزا لوکزامبورگ
روحانیت و سیاست	۴	لنین
آثار کلاسیک:		
اتحادیه ی کمونیست ها	۲۴۸	مارکس
انقلاب آقای دورینگ در علم (آنتی دورینگ)	۳۸۶	مارکس
لنین جوان	۳۱۸	تروتسکی
مسأله زنان:		
کمونیسم و خانواده	۴۳	کلنتای

رفیق سارا قاضی: آیا یک انسان سالم حالا مارکسیست، لنینیست، تروتسکیست و انقلابی بودنشان پیشکششان، می تواند ادعا کند که یاشار آذری هیچکاری برای گرایش نمی کرده است؟؟!!

ببینید، من همین الان درست متوجه نکته رفیق یاشار شدم. یعنی در «گرایش» نتوانستم بفهمم که اختلاف بر سر چیست. حتی وقتی به تنهایی با مازیار و بعد هم با یاشار صحبت کردم، متوجه این نکته نشدم که «شورای دبیری» در تماس مستقیم با رفیق یاشار یک طور توافق کرده بود و در جلسه موضوع دیگری را مطرح کرد! از بیرون که به این طرز قرار دادن یک رفیق در بیخ دیوار نگاه می کنیم و می بینیم که چطور همه رفقا هم رأی «موافق» داده اند و هیچکس اعتراض نکرده، این طور به نظر می رسد که در «گرایش» وضع خیلی وخیم

بوده است. اما همان طوری که قبلاً گفتم در مورد ما (رفیق سعید و من) از روی اعتماد بود، در حالی که رفقا یاشار و ناصر در حال مبارزه بودند.

سئوال هفدهم کمیسیون: رفیق سارا چرا در نتیجه این مجادلات در «گرایش» باقی نماندید و با آن ها برخورد نکردید؟

رفیق سارا قاضی: اولاً در بخش بعدی که رفتار اعضای «شورای دبیری» را از نزدیک نشان می دهیم، خواهید دید که من با چه عمل غیرمترقبه ای از جانب این «شورای دبیری» قرار گرفتم و مازیار رازی در جاهایی که به طور عینی و عملی می دید که رفقاییش در «شورای دبیری» به اشتباه و بی دلیل داشتند به من توهین می کردند، به هیچ وجه دخالت نکرد و با گفتن حقیقت جلوی اعمال ناشایست آن ها را نگرفت. در آن مرحله من متوجه شدم که در «گرایش» جایی ندارم و ماندن در آن برای مبارزه و با آن ها فایده ای ندارد. همان طوری که گفتم درخت از ریشه گندیده بود. اگر مازیار رازی کوچک ترین دخالتی کرده و تنها حقیقت را بیان می کرد، بقیه در «شورای دبیری» از رو شمشیر نمی بستند. دوم، خواهید دید که مازیار رازی نه تنها در مرحله ای که می باید دخالت کند سوکت اختیار کرد، بلکه در مرحله ی بعدی به ما تهمت باندبازی زد. اما در هیچیک از بحث ها نتوانست نشان دهد که ما به چه دلیلی و برای چه استفاده شخصی/جمع این باند را ساخته بودیم. به غیر از اینکه در پایان گفت که «همه این ها تقصیر من (یعنی تقصیر خود مازیار) بود». اما باز هم می خواست که ما از دستورات او پیروی کنیم و هرگز حاضر نشد، حتی بپرسد که مطالبات ما چیست.

شخص من در اولین جلسه رسمی بعد از سمینار نتوانسته بودم نکات مورد نظرم را بیان کنم. یک مورد داشتم که تا آخرین نشست ما با مازیار رازی قابل مطرح شدن و مهم بود و آن خود علیرضا بود. در جلسه سمینار، اسانلو عنوان مناظره او با مازیار رازی را اشتباه بیان کرد. بلافاصله مهمه ای اطاق را گرفت، ولی علیرضا بیانی چنان شمشیرش را از رو بسته و شروع به داد زدن کرد که از پای اسکایپ برای شنونده واقعاً گوش خراش و عجیب بود. برای من عجیب بود چون حالا می دیدم که این حرکات را نه تنها در فیسبوک و جاهای دیگر با دیگران می کند، اما حالا که جلوی خود مازیار هم کرده، مازیار سکوت می کند. در آن لحظه، نه تنها اسانلو از طریق اسکایپ به مناظره وصل بود، بلکه من و آرام نوبخت هم از همان طریق گوش می کردیم و من همین لحظه برای نوبخت در تکست نوشتم: «باز او شروع کرد!» بحثی که من در جلسه می خواستم مطرح کنم و اصرار داشتم در جلسه «گرایش» باشد، همین بود که می خواستم از مازیار رازی انتقاد کنم. می خواستم بگویم که علیرضا بیانی همه جا «گرایش» را مفتضح کرده و باید به این عمل خاتمه داد و چند پیشنهاد دیگر داشتم. منتهی حتی در آخرین نشست با مازیار، او کوچک ترین دری را برای شنیدن پیشنهادات ما باز نگذاشت و با بی اعتنائی به نکات مورد نظر ما می خواست که هر یک از ما پیشنهادات او را بپذیریم. حتی زمانی که گفت «همه این ها تقصیر من بود» حتی اضافه نکرد که حالا «پیشنهاد شما چیست». من در این اختلافات و مجادلات، خود را با مازیار رازی طرف می دانستم، نه بقیه و مازیار نشان داد، حضور من در «گرایش» تنها موقعی خوب است که او بتواند به طور ایزاری از من استفاده کند. البته ناکفته نماند که من در گذشته هم چندین بار در جلسه با مازیار در بحث ها اختلاف پیدا کرده

بودم، ولی همین رفقا در آن زمان مثل خود من که به مازیار اعتماد داشتیم، در رأی‌گیری به نفع او رأی می‌دادند، پس چیزی تغییر نمی‌کرد. اما این بار، چشم‌های ما باز شد و به حمایت از یکدیگر برخاستیم و این را مدیون رفیق ناصر هستیم.

سنوال هجدهم کمیسیون: رفقا در این بخش چیز دیگر می‌خواهید اضافه کنید؟

رفیق یاشار آنری: من علاقه دارم که گوشه‌هایی از تاریخچه‌ی فعالیت سیاسی خودم را اشاره کنم تا نمونه‌ای باشد از سابقه فعالیت سیاسی در این جمع، زیرا هیچ‌یک از ما بی تجربه و ساده نبودیم که به دام سکوت افتاده باشیم، بلکه این روابط محفلی و جنبی فرد فرد ما با مازیار رازی بود که به این روش حیات بخشید.

سال ۱۳۵۷ بود و من کتاب «ماهی سیاه کوچولو» اثر صمد بهرنگی را تازه تمام کرده بودم. به نظر من «ماهی سیاه کوچولو» یکی از با ارزش‌ترین کتاب‌هایی است که در عمرم خوانده‌ام؛ حداقل اینکه در من نیاز به کنجکاوی در مورد مطالب و مسائل نو را به بار آورده است و از این جهت همیشه در کاوش‌ام. اولین فعالیت تشکیلاتی خودم را در «سازمان چریک‌های فدایی خلق» شروع کردم و خود را ادامه‌دهنده‌ی راه صمد بهرنگی و علیرضا نابدل دانسته‌ام و اخلاق کمونیستی را از این رفقا آموخته بودم و همیشه به این آموزش افتخار می‌کنم. درون یک هسته‌ی مطالعاتی «منتخب آثار لنین» را خواندم. بعد از مدتی هسته ما جذب «راه کارگر» شد. با آن‌ها کار را شروع کردیم، زیرا معتقد بودند در شوروی انحرافات وجود داشت و به تفاوت مفهوم

حکومت و دولت نیز اعتقاد داشتند. این نظریات در آن زمان به نظر ما درست می آمد. در «راه کارگر» من مسئول انتقال نشریه به شهر خودمان بودم. آخرین شماره ای که به شهر خودمان آوردم، نوار «عاشق عبدالعلی» را به همراه داشت و می خواند: «بیر کره دا ایری دورب دوز دیک یاخشینی، یاخشی، پیس، پیس آنلیاخ» یعنی: «یک بار هم که شده کج بایستیم ولی درست صحبت کنیم، خوب را خوب، و بد را بد بفهمیم». تا اینکه «راه کارگر» به ناگهان و یک شب تا صبح موضع خود را نسبت به رژیم عوض کرد. اگر اشتباه نکنم در چند جزوه با عنوان «کابوس: فاشیزم یا واقعیت» بیرون داد و در آن رژیم را فاشیستی ارزیابی می کرد ولی تا روز قبل کاست حکومتی بود. در هسته، بحث در گرفت که ماهیت رژیم چطور یک شبه تغییر کرد؛ و به این رسیدیم که ارزیابی از اول اشتباه بوده است.

با شروع دوران بگیر و ببندهای سال های ۶۰/۶۱، من در شهر دیگری مشغول به کار بودم و یک شب وقتی به شهر خودمان رسیدم، متوجه شدم که تمام رفقای هسته را دستگیر کرده اند و فقط یکی از آن ها که مخفی شده بود دستگیر نشده بود و به همین خاطر به شهر محل کارم برگشتم. البته قبلاً وقتی در هسته بودم از مسئول هسته پرسیدم که من یک نشریه به نام «کارگر» دیدم و یک مقاله داشت از تروتسکی و پرسیدم تروتسکی کیست؟ و مسئول هسته گفت که تروتسکی همان کائوتسکی مرتد است که در منتخب آثار لنین خواندیم و من آن موقع دیگر از کنجگای دست برداشتم. مدت زیادی از این ماجرا گذشت تا اینکه من پس از مدتی بر دهکای یک روزنامه فروشی نشریه «حزب کارگران سوسیالیست» را دیدم. باورم نمی شد که در آن شرایط چنین نشریه ای بیرون بیاید. بالاخره با ترس و لرز، یکی از آن ها را خریدم. اولین مقاله آن درباره ی

دخالت کوبا در آنگولا بود. برایم خیلی شیرین و جذاب بود. من همیشه عاشق کار تشکیلاتی بودم و نمی توانستم بیکار بنشینم و دست روی دست بگذارم و در نتیجه تصمیم گرفتم با آن ها تماس بگیرم.

به آدرس پستی آن ها رفتم و چندین روز جلو درب آن ها قدم زدم ولی جرئت داخل ساختمان شدن را به خاطر شرایط نداشتم. عاقبت دل به دریا زده و از پله ها بالا رفتم. وارد اتاقی شدم و با دلهره اطرافم را نگاه می کردم که فردی با صدای گرمی محترمانه پرسید که چه کار داشتم. منظورم را گفتم. کمی صحبت کردیم و من از سابقه ام گفتم و در آخر چند کتاب خریدم و از آنجا بیرون آمدم. من تا به امروز، در هیچ جایی چنین محیط صمیمی و رفیقانه ای ندیده ام. آن ها اغلب کتاب های تروتسکی را ترجمه کرده و در کتاب فروشی ها می گذاشتند. من هم «زندگی من» و «تاریخ انقلاب روسیه» را از آن ها خریدم. آن ها به من طرز صحیح مطالعه کردن را آموختند و گفتند اگر می خواهی مسائل را بفهمی، نه اینکه یاد بگیری، باید سعی کنی که همیشه دید انتقادی داشته باشی و توی کتاب ها و مقالات مارکسیستی چه کلاسیک و چه معاصر سعی کنی که ایرادات آن ها را پیدا کنی و تا قانع نشدی از بحث کردن در مورد آن ها دست برداری. به این شکل هم به خودت کمک می کنی که ساخته شوی و هم به تشکیلات کمک می کنی که ایرادات اش را درست کند. بابک زهرانی به من خاطرنشان ساخت که هرگز خودم را از مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی کم تر نیینم، زیرا که ما از کوله بار تجربیات آن ها برخورداریم، در حالی که آن ها خود به مراتب تجربه ی کم تری داشتند.

ترکیب تشکیلاتی آن ها بیش تر کارگری بود. از قبیل، کارخانه مینو، ری او واک، ایران ناسیونال، داروسازی، بنز خاور و پارچه بافی و در شهرستان ها

تراکتورسازی، پتروشیمی و شهر صنعتی البرز لیفتراک سازی که تعدادشان در تهران تقریباً ۳۰ تا ۴۰ نفر و در کل نزدیک ۵۰ تا ۶۰ نفر بودند. با وجود اینکه پشت این ها به بین الملل چهارم و در سایه ی آن به پشتیبانی فیدل کاسترو و دانیل اورتکا گرم بود، ولی من از علنی کار کردن آن ها در تعجب بودم؛ حتی به مجلس درخواست قانونی شدن داده بودند و اسم آدرس تمام رهبران حزب در آنجا قید شده بود و دلشان خوش بود به بین الملل چهارم که از آن ها پشتیبانی می کرد. حزب کارگران سوسیالیست اولین زندانیان سیاسی در ایران را دادند. از میان آن ها ۹ نفر در خوزستان دستگیر شدند و ۷ نفر دیگر در حین پخش اعلامیه هائی در باره ی این ۹ نفر، باز در خوزستان دستگیر و زندانی شدند. به خاطر فعالیت بابک زهرائی در بین الملل چهارم و اینکه جزو یکی از رهبران بین الملل چهارم پیش از انقلاب بود و همه او را می شناختند، نامه ای از طرف فیدل کاسترو و دانیل اورتکا به حکومت ایران ارسال گردید. پس از آن نیز نامه ای از سوی بهشتی به زندان فرستاده شد مبنی بر اینکه این ها را آزاد کنند. البته در داخل هم تمام نویسندگان خواهان آزادی این رفقا امضا جمع آوری کرده بودند. حزب کارگران سوسیالیست دولت را سرمایه داری می خواند و تبلیغ حکومت کارگران و دهقانان را می کرد (البته آن موقع برایم این چیزها به صورت گنگ مطرح بود) و دیگر اینکه علیه جنگ تبلیغ می نمود و معتقد بود که مستقل باید علیه صدام جنگید و چند نفرشان داخل گروه چمران در جبهه می جنگیدند. با کشته شدن چمران (به دست خود رژیم، ولی گفتند که صدامیان با خمپاره زده بودند)، دیگر نتوانستند در جبهه علیه صدام بجنگند. به نظر من این ها اشتباهاتی بود که این تشکیلات داشت.

من وقتی عضو این حزب شدم مکانیک ماشین های سنگین ۸ و ۱۰ سیلندر بودم.

دلایل بسته شدن نشریه «کارگر» از این قرار بود: دو نفر از رهبرانمان در زندان بودند و به آن ها گفته بودند اگر تعهد بدهند که فعالیت سیاسی نمی کنند آزاد می شوند آن ها در زندان، از طریق همسرانشان نظر حزب را جویا شدند و بابک زهرائی گفت که هر چه زودتر تعهد بدهند و بیرون بیایند. وقتی آزاد شدند، در آخرین شماره نشریه حزب به نام «کارگر» هر آنچه در زندان گذشته بود را با عنوان بزرگ «در زندان اوین چه می گذرد» آوردند و خاطر نشان کردند که ما به فعالیت سیاسی خودمان ادامه می دهیم و تعهد ما از اعتبار ساقط است. پس از آن، از زندان اوین با تلفن به بابک زهرائی گفتند که خودش را به اوین معرفی کند و او در جواب گفته بود که ما حکومت تلفنی نداریم. اگر می خواهید باید کتباً درخواست کنید. بعد نامه ای دریافت کرد که خودش را هر چه زودتر به زندان اوین معرفی کند و او از حزب خواست که یک جلسه کنگره ای اضطراری بگذارند تا در این باره تصمیم بگیرند. وقتی کنگره ای تشکیل شد و بابک زهرائی گفت که این ها تلفن زدند و بعد از اعتراض او نامه فرستاده بودند و با این کارشان می خواستند من فرار کنم، ولی از آنجایی که زندان هم یکی از واگن های مبارزه است (مثل واگن غذاخوری در قطار) من پیشنهاد می کنم من خودم را معرفی کنم تا این ها نتوانند حزب را قلع و قمع کنند و خودش را به زندان معرفی کرد.

اما بعد از معرفی کردن او برادرش سیامک زهرائی که در حزب بود، یواش یواش در نبودن بابک زهرائی به راست زد و بابک زهرائی از داخل زندان توصیه می کرد که با او مدارا شود تا رژیم نتواند از این موضوع سوءاستفاده

کند، ولی کار به جائی رسید که سیامک زهرائی گفت که این رژیم سرمایه داری نیست. البته یک نفر دیگر به نام وهاب با او هم نظر بود و کلاً همین دو نفر بودند که راست می زدند. باز این دفعه از زندان از طریق بابک زهرائی خبر آمد که کنگره‌ی حزب را بگذارند و بعد از بحث با این دو، آنان را از حزب اخراج کنند و همین کار را هم کردند. البته به خاطر اینکه رابطه بابک زهرائی با حزب قطع نشود به پیشنهاد خود بابک زهرائی همسرش به نام کاته زهرائی سخنگوی حزب شد و تمام این موارد از طریق او منتقل گردید.

و بعد از مدتی بعضی از رفقا را که گرفتند من محل کار خودم را عوض کردم و به شهر دیگری نقل مکان کردم و بعد از مدتی که تصمیم گرفتم بعضی از آن ها را که می شناختم پیدا کنم، موفق نشدم و وقتی احساس کردم که خودم هم تحت تعقیب قرار گرفتم در نتیجه در اولین فرصت از کشور خارج شدم.

سئوال نوزدهم کمیسیون: رفیق یاشار آذری شما چه موقع و چطوری به این گرایش پیوستید؟

رفیق یاشار آذری: وقتی در خارج کشور با گروه های مختلف آشنا شده بودم، از آنجائی که نمی توانستم منفرد بمانم تصمیم گرفتم که کار تشکیلاتی را از یکجا شروع کنم و به همین خاطر اول چند ماهی با راه کارگر و متعاقب آن در اتحاد چپ کارگری شروع به فعالیت کردم ولی اختلافاتی که واحد ما با اتحاد چپ کارگری پیدا کرد و مخصوصاً در مورد یک مسأله که من الآن حضور ذهن ندارم در رابطه با چه موضوعی بود، رأی گیری صورت گرفت و رأی ها مساوی آمد و در اینجا فقط رأی اتحاد فدائیان کمونیست بود که مسأله را تعیین می کرد و خیلی از راه کارگری ها سر «یدی» ریختند و با کلماتی از قبیل «من

بمیرم» و «جون من» و «جون این ریش» بالاخره رأی یدی را گرفتند و وقتی ما و کسان دیگر از قبیل «شورای کار»ی ها، یدی را مقصر قلمداد کردیم، یدی پشیمان شد و خواست رأی خودش را پس بگیرد. گفتند که رأی گیری تمام شده باید قبل از رأی دادن این فکر را می کرد. یعنی محیطی برای کار کردن ندیدم و تمام کارها را راه کارگری ها به دست خود گرفته بودند، زیرا که تعدادشان بیش تر بود و همیشه در رأی گیری ها هر چی آن ها می خواستند تصویب می شد و من دنبال آلترناتیو دیگری بودم تا اینکه در این اثنا به وسیله ی یکی از رفقایم که تقریباً عقاید آنارشیستی داشت مرا با نشریه «کارگر سوسیالیست» آشنا کرد و او یک شماره از این نشریه را هم به من داد. با آن ها تماس گرفتم و ۱۰۰ مارک هم از آن ها کتاب و نشریه خریدم و بابت آن ها ۳۰۰ مارک، یعنی ۲۰۰ مارک هم به عنوان کمک مالی پرداختم. اکثراً کتاب های تروتسکی و ارنست مندل بود. پس از مطالعه آن ها با رازی تماس گرفته و علاقه خودم را به همکاری نشان دادم و متذکر شدم که در صورت تمایل متقابل آن ها به عضویت من، چند کمبود از نظر برنامه دارند که باید اول بر طرف شود. این کمبودها این ها بودند:

۱- نابودی حاکمیت سرمایه

۲- دیکتاتوری انقلابی پرولتاری

۳- تسلیح کارگران و دهقانان فقیر تا برقراری سوسیالیزم و زوال هرگونه دولت

مازیار رازی می گفت که ما به همه این ها اعتقاد داریم ولی همه چیز را نمی شود در اهداف و اصول نوشت و من گفتم اگر این ها آورده نشود، من همکاری نمی کنم و به این صورت در شماره ۶۵ آورده شد. در شماره ۶۶ نشریه ی کارگر سوسیالیست مورخ مرداد ۱۳۷۸ مصادف با جولای ۱۹۹۹ اسم

یاشار آذری به عنوان یکی از همکاران نشریه‌ی کارگر سوسیالیست در پشت آن نقش بست و اکثر کارهای نشریه شماره ۶۶ را در منزل مازیار رازی من انجام دادم و همان روز هم در باره‌ی «نشر کارگری سوسیالیستی» صحبت کرده و کتب و مقالاتی که از مندل و تروتسکی نداشتیم (که تقریباً ۶ یا ۷ عدد تجاوز نمی‌کرد) را رازی به من داد و خواستم از آن‌ها هم کپی بردارم که خاطرنشان کرد که برای خودش یک عدد نگه داشته است و من می‌توانم آن‌ها را برای خود نگاه دارم.

من در آنجا به او قول دادم که هم اسم مازیار رازی را به جنبش خواهیم شناساند و یا تحمیل خواهیم کرد چون که واقعیت‌ها همیشه خود را تحمیل می‌کنند و هم «نشر کارگری سوسیالیستی» اعتبارش از «کارگر سوسیالیست» بیش‌تر خواهد شد. هر چند او پوزخندی زد و من هم به خاطر پوزخنداش به او گفتم که «نشر کارگری سوسیالیست» یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های مارکسیستی ایران خواهد شد ولی اسم «کارگر سوسیالیست» را شما شاید به اسم دیگری تبدیل کنید و من به دلیل اینکه معتقدم در تشکیلات کمونیستی ما احتیاج به گاو و گوسفند نداریم، همه باید چوپان باشند و به همین خاطر نیاز جنبش کارگری به چنین کتابخانه‌ای بسیار زیاد است و حتی این را هم اضافه کردم که ما احتیاج به هزاران هزار م. رازی داریم. اگر یک م. رازی داشته باشیم او را با هزار و یک ترفند یا می‌خرند و یا می‌کشند ولی وقتی هزاران م. رازی داشته باشیم دیگر خریدن و یا گشتن او کاری از پیش نخواهد برد چونکه م. رازی‌های دیگر کار او را ادامه می‌دهند و در پایان به او تأکید کردم که من به خاطر حرف صمد بهرنگی این «نشر کارگری سوسیالیستی» را قبول می‌کنم که می‌گوید: زندگی یا مرگ من، چه اثری در زندگی دیگران خواهد گذاشت.

این «نشر کارگری سوسیالیستی» همان چیزی است که من برای طبقه‌ی کارگر بعد از مرگم خواهم گذاشت و تا این کار را تمام نکنم دست بردار نخواهم بود.

از آن تاریخ تا یکی دو سال پیش تمام مقالات و کتب نه تنها آثار کلاسیک بلکه آثار معاصر و غیره و همین‌طور اکثر مطالب نشریه‌ی «کارگر سوسیالیست» و «جوان سوسیالیست» را تایپ، اصلاح و صفحه‌بندی کرده‌ام. بنا به پیشنهاد من، مازیار رازی برای آثار کلاسیک پیشگفتارهایی را هم نوشت هر چند بعد از انشعاب خودمان متوجه شدم که اکثر پیشگفتارها را از پیشگفتارهای قبلی استفاده کرده و فقط تغییرات کوچکی در بعضی جاها داده بود. یکی دو سال اول که کار نمی‌کردم و وقت زیادی داشتم، تقریباً روزانه ۱۶ ساعت به تایپ، اصلاح و صفحه‌بندی کتاب و مقاله می‌پرداختم و حتی روزهایی بود که ۲۰ ساعت تمام به این کار مشغول بودم. تا اینکه مطالب در عرض این دو سال خیلی رضایت بخش بیرون آمد و «نشر کارگری سوسیالیستی» شکل گرفت و رازی با گفتن اینکه فعلاً مطالب کافی برای خواندن در نشریه هست، گفت که می‌توانم سرعت کار را کم کنم و به جای آن کار پیدا کنم تا بتوانم کمک مالی بکنم، زیرا خاطر نشان کرد که وضع مالی «گرایش» خوب نبود. من بعد از پیدا کردن کار کمک مالی خودم را از ۱۰۰ مارک در ماه به ۳۰۰ مارک اضافه کردم و بعد به ۵۰۰ مارک و وقتی که مارک به ایرو تبدیل شد کمک مالی خودم را به ۳۰۰ ایرو و تقریباً دو سال بعد به ۵۰۰ ایرو در ماه رساندم، و تقریباً به مدت پنج سال آخر عضویت ام در گرایش هر ماه ۷۰۰ ایرو کمک مالی دادم.

بخش (۲)

بخش دوم این میزگرد، شامل اتفاقاتی است که از زمان شروع سمینار دوم که در ماه ژوئیه ۲۰۱۴ برگزار شد، آغاز گردید.
در ابتدا مطلب را با کمک رفیق ناصر دنبال می‌کنیم.

سؤال بیستم کمیسیون: رفیق ناصر لطفاً از ابتدای رفتن به سمینار و کل جو موجود در سمینار و اینکه آیا این سمینار به هدف خود دست یافت یا نه را از دید خودتان توضیح دهید.

رفیق ناصر احمدی: این اولین بار بود که از همین جامعه نروژ به اتفاق عضو جدیدی از «احیا مارکسیستی» به نام افشین به سمینار آلمان می‌رفتم. آشنایی ما در این سفر برای هر دوی ما جالب بود؛ به ویژه از این نظر که در مدت سه ماه قبل از این سفر، در فعالیت‌های مربوط به «احیا» یعنی شرکت در آکسیون‌ها و سمینار چپ‌ترین حزب نروژ، آشنایی‌های گرم و صمیمانه مقدماتی مبتنی بر یک رابطه‌ی سیاسی و انتقادی به دست آورده بودیم، با این ویژگی که او همواره خودش را یک مارکسیست می‌خواند. از دید من اما، او با چنین هویتی سیاسی که مدعی‌اش بود و همواره در هر جا یا مکانی این ادعا را به زبان می‌آورد، هنوز فاصله زیادی داشت. خود این نکته از جمله بحث‌های انتقادی بین ما در طول آن سه ماه اول آشنایی بود.

حال برگردیم به اتفاقات مهمی که در ظرف رفت و برگشت این سفر بین ما رخ داد. یک اتفاق هنگام سرویس دادن غذا در هواپیما پیش آمد: مهمانداران این

شرکت هواپیمایی این بار بر خلاف سفرهای گذشته، غذا را به فروش گذاشته بودند. زمانی که مهمانداران غذای مرا تحویل می دادند، گفتم: «من همیشه با این شرکت پرواز کرده ام و در گذشته هرگز پول غذا را از من نگرفته بودند، این بار چه شده است که شما در قبال غذا و نوشیدنی پول می خواهید؟» یکی از مهمانداران که خانمی بود با حالت تمسخر، لبخندی زد و هیچ نگفت و من هم پول را پرداختم و غذا را گرفتم. در این لحظه دیدم که افشین با یک چهره کدر و برافروخته ای، رو به من کرد و با یک هیجان و حالت عصبی گفت: «رفیق ناصر این چه برخوردی است که می کنی؟! من از این حرکت تو خیلی خجالت کشیدم!» دقایقی بعد، همان مهمانداران که این بار نوشیدنی ها را عرضه می کردند، به محض طلب پول برای نوشابه، از من پیگیری جدی تری دیدند که گفتم: «خانم محترم، این چه برخوردی با مسافر بود؟ که عوض جواب روشن به سؤال مسافر، با سوکت و لبخند تمسخرآمیز از موضوع گذشتی؟ من مجدداً از شما می پرسم که در این سفر چرا از مسافران پول غذا و نوشابه می گیرید؟ اینجا بود که به جای اینکه مهماندار پاسخی دهد و افشین نیز قاعدتاً در دفاع از حرف به حق من احیاناً دخالتی کند، آنچنان با صدای بلند و عصبی با من برخورد کرده و حتی از روی صندلی اش بلند شد و گفت: «بابا رفیق ناصر، رفتارت خیلی زشت است. آخر به این ها چه مربوط است؟ من واقعاً دیگر خیلی خجالت کشیدم. ای کاش با تو سفر نمی کردم.» این طرز برخورد هیجانی و بلند افشین که در حالت ایستاده با انگشت رو به من حرف می زد باعث شد که سرمهاندار از طرف دیگر هواپیما به تصور اینکه دعوائی شده است به سرعت به سمت ما بیاید. اما به محض متوجه شدن نکته مورد نظر من، نه تنها بابت لبخنده تمسخرآمیز همکارش عذرخواهی کرد، بلکه با لحن مودبانه ای توضیح

داد که: «این شرکت هواپیمایی از سه ماه پیش، این قانون جدید را گذاشته است.» بعد از رفتن ایشان، افشین بر روی صندلی خود نشسته و ادامه سفر را در سکوت مطلق گذراند.

اتفاق بعدی اینکه پس از پیاده شدن از هواپیما در شهر مقصد، هنگام خروج از سالن فرودگاه فرانکفورت دو نفر پلیس به چمدان های ما مشکوک شده و به اطاق مخصوصی بردند و با اشاره به وسایل من شروع به س ج کردند. در این هنگام افشین خود را جلو انداخته و از جانب من شروع به دادن اطلاع بی ربطی نمود و به انگلیسی این طور گفت: «این دوست من چند وقت پیش سفری به چین داشته و این جعبه های چای را از آنجا آورده، وگر نه ما چیز خاصی در وسایلمان نداریم.» من در همان موقع به فارسی به او گفتم: «سئوالات آن ها به من مربوط می شود، تو چرا جواب می دهی و اطلاعات اضافی هم می دهی؟» با توجه به اینکه او گفت که من قبلاً چین بوده ام، پلیس فوراً از من خواست که چمدان را باز کنم و شروع به زیر و رو کردن وسایل من نموده و پرسیدند که آیا سیگار هم همراه داشتیم یا نه. به هر حال بازدید تمام شد و موردی هم پیدا نکردند و ما از فرودگاه خارج شدیم. در راه هم از او پرسیدم که این چه دخالتی بود که کرد، مگر من خودم نمی توانستم جواب آن ها را بدهم و او بدون هیچ جواب مشخص و مسئولانه ای فقط گفت حالا مهم نیست، بیا برویم.

اتفاق بعدی به محض ورود به خانه یکی از رفقا رخ داد که در آن جمع علاوه بر افراد خانواده رفیقمان تعدادی از اعضای «احیا مارکسیستی» و رفیقی از ایران بودند و افشین بدون هیچ ملاحظه و مقدمه ای شروع به تعریف دو مورد بالا کرد و نه تنها از اشتباهات خود عذرخواهی نکرد، بلکه داشت این

داستان ها را از موضعی بالا و حق به جانب تعریف می کرد و امیدوار بود که جمع هم بر روی صحبت های او صحنه بگذارند. جالب این است که در ادامه این موضوع بدون وقفه شروع به معرفی خود کرده و از درجات تحصیلات عالی اش سخن گفته و مدعی بود که دو فوق لیسانس داشته و مشغول گرفتن دکترایش در رشته سومی هم می باشد. در ادامه تعریف از داستان زندگی و مبارزاتش، از به زندان رفتن و شکنجه شدنش در جمهوری اسلامی با شور و هیجان فراوانی سخن گفته و مبارزه منفی خود در زندان را به اینگونه توصیف نمود که به مدت بیست و پنج روز حمام نگرفت و دوره ناهایی را که به همراه غذا به سلول او می آوردند، کنده و به کف سلول می ریخته است. گفتنی است که در هنگام تعریف از این همه مبارزاتش، می خندید و البته دیگران هم با او می خندیدند و بعضی هم به او انتقاد کرده و می گفتند که افشین، تو کثیف می شدی که این همه مدت حمام نمی گرفتی و... یا اینکه می گفتند با آن همه نان کف سلول و لباس های نشسته ات، تو چطور زندگی می کردی.

مورد چهارم این است که در روز دوم سمینار که به زبان های آلمانی و انگلیسی برگزار می شد، من معنای یکی از کلمات انگلیسی را برای اینکه مطلب سخنران را بهتر دریافت کنم، از افشین پرسیدم. او جواب نداد. من به فرض اینکه نشنیده دو باره پرسیدم و این بار گفت که الان دارم عکس می گیرم، بعد خواهم گفت. من هم گفتم همین الان می خواهم بدانم تا مطلب را بتوانم بفهمم. او بالاخره بدون جواب از من دور شد و به کار خود ادامه داد. در زمان استراحت بین سخنرانی ها، از افشین در قبال نحوه برخوردش در مورد سئوالم، پاسخ جدی تری خواستم و او گفت که: «ناصر جان، رفیق عزیز اگر من در آن لحظه، معنای آن کلمه را برایت می گفتم، لازم بود که برایت شرح می دادم که

در انگلیسی مصدر و فعل را چگونه صرف می‌کنند و همه‌ی این‌ها باعث سروصدا برای بقیه می‌گشت.» از همین توضیح او، یاد هنگام سینجین کردن پلیس افتادم که طوری از طرف من با آن‌ها حرف می‌زد که گویی من هیچ توانایی و تجربه برخورد با پلیس را نداشتم و او که یکی از رشته‌های تحصیلی‌اش «اطلاعات و امنیت» بود، خود را قیم من می‌دید و از موضع بالا می‌خواست به اصطلاح کمک من بکند. حالا هم در مورد این سؤال انگلیسی من که فقط معنای یک لغت را از او پرسیده بودم و او در چند ثانیه می‌توانست جواب بدهد، طوری رفتار می‌کرد که گویی من ابتدایی‌ترین آموزش‌های انگلیسی را در دوره زیر دیپلم نگذرانده بودم و گویا ۱۵ سال نبود که در جامعه نروژ زندگی کرده بودم. از اینجا متوجه شدم که یکی از دلایل رفتار توأم با عصبانیت او در هواپیما در قبال برخورد من با مہاندار، این حس خود-برتری‌بینی‌اش نسبت به من بود.

سؤال بیست و یکم کمیسیون: رفیق ناصر، ممنون از تعریف این مطالب. حالا اگر در مورد سایر جوانب و اتفاقات مهم سمینار نکاتی دارید، لطفاً آن‌ها را هم بازگو کنید. البته در کنار رفیق احمدی اگر سایر رفقا هم مطلبی دارید حتماً بیان کنید.

رفیق ناصر احمدی: در این قسمت از صحبت‌هایم به دو مورد اشاره خواهم کرد که هر دو به روز آخر و جلسه جمع‌بندی از سمینار که در حضور اعضای «احیا» و کارگر مهمانی که از ایران آمده بود، مربوط می‌شود. اولین مورد، انتقاد مشخصی بود که از طرف خودم و رفیق سعید صادقی نسبت به رئیس جلسه که مدیریت سمینار را هم به عهده داشت، مطرح شد و

پاسخ های غیرمسئولانه او و متأسفانه پشتیبانی مازیار رازی از او جنجالی آفرید که ادامه آن نه تنها باعث انشعاب این جمع از گرایش مارکسیست های انقلابی گشت، بلکه نهایتاً موجب حذف شارلاتانیستی این جمع از «احیای مارکسیستی» به طور کلی شد. خود این، داستانی بسیار آموزنده برای جنبش کارگری ایران و شاید حتی جهان در انحای وجود بوروکراسی درون سازمان های کارگری و سوسیالیستی انقلابی باشد.

در آن جلسه جمع بندی، من اولین انتقادکننده ای بودم که ضمن موفق ارزیابی کردن مناظره اصلی سمینار که بین منصور اسانلو و مازیار رازی که تحت عنوان «اهمیت دموکراسی کارگری» برگزار شد، با اشاره به بتی جعفری که مدیریت سمینار را به عهده داشت، این طور گفتم: «زمانی که منصور اسانلو در بخش پرسش و پاسخ عنوان سمینار را آگاهانه از ماهیت اصلی و کارگش به «دموکراسی مارکسیستی» عوض کرد، انتظار داشتم که رئیس جلسه بلافاصله جلوی اسانلو را می گرفت و او را اصلاح می کرد، اما چون بتی جعفری عکس العملی نشان نداد، دیدیم که چطور جو سمینار به هم ریخته شد و برای چند دقیقه موقعیت خوبی برای فرار اسانلو از موضوع اصلی در بخش سؤال و جواب گردید.» این انتقاد به نظر من هیچ نکته عجیب و غریبی نداشت که باعث جنجال سیاسی خاصی گردد. از آنجایی که من نه تنها جواب مسئولانه ای از رئیس آن جلسه نگرفتم که رفتار او طوری بود که گویی من اصلاً حرفی نزده بودم، لذا یک بار دیگر دست بلند کرده و انتقاد را قدری جدی تر عنوان کردم: «در همان چند دقیقه ای که فضای سمینار به هم ریخت، من فوراً به طور شفاهی و بسیار آرام در گوش تو گفتم که تغییر عنوان سمینار به وسیله اسانلو را اصلاح کن، اما تو هیچ توجهی به این تذکره رفیقانه نشان

ندادی. لذا من مجبور شدم برای بار دیگر موضوع را به طور کتبی به اطلاع تو برسانم. این بار، گفتم که این وظیفه من نبود و به مازیار رازی مربوط می شد که مسئول اصلی سمینار بود. پس من ورقه ای که بر رویش نوشته بودم را برداشتم و جلوی مازیار گذاشتم و او هم بلافاصله خطاب به اسانلو آن را اصلاح کرد و بالاخره آن جنجال سیاسی تمام شد و اسانلو که در صحبت های قبلی خودش از مارکس و کتاب «کاپیتال» تصویری همگانی به نفع جنبش سندیکالیستی ارائه کرده بود، عقب نشست و با ظاهری رادیکال تر در جلسه باقی ماند. بنابراین رفیق بتی، این وظیفه رئیس جلسه بود - یعنی خودت بود- که اتفاقاً تمام تبلیغات مربوط به سمینار را خودت به دست اسانلو رسانده بودی.» که در اینجا نیز بتی به همان شکلی که در سمینار برخورد کرده، مسئولیت را به دوش مازیار انداخته، باز هم گفت که رفیق ناصر همان طوری که گفته بودم این به عهده ی مسئول کل سمینار یعنی رفیق مازیار بود.

رفیق سعید صادقی نیز همان طوری که من داشتم انتقاد را بیان می کردم، او هم وارد بحث شد و به شکلی کلی تر به طرز اداره جلسه انتقاد کرد و بتی جعفری هم به همان شیوه ای که اول با من برخورد کرد، یعنی با سکوت از کنار انتقاد رفیق سعید گذشت که رفیق سعید ناچار شد تا دو باره نوبت بگیرد و این بار انتقادش را جدی تر بیان نماید.

رفیق سعید صادقی: من گفتم که چند سال پیش، «شبکه همبستگی کارگری» (خودم، رفیق یاشار و یک رفیق دیگر) مراسم بزرگداشتی همین جا برگزار کردیم که بیش از ۳۰۰ نفر در آن شرکت داشتند. این مراسم را برای بزرگداشت شاملو، شاعر معروف گرفته بودیم و اغلب شرکت کنندگان افراد سیاسی بودند و در مقایسه با سمینار ما که بیش از ۲۰ نفر نبودیم، مدیر آن

سمینار که اتفاقاً او هم یک زن بود، به قدری قشنگ جلسه را اداره و سازماندهی کرد که تمام کارها منظم و به موقع انجام گرفت و مراسم بسیار عالی برگزار شد، ولی تو یک جلسه ۲۰ نفری را نتوانستی اداره کنی. این بار هم مثل برخوردهای قبلی اش به رفیق ناصر، بتی جعفری (که در این جلسه هم رئیس جلسه بود) بدون گرفتن نوبت و بلافاصله پس از تمام شدن حرف من، شروع به پاسخ دادن کرد. او با گفتن اینکه «بعداً می شود این را به بحث گذاشت.» موضوع را به سادگی و بدون امکان به بحث گذاشتن در همان جلسه خاتمه داد. در نتیجه من هم در جوابش گفتم شما اجازه نداری، در پاسخ به حرف هر رفیقی، بدون نوبت دخالت بکنی. حتی رئیس جلسه هم باید نوبت بگیرد و در نوبت خودش دخالت نکند. چون کسی بحثی را ارائه می دهد، می خواهد که نظر سایرین را دانسته و به خود جلب کند، ولی شما وقتی موافق بحثی نیستی، بدون نوبت دخالت می کنی و آن بحث را خنثی و منتفی می کنی. به این دلیل واضح است که حتی رئیس جلسه هم باید فقط در نوبت خودش دخالت نماید.

رفیق ناصر احمدی: مورد دوم انتقاد، مشخصاً نسبت به مازیار رازی بود. در این جلسه جمع بندی، ابتدا به ساکن مازیار رازی ضمن باز کردن بحث، خطاب به جمع اما با اشاره به رفیق یاشار آذری گفت: «اگر قرار باشد تمام نظم (زمانی) کارها و طریق رفت و آمدها مثل طرز کار یاشار باشد، اگر قرار بود انقلاب شود تا قدرت سیاسی را کسب کنیم، آنوقت این قدرت از دست می رفت.» لذا من در این جلسه خطاب به مازیار گفتم: «اما رفیق مازیار در درجهی اول این انتقاد به خود شما برمی گردد، به این دلیل که به طور مشخص در روز دوم سمینار که به زبان آلمانی و انگلیسی بود، ما متوجه شدیم که این خارجی ها نیم ساعت قبل از آمدن شما و باز شدن در سالن سمینار در خیابان

منتظر ما مانده بودند که من شخصاً احساس بدی کردم و شرمند شدم. به ویژه با توجه به گزارشات خود شما زمانی که از سفر به فرانسه و شرکت در سمینار آن‌ها برگشته بودی، از نظم تشکیلاتی آن‌ها و زمان بندی خوب آن‌ها برای ما تعریف می‌کردی، پس اتفاقاً این شما بودی که می‌بایست در زمان بندی کارها و نظم رفت و آمدها از همه حساس‌تر عمل می‌کردی. اما شما با اینجور انتقاد کردن از رفیق یاشار آذری، در واقع ضعیف‌کشی می‌کنی.» مازیار رازی در اینجا اینطور جواب داد: «رفیق ناصر اگر شما بارها با هواپیما سفر کرده باشی، دیده‌ای که بعضی مواقع بنا به اشکال فنی هواپیما دیر نشست و برخاست می‌کند.» همین نوع برخورد فرصت طلبانه مازیار نیز مجبورم کرد که باز هم دستم را بلند کنم و انتقاد را ادامه دهم: «رفیق مازیار در همین جلسه جمع بندی که از ابتدا حضور داشتید، از شما انتظار داشتم که در برابر جواب‌های غیرمسئولانه بتی که به عنوان فرد قابل و منظمی به عنوان رئیس جلسه انتخابش کرده بودیم، دخالت انقلابی می‌کردید و آن تأکیدی که همواره در جلسات «احیا» بر روی نقد بیرحمانه‌ای که خود مارکس انجام می‌داد می‌گذاشتید، اینجا نیز می‌بایست به همان روش عمل می‌کردید، آیا اینطور نیست؟!» در اینجا نیز مازیار باز هم چنین گفت: «بله، اگر رفیق سعید صادقی که کلید ماشین را با خود برده بود، به موقع می‌آمد ما هم به موقع به جلسه می‌رسیدیم.»

رفیق سعید صادقی: من هم تنها چیزی که فکر می‌کنم در اینجا می‌توانم اضافه کنم، این است که به نظر من «شورای دبیری گرایش» به علت اینکه بتی جعفری و فرامرز قبادی از تازه واردین به «گرایش» پیش از این سمینار بودند،

از روی محافظه کاری جهت دلخور نکردن آن ها این برخورد را با رفیق ناصر و من کردند. دلیل این حرف من هم این است که در گذشته ما در «گرایش» چه در برخورد با خودم و چه با بقیه رفقا وقتی به انتقاد می رسید، همیشه رسم بر این بود که از یکدیگر انتقاد بیرحمانه می کردیم. این دفعه، بار اولی بود که ما این همه محافظه کاری از جانب رهبری «گرایش» دیدیم. البته اگر مازیار رازی دلیل این محافظه کاریش را با ما در میان گذاشته بود، ما هم از انتقاد خود از رئیس جلسه صرفنظر می کردیم، چون قصد ما تخریب بتی جعفری نبود بلکه بر روی منوال معمول داشتیم «انتقاد بیرحمانه» اما رفیقانه خود را ارائه می دادیم.

رفیق سارا قاضی: به نظر من رفقا، مسأله به این سادگی نبود و این را من در برخورد رهبری «گرایش» پس از سمینار با شما و حتی خودم (که در سمینار نبودم) دیدم. در هفته ی اول پس از سمینار، من از مازیار رازی خواستم که در ضمن تهیه دستور جلسه برای «گرایش»، زمان کافی برای بحث در زمینه انتقاد به سمینار بگذارد و حتی اضافه کردم که من هم نکته ای داشتم که می خواستم در جلسه بگویم. مازیار رازی به این درخواست که در صفحه فیسبوک اعضای «گرایش» گذاشته بودم، نه تنها جوابی نداد که حتی «لایک» هم نزد. پس از آن رفیق ناصر هم در آنجا نوشت که او هم درخواست وقت کافی دارد، تا نکاتی که دارد را بگوید. مازیار رازی به این درخواست هم جواب نداد و پس از یکی دو روز، دستور جلسه را در آن صفحه گذاشت و ۱۵ دقیقه آخر جلسه را برای بحث و انتقاد در مورد سمینار قرار داد. این جلسه یک ساعته را به طوری تنگاتنگ با جلسه «احیا مارکسیستی» گذاشت که به هیچ وجه امکان ادامه ی جلسه ی «گرایش» وجود نداشت و می بایستی این جلسه پایان می یافت تا به

موقع به جلسه‌ی «احیا» برسیم. در پی این پُست، هم من و هم رفیق ناصر اعتراضی رفیقانه کردیم. من صرفاً گفتم که نفهمیدم چرا رفیق مازیار در برابر ما این طور سکوت کرده بود. درست مثل اینکه ما هیچ حرفی نزده بودیم و درخواستی نداشتیم. برای من این رفتار او بسیار عجیب و غریب و بیسابقه بود. در نتیجه اعتراض ما عاقبت مازیار رازی در پُستی خطاب به من نوشت: «بحث در باره‌ی سمینار به اندازه‌ی کافی انجام گرفته و گزارش آن را در جلسه خواهیم داد. پس از آن، اگر تو حرفی داری که در گزارش نیامده باشد، به تو وقت می‌دهیم که حرفت را بزنی.» این طرز برخورد هم باز بسیار بیسابقه بود. در گذشته، هیچوقت به رفیقی گفته نمی‌شد که اضافه بر گزارش، حق ابراز نظر ندارد! همزمان، رفیق ناصر هم در انتقاد از این طرز برخورد، مطلبی نوشت و در جواب ما مازیار رازی نوشت: «رفقا بحث‌های هیجانی و فرسایشی نکنید. وقت به اندازه‌ی کافی به همه داده خواهد شد.» در اینجا من در واقع از کوره در رفتم و در جواب مازیار نوشتم که: «منظور از این بحث‌های "هیجانی" و "فرسایشی" چیست؟ کسی بحثی نکرده، ما تقاضای وقت برای ارائه بحث‌هایمان داشتیم و تو در جواب بدون ملاحظه وقت را از ما گرفتی و حالا هم داری با این لحن با ما حرف می‌زنی!» در اینجا مازیار رازی زمان جلسه را عوض کرده و وقت بیش‌تری داد و اعلام کرد که: «به سارا قاضی ۳۰ دقیقه وقت ارائه بحث می‌دهیم.»

از آن روز تا روز یکشنبه، با شرکت علیرضا بیانی در صفحه فیسبوک «گرایش»، بحث تدریجاً به جدالی داخلی تبدیل شد. او در بدو ورودش به جمع ما (ناصر، مازیار و من) از موضعی بالا و در حمایت از مازیار و گویی چند تا بچه دعوایشان شده و بابای آن‌ها حالا آمده تا موضوع را فیصله دهد، گفت:

«چه شده؟ موضوع چیست؟ من که سر در نمی آورم...» من با خواندن این مطالب، تصمیم گرفتم که کلاً جوابش را ندهم، زیرا اولاً به او اجازه نمی دادم که با چنین لحنی برخورد کند. دوماً من با او طرف نبودم. طرف من مازیار بود. اما رفیق ناصر جوابش را داد و از اینجا تدریجاً جوّ عوض شد. مازیار رازی هم که شمشیرش را به دست علیرضا بیانی داده بود، خودش را تقریباً به طور کامل کنار کشید. علیرضا بیانی هم با بستن شمشیر از رو، خود را آماده قلع و قمع کردن رفقای خود کرد. کسانی که با علیرضا بیانی از نزدیک یا از طریق فیسبوک آشنایی دارند، با روحیه لُمینستی و عربده کشی های او خوب آشنا هستند.

از طرف دیگر، چند روز پس از سمینار که رفیق ناصر هم به سرمنزل خود بازگشته بود، به من تلفن زد و ضمن سلام و احوالپرسی از من، به تعریف از خوب برگزار شدن سمینار کرد و اضافه نمود که پس از سمینار جلسه ای با رفقای حاضر برگزار شد که در باره جمع بندی از سمینار صحبت شد. من هم گفتم که در مورد نحوه ی برگزاری سمینار مطلبی دارم که مایلم با رفقا در میان بگذارم و به او گفتم که به نظر من ما همین مشکل را سال قبل هم داشتیم و در نتیجه مشکلی اساسی است و ربطی به این رئیس جلسه یا آن رئیس جلسه ندارد و من در جلسه توضیح می دهم. رفیق ناصر که نکته ی من برایش جالب و قابل تعمق بود، پس از قدری صحبت کردن گفت که: «می خواهم بپرسم که چرا پیشنهاد بردن تو را به شورای دبیری نمی دهد.» من گفتم: «رفیق ناصر اگر الان در مورد من حرف بزنی، برای «شورای دبیری» این سوء تفاهم پیش می آید که چون بتی را عضو «مشورتی» شورای دبیری کرده اند، من از روی حسادت، این موضوع را به تو انتقال داده و خواسته ام که تو از جانب من با

رفیق مازیار صحبت کنی.» رفیق ناصر گفت که: «نه من می گویم که این پیشنهاد از جانب خودم است.»

رفیق ناصر احمدی: پس از صحبت با سارا من به مازیار رازی زنگ زدم و این طور گفتم: «رفیق مازیار به نظر من، اگر با آمدن سارا به شورای دبیری موافقت کنید، پیشروی کارهای «گرایش» محسوس تر خواهد شد» و مازیار بلافاصله با یک درجه عصبیت فروخورده ای گفت که: «نه بابا، مگر ندیدی که سارا همیشه در جلسات "احیا" مدام از "کمیسئون مالی" صحبت می کرد و حرف های تکراری می زد» و در باره عضویت دائمی من هم گفت که: «نه رفیق ناصر تو همچنان شش ماه دیگر هم عضو مشورتی خواهی بود، به خاطر اینکه تا نزدیکی سمینار همچنان مسائل "گرایش" را با مسائل "احیا" قاطی می کردی.» در اینجا بود که من فهمیدم که مازیار در ذهن خودش و برنامه های رو به آینده «گرایش» نه تنها من را که عضو جدید و مشورتی بودم، بلکه سارا قاضی را هم که رفیق بسیار فعال ۲۰ ساله اشان بوده، کنار گذاشته و به جایش افراد جدیدی مثل بتی جعفری را در نظر گرفته بود و من در اولین صحبتیم با رفیق سارا این نکات مازیار و ارزیابی شخصی ام را مطرح کردم. (لازم به توضیح است که رفیق سارا در «احیای مارکسیستی» «کمیسئون کمک مالی به خانواده های کارگران زندانی» را به راه انداخت و از طرف ۸ تن از افراد «احیا» هم پشتیبانی شد و در ظرف چند ماه حدود هشت میلیون تومان پول جمع آوری کرد که کل آن در اختیار مازیار رازی قرار گرفت تا بنا به صلاحدید خودش بین آن خانواده ها تقسیم کند.)

رفیق سارا قاضی: به نظر من هم تغییر رفتار مازیار رازی با من در مورد وقت جلسه و اجازه‌ی توهین کردن های بسیار وقیحانه «شورای دبیری» (که به نمونه‌هایی از آن‌ها در زیر اشاره خواهد شد) نسبت به من و در آخر هم تهمت «باندبازی» زدن شخص مازیار در ابتدا به من و رفقا ناصر و سعید و بعد رفع تهمت کردن از رفیق سعید و درخواست جلسه اضطراری دادن برای «باندبازی» ما را جملگی مازیار رازی در سر پروراند و به اجرا گذاشت. در ادامه، این نکات را بیش تر خواهم شکافت.

خلاصه اینکه روز یکشنبه هم فرا رسید و جلسه شروع شد. همان طوری که در بالا آمد، قرار بود من ۳۰ دقیقه وقت صحبت کردن داشته باشم. اما پس از شروع جلسه، علیرضا بیانی که نوبت گرفته بود، شروع کرد به صحبت کردن و حمله به نه تنها من و رفیق ناصر بلکه حتی به رفیق سعید که در مقطعی در فیسبوک از ما دفاع کرده بود. مازیار رازی که رئیس جلسه بود، بدون هیچگونه وقت شناسی و تقسیم مناسب زمان که نهایتاً می بایستی اجازه می داد تا من ۳۰ دقیقه صحبت کنم، با سوکت خود اجازه داد تا علیرضا بیانی ۴۵ دقیقه صحبت کند و نهایتاً بیش از ۱۵ دقیقه وقت باقی نماند و به غیر از من دو نفر دیگر در نوبت بودند. لذا مازیار به ما سه نفر گفت که هر کدام ۵ دقیقه وقت صحبت کردن داریم. مازیار حتی وسط صحبت من آمد و اعلام پایان جلسه کرد تا به جلسه «احیا» برسیم و ۳۰ دقیقه وقت من را به هفته بعد از آن موکول کرد.

در این جلسه و بعد از آن در جدال های فیسبوکی، علیرضا بیانی قدم به قدم از محدوده «بحث» به محدوده برخوردهای شخصی و فحاشی پیش رفت و مازیار رازی هم در قبال این فحاشی ها کاملاً سکوت اختیار کرد، تا اینکه به تشخیص خویش به سه رفیق، سارا قاضی، سعید صادقی و ناصر احمدی، نسبت

«باندبازی» زده و درخواست تشکیل جلسه ای فوری برای رسیدگی به آن کرد. من و رفیق ناصر احمدی بدون شرکت در این جلسه از «گرایش» بیرون آمدیم و رفیق سعید بعد از شرکت در این جلسه، به این نتیجه رسید که او نیز می باید بیرون بیاید. با وجود اینکه در تجربیات اخیر برخی از دوستان صفحه فیسبوک رفیق یاشار آذری، ماهیت طبقاتی و شخصیت فردی اعضای «گرایش» توسط خودشان به نمایش گذاشته شده، اما در آن مقطع، برای من این رفتار از طرف اعضای «شورای دبیری» بیسابقه بود. پیش از این، علیرضا بیانی را در فیسبوک دیده بودم که در بحث هایش که به جدال تبدیل می شد، از این طرز برخورد استفاده کرده بود، اما در میان اعضای «گرایش» هرگز سابقه نداشت. من ضمن اینکه «شورای دبیری» را قابل جواب دادن نمی دیدم، اما چندین بار خطاب به مازیار رازی در فیسبوک نوشتم که چرا جلوی این برخوردهای «شورای دبیری» را نمی گیرد و اضافه کردم که این طرز رفتار شایسته «رهبری» ما نیست، اما او همواره به این نوشته ها بی توجهی نشان داد.

همزمان، رفیق سعید و رفیق ناصر هر کدام به روش خود، جواب آن ها را می دادند. تا اینکه بالاخره، رفیق ناصر در مقطعی از این جدال، خطاب به مازیار رازی و علیرضا بیانی گفت: «شرمتان باد!» این تبدیل شد به بالاترین توهین ها به رهبری و در نتیجه آن اعضای «شورای دبیری» دیگر حد و مرزی در برخورد توهین آمیز خود به این رفقا نکردند. با وجود اینکه سابقه آن ها اکنون بر اغلب کسانی که در فیسبوک با رفیق یاشار دوست هستند، پوشیده نیست اما از آنجایی که این «رسیدگی به شکایت» از جانب «کمیسئون ضد بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» به صورت سندی در دست طبقه ی

کارگر خواهد ماند، به نظر من لازم است چند نمونه ای از این برخوردها را بیاوریم. البته کل آن، به صورت کتبی یا صدای ضبط شده همیشه موجود است:

Ali Reza Bayani

ناصر احمدی از "سر منشا شرمند باد" به رفیق مازیار می گوید، و من قبل از ادامه مزخرفاتش به او می گویم؛، ای کثافت آشغال این چاپلوسی هایی که الان برای سعید میکنی به نوک یک سر مو در قیاس با چاپلوسی هایی که برای همین رفیق مازیار می کردی نمی رسد و الان چون سعید از سر بی ربطی اش به موضوعات گرایش و بنا بر عادتش که فقط به سبک نوک زدن به یک موضع آمده و دلسوزی کرده که چرا تو نباید عضو باشی (با این حال ناصر اولترا احمق ندید که سعید هم به او رأی مثبت نداد) داری فرصت طلبانه او را به سنگر "اعتبار" خودت تبدیل میکنی. برای اثبات ادعایم نسبت به بین دو صندلی نشستن رفیق سعید و ندانم کاری هایش همین بس که الان نمیآید یقه تو آشغال کثافت را جوری بگیرد که دیگر به خودت اجازه خوردن گه های بزرگتر از دهانت ندهی.

مردیکه آشغال تو بیش از هرکس خودت ثابت کردی که حق با کسانی بود که جانوری مانند تو را به عضویت تشکیلات نپذیرند و من تازه متوجه می شوم که در واقع حق با کمونیسم کارگری بوده که تو را اخراج کرده است، و متاسفم برای خودم که بدون شناخت دقیق از ماهیت آشغالت از تو دفاع کرده ام. بار اول که خواستی گورت را از جمع رفقای ما گم کنی این رفیق مازیار بود که مانع رفتنت شد و گرنه من آماده گرفتن جشن بودم به این دلیل ساده که این من بودم که مرتکب این خطای فاحش شدم که پای تو آدم مزور کذاب به دور و بر گرایش ما برسد. حالا هم فقط تا فردا و تا ساعات اولیه جلسه که حضور گند تو را بالجبار باید تحمل کنم تحملت خواهم کرد، بعد از آن با تو به آنگونه رفتار می کنم که لیاقتش را داری. در حد مردیکه کاسبکاری که تصور می کند یک نفر را اگر به مفت به عرش اعلا ببرد شانس کوباندن او به زمین و ناکار کردنش بیش تر خواهد شد؛ اما تو احمق کاسبکار نفهمیدی که اون فرد کسی مثل مازیار رازی نیست و مدرک اثبات احمقیت هم همین بس

که این مازیار رازی بود که در همان ایام جلوی چاپلوسی هایت را می گرفت، چون با کسانی مانند تو اولین بار نبوده که برخورد داشته.

Juli um ۲۳:۴۱ · Gefällt mir · ۱.۲۲

اما در همان جا این هم طرز برخورد و بیان رفیق ناصر است:

Naser Ahmadi

آقای مازیار رازی یک عضو در درجه اول یک انسان است و در درجه دوم یک فعال سیاسی و از سرمایه های طبقه کارگر این ۱۰۰ سال و ۲۰۰ سال مبارزات طبقه کارگر است

Juli um ۲۳:۴۲ · Gefällt mir · ۲.۲۲

Naser Ahmadi

سرمشا سوم آن شرمت باد هم به خود ناصر مربوط می شد. زمانی که علیرضامی نویسد که ناصر بهتر است که گدایی کند درواقع صحت و سقم همین شرمت باد مرا تایید میکند. شب و روزهای زیادی که شما ها با غذاهای گرم و سالم و تاریخ نگذشته سر کرده بودید من با اراده خودم و با هدفمندی که بتوانم استین به بالا بزنم و بعد از حزب کمونیست کارگری به این گرایش بسیار ارزنده هم یاری برسانم و حتی به رفقای شورای دبیری نوشته بودم که من منزلی در ایران دارم ایا بفروشم و در اختیاران بگذارم تا تلویزیونی چیزی داشته باشیم و مازیار و آرام گفته بودند که خیلی ممنون و بگرمی هم گفته بودند خیلی ممنون و گفته بودند که هنوز دست نگه دار.

Juli um ۲۳:۴۵ · Gefällt mir · ۲.۲۲

در جواب این رفیق نسبت های «کاسبکاری، کاسبکارانه و...» بسیاری از طرف «شورای دبیری» به رفیق ناصر زده شد:

Aram Nobakht

شخصاً از دیدن تو، به عنوان چنین فرد مزور و کثیفی، حالت تهوع پیدا می‌کنم. خوشحالم که زودتر کاسه گدایی سیاسی‌ات را برمی‌داری و به جای دیگری می‌رود.

رفیق ناصر که در سمینار ۷ میلیون تومان را تحویل مازیار رازی داده بود، به او توضیح می‌دهد که مبلغ برابر ۵۰۰ دلار از طرف سارا قاضی به عنوان حق عضویت ۱۰ ماه آینده است. مازیار پول را می‌گیرد، اما هم برای رفقای خود در رهبری گزارش نمی‌دهد و هم در مقطعی به اصطلاح کلاً فراموش می‌کند که چنین پولی را دریافت کرده. تروتسکی: «تظاهر به بی‌اعتنائی فقط به درد کسی می‌خورد که می‌خواهد مکارانه نتیجه‌گیری‌هایی به خوانندگان خود تلقین کند که آن نتیجه‌گیری‌ها از واقعیات منتج نمی‌شوند. ما ترجیح می‌دهیم که هر چیز را بی‌کم و کاست به اسم درستش بخوانیم.» لذا در این جدال‌ها که به رفیق ناصر نسبت «کاسبکاری» می‌زدند، او در جایی تعریف می‌کند که همان‌طوری که او در گذشته پیشنهاد کمک مالی به یکی از اعضای «شورای دبیری» را داده بود، حالا هم قبل از رفتن به سمینار به من (یعنی سارا قاضی) که نمی‌توانستم از آمریکا به اروپا سفر کرده و در سمینار شرکت کنم، دوستانه گفت که «اگر به کمک مالی برای سفر احتیاج داری بگو، من تا ۱۰۰۰ دلار می‌توانم کمکت کنم.» من ضمن تشکر کردن از او گفتم «نه من بیمار هستم و قرار است درست پس از سمینار یک عمل جراحی داشته باشم و بعد از آن هم یک عمل جراحی دیگر دارم و کلاً حالم خوب نیست.» رفیق ناصر که با مهربانی از وضعیت من ناراحت شده بود، گفت «هر کاری از دست من بر می‌آید بگو برایت انجام دهم.» من هم فکرهایم را کردم و تصمیم

گرفتم حق عضویت را برای ۱۰ ماه پیشاپیش به «گرایش» بدهم تا کمک مالی کوچکی شده باشد. در نتیجه به رفیق ناصر زنگ زدم و گفتم «اگر بتوانی مبلغ ۵۰۰ دلار از جانب من به مازیار رازی بدهی، خیلی خوشحالم می شوم. من ماهیانه‌ی خود را به تو می دهم.» او هم قبول کرده و حتی بر اثر تبدیل پول، عملاً مقداری اضافه، حدود ۶۰۰ دلار به مازیار داد.

در حین جدال با «شورای دبیری» زمانی که آن ها به او تهمت «کاسبکاری» می زدند، رفیق ناصر نمونه هایی از کمک های مالی اش را مثال می زند و می گوید که چطور در آن زمانی که این کمک ها را می کردم، شما با کمال میل قبول کردید، از جمله همین کمک ۵۰۰ دلار به سارا و عیناً به آن ها می گوید «که من خواستم ۱۰۰۰ دلار بدهم تا به سمینار بیاید ولی چون نمی توانست بیاید، ۵۰۰ دلار گرفت.» در اذای این جمله شما ببینید «شورای دبیری» چه آبروریزی ای کرد:

Ali Reza Bayani

Samira Yadgar نه تنها از دریافت این کمک های ویژه تو خوداری نکرده بلکه گرایش را هم در جریان این موضوع قرار نداده است. در صورتی که رفیق آرام پیشنهاد کمک مالی ناصر را در همان جلسه اعضا رد کرد، عجیب این است که چرا سارا که عمری از تجربه سیاسی اش می گذرد چنین پیشنهادی نداده است.

Gestern um ۰۰:۰۹ · Gefällt mir · ۱

Aram Nobakht

شخصاً از دیدن تو، به عنوان چنین فرد مزور و کثیفی، حالت تهوع پیدا می کنم. خوشحالم که زودتر کاسه گدایی سیاسی ات را برمی داری و به جای

دیگری می‌رود. سارا هم کلاهش را بالاتر بگذارد که عملاً بابت ۵۰۰ دلار خودش را فروخته.

Gestern um ۰۰:۱۰ · Gefällt mir · ۱

در اینجا، مازیار رازی حتی برای حفظ آبروی خودشان هم نیامد جلوی رفقایش را بگیرد و جواب آن‌ها را بدهد. من هرگز جواب این دو فرد بالا را ندادم. اما زمانی که از «گرایش» می‌آمد بیرون، به مازیار رازی گفتم که آن ۵۰۰ دلار را به جای حق عضویت ماه‌های آینده‌ی من به پای بدهی شخصی من به خودش بر دارد و او هم در جواب پذیرفت. نفس آن دو نفر دیگر در اینجا گرفته شد، اما البته هرگز عذرخواهی برای افتضاحی که به بار آورده بودند نکردند.

البته بیرون آمدن من از «گرایش» نه به خاطر فحاشی‌های «شورای دبیری» در فیسبوک، بلکه به خاطر کاری بود که مازیار کرد و از آتشی که رفقایش به پا کرده بودند، جنم ساخت. مازیار رازی بدون هیچگونه مدرک حقیقی از جانب ما و به نظر من به صِرف اینکه می‌دید رفقا سعید و ناصر و من از حق خود کوتاه نمی‌آمدیم و راه چاره‌ای برای حل مسأله نمی‌دید، به این جمع بندی رسید که بهترین راه این است که به ما تهمت «باندبازی» بزنند که البته نظری بود که نمی‌شد بدون تأیید «شورای دبیری» مطرح گردد. برای نمونه این دید «شورای دبیری» نسبت به ما است در طول این دوران:

Aram Nobakht به رفیق ناصر احمدی

تو خودت می‌دانی که یک کلمه برای بحث نداری؛ سارا تصمیم داشت صرفاً به دلایل مسائل شخصی تخریب کند، و چون در گذشته در قبال هر کدام از رفتارهای بچگانه و غیرسیاسی خود امتیاز دریافت کرده بود، می‌پنداشت این

بار هم وضعیت کما فی السابق پیش خواهد رفت. سارا فاقد توان لازم برای گرد و خاک بود تا اولاً مسائل شخصی اش را سیاسی جلوه دهد و ثانیاً بتواند با اعمال فشار امتیاز بگیرد. در اینجا بود که از فرط استیصال به سوی تو و سعید آمد. و البته چه کسی بهتر از تو که اولاً رابطه شخصی ات را با همان چاپلوسی ها و نوکرمنشی های همیشگی ات با سارا گسترش داده بودی و ثانیاً به عنوان تعلیم یافته حکک استاد شانتاژ هستی. سعید هم که اصولاً از همه چیز و همه جا بی خبر است (و بهترین اثبات این ادعا، آن است که به رفیقی رأی داده و بعد آن را "تعارفی" می خواند!)، سعید به روال گذشته در نقش یک معلم اخلاق و آدم مهربان وارد عرصه شد و تمام مدت زیگزاک زد (جالب است که خود او هم در مورد رأی به شخص تو، ممتنع بود). بیچاره تو که اتکایت به این دو نفر بود، و بیچاره سارا که زیر علم تو رفته بود. الان که این دو دوست گرامی هر یک به طرفی متواری شده اند، واضح است که تو هم می دانی با "نقد" ها و بحث های در جلسه خودت را بیش تر مضحکه خواهی کرد. پس ترجیح می دهی کنار بروی.

در مورد باندبازی، در اینجا من از رفیق سعید خواهش می کنم که در توضیح این بخش دخالت کرده و آنچه می داند را صادقانه بیان نماید.

سؤال بیست و دوم کمیسیون: رفیق سعید آیا مایل هستید که در باره ی باندبازی صحبتی بکنید؟

رفیق سعید صادقی: با کمال میل! من شخصاً به دو علت رفتار «شورای دبیری» را در ابتدا اپورتونیستی (فرصت طلبانه) و سپس حتی بوروکراتیک ارزیابی کردم: علت اول انتخاب و قرار دادن شخص نامناسب و بی تجربه ای در «شورای دبیری» به علت حفظ روابط به جای ضوابط و استفاده سیاسی از او بود. بتی جعفری در ظرف کم تر از ۶ ماه از مقام «کاندیدای عضویت» عضو شده و به رده رهبری در «شورای دبیری» ارتقا داده شد. دلیل دوم این

است، این شخص را به مقام رئیس جلسه سمینار ۲۰۱۴ گذاشتند که در عمل خودش ثابت کرد که شایستگی آن مسئولیت را نداشت. اما در اینجا بود که من و رفیق ناصر به سبکی که در گذشته در «گرایش» برای انتقاد از رفقا به کار برده می شد، دخالت کردیم و خواستیم انتقادات خودمان را از طرز برگزاری جلسه سمینار بیان کنیم که با برخورد به شدت از بالایی از جانب خود بتی جعفری و «شورای دبیری» روبرو شدیم. از این جهت من این برخوردها را اول فرصت طلبانه و سپس بوروکراتیک ارزیابی کردم. من شخصاً به این دلیل انتقاد کردم که نمی خواستم این نوع روش از کار به ساختار اصلی «گرایش» که ۱۵ سال برایش در حد توانم زحمت کشیده بودم، آسیب برساند؛ یعنی به شکل اپورتونیستی به دنبال عضو گرفتن بودن و توجه نداشتن به پایگاه سیاسی آن ها از یک طرف و حالا هم آن ها را به اصطلاح معروف یک ضرب به مقام رهبری رساندن به عقیده من شل گرفتن کل نظم عضو گیری و زیر پا گذاشتن اصول نظری و تشکیلاتی ما بود. مازیار رازی می گوید بر اساس اساسنامه، رهبری می تواند عضوی را حتی ظرف ۶ ماه به سطح «شورای دبیری» انتخاب کند. ما گفتیم که این درست، اما عضو هم باید شایستگی داشته باشد. در اینجا او نه تنها به ما تهمت حسادت به بتی جعفری را زد بلکه در زیر شما می تواند ملاحظه کنید که مازیار رازی چطور به سادگی به ما اخطار داده است و «انتقاد» را «تخلف تشکیلاتی» می نامد و انتقاد رفیقانه ای را که تا آن زمان در میان «گرایش» مرسوم بود، «حسادت» به یک رفیق تازه وارد می داند.

مازیار رازی در اینجا بود که در فیسبوک نوشت:

مازیار رازی

۲۱. Juli um ۰۰:۳۰ · Bearbeitet

من به رفیق ناصر و سعید اکید اخطار می‌دهم که اگر بار دیگر این اتهامات بی‌اساس را به شورای دبیری بزنند طبق اساسنامه به تخلف تشکیلاتی آن‌ها برخورد خواهد شد. اکیداً توصیه می‌کنیم این دو رفیق اتهاماتی که امروز به شورای دبیری زدند پس بگیرند و عذر خواهی کنند.

مازیار

Gefällt mir · Gefällt mir

در ادامه رفیق سعید: به عبارت دیگر، اگر ما در آینده نظر و تشخیص خودمان را با «گرایش» می‌خواستیم مطرح کنیم و در جایی اختلاف نظر داشتیم، این حق را نداشتیم که موضوع را به بحث بگذاریم تا بالاخره یک طرف، طرف دیگر را قانع کند! من بوروکراتیک عمل کردن «گرایش» را نه به خاطر آوردن بتی جعفری در «شورای دبیری» و عدم شایستگی او نسبت دادم، بلکه به خاطر طرز رفتار «شورای دبیری» با ما در مقابل حق انتقاد ما و در حقیقت با استفاده ابزاری از او و با رجوع و توجیح اساسنامه. مازیار رازی دلیل اینکه لزومی به جواب دادن به ما و رفع اختلاف نظر نمی‌بیند، این طور توضیح می‌دهد:

مازیار رازی

۲۱. Juli um ۰۰:۳۰ · Bearbeitet

رفقا بیش از یکسال پیش بحثی در مورد مفهوم کادر و رهبری گرایش بیان کردم که پس از بحث‌هایی طولانی، مورد توافق گرایش قرار گرفت و بخش‌های این مفاهیم در اساسنامه گنجانده شد فایل‌های این دو بحث در ایمیل برای شما ارسال شده است.

با توجه به بحث های فیسبوک اخیر برخی از رفقا (به ویژه رفیق سعید و ناصر) که به نادرست شورای دبیری را متهم به «بوروکراسی» کرده اند و با توجه به اعتراضات برخی از رفقا نسبت به ادغام رفیق بتی در شورای دبیری، از رفیق سعید و ناصر و همچنین سارا سنوال می کنم که نشان دهند چند عضو در طول یکسال پیش به گرایش جلب کرده اند؟ و آیا خود فکر می کنند به مقام کادر گرایش مبدل شده اند که بتوانند در شورای دبیری ادغام شوند؟

در نوار دوم - جمع بندی در دقیقه ۱۷/۳۰ - به طور واضح و روشن اشاره می کنم که رفقای که در آینده به گرایش جلب می شوند امکان دارد که در عرض مدت کوتاهی مثلا ۶ ماه به کادر مبدل شوند و در رهبری گروه قرار گیرند

رفیق سعید در عرض حداقل ۱۲ سال گذشته یک نفر عضو نگرفته است
رفیق سارا در عرض ۲۰ سال گذشته یک نفر عضو نگرفته است
رفیق ناصر در ۸ ماه گذشته نه تنها یک نفر عضو نگرفته که یکی از تماس هایی که گرایش به او معرفی کرده است رفیق افشین دیروز اعلام کرد که دیگر حاضر نیست با رفیق ناصر فعالیت کند
بر اساس بحث های اساسنامه و مفهوم کادر که به اتفاق آرا به تصویب رسید فردی که یک عضو به گرایش جلب کند در مقام رهبری این گرایش می تواند قرار گیرد.

مازیار

Gefällt mir · Gefällt mir

رفیق سعید: هر اکثریتی برای جاسوسی، هر اکثریتی دیگری را با خود به «گرایش» بیاورد می تواند در رهبری «گرایش» شرکت کند و این اصل استالینیستی مهر انقلابی می خواهد بخورد.

آیا این بحث خنده دار نیست؟ تنها عاملی که یک عضو را به یک کادر تبدیل می کند، این است که یک نفر را عضو کرده باشد!! تمام زحمات دیگر برای پیشبرد اهداف این گروه که به قول خودش رفیق سارا به مدت ۲۰ سال و من به

مدت لااقل ۱۲ سال انجام داده ام از نظر مازیار رازی هیچ و پوچ است، ما تا عضو نگیریم به پای قابلیت بتی جعفری که ۶ ماه است به گروه پیوسته نمی رسیم!

در اینجا اجازه می خواهم نکاتی را توضیح داده و هم سؤال کنم، البته با این فرض که سخنان رازی در مورد این افراد حقیقت داشته باشد. در مورد بتی جعفری، این عضو هرگز با کار تئوریک فردی را در ایران نساخت که بعد بتواند برای عضویت معرفی کند، زیرا خود بتی جعفری از نظر تئوری در سطحی نبود که از عهدهی این کار بر آید. افرادی که بتی جعفری (و احیاناً همسرش) برای «عضویت» معرفی می کند، کسانی هستند که از گذشته می شناخته و با هم اغلب فعالیت داشته و هم محلی و دوست هستند. این، با کار نظری کردن و کسی را به سطح نظری «گرایش» رساند بسیار متفاوت است. لذا آمدن اینگونه افراد به گروه، از پایه نادرست و مشکوک به نظر می رسد و دو سؤال مطرح می شود: یکی اینکه چرا این افراد بدون انتقاد تشکیلاتی گذشته به عضویت «گرایش» در می آیند و دیگر اینکه آیا «گرایش» به منظور استفادهی ابزاری از آن ها نیست که مشغول عضوگیری از آن ها و ادغام سریع آن ها در «شورای دبیری» است؟

دیگر اینکه اگر باید عضو جدید آورد تا به مرحلهی کادر رسید، پس چرا پس از بیش از ۱۲ سال که رفیق یاشار آذری من را به عضویت رسانید، هرگز دعوت به کادر شدن نشد؟ اولین کسی که در «گرایش» عضو گرفت، رفیق یاشار آذری بود که من را به عضویت «گرایش» درآورد. دیگر اینکه چرا علیرضا بیانی را کادر کردید؟ او که هیچکس را به عضویت در نیاورد. رفیق ناصر احمدی خودش به «گرایش» آمد و برای تماس با ما علیرضا را پیدا کرد.

علیرضا بیانی هم که قرار شد تماس او باشد، هرگز نتوانست از او عضو بسازد. پس به چه مناسبت او در این مقام قرار گرفت؟! پس می بینیم که پناه بردن به اساسنامه و تهدید کردن ما صرفاً از روی استیصال بوده است.

سؤال بیست و سوم کمیسیون: برگردیم به ادامه موضوع. رفیق سعید، آیا مازیار رازی بالاخره در این بحث شرکت نمود؟

رفیق سعید صادقی: بعد از آنکه فحاشی های علیرضاییانی و آرام نوبخت نسبت به من و رفیق ناصر و رفیق سارا بالا گرفت و من به شدت به این فحاشی ها اعتراض کرده و خواستار نظر رهبری یعنی (مازیار رازی) نسبت به حتم حرمت رفقا و فحاشی به آن ها شدم، مازیار رازی دخالت کرد و با کلی گوئی عنوان نمود که فحاشی نباید از طرف هیچ شخصی نسبت به دیگری صورت گیرد. من سپس با استناد به همین مسأله، فیسبوک را ترک کردم، تا اینکه روز بعد تلفنی از مازیار رازی به من شد و با عنوان اینکه ناصر احمدی نیز به او (مازیار رازی) فحاشی کرده و توهین نموده و ایشان هیچ عکس العملی نشان نداده است، خواستار نظر من نسبت به ناصر احمدی شد و از من خواست که نظرم را نسبت به این کار ناصر احمدی توضیح دهم. من که قبلاً تکست کوتاهی تهیه کرده و از رفیق ناصر درخواست کرده بودم که کنترل خود را حفظ کند، آن را در فیسبوک شیر نمودم. در این مرحله مازیار رازی با استناد به تکست من و اضافه نمودن دروغ هایی به آن، من را از دخالت در ایجاد یک باند تبرئه نمود و رفیق ناصر و رفیق سارا را متهم به باند بازی کرد!! من که دوباره به شدت از این مسأله عصبی شده بودم، خطاب به مازیار در فیسبوک و

اعتراض به او مسائل بازگو شده از طرف او را تکذیب کرده و به شدت با آن مخالفت نمودم که در زیر ملاحظه می کنید:

مازیار رازی خطاب به اعضای «گرایش»:

«۲- در مورد تشکیل باند. دیروز پس از صحبتی با رفیق سعید او تاکید کرد که با وجود اینکه بارها ناصر با او تلفنی تماس گرفته و با سماجت او را زیر فشار قرار داده است او با نحوه عملکرد رفیق ناصر توافق نداشته و در جلسه این باند که توسط رفیق سارا و ناصر تأیید شده بود شرکت نخواهد کرد. پس در این مورد بررسی موضوع صرفاً شامل حال رفقا سارا و ناصر خواهد شد. رفیق سعید به درستی خود را از این باند خارج کرد و قول داد که در آن شرکت نخواهد کرد. (برای نامه رفیق رفیق سعید و همچنین نامه های دعوت به تشکیل باند از سوی سارا و ناصر رجوع کنید به پست پیشین من. (بدین ترتیب رفیق سعید از هر دو مورد یعنی اتهام زنی و همچنین تشکیل باند خود را خارج کرده است.»

Juli um ۱۱:۵۲ · Gefällt mir

Said Sadeghi

«رفیق مازیار این مسأله ابداً صحیح نیست من در هیچ کجا عنوان نکرده ام که شورای دبیری بوروکرات است. من حداقل دو یا ۳ بار در کامنت های گذشته ام سعی کرده ام به طور دقیق اشاره کنم که در این (مورد بخصوص شورای دبیری بوروکراتیک عمل کرده است) پس من حرفم را که همان طور که شما هم اشاره کرده اید (صرفاً به یک عمل شورای دبیری) اعتراض داشته ام و صحیح هم است پس نگرفته ام به همین دلیل لازم هم نبود که چیزی را اصلاح کنم، یا خودم را اصلاح کنم، چون این مسأله برایم اهمیت داشت خواستم این مسأله را روشن کنم.»

Bearbeitet · Gefällt mir · Juli um ۲۰:۳۷.۲۲

Said Sadeghi

«مسئله ی بسیار مهم دیگر که ظاهراً برای رفیق مازیار سوء تفاهمی صورت گرفته من به هیچ عنوان نگفتم که رفیق ناصر بارها با من تماس تلفنی گرفته، بلکه به اشاره کردم که من در حال بیرون رفتن از خانه برای انجام کاری بودم که رفیق ناصر با من تماس گرفت که صحبتی داشته باشیم و من عذرخواهی کردم که برای انجام کاری در حال بیرون رفتن از خانه هستم، ایشان (رفیق ناصر) عنوان کردند که بعداً تماس خواهند گرفت، ولی این تماس هرگز تا حالا انجام نشد. لطفاً رفیق مازیار در بازگویی نکاتی که برای شما توضیح دادم دقت لازم را بفرمایند زیرا که خود را متعهد می دانم در نقل قول از رفقا حقایق را بیان کنم و نه بیش تر یا کم تر در مورد رفیق ناصر و یا سایر رفقا هم همین طور.»

Bearbeitet · Gefällt mir · ۲۰:۴۳ Juli um .۲۲

Said Sadeghi

مسئله ی سومی هم که می خواهم اشاره نمایم و هنوز به آن معتقد هستم، حق با شماست من با نحوه ی عملکرد رفیق ناصر توافقی ندارم و شما تلفنی پیشنهاد کردید که عدم توافق خودم را در کامنتی عنوان کنم من هم بلافاصله عنوان کردم رفیق مازیار قبلاً از اینکه تلفن را بردارم و با شما صحبت کنم این تکست را از قبل و بدون پیشنهاد شما و خودم تهیه کرده ام و حین تلفن شما آن را شر کردم. یعنی در همان حینی شما تلفن زدید تکست تمام شده بود، و فقط باید دكمه ی فرستادن را کلیک می کردم که این کار را کردم.

Juli um ۲۰:۴۸ · Gefällt mir .۲۲

Said Sadeghi

مورد دیگر که اشاره کرده اید رفیق سعید به درستی خود را از این باند خارج کرد و قول داد که در آن شرکت نخواهد کرد، حتماً با توضیحات بالا متوجه شدید که هیچ باندی موجود نبوده که من به درستی خود را از آن خارج کرده باشم ولی اینکه می گویند قول داد که در آن شرکت نخواهد کرد هم صحیح

نیست، در حقیقت منظور من در صحبت هائی که با شما و در کامنت ها هم اشاره کرده ام عنوان کردم که در این مورد بخصوص انتقاد از شورای دبیری نیازی و احتیاجی نمی بینم که از قبل با کسی هماهنگ و یا مشورتی بکنم حتی با رفیق ناصر و این کار را هم نخواهم کرد. به این ترتیب اگر فورموله کرده بودید صحیح است.

Juli um ۲۰:۵۳ · Bearbeitet · Gefällt mir ۲۲

Said Sadeghi

در مورد رفیق سارا هم ابا اتهامات را وارد نمی بینم. و وارد کردن این اتهام از نظر من به هیچ وجه برازنده ی شورای دبیری نبوده و به رفیق سارا وارد نیست.

Bearbeitet · Gefällt mir · Juli um ۲۰:۵۶ ۲۲

رفیق سارا قاضی: نتیجه ای که من می خواستم از این بخش بحث بگیرم این است که همان طوری که در بالا اشاره کردم، به نظر من این ها مسائلی نبود که یک شبه و به خاطر جلسه ی «احیا» بعد از سمینار پیش بیاید، بلکه برخوردهایی که از آن جلسه به بعد پیش آمد، در حقیقت یک واقعیت را که «شورای دبیری» (به اصرار مازیار رازی) بر رویش سرپوش گذاشته بود، باز کرد و باعث فوران به بیرون انواع و اقسام موضوعاتی شد که چند سالی بر روی هم انباشته شده بود.

در کنار اینکه مازیار رازی می گوید من ۲۰ سال است یک عضو نگرفته ام (که هدفش اول توجیح کار خودش است که چرا در این مدت من به «شورای دبیری» نپیوسته ام و دوم خراب کردن شخصیت سیاسی من در کنار افراد تازه واردی است که به وضعیت من آشنایی درست ندارند و توضیح نمی دهد که من از ابتدا که به او پیوستم و هنوز «گرایش»ی در کار نبود، از نظر جسمانی

امکان آن نوع زندگی را نداشتم که در کنارش بتوانم "عضو" بگیرم) یکی از تازه واردان «گرایش» در «شورای دبیری» به نام آرام نوبخت هم ضمن توهین هایی از قبیل «مفلوک» بودن من مثلاً ابراز عقیده و شناخت در مورد سارا قاضی کرده، به رفیق سعید می گوید:

«ثانیا، شما که اتهامات وارده به سارا را درست نمی دانی، قبل از اینکه اصولاً در مقام قضاوت وارد بشوی به من خیلی روشن بگو که طی مثلاً یک سال گذشته چه قدر با او وقت و انرژی و نیرو صرف کرده ای. پاسخت هر چه باشد، مطمئن باش به یک صدم آنچه من برایش صرف کردم نمی رسد. شما بر مبنای شناخت محدود خود این اتهامات را وارد نمی دانی، در نقطه مقابل من از این اتهامات قویا دفاع می کنم. به همین دلیل شما فاقد صلاحیت در مورد تعیین صحت یا سقم این اتهام هستی.»

در ادامه باز سارا قاضی: در حالی که رفیق سعید از رفقای قدیمی من است و من را شخصاً دیده است. در حالی که این شخص، در بهترین حالت فقط من را در اسکایپ دیده است. به هر حال، من به این برخورد کودکانه بهایی ندادم، اما در اینجا می خواهم نشان دهم که این طرز فکر در این شخص یک شبه ایجاد نشده و مازیار رازی در جلسات «شورای دبیری» این طرز فکر را ایجاد و رشد داده بود و در طی این جدال ها همه بیرون ریخت.

مازیار رازی همان طوری که در پُست فیسبوکی خود اشاره می کند که ما باز گردیم و به سخنرانی اش در یکی دو سال پیش مجدداً گوش دهیم، مدت ها بود که اعضای مانند من و رفیق سعید را به عنوان یک «عضو» این طور تشریح می کرد که هر وقت می خواهند می آیند و هر وقت نمی خواهند می روند، «آب خنک می خورند» و کادرها هستند که تمام وقت کار می کنند و کار

سیاسی‌اشان در زندگی‌اشان در درجه اول قرار دارد و در عین حال «عضو هم می‌گیرند»!! از این جهت بود که وقتی شمشیرش را داد دست شمشیرکشانش تا به جای خودش جواب من را بدهند، هرگز نیامد جلوی برخوردهای خصمانه و تهمت‌آمیز آن‌ها را بگیرد، اما وقتی رفیق ناصر به آن‌ها می‌گوید «شرمتان باد»، او از رفیق سعید می‌خواهد که از رفیق ناصر انتقاد کند و بعداً به من گفت که چرا از حرف‌های رفیق ناصر انتقاد نکردم!! دلیل تمام این جمع‌بندی‌ها و رفتار مازیار رازی، این بود که داشت با افراد تازه‌ایی آشنا می‌شد که وقتی بعضی از آن‌ها اول به «احیا» پیوسته و یکی دو نفرشان هم به «گرایش»، مازیار فکر کرد که دیگر اعضای «فعال» خود را یافته و نیازی به اعضای قدیمی ندارد. اما این را در جلسات مستقیم و صادقانه مطرح نکرد، بلکه در چارچوب پیچیده معنای «عضو» و «کادر» قرار داد تا وقتی همین مورد اختلافات اخیر پیش آمد، بگوید که بروید به آن سخنرانی من گوش کنید، به جای اینکه صادقانه در جلسه‌ای بگوید که مثلاً سارا قاضی، این برداشت من از موقعیت تو است و اجازه دهد تا من از خودم دفاع کنم. آنچه که باعث شروع این مجادلات هم (لااقل در فیسبوک) شد، همین بود. برای مازیار رازی (و البته شورای دبیری) شنیدن انتقادی از جانب من (به خصوص پس از انتقاداتی که پیش‌تر از آن به وسیله‌ی رفقا سعید و ناصر شده بود)، به عنوان یک عضو ارزشی نداشت چون من کادر نبودم که در باند آن‌ها باشم. از طرف دیگر، مازیار یک احتمال صد در صد در ذهن خود گذاشته بود که من قصد انتقاد از بتی جعفری را داشتم و در نتیجه لزومی نمی‌دید که این انتقاد مطرح شود (رجوع کنید به این جمله که در بالا آمد: "با توجه به بحث‌های فیسبوکی اخیر برخی از رفقا (به ویژه رفیق سعید و ناصر) که به نادرست شورای دبیری را

متهم به «بوروکراسی» کرده اند و با توجه به اعتراضات برخی از رفقا نسبت به ادغام رفیق بتی در شورای دبیری، از رفیق سعید و ناصر و همچنین سارا سؤال می کنم... "در این مقطع من اصلاً حرفی نزده و در بحث بوروکراتیک بودن یا نبودن شورای دبیری شرکت نکرده بودم. بیش ترین حرفی که من زدم خطاب به مازیار بود که چرا جلوی فحاشی های شورای دبیری را نمی گیرد. مازیار رازی از روی پیشداوری های خود وقتی مشغول برخورد با رفقا سعید و ناصر است، همزمان پای من را هم به میان می گشت! (من اسم این عمل را "توطئه قبلی" می گذارم)، از این جهت بود که اول جواب من را که درخواست وقت کافی برای بحث کرده بودم، نداد و بعد هم گفت که «انتقادهای همه انجام شده، گزارش آن ها داده خواهد شد، اگر انتقاد تو در آن نبود، آنوقت به تو فرصت می دهیم که نظرت را مطرح کنی»!! در یکی از تماس ها تلفنی اش به او گفتم: «رفیق مازیار، برخلاف تصور تو و دارودسته ات من اصلاً از بتی جعفری نمی خواستم انتقاد کنم. چون او را یک عضو تازه وارد و بی تجربه می دانم. مسئولیت او به گردن تو بود و تو بودی که تمام کار سمینار را کنترل می کردی؛ همان طوری که سال پیش هم کردی! و در نتیجه هر دو سمینار با مشکل روبرو شد.» مازیار رازی که از این انتقاد چندان راضی نبود گفت: «از من ایراد می گیری! من ۳۵ سال است که سمینارها و تشکیلات مختلف را سازماندهی کرده ام!»

دلیل حفظ افرادی مانند من در گروه به وسیلهی مازیار البته واضح است. هر کدام ما تا آن مقطع برای پیشبرد اهداف «گرایش» خیلی کار انجام داده بودیم و در هر صورت به ما نیاز داشت و فکر می کرد که اولاً سیاهی لشکر خوبی هستیم و دوماً تا جایی که بشود از ما به شکل ابزار کار می تواند استفاده کند.

به هر حال در دنبال مقاومت رفقا سعید و ناصر در جدال با «شورای دبیری» بود که «شورای دبیری» به این نتیجه رسید که برای دفاع از خود، بهتر است که تهمت «باندبازی» به ما بزنند. تعریف آن را هم در اساسنامه پیدا کرده بودند که «اگر دو یا چند نفر خارج از جلسات "گرایش" با هم جلسه بگذارند، وارد تشکیل باند شده اند.» در ابتدا که این تهمت را به من و رفیق ناصر و بعد هم رفیق سعید زدند، دلیلی که ارائه دادند این بود که من و رفیق ناصر با هم خصوصی صحبت کرده بودیم و بعد چون رفیق سعید از ما دفاع کرده بود، او را هم به ما اضافه کردند (به قول معروف ما که زورمان می رسد... بادا باد... رفیق سعید را هم اضافه می کنیم!!) به این دلیل، من خطاب به رفیق سعید در جایی از فیسبوک «گرایش» نوشتم که «خوب جوابشان را دادی!». همین باعث مجرمیت رفیق سعید شد!! من که پیش از این در این جدال ها شرکت نکرده بودم، در این مقطع رو به رفقا سعید و ناصر به مزاح تلخی نوشتم: «ما هنوز جلسه نگذاشته، متهم به باندبازی شدیم، پس رفقا بیایید لااقل یک چنین جلسه ای بگذاریم.» بعد هم نوشتم که این یک مزاح تلخ بود که از شدت تعجب از رفتار مازیار رازی نوشتم. بین من و ناصر هیچ «جلسه» ای نبوده که بخواهد علیه «گرایش» گذاشته باشیم. او صرفاً دوستانه و نه برای برانگیختن من علیه «گرایش» راجع به چند موضوع صحبت کرد که وقتی به موضوع جلسه رفقا بعد از سمینار رسید، من گفتم راستی من هم انتقادی دارم که در جلسه مطرح می کنم، ولی با انتقاد تو فرق دارد که او با روی خوش استقبال کرد و صحبت ما راجع به مسائل «گرایش» در این حد تمام شد. حالا «شورای دبیری» می خواست به ما انگ «باندبازی» بزنند!

در اینجا بود که من شخصاً به اندازه‌ی کافی به مدارکی که ثابت بکند، این شورای دبیری خود یک باند است، رسیده بودم و از طرف دیگر با آوردن افراد جدید که همه به نوعی به این باند وابسته بودند و در نتیجه آن‌ها را در اکثریت قرار می‌داد، به این نتیجه رسیدم که ماندن و مبارزه کردن در این جریان دیگر زحمتی بیهوده است. لذا من استعفا دادم و بعد از من هم رفیق ناصر. رفیق سعید در جلسه‌ای که آن‌ها برای محاکمه ما می‌خواستند بگذارند، شرکت کرده و وضعیت را به اندازه‌ای مفترض دید که وقتی از آن آمد بیرون، نیاز به زمان داشت که فکر کند و خود را با واقعیات تطبیق داده و تصمیم بگیرد که آیا با افرادی که در جلسه آخر دید می‌تواند عملاً کار کند، یا نه! به این ترتیب او هم از «گرایش» بیرون آمد. بحث‌های فیسبوکی هم در اینجا خاتمه یافت.

یک نکته قابل ملاحظه را هم که در ادامه به آن برخورد خواهیم کرد، اینجا اضافه کنم و آن این است که وقتی به جدال‌های فیسبوکی رجوع کنید می‌بینید که در جایی که «شورای دبیری» به رفیق ناصر تهمت «کاسبکاری» می‌زند، رفیق ناصر می‌گوید که اگر شما معتقد بودید که من کاسبکارانه می‌خواهم رفاقت شما را بخرم، چرا هدایایی را که برای همه شما در سمینار آورده بودم، قبول کردید؟! در برابر این سؤال که جوابی «منطقی» ندارند، جواب هایشان واقعاً خنده‌آور است. در همین راستا رفیق ناصر از مازیار رازی سؤال می‌کند که چرا ۷ میلیون تومان را که کف دستت گذاشتم، پذیرفتی اما موقع انتقاد رفیقانه که می‌رسد با من اینگونه برخورد می‌کنی؟! به عبارت دیگر، پولش خوب بود، اما خودش نه!

پس از آن، من و رفیق سعید از «احیا» هم آمدیم بیرون ولی رفیق ناصر یک جلسه در آنجا شرکت کرد و بعد از آن نیز دیگر شرکت نکرد. در باره آن جلسه بهتر است از زبان خود رفیق ناصر بشنویم.

سئوال بیست و چهارم کمیسیون: رفیق ناصر در باره آن جلسه صحبتی دارید؟

رفیق ناصر احمدی: در اولین جلسه «احیا» بعد از سمینار، علیرضا در ادامه خراب کردن شخصیت سیاسی من خواست ضعف کار بتی جعفری را در اداره جلسه با یافتن ضعفی از کار خود من در سمینار سال پیش «احیا» سرپوش بگذارد. آن هم به این دلیل که می‌دید من مصررانه انتقاد خودم را عنوان می‌کنم. در نتیجه، موضوع سمینار پیشین را این طور بیان کرد که «این رفیق ناصر در سمینار سال گذشته اصرار می‌کرد که می‌تواند مسئول پالتاک سمینار باشد و اما وقتی اعضای حزب کمونیست کارگری در پالتاک شروع به فحاشی کرده بودند، رفیق ناصر هیچ اقدامی برای جلوگیری از آن‌ها نکرد.» بعد از او من نوبت گرفتم و در همان جلسه «احیا» گفتم که «این حرف‌های علیرضا کذب محض است و تنها شاهد عینی من هم در اینجا رفیق مازیار است که دقیقاً می‌داند کدامیک از ما راست می‌گوید و کدام دروغ. موضوع اینطور بود که در آن سمینار اولاً من به رفیق مازیار گفته بودم که از آنجایی که سال‌های زیادی است با پالتاک کار نکرده‌ام، نمی‌توانم مسئول آن باشم. لذا رفیق مازیار رئیس جلسه آن سمینار را مسئول پالتاک هم کرد و من قرار شد که دستیار او باشم.» اما مازیار با وجود اینکه من از او خواستم که بیايد واقعیت را بیان کند او در

این جلسه «احیا» محافظه کارانه رفتار کرد و حاضر نشد بالا آمده و حقیقت را بیان کند.

سئوال بیست و پنجم کمیسیون: رفیق یاشار شما هم در این جلسه بودید، نظر شما چیست؟

رفیق یاشار آذری: در این جلسه "احیا" علیرضا باز به سبک دخالتش در آلمان، از آنجایی که همیشه بخشی از واقعیت را گفته و به بخش ساختگی خود شاخ و برگ می دهد، باعث عکس العمل شدید رفیق ناصر شد و گفتار علیرضا را «کذب محض» خواند و از رازی که شاهد قضیه بود، خواست که دخالت کند تا اگر رفیق ناصر دروغ می گوید همانجا جلوی همه بگوید. اما رازی دخالت نکرد و بحث اینجا بسته شد.

رفیق سارا قاضی: پس از بیرون آمدن من از «گرایش» و «احیا» مازیار رازی در چند تماس فردی با من سعی کرد تا ارتباطمان را به نوعی حفظ نماید. در یکی از این تماس ها که قرار بود از طریق «اسکایپ» انجام شود، من از او خواستم که اگر از نظر او اشکال نداشته باشد، رفقا سعید و ناصر را هم دعوت کنیم. چون در این فاصله من کمی با رفیق ناصر و یک بار هم با رفیق سعید صحبت کرده بودم؛ یعنی من و رفیق ناصر تصمیم گرفتیم که رفیق سعید را هم به جمع خود بیاوریم و سه نفری از این اتفاقات که برای همه ما غیرمنتظره بود، منطقی پیدا کنیم تا بر ایمان قابل قبول باشد. لذا من فکر کردم که اگر بتوانیم با مازیار رازی هم صحبتی داشته باشیم بر ایمان مفید باشد. خوشبختانه مازیار -هر چند با بی میلی- قبول کرد. در آن جلسه، هر کدام ما حرف هایمان را زدیم،

در حالی که مسائل هنوز برایمان منطقی و روشن نشده بود. در این جلسه من در جواب مازیار در جایی گفتم که: «...برای چه برگردیم، در حالی خود تو در باره من فکر می کنی که من هیچکاری انجام نمی دهم؟! مازیار چنین فکری را انکار کرد و همین جا رفیق ناصر آمد بالا و گفت که رفیق مازیار یادت هست که به تو زنگ زدم و پیشنهاد دادم که سارا را به «شورای دبیری» ببری به من چه گفتی؟ گفتی سارا که کاری نمی کند. نگاه کن در «احیا» می آید و هر هفته همان حرف ها را تکرار می کند؟! در اینجا، مازیار رازی عصبانی شد و گفت که دیگر صحبتی ندارد و اضافه کرد که من و سعید اگر مایل باشیم می توانیم به «احیا» باز گردیم، ولی در باره ی رفیق ناصر باید برود و با رفقای «آدمین» اطاق «احیا» صحبت کند!!!

در اینجا بود که ما رفیق یاشار را هم که با ما تماس گرفته و خواسته بود که ما به «احیا» برگردیم، به جمع خود دعوت کردیم و با او هم مشورت کردیم و صلاح را در این دیدیم که به «احیا» برگردیم و این بار برخوردهایمان را در هر موردی که پیش آمد، همانجا انجام دهیم، چون «احیا» قرار بود جمعی از افراد مستقل باشند که به تشخیص خود وارد بحث هایی می شدند که در دنبال آن شاید بتوان وارد اتحاد عمل شد. لذا در این جمع هیچکس رهبر نیست و همه در یک سطح قرار دارند و در ضمن به دلیل حضور افرادی غیر از اعضای «گرایش»، شاید بتوان جلوی این فحاشی های «شورای دبیری» را گرفت و به جای آن بحث کرد. در نتیجه، من و رفقا سعید و ناصر اعلام آمادگی برای بازگشت به «گرایش» را کردیم.

روز جلسه، من و رفیق سعید به راحتی دعوت شدیم ولی رفیق ناصر پشت در منتظر ماند. رفقا سعید و یاشار بلافاصله دخالت کرده و علت راه ندادن رفیق ناصر به جلسه را جویا شدند.

رفیق یاشار آذری: ببینید، در گذشته، خیلی ها حتی بدون دادن اطلاع، در جلسات «احیا» شرکت نمی کردند، اما وقتی برمی گشتند، کسی مانع ورود آن ها به جلسات نمی شد. پیش از این در «گرایش» اختلاف نظری روی داد که با دخالت علیرضا بیانی تدریجاً وخامت پیدا کرد و به تهمت ها و توهین هایی نسبت به رفقا سارا، ناصر و سعید کشید و آن ها ضمن بیرون آمدن از «گرایش» چند جلسه ای هم به «احیا» نیامدند. من با هر سه رفیق تماس گرفتم و خواستم که به «احیا» برگردند، به این دلیل که معتقد بودم که «احیا» یک ظرف اتحاد عمل است و ربطی به «گرایش» ندارد و در عین حال، اضافه کردم که اگر کسی به آن ها بی حرمتی کند، من در کنارشان خواهم ایستاد. رفیق سارا و رفیق سعید عاقبت به «احیا» بازگشتند، اما رفیق ناصر بازنگشت. در جلسه، متوجه شدم که رفقای «گرایش» ظاهراً بین خود صحبت کرده و تصمیم گرفته اند که از آمدن رفیق ناصر جلوگیری کنند. با مخالفت چند تن از رفقا، بحث در گرفت و آن ها با جوسازی علیه رفیق ناصر، مطرح کردن مسایل خصوصی در زندگی شخصی او که نه به «گرایش» ربطی داشت و نه به «احیا»، پیدا کردن متخصص روانشناسی از میان خود، به او تهمت روانی بودن زده و به نحو شرم آوری سعی در تخریب شخصیت او نموده و از آن جایی که «احیا» پروژه‌ی «گرایش» است، اعضای «گرایش» در آن اکثریت را دارند. با رأی گیری و متوسل شدن به اکثریت آرا سریعاً - ظرف تقریباً ۱۵ دقیقه- مسأله را خاتمه دادند. به این ترتیب از بازگشت مجدد رفیق ناصر به

جلسات «احیا» ممانعت به عمل آمد. تأسف‌آور این بود که در این جمع تصمیم‌گیری به رفیق ناصر حتی اجازه حضور و دفاع از خود داده نشد و در نتیجه حقوق دموکراتیک او عملاً به وسیله یک جریان به اصطلاح مارکسیست انقلابی زیر پا گذاشته شد. در حالی که حتی در دادگاه‌های بورژوایی به یک روانی که مرتکب قتل هم شده باشد، لااقل اجازه می‌دهند تا آخرین حرف‌هایش را بزند و از خود دفاع کند!

در آن جلسه، من در رأی‌گیری شرکت نکردم، دقیقاً به این دلیل که هم جوّسازی علیه رفیق ناصر صورت گرفت و هم اجازه حضور و دفاع از خود، از او سلب شد. با توجه به اینکه اعضای «گرایش» اکثریت را داشتند (یعنی ۶ نفر بودند). البته من همانجا به آن‌ها گفتم که از نظر من رأی آن‌ها باطل است زیرا که با جوّسازی و در غیاب او انجام گرفته بود)، این سؤال برای من مطرح شد که چرا آن‌ها از آمدن رفیق ناصر به «احیا» وحشت داشتند و می‌خواستند که به هر عنوان شده از بازگشت او جلوگیری کنند؟ این همه، من را مصمم کرد که مسأله را از طریق خود رفیق ناصر تحقیق کنم تا قضیه برایم بهتر روشن شود. به دنبال تماس خود با رفیق ناصر، تازه متوجه شدم که در مورد این سه رفیق چه اجحافات صورت گرفته و از این‌ها خواستم که مدارک خود را برای من ارسال دارند. بعد از خواندن پست‌هایی که در صفحه گرایش مارکسیست‌های انقلابی، از طرف اعضای «شورای دبیری» (از جمله مازیار، علیرضا و آرام) علیه این سه رفیق گذاشته شده بود، تازه فهمیدم که در «گرایش» من تنها نبودم که از طرف «شورای رهبری» مورد تعرض قرار گرفته بودم.

بعد از چند جلسه بحث و توافق بر سر مطالعه چند کتاب و نوشته، از جمله کتاب «در باره بوروکراسی» نوشته ارنست مندل، تازه به نقطه ضعف مشترک بین ما و حزب بلشویک پی بردم. از اینرو، من و این سه رفیق به این نتیجه رسیدیم که کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و توضیح ایدئولوژی هیئت حاکم، یعنی فرهنگ بورژوازی و خرده بورژوازی، باید نه تنها در رابطه با «گرایش» و «احیا» ساخته شود، بلکه باید به موازات تشکیل و ادامه کار حزب پیشتاز کارگری هم وجود داشته باشد تا همچنان به شکل پویا بتوان حزب پیشتاز کارگری ایران را از همان ابتدا با وجود انواع بوروکراسی موجود در خودش آشنا کرده و از انحرافات بوروکراتیک تا حد ممکن محفوظ نگهداشت. ما در این کمیسیون، مؤلفه ای به چهار مؤلفه احیای مارکسیستی اضافه کردیم که ضمانت اجرایی در برابر بوروکراسی تشکیلات انقلابی کارگری خواهد داشت و بدون این مؤلفه پنجم، چهار مؤلفه ای «احیا» تنها تئوری های خوبی است و ضامن اجرایی ندارد.

مؤلفه ی پنجم را من به «احیا» پیشنهاد دادم. به نظر ما اتفاقی که برای ما در «گرایش» و بعد هم در «احیا» افتاد، نمی توانست در میان جریانات سیاسی انقلابی دیگر نیافتاده باشد. به این خاطر بود که خواستیم راه حلی برای این معضل ارائه دهیم که دیگران هم بتوانند از آن استفاده کنند. نظر ما این بود که رده های پایین یک جریان سیاسی انقلابی برای اینکه بتوانند در برابر برخوردهای از بالا و بوروکراتیک رهبری خود، توان دخالتگری و انتقاد داشته و سانترالیزم دموکراتیک کارگری را همواره فعال و پویا نگهدارند، در کنار جمع رهبری باید کمیسیونی فعال و پویا داشته باشند که بتواند به مسائل آن ها در مقابل رهبری رسیدگی کند. به این ترتیب هر تشکیلات انقلابی جدا از بخش

رهبری آن، دارای کمیسیونی است از اعضای عادی و بدون دخالت اعضای رهبری که انتقادات آنان را که رهبری نادیده گرفته و از موضع بالا به آن‌ها برخورد می‌کند، به گوش بقیه اعضا و حتی اگر لازم شد به توجه فعالین خارج از آن تشکیلات برساند. در حال حاضر، معمولاً افراد عادی به علت اینکه جدی گرفته نمی‌شوند، حرفشان پیشبرد ندارد و از این جهت، اینگونه افراد یا در تشکیلات باقی مانده و صرفاً ابزار پیشبرد اهداف رهبری می‌شوند و یا فعالیت را رها کرده و منزوی می‌شوند. اعتقاد به وجود چنین کمیسیونی که فاقد رهبری است و صرفاً از اعضای عادی تشکیلاتی شکل می‌گیرد که با رهبری مشکل دارند، می‌تواند آغازی برای بالا بردن توان مبارزاتی آنان با بوروکراسی درونی باشد. این کمیسیون که به عنوان مؤلفه‌ی پنجم در «احیا» معرفی شد، در واقع دموکراسی کارگری را در عمل از انحراف فرهنگ بورژوازی می‌تواند حتی‌المکان محفوظ دارد، زیرا کمک به رعایت حق دموکراتیک همه‌ی کارگران فعال درون یک تشکیلات را می‌کند.

سئوال بیست و ششم کمیسیون: چطور شد که شما همگی از «احیا» بیرون آمدید؟

رفیق سارا قاضی: باید بگویم که در این مقطع هیچیک از ما (من، رفیق سعید و رفیق یاشار) قصد بیرون آمدن از «احیا» را نداشتیم و امیدوار بودیم که با مطرح کردن و بحث کردن بتوانیم به نتیجه برسیم. در این مقطع، همان طوری که در بالا رفیق یاشار توضیح داد، پس از اینکه ما در مورد رأی‌گیری اعضای «گرایش» در «احیا» برای جلوگیری از ورود رفیق ناصر نتوانستیم چند نکته را تفهیم کنیم از جمله اینکه:

«بدون حضور رفیق ناصر در جلسه و دفاع از خود، رأی گیری در مورد منع ورود او غلط است.»

بود که در بحث های بین خودمان تصمیم گرفتیم که تا جایی که امکان دارد در «احیا» بمانیم و سعی کنیم که با باز کردن بحث، اعضای «احیا» را نسبت به دلیل غیردموکراتیک بودن روش جلوگیری از آمدن رفیق ناصر به اطاق «احیا» از دید خودمان روشن کنیم. در «احیا» هر کس چهار مؤلفه‌ی آن را قبول داشته باشد می تواند در جلسات شرکت کند. رفیق ناصر بر این اساس شرکت کرده و بزرگ ترین کمک های مالی را هم کرده بود، اما در مورد جلسات «احیا» اعضای «گرایش» نتوانستند ثابت کنند که چرا او حق شرکت در «احیا» را ندارد و بالاخره هم به توافق نرسیدیم، ولی آن ها با اتکاء به داشتن اکثریت در جلسه بلافاصله اقدام به رأی گیری نمودند.

پیش از رأی گیری اعضای «گرایش» با برخورد خصمانه شخصی به رفیق ناصر سعی در پنهان کردن نداشتن دلیل برای ممانعت از حضور او کردند که توهین به شخصیت او و بی ربط بودن آن به مسأله شرکت در جلسات «احیا» بود.

در سمینار رفیق ناصر ۷ میلیون تومان کمک مالی به خانواده های کارگران زندانی به مازیار رازی داده بود که در جلسه پیش از رأی گیری شخص مازیار رازی اعلام کرد که تا آن زمان هنوز پولی ارسال نشده بود و قصد داشت تا به طور ماهیانه یک میلیون تومان بفرستد. در این جلسه ما گفتیم که شما اگر پولی فرستاده باشید بیش از یک میلیون نیست. پس باید هنوز ۶ میلیون در دست داشته باشید. اکنون که از ورود رفیق ناصر ممانعت می کنید، باید ۶ میلیون تومان او را باز گردانید تا خودش به هر طریقی که می داند، در باره آن پول

عمل کند. مازیار رازی در جواب من، هم گفت و هم در تکست اطاق نوشت که: «این پول ها رفته ایران. می خواهید برویم از خانواده های زندانی های سیاسی پس بگیریم؟!» به طوری که یکی دو نفری که از ایران ظاهراً در این جلسه حضور داشتند هم چون از سابقه موضوع خبر نداشتند، تصور کردند که ما صرفاً می خواهیم پولی که به ایران فرستاده شده بود، پس گرفته شود و در حقیقت به این ترتیب، سعی کرد که من را در مقابل شنوندگان در اطاق خراب کند و موضوع را فیصله دهد.

در اینجا بود که رفیق یاشار پیشنهاد بحث در باره بوروکراسی را به جلسه داد و قرار شد که خودش هفته بعد از آن بحث را معرفی کند.

رفیق سعید صادقی: در حقیقت ما از «احیاء» بیرون نیامدیم، بلکه آن ها با تبنانی بین خود اطاق جدیدی شکل داده و یکی یکی از اطاق «احیاء» بی که ما در آن حضور داشتیم با آوردن دلایل مختلف مثل بی میلی به شرکت در «احیاء»، بیرون رفتند و به اطاق تازه پیوستند و ما را ایزوله کردند و تصور می کردند که ما این موضوع را متوجه نبودیم. بعد هم در این بحث خواهید دید که مازیار در صحبت هایش اصرار دارد که ما را از «احیاء» اخراج نکرده اند. در حالی ایزوله کردن ما در این اطاق هیچ فرقی با اخراج کردن از آن نداشت. از لحاظ سیاسی این روش عمل، در حقیقت حرکت ناسالم، بوروکراتیک و کثیفی برای اخراج رفقای سابق خود است. این روش بوروکراتیک اخراج نشان می دهد که آن ها هیچ دلیل منطقی و تشکیلاتی برای اخراج ما پیدا نکرده بودند، لذا مجبور شدند که به طریقی مخفیانه و محفلی اطاق تازه ای باز کنند.

رفیق یاشار آنری: من در بخش اول خلاصه تاریخچه بوروکراسی را از دید ارنست مندل شرح دادم و سعی کردم تا چگونگی پیدایش بوروکراسی درون طبقه‌ی کارگر و بالاخص در اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری را باز کنم. در این مقدمه من به نظرات مارکس، کائوتسکی، لوکزامبورگ، لنین و تروتسکی اشاره کردم. از میان آن‌ها تنها تروتسکی است که نه تنها در باره‌ی جلوگیری از بوروکراسی در دولت کارگری بحث کرده است، بلکه به وجود بوروکراسی در میان احزاب و سازمان‌های کارگری و انقلابی و نیاز به مبارزه با آن هشدار داده است. ارنست مندل در این باره می‌گوید: «کمک عمده‌ی تروتسکی، تحول تئوری بوروکراتیزه گشتن سازمان‌های کارگری به تئوری جامع بوروکراسی در دولت کارگری بود.»

بعد از من هم مازیار رازی صحبت کرد و به سه نظریه در میان احزاب و سازمان‌های موجود در مورد بوروکراسی اشاره کرد: ۱- آنارشیزم‌ها که به سلسله مراتب، سازماندهی و دولت اعتقاد ندارند و معتقدند که این دستگاه‌ها ایجاد بوروکراسی می‌کند. ۲- گروه‌های استالینیستی و مائوئیستی نخبه‌گرا که معتقد به قیم مآب بودن توده‌ها هستند، وجود بوروکراسی را ضروری می‌بینند و با اعمال آن مشکلی ندارند. ۳- نظریه مارکس متکی به تجربیات کمون پاریس است و او اعتقاد داشت که دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بدون سلسله مراتب ممکن نیست. منتهی چون ایجاد بوروکراسی می‌کند، برای جلوگیری از آن به دو ضامن اشاره کرد که اولی قابل عزل بودن نمایندگان انتخاب شده در هر مقطع از زمان که لازم باشد و دومی میزان دستمزد آن‌ها است که باید برابر دستمزد یک کارگر ماهر باشد.

در اینجا باید متذکر شوم که بحث رازی صرفاً در مورد بوروکراسی بعد از انقلاب در دولت های کارگری بود.

در اینجا رفیق سارا شروع به صحبت کرد و به چند نکته که از نظر من مهم بود اشاره کرد. اول اینکه بوروکراسی تنها در دولت های انقلابی کارگری رشد نمی کند، بلکه پیش از انقلاب و در میان تمام تشکیلات انقلابی که دارای سلسله مراتب هستند، این معضل رشد می کند. دوم، بوروکراسی بورژوازی یعنی فساد درون جامعه سرمایه داری. سوم، رفیق سارا از «رده بندی» انقلابی درون تشکیلات انقلابی صحبت کرد و نه «سلسله مراتب» اداری بورژوازی. این ها با هم از این نظر متفاوتند که رده بندی انقلابی، تقسیم بندی کارها در میان رفقا بر اساس توانایی و امکانات و علاقه آن ها است، ولی سلسله مراتب اداری در نظام بورژوازی بر اساس امتیازاتی که به افراد داده می شود، ایجاد می گردد. یکی دیگر از نکات مهمی که رفیق سارا باز کرد این بود که طبقه ی کارگر ذاتاً بوروکراتیک نیست. یعنی روابط تولید در میان طبقه ی کارگر به نحوی است که بوروکراسی را تولید و گسترش نمی دهد و به همین دلیل آن را با خود به تشکیلات انقلابی اش نمی آورد. اخلاق بوروکراتیک به وسیله ی قشر خرده بورژوازی روشنفکر-کارگر که به تشکیلات انقلابی کارگری می پیوندند، آورده و تحمیل می شود. نکته آخر اینکه کارگران (و نه طبقه ی کارگر) چون در جامعه ی سرمایه داری زندگی می کنند، ناخواسته و حتی بدون اینکه خودشان متوجه باشند، تحت تأثیر فرهنگ جامعه بورژوازی قرار می گیرند و بعد وقتی وارد یک تشکیلات انقلابی می شوند، طبیعتاً این خصلت ها را با خود می آورند. اما درون یک تشکیلات انقلابی و با کار نظری و عملی است که به

این آگاهی‌ها می‌رسند و تدریجاً از یک طبقه‌ی در خود به یک طبقه برای خود تبدیل می‌شوند.

رفیق سارا به یک نکته اساسی و بسیار مهم دیگری هم اشاره کرد که با وجود اینکه شنیدنش به گوش خیلی‌ها زیاد خوشایند نیست، ولی توجه به آن یکی از روش‌های اساسی در مبارزه با بوروکراسی در فرهنگ ما است. رفیق سارا برای روشن و برجسته کردن نقش یک مسئول در یک تشکیلات انقلابی که از رده بندی در دموکراسی کارگری پیروی می‌کند، یک مثال بسیار ساده زد و گفت وقتی مادر (یا پدری) بچه دار می‌شود، بچه ملک پدر و مادرش نیست، بلکه انسانی است مجزا و مستقل از آن‌ها که به وجود والدین برای رشد خود نیاز دارد. در اینجا پدر و مادر که بچه را درست کرده اند، مسئول نیازهای او هستند، در حالی که آن کودک انسانی مستقل و مجزا از والدین خود است و نسبت به پدر و مادر خود مسئولیتی ندارد. در یک تشکیلات انقلابی هم کسانی که به رده ی مسئول می‌رسند، هر چقدر این مسئولیت کوچک یا بزرگ باشد، یک مسئولیت است و نه امتیاز. در نتیجه یک نفر که در یک تشکیلات یا هسته انقلابی با عده ای کار می‌کند و مسئولیت آن‌ها را دارد، بر این عده برتری ای ندارد، بلکه تنها مسئولیت این را دارد که وظیفه ای را که به عهده گرفته نسبت به این عده به انجام برساند.

به نظر من این دیدگاه بر روی بوروکراسی به طور کلی خط می‌کشد، زیرا در رده بندی دموکراسی کارگری، رفتن به رده ی بالاتر، یعنی قبول مسئولیت بیش‌تر و نه رسیدن به رتبه، مقام یا امتیاز بهتر و در نتیجه کسب قدرت بیش‌تر، حتی در سطح رهبری.

بعد از رفیق سارا قاضی نوبت به مراد شیرین رسید که به طور مجمل چنین گفت:

«من در اصل می خواستم در مورد یک جنبه که تا به حال در موردش حرف نزدیم بپردازم و آن این است که درست است که افرادی که انتخاب می شوند باید قابل عزل باشند و حقوقشان بیش تر از معادل حقوق یک کارگر ماهر نباشد و غیره، ولی یک جنبه ی مهم هم به نظر من این است که هم در اتحادیه صدق می کند و هم در یک گروه کوچک انقلابی و یا بعد از انقلاب در حزب و یا در انواع و اقسام نهاد های کارگری، به طور کلی جلوگیری می کند از اینکه بوروکراسی را تقویت بکند و حالا گرچه سلسله مراتب آن هست و غیره، این مسأله، مسأله ی درگیری اعضای آن نهاد و یا توده هائی که این افراد را انتخاب کرده اند است، ولی اگر افرادی که می آیند یک سری را به عنوان مسئول انتخاب می کنند و بعد می روند پی کار خودشان و یا مثلاً خیلی کم درگیر هستند، این مشکل را ایجاد می کند و این را من شخصا در اتحادیه دیدم و در شاخه ای که من به اصطلاح رئیس سیصد و خورده ای نفر هستم، خیلی از این افراد می آیند سالی یک بار به افرادی مثل من رأی می دهند و بعد می روند تا اینکه خودشان شخصا مشکلی برایشان پیش بیاید و بعد می آیند مثلاً می گویند رئیس من فحش داده و یا تهدیدی کرده و به من گفته اند زیادی مریض شدم و یک سری اقدامات انضباطی انجام بدهند که مثلاً خیلی دیر آمدی و از این حرف ها، بعد افرادی را که ماه ها ندیده اند می گیرند و می گویند که ما به تو رأی داده ایم پس بیا کاری برای ما انجام بده، ولی در طول آن چند ماه و یا حتی یک سال هیچ خبری از آن ها نبوده و هیچ کاری برای اتحادیه نکرده اند و مثلاً حتی یک بار هم نیامده اند اطلاعیه پخش بکنند

و در بسیاری از موارد وقتی اعتصاب است یواشکی داخل می روند که کار بکنند!

حالا این نوع افراد که به آن ها می گویی نمی دانیم چه می گذرد، مثلا بعد از یک سال که به جلسه می آیند، برای اینکه برای خیلی از آن ها این مسأله یک سرویس و یک خدمات است مثل وقتی اتوموبیلشان خراب می شود و تلفن می کنند تا اتوموبیلشان را به تعمیرگاه برده درست کنند! و اینگونه به اتحادیه نگاه می کنند به چیزی که خودشان شخصا به طور روزانه به عنوان یک مسأله حیاتی با آن درگیر هستند تا زمانی که در آنجا کار می کنی مسأله عضویت در اتحادیه، مسأله ی تو است، نمی شود که از زندگیت بگذری، آنجا هستی، داری کار می کنی و اتحادیه هم دارد در محل کار تو را نمایندگی می کند. اگر کسی تو را نمایندگی می کند باید بدانی چکار می کند، کمکی می خواهد، نمی توانند ۵ یا ۶ نفر کار نمایندگی ۳۰۰ نفر را بکنند، باید همه درگیر باشند، نمی توان با دنده خلاص گذشت، وقتی یک جانی کارشان گیر می کند می آیند و می گویند، که دارند من را به چهار میخ می کشند و فلان می کنند و تنبیه انضباطی می کنند و یا شاید اخراج بکنند. در اینجا این سنوال پیش می آید که شما چه کسی هستید من (نماینده ی کارگران) اصلا تو را ندیده ام!»

مراد شیرین که به قول خودش در اتحادیه ای رئیس بیش از ۳۰۰ نفر کارمند می باشد (از همان اول پرچم سفیدش را بالا برد)، در اینجا همان طوری که ملاحظه می کنید با در آمیختن موقعیت و شرایط توده ی کارگر در اتحادیه ها با موقعیت و شرایط کارگران پیشرو و انقلابی درون احزاب انقلابی و تشکیلات کارگری قبل از انقلاب و حزب طبقه ی کارگر و شوراهای کارگری بعد از

انقلاب را یکی می کند و سعی دارد تا با انداختن مسئولیت به گردن کارگران ساده و رده پایین درون اتحادیه، نقش رهبری درون احزاب و تشکیلات کارگری انقلابی را قبل و بعد از انقلاب که به رشد بوروکراسی دامن می زد، مخدوش سازد. مراد شیرین به نظر من می گوید که بوروکراسی به علت دخالت نکردن توده‌ی کارگران در امور اجتماعی و سیاسی جامعه بوجود می آید. او با بیان اینکه تا دوران سوسیالیزم که «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش» داده می شود، در حقیقت بر این باور است که با بوروکراسی نمی‌توان مبارزه کرد، زیرا توده‌ی کارگر در جامعه حاضر به حضور و دخالت در امور اجتماعی و سیاسی نیست.

بعد از مراد شیرین، علیرضا بیانی شروع به ابراز عقیده کرد. به این جمله دقت کنید، او می گوید: «ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه ی حاکم است، من با این جمله مشکل دارم وقتی که به شکل شعار در می آید یعنی یک انتزاعی می شود از یک بحث اصلی و بدتر گیج کننده است و سردرگم می کند و برای من با بیان این جمله هیچ چیزی گفته نمی شود (منظورش ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه ی حاکم است) خوب خود بورژوازی هم این را می گوید.» (هیچکس در این کره ارضی نمی‌تواند ادعا کند بورژوازی هم از این جمله استفاده می‌کند ولی از آنجائی که بیانی خودش یک بوروکرات اکثریتی می‌باشد، ابائی از این ندارد که دروغ بگوید). آیا به نظر شما چنین چیزی امکان دارد؟ و در ضمن ادعا می کند که «ما با یک فردی در یک جریان حزبی، انقلابی و یا تشکیلات کارگری توی هر نهاد دیگری تا یک مخالفتی می کند و یا بحثی می نماید، فوراً می‌گوئیم ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه ی حاکم است، و بحث تو هم آلوده به انحراف است و این هیچ چیزی را توضیح نمی دهد».

او می گوید کسانی هستند که وقتی در بحث نظری از او شکست می خوردند، با استفاده از شعار «ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است» سعی می کنند بگویند که چون او به ایدئولوژی بورژوایی مبتلا است، پس بحث اش بی مورد است! آیا به عقیده شما این حرف او مسخره نیست؟ به عقیده من با این شعار می توان بحث فرهنگ بورژوایی در جامعه را باز کرد یا مسأله ای را توضیح داد و یا حتی موضوعی را جمع بندی کرد. اینکه با این شعار بتوان کسی را در بحث محکوم کرد تنها می تواند از مخیله انسان های بوروکرات و غیرانقلابی یعنی یک اکثریتی تراوش نماید.

از آنجایی که یک بوروکرات کارش مخدوش کردن حقایق است، علیرضا بیانی از یک طرف می گوید برای یک تشکیلات لازم است که افراد را پیش از ورود به تشکیلات اول به عنوان مثلاً عضو مشورتی در بیرون نگهداشته و ساخت و بعد که به حد مورد نظر رسیدند، آن ها را عضو تشکیلات کرد. از طرف دیگر هم می گوید که چه کسانی می خواهند این افراد را بسازند، از کجا معلوم خودشان سالم هستند! آیا به نظر شما این دو جمله به دنبال هم درست و قابل فهم است؟!

علیرضا بیانی در ادامه گفت که فقط با انقلاب کارگری می توان علیه بوروکراسی مبارزه کرد. «با این موضوع فقط از طریق انقلاب کارگری می شود مبارزه کرد، انقلاب کارگری آن را نفی می کند، سیستم طبقاتی گذشته را نفی می کند با سلسله مراتبی که دارد، سلسله مراتب بوروکراتیکش». به این ترتیب به نظر من، علیرضا بیانی نه از روی ناآگاهی که عمداً به عنوان یک بوروکرات مشغول مخدوش کردن مسائل است. اولاً این واقعیت است که با انقلاب کارگری نمی توان علیه بوروکراسی مبارزه کرد و این را انقلاب اکتبر

به اثبات رسانید؛ دوم اینکه از روز اول در درون هر تشکیلات انقلابی که قصد به ثمر رساندن انقلاب سوسیالیستی را دارد باید اقدام به مبارزه علیه بوروکراسی و فرهنگ بورژوازی در تمام زمینه ها و ابعادش به وسیله کلیه اعضا کرد؛ سوم اینکه درون یک تشکیلات انقلابی کارگری قرار نیست که کسی، کسی را «تربیت» یا «اصلاح» کند، بلکه با مطرح کردن مسائل و نواقص درون تشکیلات در رابطه با بوروکراسی از طریق تشریح فرهنگ بورژوازی، اعضای آن گروه را چه در سطح رهبری و چه اعضای عادی می توان با اخلاق کمونیستی آشنا نموده و پس از آن هر کس مسئول اصلاح خویش خواهد بود. تنها در چنین شرایطی است که جلوی هرگونه اجحافی از طرف هر کس که باشد، گرفته می شود.

علیرضا بیانی در ادامه مدعی است که: «یک عضو بوروکرات یعنی منظور اینجا دقیقاً اداری، یک عضو اداری با مفهوم کارمندی یک تشکیلات هستم، ولی می خواهم حق و امتیازات کسی را داشته باشم که جانش را گذاشته کف دستش و دارد می رود کلی دخالتگری بکند و هر بار هم رفته در خیابان ممکن است دیگر زنده برنگردد. من بگویم توئی که چنین سهمی را ادا می کنی، حتی از جیبیت و جانت سرمایه می گذاری، حق برابر با من داری چون غیر از این بوروکراسی است.» در اینجا چه کسی و بر چه اساسی میزان کار هر کس را ارزیابی می کند؟

رفیق سارا قاضی: ببینید این نکته دقیقاً به وضعیت خود رفیق یاشار باز می گردد که در مدت پنج سالی که او روزی حداقل ۱۰ ساعت کار می کرد و تنها ساعتی ۶ یورو بیش تر دستمزد نداشت، برای کمک به «گرایش» از جمله تأمین مخارج علیرضا بیانی، ماهی ۲۴۰ ساعت کار می کرد و ۱۴۴۰ یورو

دریافت می داشت و از این منبع دستمزدش ۷۰۰ یورو را هر ماهه به حساب «گرایش» می ریخت. این در حالی بود که از ۷۴۰ یوروی باقیمانده ۴۵۰ یورو آن را بابت کرایه خانه پرداخت می کرد. به این ترتیب، تنها ۲۹۰ یورو برای مخارج ماهیانه اش باقی می ماند. با این وجود از این ۲۹۰ یورو تمام مخارج پرچم های «گاران ایران تنها نیستند» و «سایت نشر کارگر سوسیالیستی» و... را هم تأمین می کرد. در این بحث، علیرضا بیانی سعی می کند تا کار یک عضو مانند رفیق یاشار آذری را تا حد یک خرده بورژوازی سرمایه دار پایین آورده و زحمت او را بی ارزش جلوه دهد و در نتیجه آن را با پخش کردن و چسباندن اعلامیه به در و دیوار خیابان های تهران مقایسه می کند، بدون این که توضیحی در رابطه با نحوه تأمین این کمک مالی بدهد. به نظر من، این یک برخورد مقرضانه از جانب یک بوروکرات تمام عیار است که کارش نه بیان حقایق که بیان مطالب بر اساس نیاز و هدفش است، حتی اگر به مخدوش کردن آن حقایق بیانجامد.

در مورد بحث مراد شیرین، باید بگویم که متأسفانه تجربه نشان داد که اگر کارگران بخواهند به صورت انفرادی عمل کرده و نسبت به افرادی که خود برگزیده اند، انتقادی داشته باشند نه تنها به جایی راه نمی برند بلکه این نمایندگان به تمسخر آن ها هم بلند می شوند. به عبارت دیگر، به علت وجود فرهنگ بوروکراتیک بورژوازی غالب، به محض اینکه فردی به مقامی انتخاب شد با تصور اینکه از برگزیدگان خود برتر است، دیگر آن کسانی که او را به آن مقام رسانیده اند را قابل نمی داند که در نتیجه در برابر آن ها احساس مسئولیت نکند. از این جهت بود که ما در این جلسه پیشنهاد اضافه کردن مؤلفه ی پنجم را به «احیا» دادیم، اما دقیقاً به همین دلیلی که در بالا آوردم، رهبری «گرایش» (با

وجود اینکه در «احیا» هیچ سمت رهبری نداشت) نه تنها به پاسخگویی در مقابل این پیشنهاد برنیامد، بلکه اول با بی جواب گذاشتن و سپس بر اثر اصرار ما اقدام به مبتذل کردن آن نمود. به این جهت، ما در عمل می بینیم که در برابر رده رهبری در هر تشکیلاتی، ما نیاز به یک مرجعی داریم که صدای یک فرد عادی درون یک تشکیلات انقلابی را به گوش دیگران برساند؛ این تشکیلات را ما امروز «کمیسئون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» نام نهادیم.

در ثانی، ما به «توده‌ی کارگر» کاری نداریم. ما می خواهیم از یک تشکیلات مارکسیست انقلابی، سازمانی نمونه و بسیار فراتر از آنچه در قوانین بورژوازی وجود دارد، بسازیم؛ سازمانی که در همه‌ی زمینه‌ها برای رعایت سانترالیزم دموکراتیک، هر اقدام ضروری و مؤثری را انجام می دهد، تا برای دیگران درس و نمونه باشد. در این مرحله از تاریخ بشر، ما به اندازه‌ی کافی تجربه‌ی تاریخی جمع آوری کرده ایم تا لاف‌ها اشتباهات گذشته را تکرار نکرده و در نتیجه، مبارزات طبقه‌ی کارگر را حتی اگر تنها قدمی هم باشد، به جلو سوق دهیم.

در مورد نظرات علیرضا بیانی هم فقط این را می خواهم بگویم که با مقایسه کردن نوع کار و وظایف افراد درون یک تشکیلات، برخوردی کاملاً مغرضانه کرده است. علیرضا بیانی می گوید که در یک تشکیلات، اگر من جانم را گذاشتم کف دستم و رفتم اعلامیه پخش کردم، دیگر هیچیک از اعضای تشکیلات نباید حق انتقاد کردن از من را داشته باشد، زیرا هیچکس دیگری کاری به بزرگی کار من نمی کند که به همان نسبت حق انتقاد از من را داشته باشد. ببینید این دقیقاً دید یک عضو در چهارچوب یک تشکیلات بوروکراتیک

است که بر اساس وظیفه ای که به عهده می گیرد، ادعای رتبه در مقایسه با دیگر اعضا را دارد. در حالی که درون تشکیلاتی که بر پایه‌ی دموکراسی کارگری، یعنی بر پایه‌ی اصل سانترالیزم دموکراتیک می گردد، هرگز کسی به شکل مخروطی از پله های قدرت بالا نمی رود که دیگران نتوانند او را پایین بکشند؛ درون تشکیلاتی که بر پایه‌ی سانترالیزم دموکراسی اداره می شود، همه‌ی اعضا از رهبری تا اعضای ساده در یک سطح قرار دارند و نسبت به هم مسئول بوده و باید جوابگو باشند.

نکته‌ی دیگری هم هست که من مایلیم در اینجا مطرح کنم. در ادامه‌ی این جلسه، یکی از اعضای «احیا» به نام افشین شروع به صحبت کرد و این طور گفت که در فیسبوک: «...من با رفیق آرام کامنتی را گذاشتم و در کنارش هم رفیق آرام جواب بنده را داد و من پشت سر این مسأله اعلام کردم که دیگر بنا به دلایل متعددی در جلسه احیای مارکسیزم حضور پیدا نخواهم کرد.» در فیسبوک من خواندم که قرار شد تا ادامه این بحث افشین با آرام در جلسه اطاق «احیا» انجام شود.

سؤال این است که اساساً این فرد طبق بحثی که با اعضای باند رهبری «گرایش» داشته و به قول خودش به این نتیجه رسیده بود که دیگر مایل به شرکت در جلسات «احیا» نیست و در فیسبوک اطاق «احیا» هم قرار بر این شد که در روز جلسه این بحث ادامه پیدا کند، چرا و به چه مناسبت به قول خود افشین: «...امروز هم با رفیق مازیار صحبت کردم و قرار شد که بیایم این را توضیح بدهم...» و در نتیجه بدون باز کردن موضوع در حضور جمع در اطاق «احیا»، او صرفاً می گوید: «شاید اگر بخوایم می توانم این طور دسته بندی کنم: شما به جریانی تعلق دارید که می شود گفت مارکسیست های ساختارگرا

که این طور به مسائل نگاه می کنند و شاید من از آن کسانی باشم که بیش تر مارکسیست های طرفدار گرامشی هستم...» و می رود؟ چرا مازیار رازی اجازه نداد تا بحث «مارکسیست های ساختارگرا» و «مارکسیست های طرفدار گرامشی» در جلسه باز شده و دیگران هم در جریان قرار بگیرند. تمام اعضای «احیا» که یک دست نبودند، ولی در اینجا به خاطر دخالت محفلی باند رهبری «گرایش»، حقوق کسانی که به «گرایش» تعلق نداشتند هم زیر پا گذاشته شد. مشکل این فرد نمی بایستی پنهانی به وسیله‌ی مازیار حل می شد، بلکه دموکراسی ایجاب می کرد که این بحث همان طوری که در فیسبوک آمده بود، در جلسه مطرح و به نظر همه اعضا می رسید. منتهی مازیار دقیقاً همان روشی را که از ۲۰ سال پیش با ما داشت و همه مسائل را خصوصی می خواست حل کند و نمی گذاشت نظرات مخالف در همان جلسات مطرح و بحث گردد و با تک تک ما به طور خصوصی بحث می کرد، در «احیا» هم همین شیوه‌ی کار را ادامه داد و به عنوان قیم از پیش مقرر شده، این تشخیص را داد که با افشین مسأله را خصوصی حل و فصل نماید.

«احیا» از ابتدا قرار بود از جمع افراد مستقل و علاقمند به اتحاد عمل شکل گرفته و حتی کسانی باشند که از گذشته های متفاوت می آمدند، ولی همه در آن با هم برابر بوده و طبق چهار مؤلفه، «رهبری» نداشت. لذا به چه دلیل باز مازیار رازی اقدام به حل موضوع به شکل محفلی اش کرده و مانند رفتاراش در «گرایش» با ما، در «احیا» هم سعی کرد اختلافات را در خفا و به طور خصوصی حل کند؟! پس فرقی بین «احیا» و «گرایش» نیست و «احیا» هم تحت کنترل محفلی مازیار رازی قرار دارد.

بخش (۳)

سؤال بیست و هفتم کمیسیون: آیا بحث بوروکراسی بالاخره تمام شد؟

رفیق یاشار آذری: از آنجایی که بحث قرار بود در دو جلسه باشد، هفته‌ی بعد من قسمت دوم بحث خود را ارائه دادم و این طور گفتم:

«هفته‌ی پیش در رابطه با تاریخچه‌ی رشد بوروکراسی صحبت کردیم و این هفته هم به احزاب و سازمان‌هایی که بوروکراسی در آن‌ها حاکم هست یا خواهد شد، می‌پردازیم.

با آگاهی به این مسأله که درست کردن یک سیستم بی‌نقض در چهارچوب سیستم سرمایه‌داری در درون جنبش کارگری غیرممکن است، به قول مندل رها ساختن سازمان‌های کارگری منوط به رهایی آن‌ها از زیر تسلط ایدئولوژی بورژوازی است. [ایدئولوژی حاکم در جوامع سرمایه‌داری همان ایدئولوژی هیئت حاکم، که نام دیگر آن فرهنگ بورژوازی می‌باشد که باید از زیر تسلطش خارج شود.] چنین تلاش ایدئولوژیک مصیبت‌انگیزی بدبختانه در تاریخ جنبش طبقه‌ی کارگر نادرالوقوع نیست. مثلاً می‌توانیم نمونه‌اش را پس از ۱۰-۱۹۰۹، عدم درک ماهیت جنگ امپریالیستی آینده و دوره‌ی انقلاب و دلایل بنیادی خیانت قریب‌الوقوع سوسیال-دموکرات‌ها دید.

این ناتوانی در درک اوضاع جدید که لنین و تروتسکی با ساختن جبهه‌ی سوم یعنی نه حکومت سرمایه‌داری و نه جنگ امپریالیستی که در روسیه به

آن رسیدند، در حال حاضر جبهه‌ی استالینیستی که سهل است حتی بخش قابل ملاحظه‌ای از جنبش تروتسکیستی نیز از درک آن عاجز است.

درست است که در بین سال‌های ۱۹۲۳ الی ۱۹۳۶ اکثر رهبران قدیمی بلشویک به ماهیت مهیب قدرت بوروکراسی پی بردند. اما این حقیقت را خیلی دیر فهمیدند و توان دیر فهمیدنشان را هم با جانشان پرداخت کردند.

امروزه مبارزه‌ی اصلی در دنیا بین بورژوازی و پرولتاریا است و بوروکراسی صرفاً برای به انحراف کشیدن این مبارزه در آن دخالت می‌کند.

تنها راه از میان برداشتن چه بوروکراسی و چه بورژوازی به نتیجه‌ی منطقی رساندن مبارزات انقلابی کارگری سوسیالیستی می‌باشد. تنها گسترش هر چه بیش‌تر انقلابات جهانی می‌تواند انهدام کامل قدرت بوروکراسی را تضمین بکند.

در رابطه با احزاب استالینیست و مائونیست بگویم که تمامشان منحنی شده‌اند یعنی به هیچ عنوان قابل تعمیر و یا درست شدن نیستند. چونکه آن‌ها آگاهانه هم از طریق برنامه‌ای و هم تشکیلاتی به مخدوش کردن مبارزات طبقاتی مشغولند.

منظورم از لحاظ برنامه‌ای این است که از مارکسیزم-لنینیسم کاریکاتوری ساخته‌اند که هیچ ربطی به برنامه‌ی انقلابی بلشویکی که از چهار کنگره‌ی اول [لنین در آن حضور داشت] گرفته شده، ندارد و از گفته‌های خودشان یک ایدئولوژی ساخته‌اند.

و اما از لحاظ تشکیلاتی که مثل ارتش، هیچکس نمی‌تواند رهبری را مورد سؤال قرار بدهد چه برسد که بازخواست بکند. یعنی رهبری اگر خلاقی یا

اجحافی در مورد کسی یا کسانی بکند و مورد بازخواست قرار بگیرد، در چنین موقعی تمام تهمت ها و افتراها و فحاشی ها به طرف او سرازیر می شود.

اما در رابطه با احزاب و سازمان ها و تشکل های تروتسکیستی که با سازمان های استالینیستی فرق اساسی دارند، هم در برنامه و هم در تشکیلات، یعنی هنوز منحنی نشده اند. یعنی یک انقلاب کارگری سوسیالیستی می تواند این بوروکراسی ها را ضعیف تر بکند و گسترش انقلابات جهانی کارگری سوسیالیستی می تواند بکلی این بوروکراسی را از بین ببرد ولی همین انقلابات رهبری و بخش قابل ملاحظه ای از کادرهای تشکیلات های

مائوئیستی و استالینیستی را به صف سرمایه خواهد فرستاد.

اشتباه بخش دیگری از احزاب تروتسکیستی در این است که بیش تر دنبال جنبش دانشجویی می روند تا طبقه ی کارگر. آن هم به این دلیل که دانشجویان را راحت تر می توان قانع کرد و [وقت بیش تری برای کار سیاسی دارند]. در حالی که شاید حق به جانب آن ها باشد ولی درصدهائی را من ارائه می دهم که از روی سی سال تجربه سیاسی ام به آن ها رسیده ام.

به دلیل اینکه ماهیت طبقاتی قشر دانشجو بیش تر از قشر متوسط جامعه می آید [و حتی اگر از طبقات زحمتکش هم باشند زیاد فرق نمی کند چونکه ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی هیئت حاکم هست و بیش تر آن ها تقریباً ۹۹ درصد آن ها فقط برای این درس می خوانند که درآمد خوبی داشته باشند و تا می توانند خودشان را به یک بورژوا تبدیل کنند]، می توانم بگویم که فقط ۱ درصد از این دانشجوها به مارکسیست لنینیزم یا تروتسکیزم روی می آورند و باز از این ۱ درصد یک دهم درصد با طبقه ی کارگر همراه می شود و همان یک دهم

درصد هم به دلیل اینکه اکثراً از قشر متوسط تشکیل شده اند همیشه خطر بازگشت اش به صفوف بورژوازی و خرده بورژوازی امکانپذیر است.

در حالی که اگر ۱۰۰ نفر کارگر به مارکسیزم رو بیاورند فقط ۱ درصد آن ممکن است به صفوف خرده بورژوازی یا بورژوازی بپیوندد و بقیه ی ۹۹ درصد باقی خواهد ماند. یعنی تفاوتشان ۱ به ۱۰۰ است.

و اما بخش دیگر احزاب و... تروتسکیست ها مثل IMT به رهبری آلن وودز که سعی می کنند در احزاب استالینیستی و مانوئیستی فعالیت کنند و اگر توانستند در داخل آن احزاب فراکسیون بزنند. یک مثال زنده آن را برایتان خواهم گفت: بخش ایتالیا همین بین الملل توانسته بود با ۳۰ نفری که داخل حزب کمونیست ایتالیا موفق شده بودند برای خود فراکسیون بزنند و مدتی بعد تعدادشان بیش از ۳۰۰ نفر شده بودند، خیلی خوشحال بودند که توانستند آن ها را قانع کنند. در حالی که با این کارشان آن ۳۰۰ نفر در حرف به تروتسکیست تبدیل شده بودند ولی در عمل این ۳۰ نفر به استالینیست تبدیل شده بودند. در این تشکیلات همه ی تصمیمات از طریق اکثریت پیش می رفت و در هر صورت کارهای عملی اکثریت با استالینیست ها بود که فقط تروتسکیست را یاد گرفته بودند و این نوع تشکل ها وقتی اقلیت تابع اکثریت می شود کارها طبق سلیقه ی استالینیست ها پیش می رود و به همین دلیل IMT و احزاب... شبیه آن در حرف تروتسکیست و در عمل به استالینیست و کاملاً به بوروکرات تبدیل شده اند. حتی بدون اینکه اکثر پایه های آن به این موضوع آگاه باشند.

اما در مورد گرایش مارکسیست های انقلابی قضیه برعکس شده، ما به درون گرایش های استالینیستی و مانوئیستی نرفتیم بلکه این بخش نیروهای

انقلابی گرایش‌های مختلف استالینیستی و مائوئیستی بودند که به گرایش مارکسیست‌های انقلابی آمدند و با پذیرش چهار مؤلفه اول به درون «احیا» و متعاقب آن به گرایش مارکسیست‌های انقلابی پیوستند و راه و روش استالینیستی را با خود آوردند. اگر زودتر اقداماتی نکنیم در آینده به سرنوشت IMT دچار خواهیم شد.

و اما در رابطه با احزاب و سازمان‌هایی که برای انقلابات کارگری باید ساخته بشود چطوری می‌توانیم جلوی رشد بوروکراسی در این تشکلات را بگیریم.

در ادامه‌ی بحث اضافه کنم که در این برهه از زمان، هیچ مارکسیستی بدون اینکه تروتسکیست بشود نمی‌تواند مارکسیست بشود و هر تروتسکیستی هم مارکسیست نیست، یعنی تروتسکیزم را باید فهمید یا درک کرد نه اینکه آن را یاد گرفت. چرا؟

به خاطر اینکه این جمله فهمیده شود باید یک مثال بزنم تا رفقا بهتر بفهمند، مثلاً شخصی می‌تواند مقاله «پیکار با بی‌فرهنگی» تروتسکی را بخواند و راجب به آن بیش‌تر از یک ساعت صحبت کند. فرد دیگر همان مقاله را بخواند ولی راجب آن فقط چند دقیقه بیش‌تر نتواند صحبت کند. حالا کدامیک از این افراد توانسته‌اند «پیکار با بی‌فرهنگی» تروتسکی را بهتر بفهمند؟ کسانی که به ایدئولوژی هینت حاکم یعنی به فرهنگ بورژوازی و استالینیستی بیش‌تر آلوده‌اند سریع و بدون معطلی خواهند گفت آن شخصی که بیش‌تر می‌تواند آن را توضیح دهد. در حالی که شخص دوم بهتر فهمیده که به آن عمل کند، نه اینکه فقط راجب به آن ساعت‌ها به بحث پردازد.

آن شخصی که آن مقاله را خوانده و بیش تر از حتی چند دقیقه راجب به آن نتواند صحبت کند ولی هیچ موقع نه تنها به رفقای هم تشکیلاتی اش بلکه حتی به مخالفان و حتی بدتر از آن حتی به کسانی که به او فحاشی می کنند مقابله به مثل نکرده و بدتر از آن ها جواب ندهد، بلکه با خونسردی کامل جواب های منطقی و درستی را بدهد که البته هر چقدر کوتاه و مختصر هم باشد مهم نیست. نه اینکه چندین برابر بدتر از خود آن ها جوابشان را بدهد. اگر کسی این مقابله به مثل را انجام دهد خیلی ساده به او خواهند گفت چه فرقی بین تو و کسی که به تو فحاشی کرده می باشد؟ در این میان مهم نیست که چه کسی اول گفته، مهم این است که هر دو یک کار را انجام داده اند و در این مورد مشخص هر دو از یک جنس اند.

با تکرار کردن حرف های درست و صحیح مارکس، لنین و تروتسکی نمی توان علیه بوروکراسی مبارزه کرد. یعنی تمام چیزهائی که می گوییم باید فهمیده باشیم و به آن عمل کنیم.

در سال ۱۹۰۳ تروتسکی نوشت: «تنوری که در آن حزب در انجام وظایف اساسی جایگزین پرولتاریا می گردد به این خطر دست می زند که سپس کمیته ی مرکزی حزب را جایگزین حزب، هیأت دبیران را جایگزین کمیته ی مرکزی و سرانجام دبیر کل را جایگزین هیأت دبیران نماید، به نحوی که در آخر امر، مأموریت تحقق وظایف خطیر انقلاب به یک نفر محول می شود.»

این نوع حزب دقیقاً توسط استالین در روسیه و تمام احزاب کمونیست وابسته به شوروی پیاده شد.

حزب بلشویک می‌توانست از طریق تلاش آگاهانه یعنی قبل از قدرت گیری با ساختن کمیسیون مبارزه با بوروکراسی با آن به مبارزه بپردازد تا بعداً غافلگیر نشود.

تراژدی بزرگ اتحاد جماهیر شوروی نداشتن آگاهی کافی هرگونه فهم از پدیده‌ی بوروکراسی توسط اکثریت حزب بلشویک [و حتی اکثریت رهبری حزب بلشویک] در لحظات [حساس] تعیین کننده‌ی تاریخ‌اش بود.

یعنی اگر این مسئله قبل از اینکه حزب بلشویک کسب قدرت بکند به طور آگاهانه و از قبل، کادرها در مورد آن به اندازه‌ی کافی بحث و مجادله کرده و کاملاً روشن بودند به احتمال قوی می‌توانستند با آن مقابله کنند و برای اینکه چنین مسئله‌ای پیش نیاید باید راه حل حقیقی مسئله‌ی بوروکراسی نه در برانداختن آن از طریق فورمول‌ها یا بخشنامه‌ها و یا مقالات، بلکه در ایجاد بهترین شرایط ذهنی و عینی برای مبارزه و برای از بین رفتن آن و تحت کنترل در آوردن بوروکراسی بکوشیم.

صحبت‌های یکی از رفقای ترکیه که در رابطه با حق گرایش یا فراکسیون با من داشت را اینجا با شما در میان می‌گذارم. این رفیق به من خاطرنشان کرد که قبول کردن حق گرایش یا فراکسیون چیزی را حل نمی‌کند و اشاره کرد که شما از IMT اخراج شدید در حالی که خود آن بین الملل حق گرایش یا فراکسیون را به رسمیت می‌شناخت ولی با زدن برچسب و افترا شما را اخراج کرد. یعنی وقتی که ضامن اجرایی ندارد، هیچ فرقی ندارد که شما آن را به رسمیت بشناسید یا نشناسید.

و اما در رابطه با گرایش مارکسیست های انقلابی، به حق هم برای «احیاء» و هم برای حزب پیشتاز کارگری برنامه ای با ۴ مؤلفه را تدارک دیده و اگر ما دموکراسی کارگری را رعایت کنیم مسأله تقریباً حل است.

اما در این چند ماه، اول من و بعد چند نفر دیگر از رفقا مورد اجحاف و تهمت و افترا قرار گرفتیم. حالا چه به عمد و چه غیر عمد و از این بابت هم خوشحالم و هم ناراحت.

از این بابت ناراحت هستم که انتظار چنین کاری را نداشتم و واقعاً فکر می کردم که می توانیم دموکراسی کارگری را در این تشکیلات رعایت کنیم. و از این بابت خوشحالم که این کارهای رفقا علیه ما باعث این شد که من به ضعف برنامه حزب پیشتاز کارگری انقلابی که حتی بلشویک ها نتوانستند از آن جلوگیری کنند پی ببرم.

حالا ممکن است که صددردن نشود ولی می توانیم جلوی قدرت گیری بوروکراسی را هم در درون تشکل ها و هم در درون حزب پیشتاز کارگری انقلابی بگیریم و یا به حداقل ممکن برسانیم و به قول رفیق رازی ضامن هایی را بتوانیم بوجود بیاوریم و ما تا به امروز به مهم ترین ضامن رسیده ایم و آن را فورموله کردیم به عنوان مؤلفه ی پنجم.

مؤلفه ی پنجم: کمیسیون سیاسی مبارزه با بوروکراسی و ایدئولوژی هیئت حاکم یعنی فرهنگ بورژوازی در درون «احیاء»، «گرایش» و حزب پیشتاز کارگری انقلابی.

این کمیسیون اولین کاری که انجام خواهد داد، بازکردن فرهنگ بورژوازی و استالینیستی و تبدیل آن به یکی از بحث های روزمره [در درون جنبش کارگری] می باشد و در ثانی هر اجحافی که از طرف رهبری به هر یک از

اعضاء اعمال شود، [آن عضو] می تواند در این کمیسیون شرکت کرده و علیه آن اجحافات مبارزه کند و رهبری هم با آگاهی به این موضوع دیگر قادر نخواهد بود که به حریم دموکراسی کارگری در درون حزب یا تشکیلات سایه افکند و هر کسی از این کمیسیون اگر در رهبری شرکت کند از کمیسیون بیرون گذاشته خواهد شد و رهبری در این کمیسیون هیچگونه دخالتی نخواهد کرد و تمام تصمیمات کمیسیون را افراد آن در همانجا می گیرند و به مورد اجرا می گذارند و این کمیسیون فاقد رهبری می باشد و به صورت دؤاری اداره می شود و برای هر موضوع، برای ارانه‌ی بیرونی آن یک سخنگو انتخاب خواهد کرد. یعنی با این کار تعادلی بین رهبری و پایه ها برقرار خواهد شد که از این طریق سانترالیزم دموکراتیک به طور صحیح عمل خواهد کرد.

این مؤلفه برای حفاظت از ۴ مؤلفه واجب و ضروری است. یعنی تضمین کننده‌ی ۴ مؤلفه‌ی بالا می باشد و بدون مؤلفه‌ی پنجم ۴ مؤلفه‌ی بالا فقط سخنان خوبی هستند که ضامن اجرایی ندارد [و بدون مؤلفه‌ی پنجم بود و نبودشان فرقی نمی کند]. چونکه همه را می توان زیرپا گذاشت.

در چنین تشکلی رهبری به هر کاری می تواند دست بزند به شرطی که محق باشد و حق به جانب او باشد. در غیر این صورت می توان با این مؤلفه‌ی پنجم جلو آن رهبری را اگر درست عمل نکند، گرفت تا از درون آن «آلن و ددزها» و یا استالین ها بیرون نیایند. یعنی بوروکراسی هم اگر بوجود بیاید قابل کنترل خواهد بود.

اگر رفقا واقعاً به مبارزه با بوروکراسی اعتقاد داشته باشند، نه تنها با این مؤلفه‌ی پنجم موافقت خواهند کرد بلکه حتی آن را بین رفقای بین الملل تبلیغ

کرده و با تمام قوا از آن دفاع خواهند کرد و بُرش خود را در عمل از بوروکراسی به اثبات می‌رسانند.

در غیر این صورت ما با آن پنج مؤلفه در واقع فراکسیون خودمان را اعلام خواهیم کرد و در صورت مخالفت با فراکسیون [به هر بهانه ای] ما را مجبور خواهید کرد که گرایش خودمان را سازمان دهیم و ما با همین علت ها این کمسیون را بوجود آورده ایم که در حال بررسی اجحافتی است که به رفقا شده و به زودی مدارک خود را ارائه خواهد داد.

آنچه لنین و سایر رهبران حزب [بلشویک] درک نمی‌کردند، این بود که کلیه‌ی این حفاظ ها در آخرین مرحله به سالم بودن قدرت سیاسی رهبری بستگی دارد و با این مؤلفه‌ی پنجم به پیشرو کارگری اطمینان خاطر می‌دهد که این حزب پیشتاز کارگری حتی از حزب حرفه‌ای لنینیستی یک قدم جلوتر است و آن کنترل کارگری از طرف بدنه حزب یا تشکل است.»

رفیق یاشار آذری: مازیار رازی بحث را ادامه داده و چنین گفت:

« با تشکر از رفیق یاشار برای ارائه بحث. راستش یک مقداری این بحث که رفیق یاشار ارائه داد انتظار من این است که در جلسات «احیاء» در مورد مسائل مشخص نظری در این بخش بحث می‌کنیم اشاره بشود به مفهوم بوروکراسی از دو زاویه یکی جنبه های تاریخی که هفته‌ی پیش بحث شد و یکی جنبه های مرتبط به مسائل درونی یک حزب انقلابی مطرح بشود به طور عمومی، منتها اینجا یک مقداری بحث مثل اینکه مخدوش شد. یکسری بحث‌هایی در مورد مارکسیست‌های انقلابی و غیره شد که آن هم به حق همه‌ی رفقا می‌توانند این بحث ها را بکنند، منتها جایش توی جلسات «احیا» نیست، باید یک جلسه گذاشته بشود با رفقای مارکسیست های انقلابی و یا

هر موضوع دیگری و سندهایی که هست به رفقا ارائه بدهند هر نوع بحث یا پیشنهادی که دارند همانجا بکنند.

ولی به هر حال در سطح احیاء مارکسیستی به نظر من این نکته‌ی بوروکراسی بسیار مهم است که ما بحث‌های روشنی داشته باشیم. از لحاظ تاریخی یک مقدار هفته‌ی پیش صحبت کردیم از لحاظ تشکیلات انقلابی و دموکراسی درونی در درون یک تشکیلات انقلابی به نظر من یک مسأله، مسأله‌ی محوری هست که باید در درون هر تشکیلاتی رعایت بشود و آن هم این هست که رعایت نظرات مختلف و حق تشکیل گرایش.

در درون تشکیلات‌هایی که مخالفین را نمی‌توانند تحمل بکنند و حق صحبت به مخالفین نمی‌دهند و یا جلوگیری می‌کنند از این بحث‌های متفاوت، آن تشکیلات یک تشکیلات انقلابی نمی‌تواند باشد. ما خودمان یک تجربه‌ای داشتیم در یک سازمان بین‌المللی IMT یک مدتی در آنجا فعالیت داشتیم. ما از ابتدا روشن کردیم که گرایش ایرانی هستیم و در مورد بحث‌های مشخص چه در رابطه با ایران و چه جاهای دیگر با این رفقا هستیم و این‌ها هم پذیرفتند اما در آستانه‌ی انتخابات در داخل ایران یک سلسله بحث‌ها، پیشنهاداتی ما دادیم در رابطه با وضعیت رهبری این گروه. اگر بخواهیم تظاهرات انتخاباتی در ایران را به عنوان یک انقلاب تلقی کرد و از طرف دیگر هم متمایل شد به طرف آقای چاوز که داشت از آقای احمدی نژاد دفاع می‌کرد، این تناقض را ما اشاره کردیم و از روی این شروع به فعالیت کردیم و این‌ها در واقع جلو بحث ما را گرفتند. یعنی اینکه اجازه ندادند که این بحث‌ها حتی به دست هیئت اجرایی‌شان برسد و از این رو ما دیگر حضور خودمان را جایز ندانستیم و نهایتاً با آن‌ها مبارزه کردیم که نهایتاً ما را اخراج کردند.

بنابراین دور یک تشکیلات رعایت حق گرایش مسأله‌ی خیلی مهمی است. در درون مثلاً فرض کنیم گرایش مارکسیست‌های انقلابی که من هم در آن گرایش هستم، در ضمن باید این نکته را هم روشن بکنیم که احیای مارکسیستی متفاوت است با گرایش مارکسیست‌های انقلابی. چند نفر از رفقای که در اینجا هستند بالاخره در گرایش مارکسیست‌های انقلابی هستند اما در «احیاء» هم هستند و از طرف دیگر یک عده‌ای هم در «گرایش» نیستند اما در «احیاء» شرکت می‌کنند. بنابر این در درون مارکسیست‌های انقلابی ما، در واقع تمام رفقا حق ابراز عقایدشان را دارند و حق تشکیل گرایش و ابراز نظرات سیاسی.

معمولاً اتفاقی که می‌افتد در واقع در درون تشکیلات‌ها عموماً این بوروکراسی از بالا هست که جلوگیری می‌کند از گسترش مسائل سیاسی. بوروکراسی از بالا یعنی اینکه حق گرایش حق نظر برای مخالفین قائل نیست و این یکی از مسائلی است که ما با اهداف سیاسی امروزه در سطح ایوزیسیون ایران هم مواجه هستیم. می‌بینیم به محض اینکه اختلاف سیاسی پیش می‌آید افراد و رفقای خودشان را فوری اخراج می‌کنند یا ارباب می‌کنند و این‌ها را به کناری پرتاب می‌کنند و به این‌ها اجازه‌ی حق گرایش نمی‌دهند.

حق گرایش در واقع به عنوان یک چیز منفی جلوه داده می‌شود. به این ترتیب که آن‌ها تحت لوای یک واژه که واژه‌ی صحیح مارکسیستی هم نیست می‌گویند فراکسیون یا فراکسیون سازی چیز بدی است. چرا چیز بدی است چون اختلاف نظر منجر به تضعیف تشکیلات می‌شود و از این زاویه اجازه به این داده نمی‌شود. بنابر این یکی از مسائلی است که ما در درون

تشکیلات‌های استالینیستی و غیره می‌بینیم این هست که از اختلاف نظر‌ها به این ترتیب جلوگیری می‌شود.

اما از طرف دیگر یک بوروکراسی هم داریم و آن هم بوروکراسی از پایین است، یعنی یک روش‌هایی بوروکراتیک هست که صرفاً ربطی به رهبری و تشکیلات ندارد، یعنی افرادی ممکن است به دلایل مختلف مثلاً فرض کنید مسائل شخصی و غیره پیدا بکنند و یا به دلایل مختلف به این نتیجه برسند که مثلاً فرض کنید فلان کس در سطح رهبری گروه یا فلان برنامه در سطح گروه درست نیست. اما نظرات خودشان را ابراز نمی‌کنند. از پشت سر می‌روند عمل می‌کنند. این کار منجر به ساختن یک باند می‌شود، باند دقیقاً این است. در سنت گروه‌های تروتسکیستی هم بوده، یعنی یک تشکیلات غیرسیاسی بدون اینکه اعلام بشود. یعنی به صورت مخفی و این منجر به این می‌شود که افرادی دور هم جمع می‌شوند و از کانال‌هایی که موجود هست استفاده نمی‌کنند یا اینکه در بعضی از شرایط صرفاً به این علت که مثلاً یک اختلاف نظری که پیدا می‌کنند بدون اینکه از کانال‌هایی دموکراتیک استفاده بکنند، تشکیلات را ترک می‌کنند، قهر می‌کنند و بیرون می‌روند. یک نمونه‌اش را ما هفته‌ی پیش در «احیاء» دیدیم. یکی از رفقا که بحث سر داعش پیش آمد، هفته‌ی بعد قهر کرد و رفت و ازش خواستیم که بیاید توضیح بدهد که چرا رفتی، می‌آید می‌گوید مثلاً اختلاف‌های دیگری هم دارد فرض کن سر دموکراسی و غیره هم با «گرایش» و هم احیاء مارکسیستی اختلاف دارد. [منظور همان افشین است که مازیار خود به طور خصوصی با او برخورد کرده و اجازه نداد تا افشین ادامه بحث را به «احیاء» بکشد. یاشار آذری] یعنی

به هر حال تحمل نکرد که بحث بکند و یا نظرات خودش را ارائه بدهد. من به این نوع روش می‌گویم برخوردهای بوروکراتیک از پایین.

در واقع هر دو منفی است، هر دو منجر به برخوردهای بوروکراتیک می‌شود.

صرفاً بوروکراسی یک پدیده‌ای نیست که در سطح رهبری گرایش‌ها به وجود می‌آید؛ از پایین هم می‌تواند به وجود بیاید.

بنابراین، در درون یک تشکیلات انقلابی سنتاً این نکته‌ای که به عنوان مؤلفه‌ی پنجم را رفیق یاشار به آن اضافه کرد ربطی به احیای مارکسیستی ندارد چون که احیای مارکسیستی یک تشکیلات نیست، یک اتحاد عمل هست که رفقای هستند که با هم کار می‌کنند و اگر هر موقع هر کسی نخواست کار نمی‌کند. مثل رفیقمان افشین هفته پیش گفت مثلاً ۶ ماه دیگر شاید برگردد. هیچ مسأله‌ای نیست می‌تواند برگردد.

اما در درون یک تشکیلات انقلابی ما همواره یک کمیسیون کنترل داریم، کمیسیون کنترل هم وقتی که مشکلی پیش می‌آید مثلاً در رابطه با هر مشکلی، شخصی یا کسی که فکر می‌کند مورد اجحاف قرار گرفته یا اینکه یکی فکر می‌کند که بهش توهین یا با لحن بدی با او صحبت کردند و یکی پول یکی را دزدیده از این نوع صحبت‌ها، مسأله‌ی سیاسی هم صرفاً نیست. مسائل شخصی در درون یک تشکیلات ممکن است که پیش بیاید، از این رو تشکیلات یک کمیته یا کمیسیونی ایجاد می‌کند به نام کمیسیون کنترل که شامل مثلاً ۳ یا ۴ نفر از رفقای هست که مشخصاً در این درگیری‌ها شرکت ندارند که مستقلاً مثل یک هیئت ژوری [هیئت منصفه] بتوانند رسیدگی بکنند. بنابراین، این کمیسیون کنترل در درون یک تشکیلات انقلابی حتماً باید باشد و خیلی از

موارد هم پیش می آید که همین مثلاً در این تشکیلات بین المللی IMT که ما بودیم یک اختلافی پیش آمد بین بخش اسپانیا و بخش انگلستان که این ها یک مقدار افتادند به جان هم و شروع کردن به فحاشی و غیره، که ما آنجا پیشنهاد کمیسیون کنترل دادیم که یک عده ای خارج از این دو طرف دعوا بشینند در واقع قضاوت بکنند یا گزارش تهیه بکنند که موضوع سر چیست و آن را بیاورند به کنفرانس و یا کنگره ای و بعد کنگره تصمیم بگیرد که کدام جهت درست بود یا کی درست می گوید و کی اشتباه می کند، خوب این درون تشکیلات انقلابی باید وجود داشته باشد، بالاخره ما در یک جامعه ی سوسیالیستی که زندگی نمی کنیم، همه ی ما حتی اگر دور یک برنامه ی انقلابی جمع بشویم یک سلسله مشکلاتی را با خود حمل می کنیم؛ انحرافات خرده بورژوائی و بورژوائی و انواع و اقسام کارهای عجیب غریب ممکن است از افراد یا حتی از انقلابیون سر بزند، ولی ما باید این را حل بکنیم و یک کانالی یا ابزاری باید باشد که بتوانیم متمدانان این موضوع را بررسی کنیم. بنابراین در درون یک تشکیلات گفتیم این ربطی به احیای مارکسیستی ندارد، احیای مارکسیستی تشکیلات نیست، داریم صحبت از یک تشکیلات می کنیم.

در درون یک تشکیلات اولاً آن ضامنی که رفیق یاشار اسم می برد این است که حتماً باید دموکراسی کارگری درونی رعایت بشود. دموکراسی درونی یعنی اینکه حتی اگر اختلافات سیاسی که پیش می آید، اختلافات سیاسی بتواند آن عده ای که مخالف مثلاً خط رهبری یا خط اکثریت هستند بتوانند خودشان را سر مسائل سیاسی یا اختلافات سیاسی متشکل بکنند دوماً اگر در حوضه ی تشکیلاتی مشکلاتی باشد یکی از یکی دلخور است یا یکی رفته به یکی فحش داده یا یکی با مشت یکی را زده، این جور اتفاقات می افتد حتی در

سازمان های انقلابی؛ هیچکس آن طوری پاکیزه نیست. صحبتی که می کنید همه، همه چیز را رعایت بکنند، مال جامعه ی سوسیالیستی است. مال صد سال یا دویست سال بعدش است. ولی در جامعه ی سرمایه داری ما این مشکلات را خواهیم داشت. در درون حزب انقلابی هم که دارد در این جامعه که مشکلات عجیب و غریب دارد فعالیت می کند، مشکلات می تواند بروز پیدا کند. اما راه و حل اش این است که آن رهبری یا اکثریت آن تشکیلات این جایگاه را ایجاد بکنند.

اینکه بوروکراسی از بالا نباشد. دو اینکه از پایین هم افراد قهر نکنند یعنی یک اشکالی پیش می آید یکی به یکی فحش می دهد دیگر قهر نکنند، بگذارند بروند. می دانید آن روش بوروکراتیک از پایین است. بنابراین هر دوی این ها دو روی یک سکه است. چون کسی که فرض کنید من نوعی آدم توی جلسه نشستم در درون یک تشکیلات انقلابی یکی از رفقا بلند می شود به هر علتی به من می خندد یا مسخره ام می کند. من نوعی اگر این مسأله به عنوان اجحاف به خودم تلقی کنم، کاری که باید بکنم این است که درخواست می کنم از رهبری گروه یا تشکیلات که من یک مشکلی دارم خواهان تشکیل کمیسیون کنترل هستم. رهبری این گروه موظف است که این کمیسیون کنترل را تشکیل بدهد. ولی این طرفی که بهش اجحافی شده باید خواهان این کمیسیون کنترل باشد. نه اینکه بلند شود قهر کند برود یا ناراحت بشود یا دلخور بشود. قهر کردن هم یکی از خصلت های خرده بورژوائی است، می دانید ما قهر کردن نداریم توی کار سیاسی، ما باید اقداماتی را بکنیم اگر می خواهیم تشکیلات را اصلاح بکنیم، اگر این ابزار وجود نداشته باشد، آره، آنوقت باید انشعاب کرد و رفت بیرون از تشکیلات، چون تشکیلات بوروکراتیک است. بوروکراسی از

بالا اتفاق افتاده است. منتها اگر این امکانات وجود دارد، باید از این امکانات استفاده بکنیم حتی اگر یک نفر باشد. بنابراین، این کمیسیون کنترل تشکیل می‌شود. بدون حضور آن افرادی که درگیر این ماجرا هستند و آن را رسیدگی می‌کنند. مثل خود بورژوازی که قانون دارند، دادگاه دارند، هیئت ژوری [منصفه] دارند. یک عده می‌روند تحقیق می‌کنند، یعنی یک ابزاری هست که تحقیق می‌کند. مثلاً فرض کنید مازیار شکایت دارد از رفیق آرام مثلاً به او اجحاف کرده و این می‌رود به آن کمیسیون، کمیسیون گوش می‌دهد و این‌ها را یادداشت می‌کند و نظرش را به طور عمومی می‌دهد و آن را می‌آورد به کنگره، کنگره‌ی حزب می‌شنود گوش می‌دهد به این ماجرا یا اختلاف و می‌گوید رفیق مازیار به این علت این اعتراض را دارد. رفیق آرام به این علت اعتراضات بهش وارد است. منتها این نظرات رفیق مازیار پرت و پلاست نباید یک چنین شکایتی بکند. خوب کنگره نظر این کمیسیون را یا رد می‌کند یا قبول می‌کند و اکثریت آرا تعیین می‌کنند که این نظرات اش درست است یا نه. چه بسا ممکن است بگوید نخیر این رفیق مازیار حق داشته که چنین شکایتی بکند و رفیق آرام باید عذرخواهی بکند. اگر این عذرخواهی انجام نگیرد تنبیه تشکیلاتی برای آن شخص بوجود می‌آید و اگر هم بشود مسأله حل است. [جالب توجه اینکه شریطی که مازیار در اینجا در نظر دارد تمام به وجود یک حزب بزرگ برمی‌گردد و او مطلقاً توجهی به مشکلات تشکیلاتی کوچکی چون گرایش مارکسیست‌های انقلابی ندارد که ما بتوانیم از میان آن‌ها «کمیسیون تحقیق بیطرف» بسازیم و سپس «کنگره» تصمیم بگیرد. «شورای دبیری» به یک باند تبدیل و در تمام زمینه‌ها را در کنترل گرفته بود، حتی در احیای مارکسیستی-سارا قاضی]

چه مسائل سیاسی و چه تشکیلاتی می تواند در درون یک تشکیلات انقلابی [با گذشت پسوند یا پیشوند انقلابی دلیل بر انقلابی بودن آن نیست- یاشار اذری] حل شود، اما آن چیزی که مسدود می کند حل این را ۱- بوروکراسی از بالاست که جلوگیری می کند از حل و فصل مسائل. ۲- بوروکراسی از پایین است، بوروکراسی از پایین این است که طرف تا کوچک ترین چیزی که می شود قهر می کند. می رود تشکیلات اش را ول می کند، بدون اینکه یک کلمه حرف بزند. می رود پشت سر عمل می کند، پشت سر تشکیلات ایجاد می کند. بنابراین، این یکی از مسائلی است که به هر حال بارها اتفاق افتاده و بنا به تجربیات ما یکی از مسائلی که حزب آتی که می خواهیم بسازیم، تشکیلاتی که می خواهیم بسازیم، این تشکیلات باید هم دموکراسی کارگری و دموکراسی سوسیالیستی را تمرین بکند چه در سطح سیاسی یعنی اگر اختلاف سیاسی پیش آمد باید جایگاهانی باشد برای کسانی که اقلیت هستند و چه در سطح تشکیلاتی، یعنی کمیسیون کنترلی باشد که بتوانند رجوع بکنند بررسی بکنند و نهایتاً این نظر را به اجرا بگذارند.

حالا یک نکته دیگر را هم هست که از خصلت های خرده بورژوازی بوروکراسی از پایین این است که یک نفری است که ممکن است یک نظری داشته باشد، مورد اجحاف قرار گرفته یا توهین شده این شخص میاید بهش رسیدگی می شود و جمع به این نتیجه می رسند که نه به این شخص اجحاف نشده و این شخص در اقلیت قرار می گیرد، اینجا هم این فردی که در اقلیت قرار گرفته باید نظر اکثریت را بپذیرد و بگوید خیلی خوب من تا شش ماه یا یک سال دیگر به شما نشان می دهم که فلانی بد رفتار می کند با ماها. ولی این شخص باید نظر اکثریت را بپذیرد باز اینجا این قهر کردن و گذاشتن رفتن

بیرون یکی از خصلت های خرده بورژوازی است. یعنی بوروکراسی از پایین است، روش بوروکراتیک از پایین دقیقاً این است یعنی نظر اکثریت را تحمل نمی کند، اگر اکثریتی حتی اشتباه بکند. این در مورد کار سیاسی هم اتفاق می افتد مثلاً فرض کنید ما خط سیاسی اکثریت این حزبی که در آتیه می خواهیم بسازیم این است که ما فرض کنید خواهان حق تعیین سرنوشت برای ملل کورد هستیم، اکثریت به این رأی داده و برویم این تبلیغ را از لحاظ تاکتیکی در درون جامعه انجام دهید. یک اقلیتی می آید می گوید نه ما مخالفیم و مثلاً می گوید خودمختاری باید به مردم کورد داده بشود. بنابراین، این اقلیتی که در حزب ما هست نمی تواند به خاطر اینکه در اقلیت هست قهر بکند بیرون برود؛ باید در درون تشکیلات بماند. نظر خودش محفوظ، اکثریت می رود اجرا می شود شش ماه یا یک سال بعد روشن می شود که کی درست می گفته است. یک مقدار رفقای انقلابی باید تحمل داشته باشند، تحمل اینکه در اقلیت بمانند و همچنین در مورد مسایل تشکیلاتی همچنین است. یکی ممکن است یک اتفاقی بیفتد و در اقلیت باشد. باید بماند در درون تشکیلات تا شش ماه یا یک سال بعد نشان می دهد که فرضاً نظرش درست بوده، حتی اگر اکثریت این را درک نکنند. نه اینکه فوری برود بیرون و دو سه نفر دیگر را هم جمع کند و پچ پچ و بیاید اقدامات رو هوا و غیراصولی انجام بدهد و خودش را بیش تر خراب کند چون که اگر این بررسی بشود خوب واضح است که اختلاف نظر سر هر مسأله ای می تواند پیش بیاید و آن نظری هم که در اقلیت هست هم آن جایگاهی می تواند ایجاد بشود از طرف اکثریت و اسش، هم اینکه کسی که در اکثریت است بپذیرد که برای یک دوره ای در اقلیت است اقدام نکند چون در اقلیت است همه چیز را بزند به هم و بگوید من رأی گیری را قبول ندارم، چرا

چون در اقلیت قرار گرفتیم این هم یک نکته ای است که باز دوباره بهش توجه کرد.»

رفیق سارا قاضی: من با اجازه‌ی رفقای کمیسیون می‌خواهم به برخی از نکات که مازیار رازی در بالا گفته است و من در آن جلسه فرصت پاسخ نداشتیم، اشاره کرده و پاسخ بدهم. کسانی که در کار سازماندهی سیاسی تجربه و فعالیت داشته، از بیانات مازیار رازی متوجه می‌شوند که او زیرکانه در جواب‌های خود دو عمل را مرتب انجام داده است: یکی دائماً مقایسه «گرایش» با یک حزب بزرگ طبقه‌ی کارگر است و مدعی است که در «گرایش» همان نظم برقرار بوده است و می‌تواند باشد که در یک حزب بزرگ! دوم اینکه به جای اینکه بخواهد به مسأله اصلی توجه شود، صرفاً با روش تخریب ما رفقا، سعی می‌کند ما را در نظر حاضرین در «احیا» کوچک و موضوع را بیمورد جا بزند. در همین مطالب بالا ملاحظه می‌کنید که هیچ راه حل واقعی و عملی برای شرایط آن روز در «احیا» نشان نمی‌دهد و مرتب هم حرف‌های تکراری می‌زند. مازیار رازی می‌گوید: «معمولاً اتفاقی که می‌افتد در واقع در درون تشکیلات‌ها عموماً این بوروکراسی از بالا هست که جلوگیری می‌کند از گسترش مسائل سیاسی. بوروکراسی از بالا یعنی اینکه حق گرایش حق نظر برای مخالفین قائل نیست و این یکی از مسائلی است که ما با اهداف سیاسی امروزه در سطح اپوزیسیون ایران هم مواجه هستیم. می‌بینیم به محض اینکه اختلاف سیاسی پیش می‌آید افراد و رفقای خودشان را فوری اخراج می‌کنند یا ارباب می‌کنند و این‌ها را به کناری پرتاب می‌کنند و به این‌ها اجازه حق گرایش نمی‌دهند.» از نظر مازیار رازی وجود بوروکراسی را تنها در یک

صورت می شود، لمس کرد و آن هم به این صورت که توضیح داد. اما وقتی اختلافات سیاسی یا تشکیلاتی منجر به برخورد، درون یک تشکیلات شده و رهبری طبیعتاً دست بالا را داشته و به مخالفین نه تنها حق گرایش نمی دهد که حتی آن ها را با تمسخر و فحاشی خود چنان می راند که راهی جز ترک «گرایش» نداشته باشند و نیروی سومی هم نیست که دادرسی کند، همگی زیر چتر باند رهبری رفته اند. در «احیا» مخفیانه «احیا»ی دیگری می سازد و همه را به آنجا دعوت می کند و به اعضای خود می گوید که بروید در «احیا»ی قدیمی و بگویید که دیگر نمی خواهید در «احیا» با وجود چنین جوّی ادامه بدهید. بعد هم اسم این کار را اخراج ما نمی گذارید!

در حالی که این تنها یک نمونه از بوروکراسی حاکم بر یک تشکیلات است. مثلاً تا لحظه ای که مجادلات فیسبوکی در «گرایش» پیش نیامده بود، من نمی دانستم که با خط مازیار رازی مشکل دارم و لذا از نظر سیاسی مشکلی وجود نداشت، تا اینکه روش برخورد خود مازیار و سپس دارودسته اش یکی یکی ماهیت اصلی خود او را بروز دادند.

بوروکراسی هیچ لزومی ندارد که صرفاً در زمینه ی سیاسی باشد. بوروکراسی اصلاً در عمل یعنی چه؟ بوروکراسی در عمل یعنی رفتار یک فرد بورژوازی پشت میز نشین؛ یعنی رفتار کثیف یک فرد در مقام قدرت! این رفتار الزامی ندارد که حتی برحسب اختلافات سیاسی پیش بیاید. امروز در تمام کشورهای جهان، ادارات دولتی بخصوص آغشته به بوروکراسی است. این به این معنی نیست که ادارات دولتی بورژوازی با مردم اختلاف سیاسی دارند! پس بوروکراسی در عمل یعنی چه؟ یعنی وقتی که به آن ها رجوع می کنی، کار

یک شهروند را حتی طبق قانون خود بورژوازی رعایت نکرده و چوب لای چرخ کار انسان می گذارند.

بوروکراسی درون تشکیلات هم به همین نحو می تواند از امور تشکیلات شروع شود تا بعد اعضای آن بتوانند به ریشه‌ی اصلی آن پی ببرند. مثلاً من شخصاً از زمانی که «شورای دبیری» شکل گرفت، متوجه برخوردهای خشک و مقطعی مازیار شده بودم. ایرادات بی موردش از طرز کار من و «عضو نگرفتن» من و... بی اهمیتی مازیار به انتقادات من و سایر رفقا بارها و بارها از رفتار و طرز برخورد علیرضا (عمدتاً در فیسبوک) و.... یا همان بخش از سخنرانی‌اش در جلسه‌ی «گرایش» در مورد تعریف عضو و کادر در بحث‌های قبلی آوردم.... همه و همه نشانه‌ی چرخش سیاست مازیار در مورد کار اعضا در تشکیلات بود. سمینار سال پیش «احیا» و آمدن دو نفر به «گرایش» و یکی دو نفر ظاهراً از ایران به جلسات «احیا» بادی در قبال او انداخته بود. مازیار رازی -همین طوری که بعداً ملاحظه خواهید کرد که مسئولیت تمام این «اشتباهات» را به گردن گرفته است- به راحتی می توانست جلوی ارباب دارودسته‌ی باند شورای دبیری را همان اول بگیرد یا از آن هم بهتر پیش از اینکه باند شورای دبیری را به جان من و رفیق ناصر بیاندازد، خود سانترالیزم دموکراتیک را رعایت کرده و از درِ رفاقت به ما دو نفر در فیسبوک برخورد صحیح می کرد و به مطالبه‌ی ما که صرفاً دادن وقت کافی برای بحث در مورد سمینار، در جلسه‌ی «گرایش» بود، با احترام رفیقانه (مثل گذشته) برخورد می کرد. اما مازیار که از انتقادات رفیق ناصر در آلمان نقداً به تنگ آمده بود، با جواب مثبت دادن به من مجبور می شد که به رفیق ناصر هم فرصت صحبت بدهد و چون نمی خواست این کار را بکند، به راحتی حق من را قربانی کرده و

ما دو نفر را در یک کفه گذاشت. برای دادن حق به جانب خودش هم از تاکتیک کثیف بوروکراسی قدرت استفاده کرد: به من و رفیق ناصر تهمت باندبازی زد و حتی پای رفیق سعید را هم که در فیسبوک گفته بود که «این چه وضع رفتار با رفقا است؟» به این دسیسه کشاند. مازیار رازی با این رفتار تشکیلاتی غلط، در واقع ماهیت بوروکرات شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی را نشان داده و ثابت کرد که این شورای دبیری در واقع یک باند رهبری است. مازیار در واقع در آن لحظه که به ما نسبت باندبازی را می زد، احساس می کرد که به خاطر این باندی که به دور خود ساخته بود، هرگز نخواهد گذاشت مویی لای درزش برود. این هم یکی از خطرناک ترین وجهه های بوروکراسی است که در تمام تشکیلات چپ و اتحادیه های کارگری موجود و معمول است، منتهی مرسوم نیست که به آن اعتراض شود. عموماً افراد وقتی به علت تهمت و افترا و فحاشی از جریانی بیرون می آیند، منزوی شده و یا فعالیت را به کل کنار می گذارند و یا به جریان دیگری می پیوندند و یا اینکه درون تشکیلات بی سروصدا باقی می مانند و از آن ها سوءاستفاده می شود و هرگز صدایشان در نمی آید.

مازیار رازی در جایی دیگر می گوید: «فراکسیون سازی... چرا چیز بدی است چون اختلاف نظر منجر به تضعیف تشکیلات می شود و از این زاویه اجازه به این داده نمی شود. بنابراین یکی از مسائلی است که ما در درون تشکیلات های استالینیستی و غیره می بینیم این هست که از اختلاف نظرها به این ترتیب جلوگیری می شود.»

مازیار در اینجا هم سعی در منحرف کردن بطن موضوع بحث رفیق یاشار را داشته و بحث آکادمیک می کند که اصلاً ربطی به نکته مورد نظر رفیق

ندارد و این طور وانمود می کند که تنها در این صورت است که بوروکراسی اعمال می گردد.

مازیار رازی به وجود بوروکراسی به نوع دیگری هم مجبور می شود اقرار کند، ولی آن را به اعضا ربط داده و رهبری را در این زمینه مصون نگاه می دارد و می گوید: «اما از طرف دیگر یک بوروکراسی هم داریم و آن هم بوروکراسی از پایین، یعنی یک روش هائی بوروکراتیک هست که صرفاً ربطی به رهبری و تشکیلات ندارد، یعنی افرادی ممکن است به دلایل مختلف مثلاً فرض کنید مسائل شخصی و غیره پیدا بکنند و یا به دلایل مختلف به این نتیجه برسند که مثلاً فرض کنید فلان کس در سطح رهبری گروه یا فلان برنامه در سطح گروه درست نیست.»

پس اگر فردی یا عده ای رهبری را به علت رفتار غلط تشکیلاتی به انتقاد بکشد و شهادت این را داشته باشد که در برابر رفتار غلط رهبری بایستد، او باید یا روانی باشد، یا باند تشکیل داده باشد. از دید مازیار رازی این برخورد بوروکراتیک و از بالا نیست! و سپس می گوید، این افراد نظر خود را پشت پرده و مخفی ابراز می کنند و به این ترتیب یک باند می شوند. سؤال اینجا است که پس چرا به من و رفیق ناصر (از رفیق سعید رفع اتهام شد) تهمت باندبازی زدی؟! ما که خودمان درخواست کرده بودیم که وقت صحبت داشته باشیم! و ادامه می دهد که سپس «بدون اینکه از کانال هائی دموکراتیک استفاده بکنند، تشکیلات را ترک می کنند قهر می کنند و بیرون می روند.» مثلاً در مورد «گرایش» من از کدام «کانال های دموکراتیک» قرار بود استفاده کنم، وقتی در فیسبوک در برابر درخواست وقت بیش تر، باند رهبری فحاشی می کند و فقط یک نفر (رفیق سعید) به آن اعتراض می کند؟! ماندن در چنین

تشکیلاتی یک مغز پوک و بیکار می خواهد. می گوید: «کسی که فکر می کند مورد اجحاف قرار گرفته یا اینکه یکی فکر می کند که بهش توهین یا با لحن بدی با او صحبت کردند و یکی پول یکی را دزدیده از این نوع صحبت ها مسأله ی سیاسی هم صرفاً نیست. مسائل شخصی در درون یک تشکیلات ممکن است که پیش بیاید» که باید برایش «کمیسیون کنترل» گذاشت. اعضای «گرایش» در این مجادلات به غیر از ما که معترض بودیم، بقیه ی مگسان دور رهبری بودند، من نمی فهمم کدام افراد شایستگی بیطرفی را داشتند که در یک کمیسیون جمع شوند؟! علاوه بر این رفیق سعید در جلسه آخر خود با «گرایش» برای همین منظور شرکت کرد که خودش بهتر می تواند وضع را تشریح کند.

رفیق سعید صادقی: مازیار رازی در مورد مسأله ی اول که می گوید بوروکراسی عموماً از بالا عمل می کند، درست می گوید. اما در مورد دوم که بوروکراسی از پایین را توضیح می دهد و به «باندبازی» تشبیه می کند، می گوید بر اثر عدم استفاده از کانال های دموکراتیک علنی پیش می آید، به یک تناقض دچار شده و مجبور به دروغ گفتن می شود. زیرا که توضیح نمی دهد که تمام این به اصطلاح کانال های دموکراتیک که به آن ها اشاره می کند، همه از صافی رهبری و بوروکراسی از بالا عبور کرده. مازیار رازی نمی تواند توضیح دهد که چرا ۱۵ سال در «گرایش»، هر زمان اختلاف نظری پیش می آمد، خودش به جای استفاده از همین کانال های دموکراتیک، تلفن به دست، سعی در توجیح مسائل به سبک استالینیستی به طور تک تک و جداگانه با ما می کرد و از این «کانال های دموکراتیک» استفاده نمی کرد. به طوری که در جلسات عمومی (کانال دموکراتیک) قبل از جلسات رأی گیری یا تصمیم گیری، همه ما از طرف ایشان تلفنی توجیح شده بودیم و دستانم توی

پوست گردو گذاشته شده بود و همگی به اصطلاح متحد وارد «کانال دموکراتیک» می شدیم. من به همین دلیل، در ابتدا، نه تنها به طرز عمل محفلی مازیار پی نبرده بودم، بلکه این تماس ها برایم بسیار رفیقانه و شیرین می بود، اما در روند اینکه «گرایش» می خواست خود را با جنبش کارگری تداعی کند، شخصاً دیگر ترغیبی به این تلفن ها نداشتم و احساس خوشایند اولیه تدریجاً در من از بین رفت. زیرا که به ماهیت این تماس های رفیقانه که همانا ساکت کردن ما با توجیحاتش بود رفته رفته پی بردم.

پس تناقضی که در بالا از آن نام بردم در اینجا مشخص می شود که باز دست شخص خودش در همه ی مسائل دیده می شد که همان بوروکراسی از بالا باشد که در واقع باند رهبری است. در گذشته این باند محسوس نبود، چون خودش به تنهایی رهبری و فرمانروایی می کرد، ولی اکنون، با تحولاتی که در جنبش کارگری رخ داده بود و «گرایش» سعی می کرد خود را با این تحولات منطبق و تداعی بکند، بود که افرادی مثل علیرضا و آرام هم به این باند اضافه شده و به پست و مقامی رسیدند و به این ترتیب باند رهبری ایجاد گردد.

رفیق سارا قاضی: سپس مازیار زیرکانه «گرایش» چندنفری را با یک حزب مقایسه کرده و ادامه می دهد «در جامعه ی سرمایه داری ما این مشکلات را خواهیم داشت. در درون حزب انقلابی هم که دارد در این جامعه که مشکلات عجیب و غریب دارد فعالیت می کند، مشکلات می تواند بروز پیدا کند. اما راه و حل اش این است که آن رهبری یا اکثریت آن تشکیلات این جایگاه را ایجاد بکنند.» به نظر من این برخورد آکادمیک و از بالا و کاملاً بی ارتباط با وضعیت «گرایش» بوده و برای منحرف کردن اذهان از واقعیت موجود است: این حرف در مورد یک حزب صدق می کند، «گرایش» تنها یک گرایش چند

نفره بیش نیست! کلمات بیهوده ای مانند «قهر» نکنید و در «کمیسیون کنترل» همه چیز را درست می شود، صرفاً توهین به رفقا و در عمل غیر واقعی است برای یک گرایش. «اگر این ابزار وجود نداشته باشد، آره، آنوقت باید انشعاب کرد و رفت بیرون از تشکیلات، چون تشکیلات بوروکراتیک است. بوروکراسی از بالا اتفاق افتاده است.» بسیار خوب، ما هم سعی خودمان را کردیم و بالاخره مجبور به انشعاب شدیم. در آخر اضافه می کند که «بوروکراسی از پایین این است که طرف با کوچک ترین چیزی که می شود قهر می کند می رود تشکیلات اش را ول می کند، بدون اینکه یک کلمه حرف بزند. می رود پشت سر عمل می کند، پشت سر تشکیلات ایجاد می کند.» تنها یک انسان کاملاً بوروکرات و ضد مارکسیزم چنین به خود اجازه می دهد که بر روی واقعیات سرپوش گذاشته و این طور توهین کند.

نکته ای که در اینجا برای همیشه ثبت خواهد شد این است که ما چهار نفر قبل از آمدن بیرون از «گرایش» هرگز با هم «جلسه مخفیانه» ای نگذاشته بودیم. حتی در زمانی که هنوز در «احیا» بودیم هم تنها بحثی که داشتیم در مورد وضعیت پیش آمده بود که بر اساس آن بر روی مؤلفه‌ی پنجم توافق کردیم و بعد در جلسه رفیق یاشار آن را معرفی کرد که با آن وضع اقتضاح با آن برخورد شد. بیرون آمدن ما از روی یک شناخت از ماهیت رهبری بود و هر کدام ما به طور مستقل بیرون آمدیم چون درک کردیم که در آن تشکیلات جایی برایمان باقی نمانده بود.

رفیق یاشار آذری: بعد از مازیار مراد شیرین صحبت کرد:

«بحث یاشار بحث جالبی بود ولی به نظر من بحث بی اساسی است.»

رفیق ما بحثی که می کند یک جور عنوان می کند که مثلاً یکی از مشکلات اساسی که هست مسأله‌ی ایدئولوژی بورژوائی هست که می آید در داخل تشکیلات و این یکی از ریشه های ایجاد بوروکراسی هست و به یک نحوی یک کاری بکنیم که این ایدئولوژی بورژوائی داخل تشکیلات نباید خوب این جزو بدهیات است. همیشه هر روز یکی می خواهد به یک تشکیلات انقلابی مبدل بشود هر روز کارش مبارزه با ایدئولوژی بورژوائی است نه این جور که یک لیستی داشته باشد که یک دو سه چهار این ها بخش هائی از ایدئولوژی بورژوائی هست نگاه کنیم که امروز آمده تو یا نیامده بلکه در عمل مبارزه‌ی روزانه که این دارد در درون طبقه‌ی کارگر و تحت استثمار و ستم دارد انجام می دهد، دارد عملاً در حین مبارزه نه یک چیز اداری که چک می کند این را دارد ایدئولوژی بورژوائی را به نقد می کشد این هم باید واقف باشد که در چهارچوب جامعه‌ی سرمایه داری هیچوقت به این جانی نمی رسد که کاملاً ایدئولوژی بورژوائی را از تشکیلات زدود یا پاک بکند یا بریزد بیرون. می بینیم حتی این ها در عمل یکجائی که روسیه بوده و فردا و پس فردا هم یکجائی مثل ایران کلی از این چیزها در جامعه‌ی بعد از انقلاب هم بعد از اینکه طبقه‌ی کارگر انقلاب را سازمان داده و پیروز شده و دستگاه دولتی بورژوائی را داغون کرده هنوز کلی چیزها باقی خواهد ماند. مثل رفتار مردها با زنان، یا برخوردشان با افغانی ها، یا کارگرهای انقلابی بیایند بگویند ما انقلاب کردیم و انواع اقسام مسائل اینجوری، این ها چیزهائی نیستند که به طور کامل به این مسائل بررسی و بعد بیایی انقلاب بکنی. انواع اقسام مسائل اینجوری خواهند بود.

انواع اقسام مسائل شاید اینجور امروز باشد و ما به آن ها واقف نباشیم، نیستیم، چونکه این تجربه‌ی انقلاب را طی نکردیم، و این ها را خواهیم دید که این فلان چیز را ما آن موقع می‌گفتیم کاذب است یا فلان است.

این را به نظرم آنطور که شما این بحث را می‌کردید که انگار می‌شود کلی جلو این کارها را می‌شود گرفت، نه، بخشاً خواهد بود یعنی جلوش را نمی‌توانیم بگیریم چونکه در جامعه‌ی بورژوائی داریم زندگی می‌کنیم و پس از انقلاب هم خواهد بود تا حدی.

مسئله‌ی دیگری که عنوان کردید بحث دیگری هم که عنوان کردید بحث در مورد برخوردهای بوروکراتیک که مثلاً، مثالی که در مورد IMT زدید درست که ما حق گرایش، حق داشتن نظر مخالف یعنی می‌توانی یک نظر مخالف داشته باشی و این مسئله نیست که گرایش بزنی یا نمی‌دونم یک چیزهای تشکیلاتی برای این ایده‌ی مخالف، ایده‌ی اعتقادی یا ایده‌ی متفاوت را داشته باشی ولی اینکه آیا این را می‌توانی بروز بدهی یا آیا این را می‌توانید بیان کنید و یا می‌توانید این را ترویج کنید. این است مسئله‌ی اصلی، حالا ما با IMT تجربه کردیم مثلاً یک جلسه ای بود جلسه‌ی هیئت اجرایی که من جای مازیار رفته بودم. حالا مازیار جزو هیئت اجرایی بود ولی من نبودم ولی به عنوان نماینده‌ی تشکیلاتمان رفته بودم آنجا آن «یوسی» یکی از رفیق اصلی که در اسرانیل بود که تقریباً سه چهار سال پیش بود آمد یک بحثی را کرد و گفت: که آره اگر آمریکا به ایران حمله کند رفقای ایرانی باید بروند توی ارتش ایران که بتوانند از ایران دفاع کنند. خوب این بحث برای ما چیزی نیست که بگذاریم رد شود، بلافاصله وقت را گرفتیم و به من هم از طریق رئیس جلسه که برادر آلن وددز بود گفته شد که وقتم را یادداشت کردم، تقریباً نفر ششم یا

هفتم می‌شدم، ولی حدود سیزده نفر صحبت کردند و بعد استراحت دادند و من رفتم پیش برادر آلن و ددز گفتم پس چی شد و در جوابم گفت: چون که تو عضو هیئت اجرایی نیستی و آن‌هائی که عضو هیئت اجرایی هستند الویت دارند. و با این مناوَرش بحث ما را کاملاً جلوگیری کرد در حالی که بحث مهمی هم بود مهم از این لحاظ که ما با بورژوازی خودمان جبهه‌ی واحد ایجاد نمی‌کنیم، کاری که با من کردند این بود به من گفتند تو چون که عضو هیئت اجرایی نیستی به تو زمانی وقت می‌دهیم که اعضا همه حرفشان را زدند. یعنی هیچوقت. چونکه این‌ها کلی بحث داشتند. با این کارشان بحث مهم که ما با بورژوازی خودمان جبهه‌ی واحد ایجاد نمی‌کنیم حتی زمانی هم که امپریالیزم هم حمله بکند و کاملاً از این جلسه رهبری IMT حذف شد و تنها چیزی که بود این طرف و آن طرف بحث بکنیم و وقتی برگشتیم باید نامه، ایمیل بنویسم و اینجور چیزها. این نوع چیزها را باید انسان روشن باشد این برخورد بوروکراتیک است یا اینکه بعداً که می‌خواستیم جلسه‌ای باشد که برای اعضای IMT عنوان بکنیم که ما یک نظر متفاوت داریم با رهبری. ما در آن مقطع شاخه‌ی رسمی IMT در ایران بودیم. اگر ما سر ایران بحث به این مهمی داریم از طرف گروهی که تا چند وقت پیش می‌گفتند چقدر گروه خوبی است و چقدر رادیکال است و در داخل این کارها را می‌کند و فلان. ضمن اینکه با آن‌ها اختلاف داشتیم در کنفرانس که نگذاشتند صحبت کنیم و بعد شب که می‌خواستیم جلسه بگذاریم به ما اطاق نمی‌دادند و انواع اقسام چیزهای اینجوری، این هست یعنی باید برخوردهای بوروکراتیک روشن باشد. در زمان لنین بلشویک‌ها قبول داشتند افرادی که نظرات مختلف داشتند نظرات مخالف داشتند و حتی گرایش ایجاد بکنند ولی اینکه قبول داشتند

نظرات مخالف داشته باشند به این معنی نبود که استقبال می کردند از نظرات مختلف. مثلاً لنین تمسخر نمی کرد این افرادی که نظرات مختلف داشتند. بوکدائف زمانی که نظریات فلسفی ماخست ها داشت انواع اقسام لنین چیز کرد به این. و با افراد متفاوت منجمله تروتسکی واژه هائی گفته می شود که فارسی بگوییم شاید خیلی ها بدجوری ناراحت می شوند. این واژه ها استفاده شد چونکه صرف اینکه قبول داریم نظریات مخالف را، اینجوری نیست که افراد را بیایی بگویی که آره من استقبال می کنم از نظریات مخالف، من دورت بگردم که نظر مخالف را داشتید. نه، ولی شانسش را می دهی از لحاظ اینکه کانال هائی که آن اساسنامه ای که آن تشکیلات دارد و همه منجمله آن افرادی که مخالف اند و هم افرادی که موافق اند این ها را قبول کردند و بر اساس، اساسنامه باید این افرادی که نظر مخالف را دارند آن را جلو ببرند و هیچکس هیچ نوع ضمانتی نداده که حالا من می آیم از نظر مخالف تو که حالا می تواند وارد یا نوارد باشد و مجبور نیست که کسی بیاید بگوید که حالا ما از این استقبال می کنیم و این را به نقد می کشد و بعضی جاها چیزهائی می گویم که شاید وارد نباشد و بعداً در خارج می بینیم که آره اینجا که به فلانی می گفتند نظریات خرده بورژوانی را آوردی توی حزب مثلاً درست نبود. مثلاً این را بعداً همه می فهمند. ولی در آن مقطع شاید یک چیزهائی هم بگویند که حالا یک کمی بحث ها زیادی حاد بشود یک چیزهائی گفته می شود ولی مسأله ای اصلی این است که مثلاً یک وقتی برخورد چیزی می شود برای این نیست که جلو بحث کسی گرفته بشه یا مثلاً یک چیز بوروکراتیکی انجام شده، اینجوری نیست و به نظر من با این بحثی که مازیار هم کرد موافقم که بحث هائی که خارج از احیاء هست به عنوان اینکه جزئیات این چی شد یا چی نشد و به

جایی دیگری خارج از احیاء به عنوان بحث نظری در احیاء همچنان درست نیست و بهتر می بود که این بحث ها در یک چهارچوب دیگری بود و اگر کسی واقعاً یک بحث مهمی داشت، بحث مهم از این لحاظ که بحث خودش با فلان تشکیلات نبود و بحثی است که مهم است برای جنبش، برای پیشبرد مسائل در جنبش، این وظیفه اش بود که آن را مکتوب بکند، یعنی اگر یک چیزی بود، نه صرفاً اینکه با من خوب برخورد نشد یا منو خوب تحویل نگرفتند یا وقتی فلان نظر را داشتم به من خوب چیز نکردند. یک چیز اساسی داشتند می توانستند بنویسند آن هم به روی جنبش، چون که وظیفه اش هست اگر فردی بر این اساس حذف بشود یا اخراج شود و یا جلوگیری شود از بحث اش. وظیفه دارد به سوی جنبش این کار را بکند و به نظر من بحث هائی که اینجا عنوان شد همه اش بی اساس هست و روش عنوانشان هم کاملاً اشتباه بود.

رفیق یاشار آدری: بعد از مراد شیرین، خود من صحبت را این طور ادامه دادم:

«من اول به صحبت های رفیق امین اشاره بکنم که می گوید بوروکراسی هیچ موقع از بین نمی رود. می خواهم به ایشان بگویم که مگر کسی منکر این شد؟ ما هم گفتیم که [در سیستم سرمایه داری] بوروکراسی هیچ موقع از بین نمی رود؛ هم توی صحبت های هفته قبل و هم توی صحبت های امروز بود. همه ی این صحبت هایم مکتوب و هم ضبط شده و موجود است.

من گفتم که دستگاه بوروکراسی آن هم نه یک روزه، بلکه تا به امروز تقریباً بیش تر از پانزده سال است من داخل این تشکیلات فعالیت می کنم، هیچ موقع هم به لزوم چنین چیزی پی نبرده بودم که باید باشد [یا لااقل نیازش

را نمی دیدم]. منتها این اواخر، به دلیل رشد «گرایش»، به یک سری چیزها، [موانع] برخوردیم که این مسائل باعث شد که به مخیله‌ی ما برخورد کند که چطوری همین حرفی که شما می‌گویید بوروکراسی از بین نمی‌رود و که همین بوروکراسی همیشه هست. در حالی که این بوروکراسی باید جلوش گرفته بشود و تحت کنترل درآید و به همین خاطر به یک ضامن نیاز هست. این ضامن هم از طریق رهبری نمی‌تواند بوجود آید. یعنی اگر از طریق رهبری بوجود بیاید می‌شود آلت دست رهبری و در اکثر این تشکیلات‌ها از این کمیسیون‌ها خیلی درست می‌شود، ولی آخر، طرف رهبری را می‌گیرد. در حالی که این ضامن باید از پایین صورت بگیرد و این کمیسیون در دو مورد کار می‌کند: یکی باید فرهنگ بورژوازی را توضیح بدهد؛ نه اینکه آن را از بین ببرد. ما این را برای این بحث نمی‌کنیم که بخواهیم چوب لای چرخ «گرایش» بگذاریم یا فلاں، ولی ما در تکامل آن می‌کوشیم. حالا این تکامل‌اش باید طوری باشد که دموکرات‌ترین چیزها پیاده شود؛ نه اینکه کسی از تشکیلاتی اخراج بشود، بدون اینکه بیاید آخرین حرف‌هایش را بزند، در حالی که حتی در دولت سرمایه‌داری وقتی کسی را محاکمه می‌کنند، می‌پرسند که آخرین حرفت چیست؟ می‌خواهیم حکم اعدام را صادر کنیم. آخرین دفاعیات را بکن. وقتی به کسی چنین امکانی نمی‌دهند بیاید از خودش دفاع کند، طبیعتاً به چنین چیزی می‌رسد که پس باید ابزاری بوجود بیاید که حق کسی ضایع نشود و اگر ضایع شد بتواند با آن مبارزه کند. [نمی‌توان با دو تا جمله گفت که اگر رهبری اشکالی داشت می‌کشیم پایین]، می‌توانید هر روز بکشید پایین، ولی با چه ضامنی؟ وقتی اکثریت طرف آن است با هیچ چیز نمی‌توانی این کار را بکنی، ولی با وجود چنین دستگاهی، رهبری هم به این آگاه می‌شود که چنین

دستگاهی وجود دارد که زیر کنترل او نیست و می‌تواند هر دقیقه اگر حرف‌های این‌ها را قبول نکرد حتی می‌تواند علنی بکند. مثلاً رهبری نمی‌تواند کسی را اخراج بکند، بدون اینکه به طرف اجازه بدهد تا شخص بیاید از خودش دفاع کند و ادعا بکند که دیوانه است و یا هر اتهام دیگر و وقتی من رفتم با این شخص به قول شما دیوانه صحبت کردم دیدم حق به جانب ایشان است. آن فشنامه ای که برایش نوشتند آیا مهم نیست؟ شخصی هم نیست، به ایمل اش نفرستادند؛ روی آن صحبت شده، همه‌ی رفقا اکثراً بودند. در حالی که این رفیق، به قول شما دیوانه، چندین بار شرم‌ت باد گفته و بابت آن هم بعداً معذرت خواهی کرده و گفته که من اشتباه کردم نوشتم شرم‌ت باد. در حالی که باید می‌گفتم چرا حرف را عوض کردی چرا اینطوری نوشتی؟»

اینجا مسئول اطاق صحبت من را قطع می‌کند و تذکر می‌دهد که «یکی از قوانین که هست برای دموکراسی توی جلسه ای که ما هستیم، مسائلی که اینجا دارد می‌گذرد، باید قابل فهم برای تمام رفقا باشد. یعنی مسائلی هست باید صحبتی بشود در زمینه ای باشد که رفقای که در جلسه هستند مخصوصاً رفقای که تازه آمده اند، وگرنه ما باید همه چیز را از نوع توضیح بدهیم.»

لذا من بعد ادامه دادم:

«اوکی من سعی می‌کنم در این مورد زیاد توضیح ندهم. چیزهایی که رفیق رازی گفت من با همه این‌ها موافقم، درسته، در محیط سالم همه‌ی این‌ها باید رعایت بشود. یعنی محیط‌طوری باید باشد که انسان خودش را وسط یک توطئه نبیند که مجبور به فرار شود. من با صحبت‌های رازی مشکلی ندارم منتها به شرطی که دموکراسی کارگری رعایت شود. وقتی رعایت نشود، مثلاً یک چیزی را که راجب اش می‌خواهند صحبت بکنند، قبلاً باید توی دستور

جلسه گنجانده بشود و بعد بیایند راجب به آن صحبت بکنند. اما وقتی توی دستور جلسه نیست، می آیند سر یک چیزی صحبت می کنند. عرض پانزده دقیقه حتی رأی گیری می شود. به همین خاطر اینکه چنین چیزهایی پیش نیاید، باید این چهار مؤلفه تکمیل بشود و به پنج مؤلفه افزایش بیابد چون این مؤلفه ی پنجمی تعادلی بین پایه ها و رهبری ایجاد می کند. این هیچ ضدیتی که با حزب پیشتاز کارگری ندارد هیچ، بلکه در تکامل آن است. اگر نئین و تروتسکی چنین بندی را می گذاشتند و اجرا می شد [و همه راجب به بوروکراسی آگاه بودند] به احتمال قوی استالین هائی نمی توانستند بوجود بیایند. شاید مسایل طور دیگری حل می شد. این بوروکراسی به هیچ عنوان کاملاً از بین نمی رود، ولی باید ابزاری بوجود بیاید که بتواند آن را کنترل کند. یعنی بوروکراسی نه از بالا باید اعمال بشود نه از پایین. هر چند از پایین اگر اعمال بشود، بالا [به راحتی] می تواند از خودش دفاع کند [به خاطر اینکه تمام امکانات حزب در اختیار رهبريست]؛ اما آیا وقتی از بالا بوروکراسی اعمال بشود، پایین هم باید یک دستگاهی داشته باشد که بتواند از خود دفاع کند؟ آن هم همان مؤلفه ی پنجم است. [یا برای این کار باید دست به دامن اکثریت یا اقلیت شود].

در رابطه با مسائل داخلی، ما ترجیح می دهیم که این ها را با خود رفقای «گرایش» بتوانیم خصوصی صحبت کنیم؛ شاید به یک نتیجه برسیم. اینجا نمی خواستیم این صحبت ها را بکنیم؛ اما چون اینجا [یعنی در جلسه احیای مارکسیستی] اتفاق افتاده و من مجبور شدم بخشی از آن را اینجا بگویم و مسائل «گرایش» را آوردیم اینجا مطرح کردیم، اول رفقای «گرایش» مسائل «گرایش» را آوردند اینجا مطرح کردند. در حالی که من خودم حتی در آن

جلسه «احیاء» گفتم که این کارها را نکنید. لطفاً فقط مسائل «احیاء» را صحبت کنید و مسائل «گرایش» به اینجا ربطی ندارد، منتها اگر این صحبت‌ها را ما بکنیم اشکال دارد، ولی رفقای «گرایش» اینجا مطرح کنند هیچ اشکالی ندارد. من فعلاً چیز دیگری ندارم فقط این حرف‌هایی که رفیق مراد شیرین گفت به ما ربطی ندارد. من در رابطه با کنترل بوروکراسی صحبت کردم، نه اینکه ما آن را از بین ببریم. توی صحبت‌های قبلی من موجود است که نمی‌توان بوروکراسی را در جامعه‌ی سرمایه‌داری و یا در تشکلات کارگری از بین برد.»

رفیق سعید صادقی: من هم با این نظر موافقم که باید یک دستگاهی به موازات رهبری از پایین وجود داشته باشد، تا تضمین‌کننده اجرای پایین کشیدن بوروکراسی در یک تشکیلات باشد. مازیار رازی در حرف، همیشه عنوان می‌کرد که «گرایش» ما «دموکراتیک‌ترین» تشکیلات می‌باشد و می‌توان همیشه از رهبری انتقاد کرد و نظر اعضا در جمع رهبری در نظر گرفته می‌شود. اما عملاً این دستگاه دموکراتیک وجود نداشت.

رفیق یاشار آذری: پس از من هم رفیق تازه واردی به نام «پاشا» این طور گفت:

«ممنون از رفیق یاشار بابت کنفرانسی که ارائه دادند. یاد گرفتیم و از رفیق مراد هم سپاسگزارم ولی من سنوالم را به صورت یک پیام یادداشت کردم و نوشتم.

رفیق یاشار توضیحاتی که دادند بخش عمده ای از صحبت هایش در واقع توجیه شد ولی من سنوالم از رفیق مازیار بود که کمیسیون کنترلی که قرار است ساخته بشود. رفیق مازیار وقتی اسم کمیسیون کنترل را آوردند من ناخداگاه یاد مجلس خبرگان افتادم یعنی اگر قرار است رهبری یک حزب خودش یک کمیسیون کنترلی را برپا کند حالا با هر سیستمی قطعاً این نمی تواند پاسخگوی نیازهای دموکراتیک آن حزب باشد.

سؤال ام این است که اولاً باید بحث کمیسیون کنترل ما مدام داریم می گوئیم که بله کمیسیونی داشته باشیم به اسم کمیسیون کنترل اما اینکه داخل این کمیسیون دارد چه می گذرد و قرار است که چه بشود و آلترناتیویش چی هستش؟ این خودش یک بحث مجددی می طلبد که امیدوارم راجب اش بحث بشود و خیلی مهم هستش و معیار قضاوت این کمیسیون چی هستش؟ آیا یک رأی گیری انجام می شود یا نه؟ مثلاً داخل حزب یک رأی گیری انجام می شود و یک کسی به عنوان سرپرست کمیسیون قضاوت را ایشان به عهده می گیرد یا مآخره دیگری.

بعد من معذرت می خواهم. من به عنوان یک عضو تازه وارد نباید چنین صحبتی داشته باشم ولی رفقا بحث هائی داشتند که نزدیک به چهل و پنجاه دقیقه است که من هیچی ازش نفهمیدم. اصلاً نمی دانم که این بحث ها داستان اش چیست! من با ورودم واقعاً خیلی یاد گرفتم. صحبت ها خیلی آموزنده بود، بحث هائی که می شد اما متأسفانه وسط این بحث ها، بحث هائی دارد می شود چهل و پنجاه دقیقه که من فکر نمی کنم ربطی به موضوع بحث داشته باشد و این را در نهایت عرض کنم که سنوالم من را رفیق مازیار پاسخگو باشند. آن طور که خاطرم هست من متأسفانه حافظه ام زیاد یاری

نمی دهد چون بین حرف هایشان رفیق مازیار فرمودند کمیسیون کنترل را باید رهبری زحمت اش را بکشد و من معتقدم که اگر رهبری این کار را بکند این کمیسیون کنترل بالاخره بیطرف نخواهد بود و گرایش پیدا می کند به سمت ایدئولوژی رهبری. سپاسگزارم صحبت دیگری ندارم.»

رفیق یاشار آذری: در اینجا مازیار رازی دو باره میکروفن را گرفت و این طور ادامه داد:

«چیزی که گفتیم رهبری باید جایگاه این کمیسیون را به رسمیت بشناسد، یعنی اجازه بدهد که چنین بشود. چونکه خیلی ها از رهبری های بوروکراتیک این اجازه را نمی دهند.

بنابر این کمیسیون کنترل، البته اسم اش را هم می توانیم تغییر بدهیم به کمیسیون نظارت، تحقیق یا چنین اسم هائی، حالا که اسمش شباهتی به مجلس خبرگان دارد اسم اش را عوض می کنیم. اسم اش زیاد مهم نیست. این کمیسیون کنترل مفهومی بوده که از انقلاب اکتبر ما به ارث بردیم. یعنی قبل از اینکه جمهوری اسلامی بوجود بیاید.

مسئله ای که هست این است که این طوری عمل می کند: ببینید یعنی به هر حال مثل دموکراسی بورژوایی ولی خیلی فراتر از آن. یعنی دموکراسی بورژوایی چه طوری است مثلاً یک دادگاهی می گذارند و افراد می آیند و یک به اصطلاح وکیلی هستندش، وکیل مدافع ای هست و وکیلی هست که از طرف دولت در آنجا شرکت می کند و یک هیئت ژوری [منصفه] هستندش، این ها تحقیقات این چنینی می کنند در مورد اختلافاتی که به وجود می آید.

اینجا کمیسیون کنترل در اساسنامه ی تشکیلات انقلابی اجازه داده می شود و اتفاقاً از کسانی انتخاب می شود که اتفاقاً توی رهبری نباید باشند، چونکه

اختلافات در مواردی باشد که رهبری دارد فعالیت های مختلفی می کند و حالا بعضی از کسانی که شاکی هستند ممکن است که از رهبری شاکی باشند و بعضی ها ممکن است از کسی دیگر شاکی باشند ولی به هر حال این کمیسیون کنترل یک نقش مستقلی دارد و از افرادی که مورد پذیرش کنگره که تشکیل شده می شود. وقتی رهبری انتخاب می شود و کمیسیون های مختلف کارهایشان را تنظیم می کنند و انتخاب می شوند، این کمیسیون کنترل هم انتخاب می شود که از طرف جمعی احادی که در کنگره به عنوان عضو شرکت کردند کمیسیون کنترل تشکیل می شود.

این کمیسیون کنترل نقشش تصمیم گیری نیست نقشش تحقیق است در مورد شکایت ها، مثلاً فرض کنید یک رفیق یاشار بیاید و بگوید من از دست رفیق سارا شاکی هستم. در آن صورت کمیسیون کنترل این اسناد رفیق یاشار را می گیرد و با رفیق سارا هم صحبت می کند و اسناد آن را هم می گیرد و دو ماه یا سه ماه و یا هر چقدر که لازم هست این تحقیقات اش را می کند و بعد جمع نظرات اش را می آید به کنگره ارائه می دهد، که مرجع عالی تصمیم گیری یک حزب انقلابی است. نظراتی که این کمیسیون می دهد معلوم است که راجب اش رأی گیری نمی کنند، ولی به هر حال آن چیزی هانی که کرده به انضمام آن می تواند توصیه خودش را هم بدهد یعنی این حق کمیسیون کنترل است. به خاطر اینکه یک سال تحقیق کرده و از تمام ریز جریانات باخبر است. در حالی که بقیه باخبر نیستند و به همین خاطر توصیه اش را هم می دهد، منتها در نهایت مرجع عالی تصمیم گیری یعنی کنگره می باشد که این مثلاً شکایت رفیق یاشار بجا است علیه سارا یا بجا نیست. بنابراین آن به اصطلاح مرجع عالی که کنگره هستش تصمیم می گیرد که کی به حق است و کی نیست.

نکته ای که پیش می آید این است که این کنگره ممکن است اکثریت اش به این نتیجه برسند که رفیق یاشار به حق نیست حق مثلاً با رفیق ساراست. اینجا اگر هم حق با یاشار بود، یاشار باید در تشکیلات بماند. بعضی وقت ها این مشکل پیش می آید. یعنی اگر یاشار آنجا اکثریت آرا بگویند حق با سارا هست از تشکیلات نباید قهر بکند و بیرون برود. یعنی عمل بوروکراتیک انجام داده. این مشکل هست اش. این مشکل را من بارها در تشکیلات های مختلف خودمان هم دیدم. افراد می رنجند و قهر می کنند چرا اکثریت رأی داد و بعد اتهامات عجیب و غریب می زنند. مثلاً می گویند این اکثریت من را به کناری انداخت، این اکثریت من را اخراج کرد و انواع و اقسام دامن می زنند به یک عمل بوروکراتیکی که خودشان در واقع نباید انجام می دادند. می گویند که یک عده ای ما را بیرون کردند؛ اخراج کردند فلان کردند و گفتند به ما بروید بیرون و اکثریت اصلاً رفتند تبانی کردند اکثریت رفته پشت ما توطئه کرده. به این نوع صحبت ها دامن می زنند. از طرف آن اقلیت یا آن شخصی که حالا شکایت داشته ولی اکثریت نپذیرفته آن شکایتش را شاید هم به اشتباه نپذیرفته، حالا یک عمل دموکراتیک از طرف آن انسانی که شاکی هست و در اقلیت هست باید در تشکیلات اش باقی بماند. بله اگر کسی بیايد آن را از تشکیلات اخراج کند عمل بوروکراتیک انجام داده، ولی اگر آن فرد هم بگذارد برود بدون اینکه اخراج شود و قهر بکند و برود تبانی بکند و یا باند بسازد آن هم عمل غیر اصولی هست و درس هائی که باید بگیریم از این تجارب خیلی زیادی که در کمیسیون احزاب سیاسی و غیره داشتیم این ها هستند. این ها را سعی کنیم در تشکیلاتی که ما حتی احیای مارکسیستی که تجمع هست ولی گرایش مارکسیست های انقلابی هنوز یک حزب و تشکیلات هنوز نیست دچار

خیلی مشکلات ممکن است باشد. شاید خوب مسائل را درک نکنند، ما داریم سر یک حزب انقلابی که تشکیل شد صحبت می کنیم. اما حزب انقلابی اگر تشکیل بشود این کارهای کوچکی که می کنیم همه در واقع آزمونی هستش برای ما یک به اصطلاح مثل یک آزمایشگاهی هست داریم تجربه داریم یاد می گیریم همین طور که داریم جلو می رویم.

در شرایط ایران ما مخصوصاً در شرایط انفجاری که در ایران وجود دارد، حزب و تشکیلات مثلاً تشکیلات ده هزار یا پنجاه هزار نفری در دوران اختناق تشکیل نمی شود. در این دوره احزاب، احزاب کوچکی خواهند بود. مثلاً ده نفر، بیست نفر، پنجاه نفر و یا صد نفر فووش بشود که در شرایط اختناق بتوانند خودشان را نگه دارند، ولی شرایط اگر باز شود، این احزاب می توانند در ایران یکهو رشد کنند و به صدها هزار نفر. این حزب انقلابی است که تدارک انقلاب را دید. در نتیجه از حالا که کوچک هستیم ما باید معیارها و سنجش های خودمان را صیقل بدهیم و روشن بکنیم منظورمان از چه نوع تشکیلاتی با وجود اینکه ما تشکیلات نیستیم منتها مانند یک تشکیلات باید عمل کنیم.

اولاً اجحافات نکنیم، به هم دیگر توهین نکنیم، اخراج نکنیم، علیه هم دیگری نزنیم و غیره و از طرف دیگر قهر نکنیم، بیرون نرویم، باند نسازیم، باند هم وقتی ساخته می شود عمل آگاهانه شاید نباشد، همین طوری یک عده می توانند بروند دور هم کار غیراصولی بکنند و به باند هم تبدیل بشوند بدون اینکه خودشان هم آگاه باشند. بنابراین، این هاست.

این نوع موضوعات را به بحث بگذاریم در یک محیط آرام، بدون اتهام زنی و بدون قهر کردن، رنجیدن و غیره. بعد به تدریج ما می توانیم در واقع برای

کارهای بزرگ تر خودمان را آماده بکنیم و این صحبت های من در جواب رفیق پاشا بود.»

رفیق سارا قاضی: همین جا ملاحظه کنید، می گوید «اجحاف نکنید، به هم دیگر توهین نکنید» اما وقتی به او گفتم چرا جلوی دارودسته ات را در فیسبوک نگرفتی، گفت «من توی این کارها دخالت نمی کنم. از این اتفاقات همه جا می افتد». یا اینکه می گوید «به باند هم تبدیل بشوند بدون اینکه خودشان هم آگاه باشند». این توهین نیست؟! بی خود نیست که رفتی یک اکثریتی را در شورای دبیری ات راه دادی و از رفتار او، تو خجالت نمی کشی!

به یک نمونه ی کامل و بارز از رفتار «اکثریتی» (استالینیستی) در زیر ملاحظه کنید. وقتی در نهایت بحث های ما با مازیار رازی به نتیجه نرسید و کل تماس ها قطع شد، اعضای «گرایش» در صفحه فیسبوک رفیق یاشار توهین و اربابی نبود که نکردند تا دلیل انشعاب ما را حدالمقدور مخدوش نمایند. اما پیش آوردن این مطالب فیسبوک چون از فیسبوک رفیق است، می خواستم ببرسم که اگر رفیق یاشار هم خودش در این نکته پیش آوردن این پُست ها بگوید.

رفیق یاشار آذری: البته در این گفتگوها پشت فرمان اسم سیروس دانشفر خود مازیار رازی تشریف داشتند و سیستم فکری این ها از این قرار است که پشت اسم های مختلفی که در فیسبوک دارند هر کسی می تواند روزی از آن استفاده کرده و پشت اش بنشیند و مثل ماشین های کرایه ای که هر روز یکی پشت فرمان اش می نشیند و این اسم «سیروس دانشفر» که تا نوشتن این مطالب کلاً دو ماه بود که ساخته شده بود و برای اولین بار جناب مازیار رازی از آن

استفاده کردند و خیلی هم غلو کردند و طبق معمول داشتند اجناس خودشان را که ندارند تبلیغ می کردند و اینجا چطوری مازیار رازی یعنی سیروس دانشفر چطوری با علیرضاییانی و آرام نوبخت یعنی باند رهبری «گرایش» با هم پاسکاری می کنند و در واقع همین جا هم می بینید که این مازیار رازی با دغل بازی امر می کند و آرام نوبخت اطاعت و اوامر او را به اجرا می گذارد و معتقد اند که باند درست نکرده اند.

رفیق سارا قاضی: این هم بخشی از این پُست ها در فیسبوک رفیق یاشار:



» Sirus Daneshfar

رفیق یاشار آذری با درود به شما من و رفقا در ایران شما را از قبل از طریق گرایش مارکسیست ها انقلابی می شناختیم و شاهد بودیم که آثار کلاسیک را باز تایپ و تکثیر کرده اید و در اختیار جنبش قرار داده اید. از این بابت همگی از شما سپاسگزاریم. دستتان درد نکند. ولی رفیق یاشار بحث های شما در این صفحه کمی ما را سردرگم کرده است. شاید برای بیرون آمدن از این سردرگمی من، و رفقای که مایل به شرکت در این بحث هستند ولی فعلا دسترسی به اینترنت ندارند، تصمیم گرفتیم سنوالاتی از شما بپرسیم. امیدواریم که پاسخ های شما ما را از سردرگمی بیرون بیاورد. شما همراه با ۳ نفر دیگر از رفقای محترم سندی هفته پیش در این صفحه گذاشتید. در آن ذکر کردید که "به علت پاره ای از اختلافات برنامه ای و عمدتاً اختلافات تشکیلاتی که استراتژی بوروکراتیک استالینیستی را بر اهداف و اصول گرایش مارکسیست های انقلابی ایران غالب نموده از «گرایش» بیرون آمده ایم." (اطلاعیه انشعاب)،

از آنجا که اعلام کرده بودید که به زودی توضیحات این انشعاب را خواهید ما هم منتظر آن شدیم تا بالاخره دیروز سندی تحت عنوان "اعلام موجودیت" انتشار دادید.

راستش هر چه بیش تر این سند را خواندیم بیش تر به سردرگمی مان اضافه شد و تناقضات متعددی را در سند اول و سند دوم دیدیم که من از طرف رفقا دیگر این ها را یک به یک در زیر از شما سنوال می کنم

سئوال یکم

شما اعلام کردید که از گرایش مارکسیست های انقلابی "انشعاب" کرده اید. بنا بر تعریف رایج انشعاب عینی بیرون آمدن جمعی اعضای یک گرایش (یا سازمان) از آن گرایش. سئوال اول این است اگر به گفته خودتان شما ۹ ماه پیش از گرایش بیرون آمده اید (بهر علت موجه یا غیر موجه ای که بعداً لطفاً در مورد آن حتماً توضیحات بیش تری خواهید داد)، چطور ممکن است ۹ ماه پس از آن اعلام انشعاب می کنید؟ مگر شما عضو گرایش بوده اید که از آن انشعاب کرده باشید؟ و یا مگر بقیه رفقای محترم همه تا قبل از انتشار اطلاعیه انشعاب عضو گرایش بوده اند؟ توضیحات شما حتماً ما را از این سردرگمی بیرون خواهد آورد.

سئوال بیست و هفتم کمیسیون: رفیق یاشار آذری از آن جایی که شما در فیسبوک خود به سئوالات پاسخ نداده اید، آیا مایل هستید که حالا به یکایک سئوالات خود مهم تشخیص می دهید، جواب دهید؟

رفیق یاشار آذری: بله حتماً. من هم جواب ها را گذاشته بودم تا در اینجا مطرح شود. پس من یک به یک به سئوالاتی که به این کمیسیون مربوط می شود را حالا پاسخ خواهم داد.

جناب مازیار رازی زیر پوشش سیروس دانشفر، اولاً این «تعریف رایج انشعاب» را شما از کجا به دست آورده اید؟ دوماً من به تنهایی انشعاب نکرده ام که شما صرفاً با خطاب قرار دادن من، سعی در به حاشیه کشاندن دیگر رفقای این کمیسیون کرده اید. سوماً در جلسات احیای مارکسیستی حضور و شرکت فعال در امور عملی آن به همراه تمام اعضای «گرایش» داشتن، اما تنها در جلسات تشکیلاتی گرایش مارکسیست های انقلابی به عنوان اعتراض شرکت نکردن، استعفا محسوب می شود؟ اگر من ۹ ماه پیشتر از انشعاب از «گرایش» بیرون آمده بودم و با «گرایش» قطع رابطه کرده بودم. پس شما چرا در سمینار ۲۰۱۴ احیای مارکسیستی از من خواستید که دو باره به «گرایش» بازگردم؟ همین امر دلیل بر این است که من رابطه ی خودم را با شما قطع نکرده بودم و هنوز با تمام رفقای «گرایش» در ظرف دیگری به نام «احیا» همکاری خودم را ادامه می دادم. چهارم، ما در حالی که هنوز امیدوار بودیم، سعی کردیم با ساختن «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» مسائل خود با «گرایش» را از طریق اصولی و بحث های سازنده در «احیا» حل کنیم تا شاید بعد از آن می شد انحراف «گرایش» را ریفقانه تر مورد انتقاد قرار داد. پس این کمیسیون پیش از انشعاب شکل گرفته بود و در آن زمان اعضای «کمیسیون» هنوز فکر انشعاب در سر نداشتند چون در این رابطه هنوز بحثی صورت نگرفته بود. همه امیدوار بودند که مسائل را با رهبری «گرایش» یا «احیا» حل کنند. برخورد ناسالم و تخریب بحث رفقا توسط بقیه ی اعضا و به

ویژه شورای دبیری (یا رهبری) «گرایش» در دو جلسه آخر در «احیا» آن ها را به بحث های جدید کشاند که پیش از آن هرگز به فکرشان خطور نکرده بود و بالاخره، در یک انشعاب چگونگی، زمان و دلایل آن فقط و فقط به انشعاب کنندگان مربوط بوده و مطلقاً به تشکیلاتی که از آن انشعاب می کنند، ربطی ندارد. آن تشکیلات در هیچ امری مطلقاً حق دخالت ندارد. مسیر، زمان و شرایط انشعاب کنندگان فقط فقط به خودشان مربوط می شود و آن ها هستند که با صلاحدید خود تصمیم می گیرند. ششم، چون ما هنوز امیدوار بودیم بتوانیم به «گرایش» برگردیم، بود که تصمیم گرفتیم در «احیا» باقی بمانیم و مسائلمان را در این ظرف حل کنیم. اما زمانی که ما در بحث هایمان در «احیا» به نتیجه نرسیدیم - یعنی اعضای رهبری «گرایش» به جای جواب به ما سعی در مخدوش کردن اصل موضوع نموده و سپس مخفیانه اطاق دیگری برای خود ساختند و در واقع ما را در این اطاق «احیا» محبوس کردند- بود که رهبری «گرایش» عملاً ما را حذف کرد. حتی در این حالت هم ما باز در جلسه جداگانه ای با مازیار رازی و مراد شیرین شرکت کردیم تا بحث هایمان را با رهبری مطرح کنیم و امیدوار بودیم که رهبری از شنیدن مسائل ما استقبال کند، اما همان پیش تر نشان دادیم، مازیار رازی در آن جلسه خصوصی، پیش از هر بحث، گفت برای شنیدن مسائل ما نیامده، بلکه مقصودش شرکت در این جلسه، این بوده که سه پیشنهاد ادامه همکاری در «گرایش» و «احیا» به ما بدهد. اینجا بود که ما به این نتیجه رسیدیم که بحث کردن دیگر بی فایده است. پس از شرکت در این جلسه بود که مصمم شدیم که از «گرایش» انشعاب کنیم. پس ما عملاً پس از نشست بی نتیجه با رهبری این گرایش بود که انشعاب کردیم. لذا ما از مشکل آقای دانشفر در اینجا سر در نمی آوریم.

سئوال دوم

شما در سند اول می فرمایید "به علت پاره ای از اختلافات برنامه ای " انشعاب کرده اید. در سند دوم ما هر چه گشتیم این اختلافات برنامه ای را پیدا نکردیم. درست برعکس شما همواره اعلام کرده اید که با گرایش هیچ اختلاف برنامه ای نداشتید. این تناقض را چگونه پاسخ می دهید؟

سئوال بیست و هشتم کمیسیون: رفیق یاشار در رابطه با اختلاف برنامه هم سئوال شده است. در این باره چه نظری دارید؟

رفیق یاشار آنری: جناب دانشفر یا مازیار رازی، منظور از اختلاف برنامه در این مرحله همان مولفه ی پنجم «احیا» بود که به ساختن این کمیسیون منجر شد. اما در باره ی برنامه ی تشکیلاتی حزب پیشتاز انقلابی ما در آن مقطع گفتیم که تا آن لحظه از چارچوب برنامه ی «گرایش» یعنی ساختن حزب پیشتاز کارگری و هسته های مخفی آن حمایت می کنیم، زیرا در تهیه ی آن ها خود ما هم حضور و شرکت داشتیم. اختلاف بر سر تاکتیک های جدید و انحراف به راست شما بود که کار به اینجا کشید.

توضیحات بیش تر در باره‌ی اختلافات برنامه‌ای ما با شما را که شما شخصاً با اکثر آن‌ها آشنایی دارید، بعد در برنامه‌ی گرایش امان برای ارائه به پیشروی کارگری در ایران بیرون خواهیم داد که البته آن هم به موقع خود انجام خواهد گرفت.

سنوال سوم

شما در سند اول می‌فرمائید: «عمدتاً اختلافات تشکیلاتی که استراتژی بوروکراتیک استالینیستی را بر اهداف و اصول گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران غالب نموده از «گرایش» بیرون آمده ایم.»

در اینجا این سنوال برای ما پیش آمد که درک شما از استراتژی بوروکراتیک استالینیستی چیست؟ ما یکی از کتابهای از ارنست مندل که شما خودتان زحمت کشیدید آنرا تایپ کردید و در نشر کارگری سوسیالیستی انتشار داده اید، پیدا کردیم. منظور مندل از استالینسم از قرار زیر

«استالینسم در اتحاد جماهیر شوروی، بیان انحطاط بوروکراتیک اولین دولت کارگری است. کشوری که در آن اعمال قدرت سیاسی و اجتماعی توسط یک قشر ممتاز اجتماعی غصب گردیده است. اشکال خشن (از قبیل ارباب پلیس، تصفیه‌های توده‌ای دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، کشتار تقریباً تمام کادرهای قدیمی حزب کمونیست اتحاد شوروی؛ محاکمات مسکو و غیره) و نیز اشکال ملایم این قدرت بوروکراتیک است»

آیا این تعریف را شما قبول دارید؟ اگر بلی، آیا شما ادعا دارید که گرایش مارکسیست‌های انقلابی در درونش یک قشر ممتاز اجتماعی که قدرت سیاسی را غصب کرده است، می‌باشد که با ارباب پلیسی و تصفیه و محاکمات پشت پرده شما را ارباب کرده و یا مثلاً قصد اعدام شما رفقا را داشته است؟

اگر چنین است لطفاً مثال‌های مشخصی در تایید این اعمال ارتجاعی از سوی گرایش بیاورید. در سند دوم تنها به یک سلسله مسایل بسیار پیش پا افتاده و جزئی اشاره کرده اید که هیچکدام این گرایش را بوروکراتیک و استالینیستی نمی‌کند. شاید چیزهای دیگری هست که شما آن‌ها را اعلام نکرده اید. لطفاً بیش تر توضیح دهید سوالات دیگری هم داریم که پس از پاسخ شما به این سه سنوال آن‌ها را مطرح خواهیم کرد. از پیش از شما سپاسگزاریم.

سنوال بیست و نهم کمیسیون: رفیق یاشار به نظر شما جا دارد که در اینجا به این سنوال پاسخ دهید؟

رفیق یاشار آذری: باید بگویم که به دلیل محفل بودن روابط «گرایش» ما عادت کرده بودیم که اختلافات خود را جداگانه و به طور خصوصی با شما جناب رازی در لباس دانشفر مطرح بکنیم. به همین دلیل خود من یکی از

آن هایی بودم که ابتدای ورودم به «گرایش» با برخی مسائل اختلاف نظر داشتم و آن ها را با خود شما همیشه در میان می گذاشتم و حتی از شما خواستم که آن ها را برای بیرون دادند فورموله کرده و به تحریر درآورده و انتشار دهید، زیرا در آن مقطع فکر می کردم که تقسیم کاری انجام شده و من مسئول عمده تأمین مخارج «گرایش» و «نشر کارگر سوسیالیستی» بودم. همان طوری که خود شما در آخرین جلسه به ما گفتید که «پاشار آذری گهگاهی یک چیزهایی زمزمه می کرد!» مثلاً یکی از مواردی که من با شما جناب رازی در میان گذاشتم در زمینه روند تکامل نظام سرمایه داری بود که وارد مرحله نوینی می شد و عناصر تروریستی امپریالیزم از جمله «القاعده» در آن زمان نقش مخرب تازه ای را آغاز کرده بود و من پیش بینی می کردم که «القاعده» های دیگری هم توسط امپریالیزم و بانک جهانی ساخته خواهد شد و در ادامه آن سیاست های امپریالیستی هیچگونه «گشایشی» در ایران برای کارگران و زحمتکشان نه تنها ایجاد نخواهد کرد، بلکه هر چه دارند را هم از دست خواهند داد. نمونه ی دوم، حضور توده ای ها و اکثریتی ها - در به انحراف کشیدن سازمان هایی مانند راه کارگر و حزب کمونیست کارگری است و اکنون هم مشغول تخریب حزب کمونیست ایران هستند- می باشد که با شناسایی اعضای این سازمان ها و تهدید آن ها بالاخره این تشکلات را تخریب کرده و می کنند.

چگونگی تخریب گرایش شما جناب رازی را جلوتر در این کتاب برای پیشروی کارگر روشن کرده ایم. اما در چند کلمه یادآور می شوم که آوردن اکثریتی و استالینیست ها به درون «گرایش» بدون هیچگونه کار نظری و بدون اینکه این افراد امتحان خود را در بُرش از راه و روش استالینیستی به اثبات رسانده باشد و تنها به علت اینکه عضو جدید به «گرایش» می آوردند، کار غیراصولی از جانب رهبری «گرایش» یعنی شخص شما بوده است. آن ها آسیب های جبران ناپذیری را به اصول و اهداف «گرایش» در عمل زده اند که تنها آینده این گرایش می تواند ادعای ما را به اثبات برساند. بزرگ ترین مدرک همان گفتار و کردار آن ها است نسبت به مخالفان خودی و رفقای که تمام وقت و توان و داروندارشان به پای «گرایش» گذاشته بودند، می باشد. به قول تروتسکی «بزار پست برانزنده اهداف پست است!»

در باره موضع مندل نسبت به بوروکراسی استالینیستی، جناب رازی باید بگویم که ظاهراً با جمع کردن عده ای اکثریتی و استالینیست به دور خود، بالاخره ماهیت حقیقی اتان را مجبور شدید بروز بدهید و از فاکت های نیمه کاره نتیجه بگیرید و برداشت های استالینیستی ارائه می دهید.

شما دارید رهبری یک گروه چند نفره را با رهبری حزبی که از درون یک انقلاب سر برآورده و در رأس قدرت قرار گرفته مقایسه می کنید. استالین تا زمانی که لنین زنده بود هنوز هیچ قدرت حزبی یا رهبری نداشت و با وجود رفتاری زنده و اخلاق تند خرده بورژوایی، هرگز نتوانست به کسی صدمه بزند و یا کسی را به قتل برساند یا اعدام کند. اما آن زمان که به رهبری حزب کمونیست شوروی رسید، تمام ماهیت طبقاتی خود را بروز داد. در نتیجه شما با طرز مطرح کردن سؤال تان، در واقع خوانندگان بی تجربه را تحت تأثیر قرار می دهید، ولی ما سال ها است که با شما از نزدیک کار کرده ایم و با روحیه و طرز برخورد شما حتی در بحث های نوشتاری آشنایی کامل داریم.



Ali Reza Bayani

به سیروس دانشفر.

رفیق گرامی، شما فقط به گوشه ای از این تناقضات اشاره کرده اید و هر پاسخ به این سئوالات خود تناقضات تازه تری را منعکس می کند. شبیه به سئوال شما را قبلاً رفیق کیهان پرسیده بود و شبیه به همین پاسخی که به شما داده شد به او هم داده شد. یعنی پاسخ به موجود مجهولی به نام «کمسیون» واگذار شد و حالا که این «کمسیون» اعلام موجودیت هم کرده، صرفنظر از کلی تناقضات موجود در آنکه در اصل این رفتار را بیش تر به فکاهی تبدیل کرده است، اما باز از دو کلام پاسخ روشن و واضح طفره رفته می شود. اکنون نیز پاسخ های روشنی که تا کسی آن ها را نداند، نه می داند انشعاب یعنی چه و نه خواهد دانست برای چه انشعاب کرده است، به هفته های بعد و یا شاید هم در زمانی که پاسخ دهنده به کادر تبدیل شد واگذار می گردد، شما هم رفیق گرامی از همین نکته کوتاه در یاب که این اطلاعیه انشعاب مربوط به ۳ کادر یک تشکیلات نبوده، که هرچند امیدواریم در آینده به این درجه ارتقا داده شوند، در عین حال این را هم بدان از جواب خبری نیست، و شاید هم این خود از ویژگی «دمکراسی» نوین است که منتشر کنندگان انشعاب به تازگی آن را کشف کرده اند. این «دمکراسی» هر چه هست آنقدر ضعیف و سست بنیاد است که ابتدا گرایشی را تا اندازه یک جریان ارتجاعی ضد انقلابی به نام

«استالینیسم» معرفی می کند و اگر کسی بپرسد چرا، به او خواهد گفت بعداً می گوییم!!

به نظر من اینگونه «انشعابات» همان به که زودتر باد.

Gefällt mir · Std.

سؤال بیست ونهم کمیسیون: رفیق یاشار در باره این جوابی دارید؟

رفیق یاشار آذری: از نظر من چیزی برای جواب دادن ندارد. این پُست در فیسبوک من تنها ابتدای برخورد او به عنوان یک اکثریتی است و طرز برخورد غیراصولی او را می توانید به راحتی ببینید. در ادامه، برخوردهای بدتری را هم مشاهده خواهید کرد.



یاشار آذری

بوروکراسی در چنین تشکلی واقعاً یکی از تناقضات است آقای علیرضا، و یکی از آن تناقضات هم بودن شخصی مثل شما در آن است. شما عادت کردید که از بالا برخورد کنید و سعی در خرد کردن دیگران بکنید و یا به آنان فحاشی کنید. و یکی از کسانی که تا مغز و استخوان به این بوروکراسی آلوده است و دیگران را در آن تشکیلات آلوده می کند خود شما هستید. و دلیل آن هم تعلیم شما در تشکیلات های قبل از گرایش بوده که وقتی که ما در گرایش بودیم نه تنها کسی را به گرایش نتوانستید عضو کنید بلکه باعث رفتن خیلی ها از گرایش شده اید. از این بیش تر، از شما نمی توان انتظار داشت من الان دارم بیوگرافی سیاسی خودم را از اول تا به امروز می نویسم، امیدوارم تو هم شهادت نوشتن چنین بیوگرافی را هم داشته باشی.

Gefällt mir · Std.



Ali Reza Bayani

یاشار آذری به تو اطمینان می دهم نه از بوروکراس سر در میآوری و نه از دموکراسی، نه از تشکیلات و نه از فعالیت سیاسی. آخرین نشونه اش همین اتهام زنی و تخریب شخصیت است که این اواخر به طور سیستماتیک دنبال میکنی. تا جایی که به استیصال تو بر میگرده قابل درک و حتی لازم به بی اعتنائی به آن است، اما اگر جنبه آسیب زدن به یک گرایش انقلابی را در بر داشته باشد، چنان موی بوروکراسی از این ماست دموکراسی تو بیرون بکشم که بار دیگر هوس نکنی

قیم مابآنه «کمسیون» مبارزه با بورکراسی، اتفاقا با کسی درست کنی که به وسیله من به شما نزدیک شده و تو پس از ۹ ماه از استتغافیت به زیر پرچم او رفته بر استغفای ۹ ماه پیش ات نام «انشعاب» گذاشتی. این کاریکاتوری که ساختی مانند آبکشی است که هر سوراخ آن را مسدود کنی همچنان آبکش باقی می ماند. اون استغفایی که ۹ ماه قبل از انشعابت دادی، با اینکه تقابل با رأی دمکراتیک ۹۹ درصد اعضای گرایش، از جمله همین اعضای امضا کننده اطلاعیه «انشعاب» بود، با اینکه مصداق خود رایی محض مخصوص به خودت بود، اما صدبار سیاسی تر از این ورشکستگی بود که اخیرا به زمخت ترین وجه به نمایش گذاشتی. بیوگرافی تو همین متهم کردن به فحاشی و لمپنی است که مدام تکرار می کنی بدون اینکه بتونی حتی یک مورد و یک نمونه مثال و سند اثبات بیاوری، تو قاچ زین را بچسب، اسب سواری پیش کش ات.

Std · ۱ · Gefällt mir · ۱



یاشار آذری

آقای علیرضاییانی این هم یکی از توهین های شما به رفیق ناصر در سنوال جواب ها به همه این ها خواهیم پرداخت و بعد از آن سنوال جواب ها سمنارهای متعددی در اینترنت خواهیم گذاشت و هر کس که بخواهد می تواند در آن ها شرکت کند. و اما فش نامه شما به ناصر:

..... Ali Reza Bayani

ناصر احمدی از "سر منشأ شرمت باد" به رفیق مازیار می گوید، و من قبل از ادامه مزخرفاتش به او می گویم؛ ای کثافت آشغال این چاپلوسی هایی که الان برای سعید میکنی به نوک یک سر مو در قیاس با چاپلوسی هایی که برای همین رفیق مازیار می کردی نمی رسد و الان چون سعید از سر بی ربطی اش به موضوعات گرایش و بنا بر عادتش که فقط به سبک نوک زدن به یک موضع آمده و دلسوزی کرده که چرا تو نباید عضو باشی (با این حال ناصر اولترا احق ندید که سعید هم به او رأی مثبت نداد) داری فرصت طلبانه او را به سنگر "اعتبار" خودت تبدیل میکنی.

برای اثبات ادعایم نسبت به بین دو صندلی نشستن رفیق سعید و ندانم کاری هایش همین پس که الان نماید یقه تو آشغال کثافت را جوری بگیرد که دیگر به خودت اجازه خوردن گه های بزرگتر از دهانت ندهی.

مردیکه آشغال تو بیش از هرکس خودت ثابت کردی که حق با کسانی بود که جانوری مانند تو را به عضویت تشکیلات نپذیرند و من تازه متوجه می شوم که در واقع حق با کمونیسم کارگری بوده که تو را اخراج کرده است، و متاسفم برای خودم که بدون شناخت دقیق از ماهیت آشغالت از تو دفاع کرده ام.

بار اول که خواستی گورت را از جمع رفقای ما گم کنی این رفیق مازیار بود که مانع رفتنت شد و گرنه من آماده گرفتن جشن بودم به این دلیل ساده که این من بودم که مرتکب این خطای فاحش شدم که پای تو ادم مزور کذاب به دور و بر گرایش ما برسد.

حالا هم فقط تا فردا و تا ساعات اولیه جلسه که حضور گند تو را بالجباز باید تحمل کنم تحملت خواهم کرد، بعد از آن با تو به آنگونه رفتار می کنم که لیاقتش را داری. در حد مردیکه کاسبکاری که تصور می کند یک نفر را اگر به مفت به عرش اعلا ببرد شانس کوباندن او به زمین و ناکار کردنش بیش تر خواهد شد؛ اما تو احمق کاسبکار نفهمیدی که اون فرد کسی مثل مازیار رازی نیست و مدرک اثبات احمقیت هم همین بس که این مازیار رازی بود که در همان ایام جلوی چاپلوسی هایت را می گرفت، چون با کسانی مانند تو اولین بار نبوده که برخورد داشته.

Gefällt mir · Bearbeitet · ۱ Std



یاشار آذری

آقای علیرضاییانی تهمت نیست واقعیت، این طرز صحبت کردن یکی از رهبران گرایش است واقعا جای شرم دارد. حالا بیا فلسفه بافی کن که چرا این طوری فحاشی کردی.

Gefällt mir · Bearbeitet · ۱ Std



Ali Reza Bayani

جای شرم برای کسی داره که به جای ادعا حتی یک بار هم یک سند مبنی بر اثبات ادعا ارائه نمیکنه. ارائه سند مبنی بر اتهام فحاشی و لمپنی که باید بسیار ساده تر از اتهام زنی سریالی جهت تخریب شخصیت باشه. من هرگز نفهمیدم به جز این کلی گویی های ارزان، حقیقتا آن دو کلمه حرف حساب شما چیست.

۱ · Gefällt mir · ۱ Std



Ali Reza Bayani

آقای یاشار آذری، این چیزهایی که تو این بالا گذاشتی لو دادن اسناد داخلی به بهانه ارائه سند فحاشی و لمپنی است. با این حال تو نمیتونی یک کلمه از همین تکستی که به عنوان سند اینجا گذاشتی مصداق فحاشی یا لمپنی نشان دهی، این ذهنیت استرلیزه رمانتیک، از کلمات «کثافت آشغال» به کسی که به رفیق انقلابی که خود

شما در مزخرف نامه تان از او به عنوان « رهبر طبیعی» گرایش یاد کردید مدام و بی وقفه « شرمّت باد» شلیک می کرد و این پاکیزگان منزّه پیرو اخلاق ناصری هم خروسک گرفته و حتی یک کلمه در مقابله با « فحاشی»، دست کم برای تکمیل کردن ژست مودبانه شان بیان نکردند. آقای یاشار آذری، این موارد خلاف ادعای شما در مزخرف نامه شما است، این قسمتی از پلمیکی بسیار خصوصی در یک جمع خصوصی است، اما شما مدعی شده اید که من در فیسبوک معروف به لمپن هستم!!!! تو اگر می دانستی لمپن یعنی چه که باز دلم نمی سوخت، اما همین حد هم از کسانیه به امانت گرفتی که در دفاع از همان پرچمدار شما پذیرا می شدم. از دوستان حزبی همان کسی که شما اکنون به زیر پرچمش گرد آمده اید و الحق چند سرکله از تو یکی سیاسی تر است؛ در آن موقع ها لابد شما مشغول انجام وظایف خطیری بودی و نبودى که از ایشان دفاع کنی تا ببینی چه ساده تر به تو هم همین نسبت ها را خواهند داد. فقط فرصت طلبان مستاصل هستند که نسبت های اینچنین دشمنان قسم خورده ما را به عنوان مدرک ادعای خود قرار می دهند. یک ضرب المثل آذری می گوید، سنگ ریزه به پای کسی می خورد که راه می رود. آنکه یکجا نشسته از معرض اصابت سنگریزه در امان است. شما هم تشریف می آوردید در دفاع از گرایشى که با لاف و گزاف مدعى دفاع از آن بودى دفاع می کردى تا بهت بگویم چگونه ازت پذیرایی می شد.

Gefällt mir · ۲۲ Min

سئوال سی ام کمیسیون: رفیق یاشار در این قسمت جوابی دارید؟

رفیق یاشار آذری: علیرضا با پرداختن به بخشی از مسأله و حذف کردن بخش دیگر، بوروکرات و اکثریتی بودن خود را باز هم به نمایش گذاشته است: قسمت حذف شده آن است که نمی گوید مازیار رازی چه دروغ هایی گفته بوده که رفیق ناصر هم در جواب به حق خود می گوید «شرمت باد» که یعنی خجالت بکش. مشکل در اینجا این است که برخورد علیرضا مورد تأیید رهبری «گرایش» بوده و رهبری با این برخورد بوروکراتیک و غلط بیانی مشکلی نداشته است. به کلامی دیگر، یک عضو ساده اگر برخورد علیرضا را داشت، مسأله نبود و قابل اصلاح می توانست باشد. اما علیرضا که در شورای رهبری بود حق نداشت که چنین برخوردی از بالا با یک عضو ساده داشته باشد. هر چند که عضویت او در شورای رهبری از روی شایستگی نبود، بلکه مقامی افتخاری از طرف مازیار رازی به او بود.



Ali Reza Bayani

آقای یاشار آذری، تکست هایی که تو به عنوان سند فحاشی و دلیل انشعاب در اینجا گذاشتی، حتی در صورت سندیتی بر لمپنیسم، باز ربطی به تو ندارد، به این دلیل که تو ۹ ماه پیش از آن از این گرایش استعفا داده بودی. تو باید بگردد چیزی پیدا کنی که گندی که بالا آوردی را سفید کاری کند، تو باید برای آن استعفایت دلیلی بیاوری که کاملاً بی ربط به این موضوع است. این نوشته توسط افرادی که در آن موقع در گرایش بودند به دست تو رسیده که این خود نشان از باند بازی و شکل دادن به یک باند در تقابل با گرایش است، و این چیزی است که در این مزخرفنامه تان به عنوان اتهام ازش یاد کردید. گفتم که هر سوراخ این آبکش را مسدود کنی باز هنوز آبکش است.

Gefällt mir · ۱۸ Min

سؤال سی و یکم کمیسیون: رفیق یاشار در این باره چه جوابی دارید؟

رفیق یاشار آذری: حالا اگر از فحاشی های رهبری «گرایش» که از قلم علیرضا بیانی تراوش می کند بگذریم، می ماند مسأله ۹ ماه خارج بودن من از «گرایش» و مسأله باندبازی. در رابطه ۹ ماه قبل «استعفا» در جلوتر در همین پُست ها جواب دادم. البته اضافه بر آن بد نیست بگویم که در زمان اختلاف من با «گرایش» من فقط گفتم دیگر به جلسات نمی آیم ولی مازیار رازی تأکید کرد که استعفایم مورد قبول نیست و به من گفت: «برو مدتی استراحت کن و بعد برگرد.» من نیز گفتم که به جلسات نمی آیم ولی به بقیه کارهایم به شکل سابق ادامه خواهم داد. به همین دلیل، همان طور قبلاً هم اشاره کردم به جلسات «احیا» می رفتم. منتهی علیرضا در بحث هایش با مخالفان، همیشه عادت داشته که بخشی از حقایق را کتمان و بخش دیگر را هم طبق استفاده لحظه ای خود فورموله کند.

در رابطه باند بازی اما، کسانی که این جزوه را تا اینجا مطالعه کرده باشند، عملکرد ما را می توانند بسنجند و ببینند تا چه اندازه باندبازی بوده است.



Azadi Azadi

من چند سال پیش هشدار دادم در مورد بعضی از برخوردهای نارفیکانه و ضد کارگری این آقا، که بلافاصله اتهامات بلند بالائی نثار من کرد.

Gefällt mir · ۸ Min



Ali Reza Bayani

اخلاق کاسبانه تو همیشه حکم کرده است که در به زنگاها کار داشته باشی و کسانی مزاحمت باشند. من که الان باید به این اراجیف جواب دهم باید ۴ ساعت دیگر از خوب بیدار شوم و آنکه که کار دارد تویی!!

درست همین اخلاق کاسبانه باعث می شود که حیفات بیاید سر راه نپرسی "حالا آن رفیق ناصر چرا گفته شرمات باد" او هم دقیقاً مانند تو تصور کرده هویت انقلابی را می توان با کمک مالی خرید، او که کمک های مالی برای ارسال به فعالین کارگری در اختیار گرایش قرار داده بود اصلاً مایل نبود بشنود که عضویت مشورتی اش یک دور دیگر تمدید می شود، همین که این را شنید، مانند اطلاعیه انشعاب شما دچار شکوفایی استعداد شد و به آن کس که شما در اطلاعیه به عنوان رهبر طبیعی گرایش معرفی کردی بی وقفه گفت شرمات باد. این همه دست مایه فردی است که برای کناره گیری پافستی اش به دنبال دلایل سیاسی می گردد. اینها را تا اینجا داشته باش تا فردا شب باز هم در خدمتتان خواهم بود.

سنوال سی و دوم کمیسیون: رفیق یاشار در اینجا مطلبی هست که اضافه کنید؟

رفیق یاشار آذری: بله حتماً! همان طور که جلوتر به صورت اسناد فیسبوکی نشان داده شده است، ملاحظه می کنید که علیرضا بیانی در واقع کاملاً با توسل به دروغ موضوع را طوری بیان می کند که خود از آب گل آلود ماهی می گیرد. اگر به بخش مربوط به «شرمت باد» مطالب فیسبوکی در این جزوه رجوع کنید، به راحتی می توانید ببینید که موضوع هیچ ربطی به «تمدید دوره عضویت مشورتی» رفیق ناصر نداشته و خود رفیق ناصر دلایلش را در سه قسمت توضیح داده و هیچکدام از آن ها به تمدید عضویت او در «گرایش» مربوط نمی شود.



Changiz Kambakhsh

اگر شما به عنوان رهبران جنبش کارگری نتوانید پشت پرده وبا ملاحظه و احترام متقابل با هم صحبت کنید پس وا مصیبتا.

۲۰۸:۲۸ · Gefällt mir · Gestern um



یاشار آذری

رفیق چنگیز ما رهبران جنبش کارگری نیستیم ولی اجازه هم نمی دهیم کسی از طبقه ی کارگر کولی بگیرد. شما از طرف ما بی احترامی نمی توانید ببینید. اگر هم یکی از ما اقدام به این کار بکند بقیه ی ما در اولین اقدام به او تذکرات لازم را خواهند داد. اگر یک شخص نتواند خودش را اصلاح کند نمی تواند حتی کمک به رهبری طبقه ی کارگر بکند چه برسد که در رهبری چنین جریانی قرار بگیرد. کسی که قادر باشد خود را از فرهنگ بورژوایی برهاند، می تواند در ساختن حزب پیشتاز کارگری مفید باشد. در غیر این صورت کوبیدن آب در هاونگ خواهد شد. یعنی اول صداقت انقلابی بعد برنامه و عمل. یک نقل قول از تروتسکی از کتاب اخلاق آن ها و اخلاق ما «یک مارکسیست انقلابی نمی تواند به مأموریت تاریخی خود نزدیک شود مگر آنکه اخلاقاً از افکار عمومی بورژوایی و عمال آن در میان پرولتاریا بریده باشد.»

۱۰۸:۳۸ · Gefällt mir · Bearbeitet · Gestern um



Changiz Kambakhsh

من میگویم حتی کارگرانی که دستمزدشان به اجره ی خانه شان هم نمیرسد و زیر فشار طبقاتی کمر خم کرده اند هم میتوانند بورژوایی رفتار کنند. پس من وشما هم مشمول این نقل قول هستیم واز این فائده مستثنی نیستیم. اولین بند گسست از اخلاق بورژوایی عدم تخطئه وترور شخصیت است خصوصاً برای رفقا ی همکیش. اگر می خواهید از هم جدا شوید یکدیگر را گرم در آغوش بگیرید و ببوسید و خداحافظی کنید. والسلام

۲۰۸:۵۷ · Gefällt mir · Gestern um



Said Sadeghi

وقتی که علیرضا بیانی سندی دال بر فحاشی و رفتار غیرکارگری و لمپنیسم و استالینیستی خود به عنوان کادر گرایش، از رفیق یاشار آذری تقاضا دارد و بالاجبار یاشار پس از ارائه این مدرک، علیرضا آن را افشای اسناد داخلی گرایش ارزیابی می کند! اتفاقا این خود اثبات رفتار کاسبیکارانه و متناقض خود علیرضا است. ایشان بسیار خوب می داند که ادامه ی این رفتار غیر رفیقانه و استالینیستی و لمپنیسم و فحاشی های فراوان از طرف ایشان و بعضی از کادرهای گرایش و ایجاد یک جو و آتمسفر متشنج از طرف همین کادرهای گرایش موجب (استعفا و یا اخراج و یا هر اسم دیگری که می خواهید بر روی آن بگذارید)، ترک این چهار رفیق از گرایش گردید.

Gefällt mir · Bearbeitet · Gestern um ۰۹:۰۱



Said Sadeghi

علیرضا بیانی خوب می داند اینکه چه زمانی رفیق یاشار استعفا داده و چه کسی اخراج شده و یا چه کسی موقتا گرایش را برای مدتی ترک کرده مهم نیست، بلکه شرایط بوجود آمده ی عامدانه از طرف کادرها و رهبری گرایش (به قول علیرضا کادر) که باعث این اخراج، استعفا، خروج موقت، و یا هر چیز دیگر، مهم و قابل بررسی است نه اینکه استعفای رفقای دیگر چه ربطی به استعفای یاشار آذری که ۹ ماه قبل بیرون آمده دارد و یا ربطی ندارد، این رفتار فرصت طلبانه که با برجسته کردن تاریخ استعفای رفیق یاشار و تاریخ استعفای سایر رفقا قصد تخریب یاشار و یا رفقای منشعب را دارد، از یک تفکر ناسالم و به شدت بیمار علیرضا اطلاع می دهد که هنوز مطابق گذشته منتها این بار نه با فحاشی و لمپنیسم بلکه با تخریب قصد متقاعد کردن خوانندگان این سطور و تبرعه کردن خود و گرایش را دارد.

Gefällt mir · Gestern um ۰۹:۱۱



Changiz Kambakhsh

سعید جان من دوست دارم این کمیسیون یک فراکسیون در داخل باشد و تا یک چیز خارجی و قابل سوء استفاده ی دیگران.

۲ · Gefällt mir · Gestern um ۰۹:۴۳



Azadi Azadi

باید از مازیار راضی پرسید که چرا این فرد را از پشت حمایت میکند و با برخورد های غیر رفیقانه تا نهایت ابتذال بیانی تا کنون واکنشی نشان نداده است؟

۱۴:۳۹ · Gefällt mir · Gestern um ۲

سئوال سی و سوم کمیسیون: مثل اینکه شما در اینجا حرفی دارید بزنید. درست است؟

رفیق یاشار آذری: بله می خواستم بگویم در این باره تروتسکی جمله ای دارد که کاملاً شخصیت افراد مانند م. رازی افشا می کند: «ظاهر به بی اعتنائی فقط به درد کسی می خورد که می خواهد مکارانه نتیجه گیری هایی به خوانندگان خود تلقین کند که آن نتیجه گیری ها از واقعیات منتج نمی شوند. ما ترجیح می دهیم که هر چیز را بی کم و کاست به اسم درستش بخوانیم.»



Sirus Daneshfar

ما هم در ایران با بخشی از رفقا بحث های در مورد این موضوع داشتیم و برای پیدا کردن راه حل به نظرات ذیل رسیدیم. باید خدمت رفقا عرض کنیم که ما در ایران سخت درگیر فعالیت های روزانه هستیم و امروز بیش از پیش گرایش مارکسیست های انقلابی معتبر شده اند و در محل های کارمان و دانشگاه ها شاهد این وضعیت هستیم. در مورد برنامه های تلویزیونی میان کارگران و دانشجویان بحث می شود. از اینرو از همه رفقا در خارج درخواست می کنیم که فوراً به مسایل خصوصی و شخصی و مسایل گذشته شان پایان دهند. کامنت های بالا بین بعضی از رفقا نه ربطی به ما دارد و نه ما می فهمیم موضوع چیست و نه می خواهیم درگیر آن شویم. همانطور که رفیق چنگیز به درستی نوشت، هر چه هست باید بین رفقا به شکل درونی حل گردد و در بیرون به این شکل نادرست که تنها مورد استفاده دشمنان ما و به خصوص وزارت اطلاعات قرار می گیرد، انجام نگیرد.

درخواست ما از قرار زیر است

الف- در «اطلاعیه انشعاب» (سند اول) به جای کلمه «انشعاب» از واژه دیگری مانند «کناره گیری» باید استفاده شود. چون انشعابی صورت نگرفته است. استفاده از انشعاب چنین تداعی می کند که این رفقا عضو گرایش بوده اند و تصمیم به

انشعاب گرفته اند. در صورتی که بنا بر سند دوم (اعلام موجودیت)، رفیق یاشار آذری بیش از ۹ ماه است که از گرایش کناره گیری کرده است (به هر علت موجه یا غیر موجه). سایر رفقا هم چند ماه است که خودشان یک به یک با دلایل مختلف تشکیلاتی از گرایش خارج شده اند. ادعای اینکه این رفقا «اخراج» شده اند کذب است. ادعای اینکه «انشعاب» شده است کذب است. این مورد باید در اطلاعیه اصلاح شود و به اطلاع عموم برسد.

ب- در «اطلاعیه انشعاب» نوشته ای شده است که «به علت پاره ای اختلافات برنامه ای» این رفقا از گرایش کناره گیری کرده اند. در واقع هیچ اختلاف سیاسی وجود نداشته است و هیچ سندی در این مورد وجود ندارد. این ادعا کذب است. این مورد نیز باید در اطلاعیه اصلاح شود و به اطلاع عموم برسد.

ج- در اطلاعیه انشعاب نوشته «عمدتاً اختلافات تشکیلاتی که استراتژی بوروکراتیک استالینستی را بر اهداف و اصول گرایش مارکسیست های انقلابی ایران غالب نموده از «گرایش» بیرون آمده ایم.»

استالینسم یعنی یک نظام سرکوب گر و ارتجاعی. گرایش مارکسیست های انقلابی یک جریان استالینستی نیست. رفقا می توانند ادعا کنند «رگه هایی از بوروکراسی میان برخی از اعضا در حال رشد است». می توانند ادعا کنند «یک یا چند نفر برخورد های از بالا با آن ها کرده اند» می توانند ادعا کنند «آنها مسخره شده اند» اما به هیچ وجه درست نیست که گفته شود گرایش مارکسیست های انقلابی استالینستی یعنی ارتجاعی است.

اگر این موارد وجود داشته است وظیفه این رفقا بود که در درون گرایش باقی می ماندند و گرایش را از درون اصلاح می کردند. این کار را رفیق یاشار آذری و سایر رفقا انجام ندادند و آسانترین راه را یعنی کناره گیری یا انصراف را بدون استفاده از حق دمکراتیک خود پیشه گرفتند اینکه به رفقا اجازه صحبت داده نشد ربطی به گرایش نداشته است. این موضوع مورد مشاجره مربوط به جلسه احیای مارکسیستی است که رفقا گرایش تنها بخشی از آن هستند این واژه یعنی «استالینسم» باید اصلاح شود و به اطلاع عموم برسد.

د- از رفقا شورای دبیری گرایش در خواست می شود هر چه زودتر اطلاعیه در توضیح این کناره گیری انتشار دهند تا رفقا در ایران مطلع شوند جریان چه بوده است

و- از رفقا شورای دبیری گرایش درخواست می شود جلسه ای با حضور رفقا کنار رفته گذاشته و مسایل تشکیلاتی درونی را هر چه زودتر حل کنند. حتی اگر قرار

است فاصله بین رفقا ایجاد شود باید به سبک دمکراتیک و رفیقانه صورت گیرد تا در آینده همه راهها برای همکاری بسته نشود
با تشکر از همه

Gefällt mir · Bearbeitet · Gestern um ۱۷:۵۳

سئوال سی و چهارم کمیسیون: رفیق سارا شما در اینجا صحبتی داشتید؟

رفیق سارا قاضی: بله فقط یک نکته داشتم، زیرا به تمامی این مطالب جلوتر جواب داده شده است. در اینجا می خواستم اضافه کنم که آقای سیروس دانشفر هرگز عضو «گرایش» در زمانی که ما در آن گروه بودیم، نبوده و در نتیجه فاقد صلاحیت دادن این دستورات می باشد، مگر اینکه این شخص همان مازیار رازی باشد که البته از سبک نگارش او می توان مطمئن شد که خود مازیار رازی است. این اطمینان هم در نتیجه تجربیات ۲۵ ساله با نوشته های مازیار رازی کسب شده است و در اینجا قصد برخورد شخصی با او از روی لج و لجبازی نیست، ولی جالب است کسی در انگلستان بنشیند و ادعا کند در ایران در حال مبارزه است و شروع به امرونی به آرام نوبخت و دیگران بکند. انسان نمی داند دم خروس را ببیند و یا قسم حضرت عباس اش را قبول کند.



Key Han

من هم کاملاً با نظر سیروس موافقم. از اول هم سعی کرده ام که به شکل بی طرفانه موضوع را دنبال کنم. منتها هرچه قدر بیش تر می گذرد، نظرم قبلیم در مورد تناقضات در این اطلاعاتیه رفقای منشعب قویتر می شود. یک دهم این همه وقتی که صرف این بحث های پراکنده شد را رفیق یاشار می توانست بگذارد به طور مشخص به سوالات اصلی پاسخی ولو فشرده دهد تا فرصت به کسانی مثل صمد ارسی هم ندهند که خودشان را بیاندازند وسط که من را "جمهوری اسلامی" خطاب کند. منتها تا الان برای من این طور بوده که این دوستان و رفقای منشعب دارند از بحث اصلی طفره می روند. حرف منم همان حرف رفیق سیروس است. حالا بگذریم که شما رفیق علیرضا را هم بلاک کرده اید. من که خیلی تجربه سیاسی ندارم دیگر این را متوجه می شود که نمی شود کسی را بلاک کرد، بعد هم او را کیسه بوکس برای حمله کرد و اجازه دفاع از او را سلب کنید. دیگر این ابتدایی اصل

خود دمکراسی بورژوایی است. شما که از دمکراسی کارگری علیه بوروکراسی دفاع می کنید باید خیلی از این بیش تر بروید .
۲۰:۳۹ · Gefällt mir · Gestern um ۲ · ۳

سئوال سی و پنجم کمیسیون: رفیق یاشار آذری آیا شما علیرضا بیانی را بلوک کردید؟ اگر بلی، لطفاً دلایلش را توضیح دهید.

رفیق یاشار آذری: نه! من او را بلوک نکردم. علیرضا بیانی و بقیه اعضای «گرایش»، به غیر از خود مازیار رازی، پس از معرفی بحث بوروکراسی به وسیله من در «احیاء» من را بلوک کردند. این افراد شامل علیرضا بیانی، آرام نوبخت، بتی جعفری و فرامرز عبادی بودند. در نتیجه لزومی نداشت که من علیرضا را بعداً بلوک کنم، بخصوص که بلوک کردن او در حقیقت به ضرر خود من تمام می شد، زیرا این کار مانع از به دست آوردن سندی از چگونگی اخلاق و فرهنگ لمپنیزم او را از دست می دادم.



یاشار آذری

رفیق کیهان این هم باز یکی از ترفندهای علیرضاییانی است تا جایی که من می دانم ایشان بلوک نیست.

۲۳ Std. · Gefällt mir · ۲



یاشار آذری

«تنوری تروتسکی در مورد انحطاط دولت کارگری روسیه، یک جامعه‌ی در حال گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم، ششمین مرحله‌ی تکامل درک پدیده‌ی بوروکراتیک را تشکیل می‌دهد. کمک عمده‌ی تروتسکی، تحول تنوری بوروکراتیزه گشتن سازمان‌های کارگری به تنوری جامع بوروکراسی در دولت کارگری بود. تروتسکی در حین شناخت اهمیت عوامل عینی در این پروسه‌ی بوروکراتیزه شدن، همچنین اذعان نمود که انحطاط به هیچ وجه اعتراض‌ناپذیر نبود. حزب بلشویک می‌بایست و

می توانست از طریق تلاش آگاهانه با آن مبارزه نماید. تراژدی بزرگ انکشاف اتحاد شوروی فقدان هرگونه فهم پدیده ی بوروکراسی توسط اکثریت حزب بلشویک در لحظات تعیین کننده ی تاریخش بود. اگر در سال های ۲۳- ۱۹۲۲، زمانی که اقدامات بازدارنده هنوز ممکن می بود، فهم ملموس مسأله حاصل می گشت، تاریخ اتحاد شوروی می توانست مسیری کاملاً متفاوت در پیش گیرد.» ارنست مندل کتاب درباره بوروکراسی

Gefällt mir · ۱۹ Std.



Aram Nobakht

رفیق Sirus Daneshfar در پاسخ به درخواست شما در مورد اطلاعیه ای از سوی شورای دبیری برای روشن کردن وضعیت کناره گیری چند نفر از گرایش باید اعلام بکنم که شورای دبیری بنا بر درخواست شما این اطلاعیه را در شماره بعدی نشریه کارگر میلیتانت انتشار خواهد داد و متعاقباً روی سایت میلیتانت قرار می گیرد.

در مورد درخواست دوم شما مبنی بر دعوت این رفقای سابق به بحث درونی باید ذکر کنم در ۲۰ نوامبر ۲۰۱۴ ما چنین درخواستی از این افراد کردم که برای حل مسائل با هم به بحث درونی بنشینیم. آن ها این دعوت ما را رد کردند و اعلام کردند که پس از بحث کتبی علنی اگر لازم شده مناظره شفاهی علنی با ما خواهند گذاشت. یعنی مسائل را می خواهند به سطح علنی بکشند و حاضر نیستند درونی این مساله را حل کنند. رجوع شود به نامه ما به آن ها در زیر و بخشی از پاسخ آن ها در رد پیشنهاد ما

* * *

خطاب به نویسندگان اطلاعیه «انشعاب از گرایش مارکسیست های انقلابی».

در بخشی از اطلاعیه شما آمده است: «در راستای ادامه مبارزاتمان و در بحث هایی که در آینده باز خواهیم کرد، نشان خواهیم داد که درون رهبری «گرایش» یک خط انحرافی آلوده به بوروکراسی استالینیستی به سرعت در حال رشد است.» ما نه تنها از قبل در جریان آن اعتراضات شما قرار نگرفته بودیم، بلکه اکنون که "انشعاب" هم کردید نیز دقیقاً نمیدانیم آن خط انحرافی در درون رهبری چیست و افراد خاطی چه کسانی هستند. همه اطلاعات ما در این مورد فقط همان مطلبی است که شما به اشتباه به جای انعکاس در گرایش، در صفحه احیای مارکسیستی منعکس کردید. اکنون این معضل به سادگی قابل حل است. شما نام یک یا هر چند فرد درون "شورای رهبری" که آلوده به انحراف بوروکراسی استالینیستی شده اند را ذکر کنید و بعد جلسه ای با حضور شما و رفقای درون گرایش تشکیل می دهیم، (این جلسه در صورت نا تمام ماندن موضوع می تواند تمدید شود). علیرضا بیانی که نامش در آن

متن منتشره به کرات تکرار شده اعلام می کند که اگر نتوانست در این جلسه؛ کذب، وارونه سازی، تخریب شخصیت انقلابی و دروغ بودن یک به یک موضوعاتی که در آنجا و اکنون در صفحه فیسبوکی یاشار آذری مطرح شده را ثابت کند، در پایان جلسه اعلام خروج از گرایش و کلا پایان دادن به فعالیت سیاسی خود کرده و شما به جای او به درون گرایش برگشته و رهبری آن را در دست خود بگیرید. اما برعکس، اگر ایشان توانست ادعاهای خود را ثابت کند، تنها کاری که لازم است شما انجام دهید این است که اطلاعیه عذرخواهی منتشر کرده و بر این روند شانتاژ به وجود آمده نقطه پایانی بگذارید و سپس به هر نوع فعالیت سیاسی در هر قالب و پوششی و با هر کس که خود مایل هستید ادامه دهید و مانع مبارزه گرایش نشوید. اگر هیچیک از این پیشنهادات را هم نمی پذیرید، در اینصورت بر اساس تجربه و شناخت خودتان از پشبرد حل اختلاف سیاسی، همچنان به کارهایی که مایل هستید ادامه دهید و ما نیز واکنش به آن را در همان سطحی که شما دخالت کرده اید انجام خواهیم داد. اما به شما اخطار می دهیم که چنانچه با اشاعه اکاذیب و علنی کردن مسایل درونی ما که منجر به مشکلات امنیتی برای رفقا ما در ایران شود، شما را به عنوان خائن به گرایش و جنبش کارگری معرفی خواهیم کرد و تمام ارتباطات سیاسی با شما را برای همیشه قطع خواهیم کرد.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی

بیست نوامبر ۲۰۱۴

* * *

پاسخ «کمسیون» به شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی به دعوت به بحث درونی برای حل مسایل «ما بحث و صحبتی در این مقطع با شما نداریم، حتی با علیرضا، مگر در یک مناظره علنی... پس از پایان مطرح شدن همه بحث های ما رو به جنبش، اگر شما مایل بودید می توانید مناظره علنی با ما بگذارید».

کمسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

بیست و یک نوامبر ۲۰۱۴

Std. ۱۸ · Gefällt mir · ۲

سئوال سی و ششم کمسیون: رفقا، از بین شما کسی می خواهد که علت شرکت نکردن در این دعوت را توضیح دهد؟

رفیق سارا قاضی: من نکته ای برای جواب دارم. این کامنت به منظور مخدوش کردن حقایق آورده شده است. ما در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۱۴ جلسه ای با اعضای «گرایش» داشتیم که در آن تنها مازیار رازی و مراد شیرین شرکت کردند و در باره این جلسه هم ما مفصلاً در بالا با اسناد ضبط شده، صحبت

کردیم. اینکه کس دیگری از «گرایش» شرکت نکرده بود، به ما ربطی ندارد. خود مازیار در این جلسه حتی تأکید کرد که بقیه اعضای «گرایش» به هیچ عنوان حاضر به روبرو شدن با ما نبودند. حتی رفیقی از «احیا» که با من تماس گرفت که برای جلسه دعوتش کنم، مازیار گفت خودش به او پیام می دهد و به نسیم گفت که این جلسه خصوصی است و به او اجازه شرکت در جلسه را نداد. نکته مهم در این جلسه این بود که مازیار رازی باز هم مانند قبل حاضر به شنیدن انتقادات ما نبود و همان طور که در مطالب مربوط به این جلسه قبلاً آوردیم، او گفت که نمی خواهد راجع به این مسائل (یعنی انتقادات ما) وارد بحث بشود و مشخص کرد که به این جلسه تنها برای دادن سه پیشنهاد آمده بود که ما اگر همه آن ها یا یکی از آن ها را می پذیرفتیم، می توانستیم به شکل محفلی سابق با او کار کنیم. پس، این ما نبودیم که نمی خواستیم در بحث شرکت کنیم. وقتی که ما به این نتیجه رسیدیم که امکان بحث با «گرایش» وجود ندارد و از «گرایش» و «احیاء» کاملاً قطع امید کردیم، بود که در روز ۱۲ نوامبر اطلاعیه انشعاب را بیرون دادیم. همین طوری که در این پُست مشاهده می کنید، تاریخ این اطلاعیه به کمیسیون روز ۲۰ نوامبر، یعنی هشت روز بعد انشعاب گذاشته شده و این خود ثابت می کند که این جریان برای ارباب و تهدید ما چگونه به عناوین مختلف دروغ گفته و حقایق را وارونه نشان می دهد و در این راه از دروغ گفتن ابایی ندارد.



Changiz Kambakhsh

از کمیسیون فراگروهی چند سوال دارم: ۱- اگر گرایش استالینستی و ارتجاعی شده پس چرا از آن دفاع میکنید. ۲- آیین کمیسیون به عنوان یک دادگاه مطرح شده (اتفاقاً قاضی هم دارد) یعنی همه ی گروه ها و سازمانها باید شکایاتشان را نزد شما بیاورند؟ ۳- اگر مثلاً شخصی مانند ناصر که صبح به چپ می زند و عصر از راست بیرون می آید در میان کمیسیون شکایت داشته باشد باید به کجا برود؟ ۴- آیا پیش بینی رفیق رازی البته به گفته خود شما که گفته اند رفقای جوان ظهور میکنند و از شما پیشی میگیرند درست در آمده یا نه؟

۲۰ Std. Gefällt mir

سئوال سی و هفتم کمیسیون: کدام یک از رفقا می خواهد به سئوالات چنگیز جواب دهد؟

رفیق یاشار آذری: ۱- از چنگیز کامبخش ممنونم که سئوالات طعنه آمیز آرام نوبخت را اینجا مطرح کرده است. ۲- به نظر من منظور آرام نوبخت از «فراگروهی» تمسخر کمیسیون ما است. ۳- اینکه چرا ما از «گرایش» هنوز دفاع می کنیم را نیز پیش از این توضیح داده ایم، اما به طور مختصر برای یادآوری می خواهم خاطر نشان کنم که در آن زمان از استراتژی «گرایش» که خود ما هم در تعیین آن سهیم بودیم دفاع می کردیم و نه تاکتیک های فرومایه استالینیستی ای که اخیراً در کار تشکیلاتی به صورت گسترده ای به کار رفته است. ۴- باز برای مخدوش کردن نقش این کمیسیون و تمسخر آن چنین سئوالاتی می شود. زیرا ما در باره دلیل تشکیل این کمیسیون، چگونگی عملکرد و فایده اش در اطلاعیه ای که به منظور آن بیرون آمد، برای همه توضیح دادیم. پس اینکه شما نخواستید و یا نمی توانید مفهوم آن را درک کنید، ناشی از خصلت بوروکراتیک شما است. والا ما در معرفی کمیسیون گفتیم که این کمیسیون با کمیسیون های کلاسیک درون جنبش چپ متفاوت است و تأکید کردیم که هر تشکیلاتی می باید چنین کمیسیونی را درون خود به رسمیت بشناسد تا بوروکراسی از بالا در تشکیلاتشان باعث خفه شدن صدای اعضای پایینی و یا اقلیت درون یک سازمان نگردد و رده پایین هر سازمان و یا اقلیت درون یک تشکیلات برای دفاع از خود ابزاری اصولی و قوی داشته باشد. ما هرگز ادعا نکردیم که سایر سازمان ها از کمیسیون ما برای داوری استفاده کنند، اگر هم به ما رجوع شود ما با کمال میل آن ها را راهنمایی می کنیم که چگونه این کمیسیون را بسازند و از آن به نظر ما چطور می توانند استفاده کنند و به این ترتیب مرعوب رهبری و بوروکراسی از بالا نگردند. ۵- باز هم آرام نوبخت با این اصطلاحات مغرضانه خود مشغول تمسخر رفیق ناصر است. ما معتقدیم که کمیسیون به مسائل نظری نمی تواند پردازد که چپ و راست زدن افراد برایش مهم باشد، حتی اگر آن فرد آرام نوبخت یا رفیق ناصر باشد. ۶- دقیقاً این حرف مازیار رازی می توانست درست باشد، به

شرط اینکه رهبری تشکیلات سالم باقی می ماند و از ابزار پست (مانند دروغ‌گویی، تهمت، ارعاب و تهدید) برای اهداف تشکیلاتی خود استفاده نمی نمود. یعنی هدف نباید وسیله را توجیه کند، زیرا وسیله سپس خود به هدف مبدل می شود و هدف و وسیله به طور مرتب با هم جای عوض می کنند. در این صورت، ما هم خیلی خوشحال می شدیم که رفقای جوان و فعال تر از خودمان را داشته باشیم که اهداف «گرایش» را به جلو سوق داده و بهتر کنند و ما از اینکه از آن ها بیاموزیم خوشحال هم می شدیم. ولی متأسفانه مازیار رازی در این راستا اهداف «گرایش» را به راست کشید و راه را برای فعالیت عناصر جاه طلب استالینیستی که برای کیش شخصیت به هر کاری دست می زنند، باز گذاشت و مجبور شد که جلو ما بایستند.



Changiz Kambakhsh

سئوال ۵: یاشارجان آیا به قول رفیق سیروس این درست است که پس از ۹ ماه کناره گیری بگویی که انشعاب کرده ایم؟ به نظر بیش تر دسیسه و دروغ می آید. آنوقت در اول اعلامیه نقل قول از تروتسکی میکنید که نیروی محرکه پیشرفت حقیقت است نه دروغ.

Std. ۱۵ · Gefällt mir ۲

سئوال سی و هشتم کمیسیون: رفیق یاشار در باره ی این سئوال هم می خواهید پاسخی بدهید؟

رفیق یاشار آذری: حتماً باز خطاب به آرام نوبخت که از آی دی فیسبوک چنگیز کامبخش استفاده کرده، باید بگویم که در بالا به رفیق شما مازیار رازی که با آی دی سیروس دانشفر کامنت گذاشته بود، در باره ۹ ماه کناره گیری به طور مفصل توضیح داده شد. اگر اسنادی که در این جزوه گرد آمده، مورد مطالعه دقیق و بی غرض قرار گیرد، نقل قولی که شما از تروتسکی در اینجا آورده و در واقع از اطلاعیه ما کپی کرده اید، کاملاً بجا است.



Said Sadeghi

رفیق چنگیز یک بار در کامنت قبلی عنوان کردم که فضای متشنج و تهمت و افترا و فحاشی و وارد شدن به مسائل شخصی و شخصیتی تا در رختخواب رفقا و تخریب و است که رفیق و یا رفقای بنا بر این جو و اتمسفر مجبور می شوند ادامه فعالیت‌های خود را در ظرف دیگری جستجو کنند و نه تقدم و تاخر در اخراج و استعفا و تاریخ و زمان آن اگر کسی این را متوجه نشود یا مغرض است و یا نمی خواهد بفهمد.

Std. ۱۴ · Gefällt mir nicht mehr · ۱



Said Sadeghi

از علیرضا در گرایش به عمد و آگاهانه به عنوان چکشی بر سر مخالفان و ضربه‌ی نهائی استفاده می شد و خود ایشان بنا به خصلت‌های درونی و به همراه آورده از گرایش‌ات استالینیستی دیگر از این وظیفه بسیار راضی و خرسند است، اصولاً ایشان در گرایش کاری جز این نداشته و ندارد. ایشان در طی چند سال فعالیت خود در گرایش نه تنها نتوانسته نه در ایران و نه در خارج کشور بنا به این خصلت‌های درونی خود کسی را به گرایش جلب کند، بلکه تعداد زیادی را به نسبت گرایش کوچک ما از لحاظ عددی، به دلیل وظیفه‌ی خود طرد و فراری نموده است.

Std. ۱۴ · Gefällt mir nicht mehr · Bearbeitet · ۱



Sirus Daneshfar

ممنون از شما **Aram Nobakht** رفیق آرام نوبخت. همه رفقا بخش ما در ایران، بی صبرانه در انتظار کارگر میلیتانت شماره ۷۷ هستیم که هم محتوای آنرا بخوانیم و بدست کارگران جوان برسانیم و هم از نظرات شورای دبیری در مقابل این «انشعاب» که دیگر کم کم معلوم شده است یک توطئه توسط رفقا سالمند و «از کار افتاده»، در مقابل پیشروی گرایش مارکسیست‌های انقلابی، بوده است. اینکه این رفقا سالمند از شرکت در بحث درونی دمکراتیک با شما رفقا امتناع کرده اند و خواهان علنی کردن بحث‌های درونی شده اند به ما نشان می دهد که این افراد محققاً قصد تخریب گرایش ما را دارند. علت بی توجهی و بی اعتنائی و امتناع از پاسخ گویی به سوالات ما هم، اکنون روشنتر شده است. ظاهراً این رفقا سابق (که

در گذشته مسلماً کارهای مثبتی هم انجام داده اند) از ما جوانان در ایران انزجار پیدا کرده اند. ظاهراً جای را در گرایش برای خود تنگ دیده اند و با علم کردن رفیق علیرضا بیانی خواهان حمله به تمام گرایش به خصوص جوانان در ایران هستند. رفیق چنگیز (که او را از نزدیک نمی شناسیم)، ظاهراً او هم تجربه نزدیک با کار ما در ایران دارد، به درستی اشاره می کند که در واقع پیش بینی رفیق مازیار رازی به این رفقا سابق سالهای پیش که با آمدن رفقا فعال جوان به گرایش، در صورت عدم کار سیاسی پیگیر و جدی، به کناری پرتاب می شوند، کاملاً درست بوده است. سکوت رفیق یاشار آذری و سعید صادقی و عدم دخالتگری ۲ رفیق سابق دیگر در این بحث ها به ما خوب نشان می دهد که این رفقا «صداقت» ندارند. بی صداقتی زیر لوای دفاع از «صداقت». روش بوروکراتیک و قیم مآبانه از بالا زیر لوای «دفاع از دموکراسی علیه بوروکراسی». واقعا عجیب است. چه بهتر این رفقا به راه خود ادامه دهند.

ما بخشی از رفقا در ایران از خدمتان سالهای پیش این رفقا سابق سپاسگزاریم. اما در عین حال خیلی خوشحال هستیم که این رفقا به راهشان جدا از ما ادامه می دهند. برایشان آرزوی موفقیت می کنیم. اما در ضمن هشدار می دهیم که دست از تخریب فراتر بردارند و آلت دست دشمنان ما و وزارت اطلاعات قرار نگیرند.

۱۱ Std. · Gefällt mir · ۲



یاشار آذری

نمی دانم رهبران گرایش چرا پشت آیدی های دیگران قایم می شوند و حرف هایشان را تکرار می کنند. البته می دانم اگر محکوم شدند به اسم رهبری تمام نشود. شماها هنوز یاد نگرفته اید که به دیگران امر و نهی نکنید و دستور ندهید که ما چه کاری باید بکنیم و چه کار نباید بکنیم. ما فهم شعورمان به اندازه کافی هست، تمام این کارها در حضور رفیق مازیار رازی صورت گرفته و او هم با سکوت اش مهر تأیید به این کارها زده. شما با تمام این کارهایتان می خواهید حتی بیرون از گرایش با ترندهایی که اینجا اجرا می کنید. از نوشتن واقعیت ها، ما خودداری کنیم. واقعا که.

۱۱ Std. · Gefällt mir



یاشار آذری

ما هم به شما و هم طبقه ی کارگر ثابت می کنیم که این هم یک انشعاب است و هم چرا در گرایش یک خط بوروکراسی به سرعت در حال رشد است و گرایش فرق اش

با افراد درون آن چیست و یا ما چرا خودمان را بخشی از گرایش می دانیم و.....
برای گرفتن جواب باید صبر کنید. دستپاچه نشوید. همه این ها جزوی از مبارزه ی طبقاتی است.

Gefällt mir · ۱۱ Std.



یاشار آذری

رفیق دانشفر و یا بهتر بگویم رفیق رازی ما سنوالات شما را حتما جواب خواهیم داد. این آیدی را هم که ۱۶ سپتامبر باز کرده ای به شما تبریک می گویم و از اینکه سعی می کنی از این طریق تبلیغی هم برای گرایش و تلویزیون تان بکنی. درک ات می کنم.

Gefällt mir · ۱۱ Std.

سئوال سی و نهم کمیسیون: رفیق یاشار شما از کجا متوجه شدید که سیروس دانشفر همان مازیار رازی است؟

رفیق یاشار آذری: اولاً اینکه از فرهنگ لغاتی که استفاده کرده که دقیقاً سبک حرف زدن و نوشتن مازیار رازی است. مانند «سالمند» و «از کار افتاده» و این سبک از بیان تنها در اینجا نسبت به ما ادا نشده، بلکه در گذشته از این کلمات و شبیه اینها در انتقاد از مخالف خود استفاده می کرد. از جمله «کارگر بازنشسته» بود که در نوشته هایش دیده می شود.

همان طوری که قبلاً هم اشاره کردم، در این پُست مازیار رازی پشت آی دی سیروس دانشفر و آرام نوبخت پشت آی دی چنگیز کامبخش و کیهان پنهان شده اند. دقیق تر بگویم پُست کیهان تماماً حرف های آرام نوبخت، ولی در پُست های چنگیز کامبخش ما جایی که خود چنگیز نظر داده است را می توانیم از تهمت ها و لحن غیراصولی آرام نوبخت تمیز بدهیم.

برای مثال به این جمله سیروس دانشفر توجه کنید: «اینکه این رفقا سالمند از شرکت در بحث درونی دمکراتیک با شما رفقا امتناع کرده اند و خواهان علنی کردن بحث های درونی شده اند به ما نشان می دهد که این افراد محققاً قصد تخریب گرایش ما را دارند.» کسانی به ادبیات نوشتاری مازیار رازی آشنایی دارند، به راحتی تشخیص می دهد که این طرز بیان او است و یا "بی صداقتی زیر لوای دفاع از «صداقت»" جمله ای است که در آخرین

نشست ما با او به این شکل به خود من گفت: «...آمدی زیر لوای بحث سیاسی بوروکراسی این مسائل را مطرح کردی». شما ملاحظه کنید که تا چه اندازه این سبک بیان به هم شباهت دارد. از این جهت است که برای ما تشخیص اینکه پشت این آی دی های فیسبوکی چه کسانی قرار دارند، کار بسیار ساده است. در ثانی سیروس دانشفر وقتی ما انشعاب می کردیم، نه جزو اعضای «گرایش» بود و نه «احیاء»، باید دید که این اندازه اطلاعات درونی را او از کجا به دست آورده که این طور از موضع بالا صحبت می کند؛ گویی او سال ها دست راست مازیار رازی بوده و از تمام زیر و بم های گروه با اطلاع می باشد! این خود نشانه تزویر و ریاکاری مازیار رازی را نشان می دهد.



Said Sadeghi

این مهم نیست که پشت هر آی دی چه فردی قرار دارد همین قدر کافی است که بدانیم از جانب چه فرد و یا افرادی دهان به تهمت و افترا و ایجاد جو شانتاژ میشود، کاملاً واضح است سیروس دانشفر به درستی درس خود را در گرایش و در کنار افرادی مانند علیرضا و آرام به خوبی آموخته دلیل دخالت نکردن بعضی رفقا هم به همین دلیل است. جایی که منطق و عدالتی وجود نداشته و به جای آن تهمت و افترا در دهان مداوم و رایج است واضح است که تمایلی به ادامه این بی فرهنگی غیرکارگری و غیرکمونیستی وجود ندارد. به رفیق یاشار هم توصیه می کنم زحمت جواب دادن نه به اعضای داخل و نه خارج به خودت نده. سالی که نکوست از بهارش پیداست، گرایشی که رفقای داخل کشورش سیروس دانشفر و خارج از کشور علیرضا بیانی باشند آینده آن مشخص است، ولی ما یعنی کمیسیون تلاش خود را خواهد کرد و از مبارزه علیه بوروکراسی غیرکارگری و بورژوایی دست بر نخواهد داشت، و امیدواریم که فساد اخلاقی که از بورژوازی حاکم یعنی جمهوری اسلامی برای جوانان ما به ارث گذاشته از بین ببریم، به امید آن روز و آرزوی گرایشی مارکسیستی بدور از اخلاق بورژوایی حاکم، ما این بحث ها را نه در اینجا بلکه رو به جنبش و علنی ادامه خواهیم داد.

Gefällt mir · ۸ Std.



Aram Nobakht

کار ما رسماً با شما تمام است. شما اوج گجی و بی ربطی خود را، و اینکه حتی بر بحث های خودتان هم سوار نیستید (چون اصولاً بحثی ندارید) برای هر مخاطب غیر مغرضی به معرض نمایش گذاشتید. این به اصطلاح «انشعاب» شما نه فقط منجر به

کندی فعالیت های ما نشد، که کیفیت و سرعت آن را چند برابر بیش تر کرد و این خود به تنهایی نشان می دهد که شما زانده و در بهترین حالت مانع بوده اید. حضور شما تناقض بود، و این تناقض باید دیر یا زود حل می شد. هر کسی بر مبنای سهمی که ایفا می کند، جایگاه و اعتبار خواهد یافت، نه با نوشتن بیوگرافی و مبارزات دن کیشوتی. تراشیدن یک حوزه برای باقی مانده شما، آن هم در شرایطی که افرادی با انگیزه و قابلیت های به مراتب بیش تر پشت در بودند، یک امتیاز بوروکراتیک محسوب می شود و بسیار خوشحالم که بر مبنای پرنسیپ نه فقدان چنین امتیازی (در واقع «باج»)) به شما نپرداختیم، که برعکس در دفاع از پرنسیپ ها در مقابل شما ایستادیم. کار جدی، افراد جدی می طلبد. گرایش ما یک تنه در مقابل کوهی از احزاب بی در و پیکر و بی ربط به طبقه کارگر ایستاد و بیش از آنچه در توان داشت به کار برد، ولی در این عرصه کم نیاورد. «کمسیون» من درآوردی شما که جای خود دارد. کسانی مثل تراب ثالث که از خواب زمستانی بیدار شده و در اینجا کامنت می گذارد، بیش ترین ضربات را از پشت زد، ولی نهایتاً خود الان برخلاف تنوری هایش، به آلت دست راه کارگر تبدیل شده و یک گوشه منزوی نشسته تا هر از چندگاهی مصاحبه ای با او ترتیب دهند. این هم درس عبرت برای شما، که بدون جمع و کار تشکیلاتی- حتی در صورت داشتن تنوری های صحیح- هیچ چیزی نخواهید بود؛ و چنان به حاشیه پرتاب خواهید شد که اثری از شما باقی نخواهد ماند. بنابراین بروید با این دکانی که ساخته اید چند صبحی خوش باشید. شما نقداً سوخته اید.

Std. ۴ · Gefällt mir ۲ ·



Sirus Daneshfar

رفیق آرام نشریه کارگر میلیتانت شماره ۷۷ در ۱۵۲ صفحه را همین الان روی سایت دیدم. داریم دانلود می کنیم فردا مطالبی از آن ها را در محلات کار رفقا پخش خواهیم کرد. تشکر از اطلاعیه شورای دبیری در مورد این «انشعاب» کاذب. منهم مانند شما بسیار خوشحالم که این نیروی مخرب بازدارنده کارهای تشکیلاتی بیرون رفت. با آرزوی سلامت فکری و جسمانی برای همه این رفقای سابق. به درود!

Std. ۳ · Gefällt mir ۱ ·

سئوال چهلم کمسیون: رفیق یاشار در این باره چیزی می خواستید بگویید؟

رفیق یاشار آذری: واقعاً جای تأسف است که کسی که خود را رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی می داند، یعنی جناب مازیار رازی، با آیدی سیروس دانشور مجبور به پناه بردن به این اندازه غلو بشود.



Zhaleh Sahand

رفیق چنگیز، روی صحبت من با شماست. همانگونه که خود آنرا قبلا اعلام کرده اید من خواهشمندم که در مسائلی که زمان خود را برای بازگو کردن آن ها می طلبید، دخالت نکنید. دیگر دوستان شما مستعصانه و عامدا روند منطقی و دلایل جدایی دوستان را با هتک حرمت آنان و پیشداوری های مکانیکی خود به لوث کشیده اند، و این حربه ای بسیار فرصت طلبانه و فراتر از ان تهدیدانه به نظر میرسد. و برای هیچ انسان باهوش کمونیستی اینگونه حربه ها نه دیگر خاموش به نظر میرسند و نه دیگر کارایی دارند. در مورد اینکه متاسفانه بسیاری از کمونیستها بدلائل امنیتی مجبورند خود را زیر نام دیگران قایم کنند، هم هیچ تردیدی نیست، ولی برای گروهی که کار عملی میکند، داشتن چندین فیسبوک اکانت به هر دلیلی منجمله نمایش کمیتی خود، کاری بغایت غیر اخلاقی است. بازگرد گرایش متاسفانه آمیخته با تحکیم دستورات خود و پوشاندن آن ها در هاله ای مقدس است. تحمیل نظرات و سفسطه جویی در مورد آنان، روندی بسیار آشنا در گرایش است که من عملا برای آن ها دلایل خود را دارم، ولی بدلیل آنکه نه خود را فکرا و اخلاقا جزیی از آن میدانم، به هیچ وجه حاضر به گذاشتن وقت خود بر روی آن نیستم و در این راستا همه اعضای فعال گروه بجز یاشار سهیم بوده اند. بنابراین با اهمیت ندادن به اراده انسانها در مورد حدود اختیاری خود، که دست آوردی ارباب گرایانه است، دوستان شما نمی توانند کسی را مجبور به پاسخ گفتن به هیچکس، منجمله به آن هایی که تا چند روز پیش هویت و فعالیت فیسبوکی نداشته اند، بکنند. این برخوردهای محورگرایانه، فرصت طلبانه، و اقتدارگرایانه، نه تنها نارسیمتی به نظر میرسد، بلکه در نگاهی دقیقتر نشانه استیصالی است که نمایندگانش در بازنگری به روند نظری و تشکیلاتی خود داشته اند و با ارباب می خواهند بر ان پرده بپوشانند، غافل از آنکه، تنها پاسخ انسانی و مارکسیستی به روند ایجاد شده،، ایجاد توازن مارکسیستی است، که همانا برخوردی مادی به روند سیاسی جنبش چپ به صورت کلی است که از تاثیرات سازماندهی غیر دموکراتیک در امان نیست و آنکسی که با فشار و بی حرمتی و زور میخواهد اثبات کند که کمونیست کاملی است، باید که به دنبال روانشناسی خوب بگردد. برخورد اعضای گروه گرایش در چند روز گذشته برای آن هایی به مثل من که مسائل اخلاقی در حاشیه سازمانیابی کمونیستی را، تنها عامل سلامت آن میدانند، هیچ بازده ای به جز انزجار باقی نگذاشته است و مهمتر از همه اینکه بسیاری از این افراد در عمل ثابت کرده اند که نه درکی از آزادی دارند و نه درکی از نسبیت دریافت مارکسیستی پدیده ها در جامعه ای که سراپا آمیخته به الام و افکار بورژوایی است و همه ماها به میزان معینی از آن ها بهره برده ایم و یا بریده ایم و آنکه هیچ جایی برای احتمالات در روند کاری خود باز نمی گذارد، نه انسانی فرهیخته، بلکه حامی اخلاق ارباب و رعیتی است که در

این چند روز کرارا شاهد آن بوده ایم و به یاشار توصیه میکنم که بگذارد این اتهامات و اراعات انجام بگیرد و تا زمانی که خود آماده نیست، پاسخی به آنان ندهد. بلاک کردن انسانها هم وقتی که حدود و مسنولیتهای اخلاقی خود را نمیدانند، حق هر انسان آزادی است. در پایان دوباره، علیرغم آنکه بعضی از اعضای گرایش، پروسه بازنگری روند کاری گروه را به این سمت و سوی نازل کشانده اند، دوباره به یاشار توصیه میکنم که اگرچه تمام سعی خود را کرده است که از مجرای انسانی مسائل را بازتاب دهد، تحت تاثیر روند ایجاد شده، متانت و توازن اخلاقی و سیاسی خود را از دست نداده و تا به آخر، حامی تعقل و اخلاق مارکسیستی در ابراز اختلافات خود با گرایش مارکسیستی، بماند.

Std. ۲ · Gefällt mir nicht mehr · Bearbeitet · ۲



یاشار آذری

تمام حقایق بزرگ در ابتدا توهین به مقدسات تلقی می شوند و سپس به مسخره گرفته می شوند و در نهایت به عنوان امری بدیهی پذیرفته می شوند.

Min ۵۳ · Gefällt mir



یاشار آذری

رفیق رازی یا بهتر بگویم رفیق دانشفر شما تمام پل های پشت سرتان را دارید خراب می کنید. من دارم به این نتیجه می رسم که من از همین امروز باید به فکر ساختن اپوزیسیون چپ گرایش مارکسیست های انقلابی باشم خودت هم داخل گود این ها شده ای. و گرایش را با سرعت رو به انحطاط سوق می دهی. از شما انتظار نداشتم. آرام که درسته از تخصص های خوبی برخوردار است ولی تمام کارهایش از روی جوانی و بی تجربگی اش است. از او انتظار ندارم. علیرضاهم وضع اش معلوم است. ولی تو هم آب روی دست آن ها ریختی. متأسفم هم برای شما و هم برای خودم که بعد از ۱۴ سال شما را تازه شناختم.

Min ۲۳ · Gefällt mir



Aram Nobakht

جناب یاشار آذری؛ شما همین کمیسیون خود را یک ماه حفظ کنید، درست کردن اپوزیسیون چپ پیش کش. چند سؤال بارها در اینجا مطرح شد، که باید جواب

بگیرد؛ اول، اگر این «انشعاب» است، چرا شخص شما ۹ ماه قبل کناره گیری کرده بودی و امروز یاد انشعاب افتادی؟ دوم، اختلاف برنامه ای مورد اشاره شما چیست؟ سوم، اگر در گرایش خط انحرافی و ارتجاعی مستولی است، چرا اعلام کرده اید که از آن دفاع می کنید و حتی کسانی مانند آقای سعید صادقی مطالب و نشریات را به اشتراک می گذارند؟ چرا خود کمیسیون فعالیت نظری و عملی انجام نمی دهد؟ لطفاً به جای برخوردهای پلیسی و کارآگاهانه و همین طور موعظه کردن از اخلاقیات، این ها را به طور فشرده پاسخ دهید. شخصاً بنا به همین موارد، کمیسیون خودخوانده شما را مشتی شارلاتان ارزیابی می کنم که قصد تخریب دارند و در همان سطح نیز به آن ها واکنش نشان می دهم. شما می گویی کسی اجازه ندارد از موضع بالا و امر و نهی صحبت کند؛ بسیار عالی، این دقیقاً حرف من هم هست. چه کسی و در کجای جنبش کارگری ایران از شما درخواست کمیسیون و تعلیم اصول دموکراسی کرده است؟ شما بر مبنای رأی چه کسانی اصلاً انتخاب شدید که حالا در مقام استاد برای من و دیگران موعظه سر می دهید؟ حقیقتاً این جمله مارکس عالی است که یک آموزگار، باید مشخص کند خود کجا آموخته است. شما که به گفته صریح آقای سعید صادقی، سه سال دست به سیاه و سفید نزده اید، بر مبنای کدام دخالتگری به خود اجازه می دهید که در مقام کمیسیون اخلاق بوروکرات شناسی عمل کنید؟

Gefällt mir · ۱۵ Min

سئوال چهل و یکم کمیسیون: آیا رفقا به این صحبت ها پاسخی دارند؟

رفیق یاشار آذری: من مایلیم که به نکاتی از این صحبت آرام نوبخت جواب دهم: در مورد سئوال اول، می دانید که جلوتر پاسخ داده شد. در مورد اختلاف برنامه ای، لازم است روشن کنم که تا آنجایی که به کمیسیون مربوط می شود، در کل این جزوه و بخصوص در جمع بندی توضیح داده شده و می شود. بقیه مسائل خارج از ظرفیت این کمیسیون می باشد. مورد بعدی در باره حمایت از «گرایش» هم باز جلوتر توسط همه رفقا جواب داده شده است. در باره اینکه آرام نوبخت می گوید «شما می گویی کسی اجازه ندارد از موضع بالا و امر و نهی صحبت کند؛ بسیار عالی، این دقیقاً حرف من هم هست.» باید بگویم که خیر، این نه تنها حرف شما نبوده، بلکه مدارکی که ما تا کنون در این نوشته ارائه کرده ایم، خلاف این را ثابت می کند و من مجبور به توضیح در اینجا نیستم، زیرا برای خواننده کاملاً واضح است. اما در باره اینکه می گوید «چه کسی و در کجای جنبش کارگری ایران از شما درخواست کمیسیون و تعلیم

اصول دمکراسی کرده است؟ شما بر مبنای رأی چه کسانی اصلاً انتخاب شدید که حالا در مقام استاد برای من و دیگران موعظه سر می دهید؟» باید اضافه کنم که ایشان از موضع کاملاً بوروکراتیک و به منظور ارعاب ما این چنین سئوالی را مطرح کرده است، زیرا کسی اطلاعیه های ما را خوانده و یا تا اینجا با نظرات ما آشنا شده باشد، باید بداند که تعریف ما از این کمیسیون چه بوده و در نتیجه متوجه می شود که آرام نوبخت در اینجا تا چه اندازه مغرضانه با تعریف ما از این کمیسیون برخورد کرده و سعی در مخدوش کردن واقعیت مفهوم این کمیسیون دارد. تنها مختصر بگویم که همان طوری که جلوتر به طور مفصل توضیح داده شده، این کمیسیون با تمام کمیسیون های کلاسیک در جنبش سوسیالیستی/کمونیستی فرق اساسی داشته و سابقه نداشته است.

همان طوری که پیش تر در این جزوه توضیح داده شده، این کمیسیون برای اعضای پایین هر تشکیلاتی که به آن ها از طرف رهبری اجحافتی صورت گرفته و آن ها تشخیص می دهند که نمی توانند مسائل را درون جلسات تشکیلات حل و فصل نمایند، می تواند شکل بگیرد. برای تشکیل چنین کمیسیونی نیاز به اجازه نیست. کسانی که حق اشان از طرف رهبری پایمال شده، می توانند این کمیسیون را در کنار تشکیلات بسازند و ما هرگز ادعا نکردیم که این کمیسیون ما خواهد بود که به مسائل دیگران رسیدگی خواهد کرد، بلکه چنین کمیسیونی مجزا از ما در هر تشکیلاتی می باید وجود داشته باشد، حتی درون حزب پیشتر کارگری.



یاشار آذری

رفیق آرام تروتسکی هم تا به روی کار آمدن فاشیزم در آلمان از حکومت کارگری شوروی در مقابل سرمایه داری دفاع می کرد، این دلیل بر درست بودن حکومت شوروی و یا شخص استالین نبود. حالا هم از خط سیاسی گرایش دفاع کردن به معنی دفاع کردن از رهبران آن نیست. شما می خواهید ما را مجبور کنید که اینجا جواب تان را مختصر بدهیم ولی ما جواب تان را مفصلاً خواهیم داد. شارلاتان خواندن ما توسط شما، برای من عجیب نیست، کسی که زیر دست علیرضاییانی درس انقلابی بیاموزد از این بهتر نخواهد شد. حالا این چهره خوب شماست در مقابل انزار. ولی ما را نمی توانید به این حوزه ها بکشید.

Gefällt mir · Bearbeitet · ۲۷. November um ۲۳:۵۰



Aram Nobakht

هرچند خاطرم نیست که دقیقاً چه زمانی و کجا «فاشیزم» در شوروی روی کار آمد، منتها شخص شما همان فردی هستید که برای نقد به بوروکراسی، جزوه مندل را از رو می خوانید، بدون آنکه قادر باشید حتی موضوع را خود پیروانید، چون اصلاً متوجه نشده اسد. از زمان آغاز این بحث مدام کلی گویی هایی صورت گرفت برای مخدوش کردن موضوع. بدتر آنکه جداً خود را در مقام رهبری و مبارزه علیه بوروکراسی یافته اید. این را بعداً «مفصلاً» توضیح بدهید که چرا وقتی «جمع» بنا به رأی «دمکراتیک اکثریت» تصمیم به انتشار فایل های ورود می گیرد، شخص شما به رأی جمع بی اعتنایی کرده، و به راحتی چون در اقلیت قرار گرفته اید قهر می کنید؟ آنجا هزاران دلیل می آورید مبنی بر اینکه در صورت انجام این کار دیگران سوء استفاده می کنند. بسیار عالی. چه طور زمانی که شخص من برای نوشتن مطلبی و چند نقل قول خواهان فایل مطلبی می شوم که منتشر نگردیده و در نزد شخص شما به صورت فایل ورود موجود است، از موضع بالا و کدخدا منشانه، باز هم امتناع می کنید؟ اگر کار شما تایپ مطالب بوده، می توانستید آن را بدون عضویت در یک گرایش هم انجام دهید. می توانستید مستقلاً برای شخص خود این کار را انجام دهید، اما وقتی برای جمع کاری صورت می گیرد، آن فعالیت متعلق به شخص است. این درک کاسیکارانه شخص شماست که نسبت به چنین چیزهایی احساس مالکیت می کنید. در عرصه سیاست یک چیز را بسیار بسیار خوب یاد گرفته بودم. و آن اینکه باید با نهایت صراحت و شفافیت صحبت کرد. این چیزی است که نه شخص شما و نه بسیاری دیگران ظرفیت آن را ندارند.

۵۷:۲۳ · Gefällt mir · ۲۷. November um ۱

سنوال چهل و دوم کمیسیون: رفیق یاشار شما در این باره پاسخی دارید؟

رفیق یاشار آذری: من می خواستم پیش از هر چیز توجه خوانندگان را به این برخورد آرام نوبخت جلب کنم که می گوید «هرچند خاطرم نیست که دقیقاً چه زمانی و کجا «فاشیزم» در شوروی روی کار آمد...». همین طوری که ملاحظه می کنید، نهایت تخریب را به منظور منحرف کردن اذهان دیگران در مورد بحث من به کار برده است. اگر کمی دقت کنید در پست بالاتر من از «فاشیزم در آلمان» نام بردم، نه در شوروی! این شخص که در شورای دبیری

گرایش مارکسیست های انقلابی نشسته، طبیعتاً نمی تواند در اینجا نوشته من را اشتباه خوانده و یا فهمیده باشد. لذا به سبک بوروکراتیک خود مسأله را قلع و قمع می کند، تا اذهان دیگران را از مسأله اساسی به دور نگهدارد و به جای اینکه دیگران از او بازخواستی بکنند، ما را مورد سؤال قرار بدهند. این دقیقاً بخشی از خط انحرافی جدید در رهبری این گرایش است که از طریق علیرضا بیانی از ابتدا بر روی سر این گرایش مستولی گردید.

در باره مشکل وردهای آثار کلاسیک و هر نکته‌ی دیگر در رابطه با انتشارات نشر کارگری سوسیالیستی، خوانندگان به بخشی که به این مشکل اختصاص داده شده، رجوع می دهم.



Ali Reza Bayani

سر ناسزایان برافراشتن؛ وز ایشان امید بهی داشتن، سر رشته خویش گم کردن است، به جیب اندرون مار پروردن است (رفعت)

همیشه گارد بسته ای داشته ام در مقابل کسانی که در گام اول با پوشش "صدافت و شرافت و رفاقت" و نظایر این خودنمایی می کنند. توصیه اکید بر اساس عمری زندگی سیاسی و شخصی این را به من یاد داده که سنسورهایم شروع به آژیر کشیدن می کند وقتی با کسی روبرو می شوم که با این مفاهیم وارد نظر و بحث دخالت می شود، یاد گرفتم که این به شدت بد بو است و باید مراقب بود، فرصتی پیش بیاید انبوهی از مصادیق این حساسیت ها را بیان خواهم کرد، اما تا جایی که به این فرد پنهان شده پشت عکس کارل مارکس بر میگرده، عمیقاً معتقدم که با مفاهیم فوق به شدت غریبه و از آنها به روش کاسبانه ای استفاده کرده و به همین مفاهیم به شدت آسیب وارد می کند.

یاشار آذری در ادامه بحث قبل خود با من که تکرار می کرد وقت ندارد و باید برود و ... آی دی مرا بلوک کرد، بعد وقتی با اعتراض رفیق کیهان روبرو شد، پس از اینکه دوباره آن بلوک کرده گفت ؛این از "ترفند های علیرضا بیانی" است!!

یاشار آذری، تو که نهایت "صدافت و شرافتی" منظوره به آن آدم بی شرفی بود که مدام از شرف و صدافت حرف میزند و از این ها دستمایه آخوندی می سازد، بعد بلافاصله در لباس کارآگاهانه همیشه گی اش می رود کشف توطئه می کند. شارلاتانیسم شاخ و دم ندارد، از جمع چنین رفتارهایی به صورت شخصیت ثابت تثبیت می شود. این شایعی است که اگر کسی شجاعت انجام عملی را نداشته باشد که بتواند از آن دفاع کند و همان عمل را به گردن کس دیگری بگذارد. یاشار آذری برای

اینکه بفهمی چقدر حق با من است به این سوال ساده، نه بعد ها وقتی به پرسش های خودت پاسخ دادی، بلکه همین الان جلوی جمع حاضر بگو آیا اکنون من در لیست فیسبوک تو هستم یا خیر، اگر خیر، چرا و چه کسی آن دیگری را حذف کرد تا به این ترتیب معلوم شود چه کسی از این «ترفندها» استفاده می کند و دوز صداقتش هر لقمان حکیمی را هم شرمند می کند.

۳۷:۰۰ · Gefällt mir · Gestern um · ۱

سوال چهل و سوم کمیسیون: رفیق یاشار جواب شما چیست؟

رفیق یاشار آذری: در بالا طرز برخورد یک اکثریتی و برداشت او از صداقت در یک تشکیلات انقلابی را ملاحظه کردیم. اما ببینیم تروتسکیزم در این باره چه می گوید. تروتسکی در کتاب «برنامه ی انتقالی» می گوید: «...عالی ترین اخلاق همانا انقلاب اجتماعی است. کلیه ی آن شیوه های خوب هستند که آگاهی طبقاتی کارگران را بالا ببرند، در آنان نسبت به نیروهایشان اعتماد به وجود بیاورند و آمادگی آنان را برای فداکاری در راه مبارزه تقویت بکنند. شیوه های غیرمجاز هستند که در ستمزده گان نسبت به ستمگران احساس ترس و اطاعت را کشت کنند، روحیه ی عصیان و خشم را خرد کنند، و یا بجای اراده ی توده ها، اراده ی رهبران را بگذارند؛ بجای ایمان، اجبار را؛ به جای تجزیه و تحلیل واقعیت، عوام فریبی و دغل را بگذارند. به همین دلیل سوسیال دموکراسی که مارکسیزم را به فحشاء می کشاند و استالینیزم - این برابر نهاد بلشویزم - هر دو دشمن خونی انقلاب پرولتاریائی و اخلاق آن هستند. واقعیت را از روبرو دیدن؛ به دنبال خط حداقل مقاومت نرفتن؛ هر چیزی را به نام واقعی آن چیز خواندن؛ به توده ها حقیقت را گفتن، ولو اینکه این حقیقت تلخ هم باشد؛ از موانع نهراسبیدن؛ در چیزهای کوچک مثل چیزهای بزرگ صداقت داشتن؛ برنامه ی خود را بر پایه ی منطق مبارزه ی طبقاتی پی ریختن؛ شجاع بودن در زمان عمل».

البته این تنها یک نمونه از دید تروتسکی در زمینه ی اخلاق انقلابی است. نمونه های بسیار دیگری هم هستند.



Ali Reza Bayani

...آن دوره که جواب نمی داد مربوط به ۳ سال بی عملی ایشان بود که به قول یکی از هم منشعبین خودش در ۳ سال قبل از «انشعاب» کلمه ای هم تایپ نکرده بود. اکنون دیگر ایشان بسیار فعال شده و اگر چه انشعاب کرده اما هنوز خود را مسئول نشر کارگری سوسیالیستی دانسته و اسم خود را در ذیل هر صفحه ای که بتواند ثبت می کنند که کسی لحظه ای فراموش نکند این یاشار آذری در پشت عکس کارل مارکس است که این متون را تایپ می کند و ربطی به گرایش مارکسیست های انقلابی هم ندارد. به راستی اگر ربط می داشت، چرا با وجود ۹۹ درصد رای اعضای یک گرایش (از جمله رای مستعفیون کنونی) مبنی بر انتشار فایل ورود این متون، این "دشمن بورکراسی" با یک رای مخالف آن را نپذیرفت و از گرایش بیرون رفت و آن متون هم منتشر نشد. آنچه که این شوالیه های مدافع دمکراسی به عنوان بورکراسی معرفی کرده اند در واقع بورکراسی نبود، بلکه دمکراسی بی درو پیکری بود که با وجود رای اکثریت آرا باز برای اینکه به تریش قبای یک عضو برنخورد، همان می کند که او می خواهد.

۵۶:۰۰ · Gestern um · Gefällt mir · ۴

سئوال چهل و چهارم کمیسیون: رفیق یاشار در مورد اینکه علیرضا بیانی مدعی است که شما به مدت سه سال کاری انجام نداده اید، توضیحی دارید؟

رفیق یاشار آذری: همان طوری که آگاه هستید، علیرضا بیانی نیز به سبک آرام نوبخت، در مورد مسائلی که به کمیسیون ارتباطی ندارد، برخورد کرده و از هر دری برای مخدوش کردن حقایق و در نتیجه تخریب روحیه انشعابیون استفاده می کند. این است کادرسازی مازیار رازی برای شورای دبیری خود که سنگ اش را به سینه می زد. کل جواب های من در مورد اختلافاتم با «گرایش» را در باره این موضوعات را در بخش نشر کارگری سوسیالیستی آورده ام، اما در اینجا بسیار مختصر به چند نکته می خواهم اشاره کنم: در طول این سه سال، هر ماه من بیش از صد و شانزده ساعت، ساعتی ۶ یورو که می شود ۷۰۰ یورو از کار کارگری ام را به «گرایش» می دادم. در آن زمان، این کار من از جانب مازیار رازی تأیید و تشویق می شد و بخشی از تقسیم کار سیاسی من به حساب می آمد. در طول همان سه سال، تمام آثار کلاسیک را در

نشر کارگری سوسیالیستی یک بار دیگر اصلاح کردم. حجم این کار به هزاران صفحه می رسید. همزمان برای جلوگیری از شدت خستگی و کمی استراحت اغلب از اصلاح کردن به تایپ کردن مطالب تازه اقدام می کردم. از جمله، جلد اول که فقط سه بخش آن قبلاً تایپ شده بود و جلد دوم و سوم کاپیتال اثر مارکس و مقاله «کشف سرمایه» اثر ایزاک دویچر، ۱۱ صفحه و «ده روزی که دنیا را لرزاند» اثر جان رید، ۳۴۵ صفحه و «کمونیسم و خانواده» اثر آلکساندرا کلونتای، ۴۵ صفحه و «حق تعیین سرنوشت» اثر لنین، ۸۰ صفحه و «ایدئولوژی آلمانی» اثر مارکس ۱۰۵ صفحه و «جنگ داخلی در فرانسه» اثر مارکس، ۱۴۲ صفحه می باشند. لیست کامل این مطالب تایپ شده آن دوران را در بخش مربوط نشر کارگری سوسیالیستی توضیح داده ام.

رفیق یاشار آذری: پس با اجازه رفقا به ادامه نوارهای ضبط شده توجه می کنیم. در اینجا باز نوبت به مراد شیرین رسید:

«در بحث دوم رفیق یاشار مسأله کمی روشن تر شد یعنی رفیق یاشار می گوید که ضامن اینکه دموکراسی رعایت بشود باید با بوروکراسی مبارزه بکنیم و یا اگر کمیسیون کنترلی که هست اگر این کارش را درست انجام بدهد، ضامن اش رهبری نمی تواند باشد، باید پایه ها ضامن اش باشند و گفت که اکثریت طرفدار رهبری است. خوب این ها از بدهیات است. مسلّم است اکثریت رأی داده به آن رهبری و آن جدائی را هم که شما می بینید بین پایه ها و رهبری اساس مشکلاتان را تشکیل می دهد. فکر می کنید که رهبری نمی تواند، دقیقاً رهبری باید چیز باشد، اگر رهبری نمی تواند ضامن به کار گذاشتن دموکراسی داخلی باشد و اگر رهبری اولین مبارز علیه بوروکراسی نباشد این تشکیلات اساساً مشکل خواهد داشت و در اصل بحثی که دارید شما می کنید این است که شما با اکثریت مسأله ای ندارید تا زمانی که موضع شما مخالف اکثریت نباشد و اگر موضع شما در اقلیت قرار بگیرد و باز اکثریت

کارش را انجام بدهد، بعد آنجا مشکل پیدا می شود، چون که خوب نظر تان مخالف است.

و چیزهای عجیب و غریبی مثلا اگر از قبل اگر توی دستور جلسه نبوده در یک جلسه دموکراتیک اول جلسه تنظیم می کند دستور جلسه را حتی می تواند کفش را کنار بگذارد یا یک مطلبی را اضافه بکند یا یک چیزهایی را بالا پایین بکند یا یک چیزهایی را کم بکند.

بحثی که شما الان کردید این بود یعنی اعتماد به رهبری ندارید و این را نباید فراموش کنیم که این رهبری وقتی از طرف اکثریت که به رهبری رأی داده و این رهبری نماینده آن اکثریت هست و نباید پایه ها را جدا بکنیم و نه پایه ها را به عنوان یک چیز متضاد و متخاصم با رهبری، پایه ها رأی دادند به رهبری، مگر اینکه این رهبری از مسکو یا مثل حزب توده یعنی یک عده ای که کسی به آن ها رأی نداده بلکه از طرف مسکو تعیین شده اند، آره در آن مقطع می شود گفت رهبری ضامن هیچ چیزی نیست. پایه ها یک طرف و آن رهبری یک طرف. ولی اگر اعضاء و پایه ها اگر رأی داده اند آن عده ای که از طرف اکثریت در رهبری هستند، یعنی اگر هفتاد درصد به رهبری داده اند پس رهبری هم خط همان هفتاد درصد را دارد یعنی آن سی درصد نماینده آن اقلیت باید باشند.

اساس مشکلی که رفیق یاشار دارد این است که ته دلش قبول ندارد که اکثریت کارش را باید جلو ببرد و اگر هم یک رسیدگی شد. مثلا یک نظر مخالف داده شد یعنی نگاه کردند ولی قبول نکردند و به اندازه کافی بهش اعتناء نکردند باز حق اکثریت هست که کارش را ادامه بدهد و آن کسی که در اقلیت هست باید سعی بکند با حوصله قانع بکند و اگر فکر می کند اگر نظر

مخالفی که دارد نظر درستی هست یعنی نظری هست که واقعا باید پایش بجنگد باید آن جنگ را ادامه بدهد و صرفاً وقتی که این را اجازه بهش ندهند و آن موقع سر انشعاب و جدائی این ها می رسد. ولی تا زمانی که فقط یک بار آدم رأی نمی آورد می گوید که مثلاً من کاسه کوزم را جمع می کنم، می روم. این واقعا کار یک فرد سیاسی نیست، حالا چیزهای دیگر را کنار بگذاریم، اگر کسی جدی برخورد می کند، صرف اینکه یک بار رأی نیاورد، رأی مخالف را آورد، فکر می کند که دارد یک بحث خیلی مهم را ارائه می دهد ولی دیگران تحویل اش نمی گیرند و آن فرد خیلی تیز هست و چهار قدم از دیگران جلو هست ولی بقیه به آن آگاهی نرسیده اند، خوب دیگر نرسیده اند، کارش نمی شود کرد و باید آن فرد با حوصله توضیح بدهد و امیدوار باشد براساس اینکه وقتی مبارزه در جامعه حادثر شد و آگاهی بیش تر بشود و بقیه بیایند به نظریات خودش برسند.

چیزهایی که رفیق سعید می گوید که ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی رهبری است این بحث خیلی جالبی است، چون که ما مارکسیست ها حداقل بیست، سی سال است که می گوئیم مسأله ی مارکسیزم مسأله ی ایدئولوژی نیست و انواع اقسام بحث ها است، مازیار این بحث را چندین بار کرده و بقیه هم کرده اند. اینکه نظر گرایشی یا تشکیلاتی نظر رهبری هست، بله و این مسأله ی رهبری را نفی می کند و این است چیز دموکراتیک، اگر رهبری نماینده ی نظر اکثریت است، حق دارد نظر تشکیلات را جلو ببرد. حق دارد این را در عمل همه جا هر جایی که آن تشکیلات فعال هست آن را پیاده بکند. حالا بگوئیم سی درصد مخالف هست و آن سی درصد هم اتفاقاً موضع اش در تاریخ نشان داده که درست خواهد بود، ولی در آن مقطع در اقلیت هست فقط نمی تواند که با زور

بگویند که چون که موضع من رادیکال تر از شماها هست پس دموکراسی را اینجا شما زیر پا بگذارید چون که نظر ما درست است. خوب رأی نیاوردید باید بمانید و بقیه را قانع کنید.

به نظر من مشکل شما این است، اکثریت حتی اگر اشتباه هم می کند تا زمانی که در اکثریت هست این کار دموکراتیکی است. به اصطلاح فروپاشیدن روند جلو رفتن کار اکثریت است که بوروکراتیک است.

در ضمن در آخر این را بگویم که من خیلی متأسفم از اینکه رفقانی که این جلسه اول یا دوم یا سومشان هست که مجبور بودند که به نظر خودشان است که این بحث ها را بدون شروع یا بدون خط باشند گوش بدند ولی متأسفانه این بحث ها پیش آمده و امیدوارم که این نوع بحث ها در آینده پیش نیاید و بحث های اساسی تر و مرتبط تر به نیازهای جنبش کارگری.»

رفیق سعید صادقی: منظور من از «ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی رهبری است» ایدئولوژی حاکم در «گرایش» بود. یعنی خطی که از بالا در «گرایش» با ابزارهای غیردموکراتیک خود به پایین تزریق می کرد، بود و من در آنجا در رابطه با مارکسیزم صحبتی نکردم و بحث آن جلسه مربوط به مسائل و مشکلات در «گرایش» و «احیا» بود که مراد شیرین با تردستی سعی در منحرف کردن بحث من کرد.

مراد شیرین، در اینجا البته توضیح نمی دهد که این رأی «اکثریتی» که از آن صحبت می کند و می گوید که رهبری «اکثریت» را با خود دارد، چگونه و در چه فضایی کسب شده است. آیا «اکثریت»ی که مازیار با خود داشت، ناشی از همان تماس های محفل و تک تکش با هر یک از ما نبود؟ مراد شیرین خود حقیقت را خوب می داند، زیرا بارها اتفاق افتاده بود که در جلسات خودش

رهبری را زیر ضرب می‌برد و اگر درست می‌گفت ما هم از او حمایت می‌کردیم، اما بعد برای مدتی سکوت می‌کرد و در جلسات دخالت نمی‌کرد و پس از طی چند جلسه، به ناگهانی در بحث‌ها شرکت می‌کرد و موضع صددرصد موافق رهبری را می‌گرفت و با ما مخالفت می‌کرد. بارها من مات و مبهوت می‌ماندم که ما آمدم از او در مقابل رهبری حمایت کردیم، اما حالا خودش سر همان بحث موضع رهبری را گرفته و من می‌ماندم که چه اتفاقی افتاد! در نتیجه همین زیر و رو شدن‌ها و تناقض در گفتار رفقایی مانند همین مراد شیرین بود که من به تدریج متوجه تأثیر این تماس‌های خصوصی مازیار رازی با خودم شدم و فهمیدم که من تنها کسی نیستم که با او خصوصی تماس گرفته شده و توجیح می‌شد.

رفیق سارا قاضی: ببخشید، مثل اینکه بعضی‌ها مغزشان کار نمی‌کند و مطالب را مانند یک کامپیوتر یاد می‌گیرند؛ یعنی فقط همان اطلاعاتی را که به آن بخورانی از آن می‌توانی طلب کنی و بس! آنان قادر به تشخیص شرایط و تطبیق آموزش‌های تئوریک خود با واقعیات نیستند. برای نمونه این مراد شیرین است. یک کلمه از حرف‌هایش در این جلسه ربطی به بحثی که رفیق یاشار داشت معرفی می‌کرد، ندارد. همه چیز را تنها در شرایط انتزاعی آکادمیکی می‌بیند.

مراد شیرین می‌گوید به نظرش می‌رسد که ما به «رهبری اعتماد نداریم!» ما نه تنها به رهبری اعتمادی نداریم که خواهان پایین کشیدن و محاکمه آن‌ها هم شدیم، ولی چون با تمسخر مواجه گشتیم، به این نتیجه رسیدیم که «گرایش» در واقع ماهیت مارکسیستی و انقلابی خود را از دست داده است.

او در جایی دیگر، این طور ادامه می دهد: «آن فرد خیلی تیز هست و چهار قدم از دیگران جلو هست ولی بقیه به آن آگاهی نرسیده اند، خوب دیگر نرسیده اند، کارش نمی شود کرد و باید آن فرد با حوصله توضیح بدهد و امیدوار باشد براساس اینکه وقتی مبارزه در جامعه حادث شد و آگاهی بیش تر بشود و بقیه بیایند به نظریات خودش برسند.» باید بگویم که او در اینجا در واقع، حرف خود ما را به خودمان پس می دهد. ما وقتی دیدیم «گرایش» دیگر کارش تمام است، خواستیم در «احیا» که به اصطلاح یک «اتحاد عمل» بود و قرار بود رهبری نداشته باشد، قدم به قدم جلو برویم و حرف هایمان را بزنی و جواب بگیریم و با تأمل و گذر زمان مشترکاً به نتیجه برسیم. البته ما انتظار نداشتیم که این کار عملی باشد، ولی کار صحیح این بود که این امتحان را بکنیم. به همین خاطر از رفیق یاشار هم خواستیم ما را در این راه همراهی کند. ما معتقد بودیم که اگر «گرایش» قابل اصلاح بود، با هم به آن برمی گردیم و من شخصاً معتقد بودم که رهبری «گرایش» باید قادر به شنیدن انتقادات ما می بود و لذا اصلاً بحث انشعاب به هیچ وجه مطرح نبود و لازم بود که ما در عمل ببینیم، نه اینکه پیشاپیش قضاوت کنیم. ما حتی انتظار داشتیم که مازیار رازی وجود این کمیسیون را در کنار «گرایش» بپذیرد.

مراد شیرین می گوید: «اگر رهبری اولین مبارز علیه بوروکراسی نباشد این تشکیلات اساساً مشکل خواهد داشت» با این کاملاً موافقم و دقیقاً به همین دلیل ما از «گرایش» بیرون آمدیم. بعد هم در جواب رفیق سعید به نظر من با کلمات بازی می کند و می گوید: «چیزهایی که رفیق سعید می گوید که ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی رهبری است این بحث خیلی جالبی است، چون که ما مارکسیست ها حداقل بیست، سی سال است که می گوئیم مسأله ی مارکسیزم

مسئله ی ایدئولوژی نیست و...». واقعاً انسان در تعجب می ماند که انسان ها وقتی در بحث کم می آورند، هر چیز را به هر چیزی برای منافع خود می دوزند. این انتقاد مراد شیرین در واقع ناشی از فرهنگ بورژوازی است که در این صورت، صحبت رفیق سعید را تأیید می کنم. مراد شیرین خیلی خوب می داند که وقتی می گوییم «ایدئولوژی حاکم» منظور «ایدئولوژی بورژوازی» حاکم بر رهبری یک جریان است. یعنی همان فرهنگ حاکم! لذا دوختن آن به اینکه مارکسیزم یک «ایدئولوژی» نیست در اینجا صرفاً برای پرت کردن اذهان اعضای «احیا» عنوان شد، تا موضوع را منحط کند. وقتی رهبری یک جریانی انقلابی به سوی منحنی شدن پیش می رود، شاید در حرف بتواند برای گول زدن دیگران خودش را مارکسیست انقلابی جا بزند ولی در عمل مچش باز شده و دیگر مارکسیست انقلابی نمی تواند باقی بماند.

بعد باز دوباره، کلیشه ای صحبت می کند و به جای اینکه جواب ما را بدهد، فورمول ارائه می دهد و می گوید: «این که نظر گرایشی یا تشکیلاتی نظر رهبری هست، بله و این مسئله ی رهبری را نفی نمی کند و این است چیز دموکراتیک، اگر رهبری نماینده ی نظر اکثریت است، حق دارد نظر تشکیلات را جلو ببرد، حق دارد این را در عمل همه جا هر جایی که آن تشکیلات فعال هست آن را پیاده بکند. حالا بگوییم سی درصد مخالف هست و آن سی درصد هم اتفاقاً موضع اش در تاریخ نشان داده که درست خواهد بود، ولی در آن مقطع در اقلیت هست فقط نمی تواند که با زور بگوید که چون که موضع من رادیکال تر از شماها هست پس دموکراسی را اینجا شما زیر پا بگذارید چون که نظر ما درست است. خوب رأی نیاوردید باید بمانید و بقیه را قانع کنید.» ما هم گفتیم، در «گرایش» سعی کردیم، بی فایده بود. باز در «احیا» سعی کردیم،

باز هم بی فایده شد! مسأله ماندن در اقلیت نیست. مسأله برخورد اکثریت با نظر مخالف است.

رفیق یاشار آذری: سپس یکی از اعضای حاضر در «احیاء» به نام نسیم این طور گفت:

«من فکر می کنم یک مقدار رفقانی که مسأله همین بحث بوروکراسی را عنوان کردند و جلو آوردند، به نظرم می رسد مسأله ای بوده در جمع و به این خاطر این بحث مطرح شده و به قول معروف اینجا بحث اش مطرح شده است. ولی من موافقم که بیش تر راجب این بحث صحبت شود ولی متأسفانه من خودم یکی از آن ها و رفقانی که جدید آمده اند، کسانی هستیم که به جز مسأله ی کلی بحث بوروکراسی رفیق یاشار در رابطه با تاریخ اش که هفته ی پیش صحبت کردند به همه مربوط می شد و بهتر می فهمیدیم.

وقتی سر مسائل مشخص گرایش مارکسیست های انقلابی و «احیاء» پیش می آید مثلاً من که توی این جریان نبودم برایم یک خرده سخت است که اینجا بنشینم و حرف هائی که مثلاً اصلاً نمی دانم چه به چه، یک عده به همدیگر به صورت یا نوشته به صورت زبانی دارند به همدیگر صحبت می کنند برای من یک مقدار مشکل است که بدانم چه به چیست و من فکر می کنم برای رفقای که جدید هم آمده اند همین طور هستش. و یک مقدار احساس این پیش می آید که وقتمان دارد یکجورهایی تلف می شود که بدون اینکه بدانیم چه به چیست و یک سری بحث ها دارد می شود که همه دارند با هم حرف می زنند و من هم نمی دانم اصلاً نمی دانم جریان چیست یا اینکه یک مقدار خیلی کم می دانم و فقط مجبورم اینجا آمدم بنشینم و گوش کنم که چیست.

خود من معتقدم رفقانی که دوست دارند این مسأله را بشنوند و باز کنند و سرش صحبت کنند یک زمانی بگذارید همه ی آن رفقا آن زمان بیایند این کار را بکنند. اینجا وقتی که هستیم مخصوصاً که ما به هر حال توی احیاء مارکسیستی و توی تلویزیون صحبت می کنیم به هر حال تشویق می کنیم که خیلی ها را که بیایند و به هر حال توی این جمع شرکت بکنند و یا خودشان را به قول معروف درگیر بکنند. دوست دارم که بدانم الان برنامه ی «احیاء» چیست، برنامه ی احیاء مارکسیستی چیست، منظورم به لحاظ سیاسی هستش و من فکر می کنم که من اصلاً موافق نیستم که رفقا چه به صورت تمسخر با هم حرف بزنند و یا نه در نوشته و نه در حرف توهین بکنند. برای اینکه این نشان دهنده ی آن است که معتقدم به هر حال رفقانی که ممکن است الان شاکی باشند یا مشکل دارند و توی برخوردهای قبلی اشان یادتان نرود رفقای شما به هر حال رفقای قدیمی این جریان هستید و به هر حال این بخواهید نخواهید یک ترنیک [تجربه ای] دارید همه ی شماهایی که تا به حال نوشتید صحبت کردید و کار کردید برای این جریان. و به نظر من این خوب نیست که خودش را تا این سطح پایین بیاورد که مثلاً اینجور برخوردها را بکند و یک مسأله ی دیگر هم این هستش که به نظر من ما باید یک نمونه ای باشیم برای بعدش، یک نمونه ای می خواهیم باشد برای آینده برای کسانی که می خواهند با ما حرف بزنند و این خیلی مهم است که این را رعایت بکنیم. توی برخوردها و صحبت ها، منظورم این است که سعی کنیم این احترام را سعی کنیم به همدیگر داشته باشیم، هر چقدر هم با همدیگر اختلاف داشته باشیم. حالا چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ شخصی مثلاً این جلسه شروع می شد با سنوالاتی که آن ها شروع می کردند و بالاخره این رفقا جدیدند، سنوال دارند و یک مقدار

همان چهار مؤلفه برایشان باز می‌کردید. می‌خواستیم بگویم که این درخواست‌ها از جمع هستش، یعنی سعی کنید که به قول معروف رعایت کنید و من از این نظر با رفیق مازیار موافقم که گفتند نمی‌گوییم که به لحاظ سیاسی اگر ما با هم مخالف باشیم. آره به نظر خود من این است که من خودم زیاد توی گروه‌های سیاسی نبودم ولی فکر می‌کنم بعضی وقت‌ها من خودم سر مسائل سیاسی با خود گرایش مارکسیست‌های انقلابی مخالفم، نه مخالف یعنی ممکن است کاملاً یکی نباشد، ولی فکر می‌کنم که در کل این گرایش چیزی هست که من فکر می‌کنم درست است و سعی می‌کنم در این جمع بمانم، و بعضی وقت‌ها که آدم در اقلیت هم باشد شاید جای دیگر نباشد که نظرات را من قبول دارم و فکر می‌کنم درست است و ارائه بدهم و برای همین هم هست که فکر می‌کنم بهتر است وقتی که در برخی از قسمت‌ها مخالفت‌هایی هم دارد بماند با یک جمع. و رفیق افشین هم یک مقدار شاید اشتباه اش این باشد که فکر می‌کرد مخالفت سیاسی دارد نمی‌تواند انکار بکند. من این طور درک کردم و نمی‌دانم که شما چه طور فکر می‌کنید. ولی یک چیز دیگر این است که مشکلات دیگری هم هست همین طور که رفقا دارند الآن صحبت می‌کنند، مثلاً رفیق سعید یا رفیقمان یاشار و احتمالاً که سارا هم دفعه‌ای پیش صحبت کردند، آن‌ها ممکن است یک مسأله‌ی دیگری دارند، مسأله‌ی سیاسی نیست و آن من فکر می‌کنم یک مقدار باید حداقل ما یکسری به قول معروف باید بک راندمون [سابقه امان] یکی بشود. من بعضی وقت‌ها اصلاً نمی‌دانم این رفقا چه صحبت می‌کنند ولی اگر آن را بفهمم، شاید بفهمم که چه کسی الآن درست‌تر دارد اینجا صحبت می‌کند ولی به قول معروف من فکر می‌کنم با این وضع و اوضاع دنیا الآن همه دارند از همدیگر جدا می‌شوند و منظورم این

است که چپ قوی نیست. این چپی که ما می‌گوییم چپ انقلابی هر دقیقه اگر بخواهد سر چیزهای کوچک از همدیگر جدا بشود و بروند بیرون و علیه همدیگر باشند در این صورت نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم. ما الآن دشمن مان امپریالیزم جهانی است و در ایران رژیم ایران. اگر می‌خواهیم که یک کاری بکنیم باید یک مقدار تحمل هایمان هم زیادت‌تر بشود و به همدیگر احترام بگذاریم و حتی یک سری به قول معروف اختلاف هائی هم که با هم داریم ولی در کل ببینیم که در کل چقدر همگرایی داریم و چقدر می‌توانیم با هم کار بکنیم و سعی کنیم روی آن‌ها بیش‌تر تمرکز کنیم تا اختلاف هایمان. چون واقعیت این است که توی جایی یعنی دنیای بدی گیر کردیم و اگر نخواهیم این کار را بکنیم الان دشمنانمان صد برابر از ما قوی‌تر هستند و اگر واقعاً فکر می‌کنید که به هر حال در جایی که هستید که دوستانمان هستند باید سعی کنیم به هر حال یکجوری اختلافاتمان را حل کنیم. حالا با درست کردن کمیسیون از پایین هر جور که راهش هست به نظر من این خیلی مهم است و باید دل بسوزانیم و اگر معتقدید که اینجا آنجائی هست که می‌توانیم یک کارهایی انجام بدهیم، قبل از اینکه فکر این را بکنیم که بخواهیم برویم و ولش کنیم، سعی کنیم که همین جا را به یک جایی که مسائلمان را می‌توانیم حل و فصل کنیم تبدیل کنیم. یعنی همان طور که می‌گوییم، نه آن طور که حرفمان یک چیز و عملمان چیز دیگر.»

رفیق سارا قاضی: در اینجا علت اینکه رفقای که در جریان نبودند قدری گیج شدند و بعد هم نتیجه گرفتند که این‌ها دعوای «خصوصی» است، دقیقاً نتیجه برخورد و جواب‌های اعضای «گرایش» است که در بحث دخالت کردند. ما نیامده بودیم که مسائل و اختلافات به اصطلاح خصوصی در «گرایش» را در

«احیا» مطرح کنیم. بحث بر سر اتفاقاتی بود که در «احیا» توسط عده‌ای که همه چیز را در دست خود گرفته‌اند، پیش آمده بود و ما می‌خواستیم نواقص آن را از دیدگاه مارکسیستی روشن کرده و به بحث بگذاریم. منتهی جواب‌های بیمورد و اغلب مغرضانه این افراد باعث گنج شدن آن کسانی شد که عضو «گرایش» نبودند و متوجه نبودند که اعضای «گرایش» در حال قلع و قمع کردن دموکراسی کارگری درون جلسه هستند و برای به انحراف کشیدن بحثی، جمعی حمله می‌کنند و در این حمله از هیچ چیز روی گردان نیستند.

رفیق یاشار آذری: بعد از نسیم هم رفیق سارا این طور گفت:

«من از صحبت‌های رفیق نسیم شروع می‌کنم، و یکی دو نفر دیگر از رفقا که این مسائل را به نوع دیگری مطرح کردند. کاملاً موافقم و به نظر من اینجا باید ما یک جمعی باشیم که می‌خواهیم یک سری اهداف مشترکمان را اقلأً به نزدیکان خودمان برسانیم. مثلاً رفقای جدیدی که می‌آیند طبیعتاً همان طور که رفیق نسیم گفت می‌آیند برای اینکه یک صدای جدیدی، یک پیام را بشنوند. یک امید جدیدی را کسب بکنند و دقیقاً این «احیاء» به همین دلیل ایجاد شد و در عین حال که چنین زمینه‌ای درش وجود دارد برای اینکه در درونش اختلاف نظر سیاسی مطرح بشود، بسیار زمینه‌ی متریقی و کمیابی است. من کاملاً با این‌ها موافقم و برای همین خودم از ابتدا توی «احیاء» آمدم و در این هیچ شکی نیست و من فکر نمی‌کنم به هیچ وجه در این جمع رفیقی باشد که خواهان به هم زدن این تشکیلات باشد. حتی من فکر می‌کنم البته باید بگذاریم در آینده این را ببینیم که مثلاً رفیقی که می‌گذارد می‌رود، مثل رفیق افشین، با احترام می‌رود و قصد تخریب ندارد. حالا درست است که رفتن اش اشتباه است و می‌بایستی بماند و مبارزه بکند. چون همین جا است برطرف کردن

اختلافات سیاسی ولی باز هم می گذارد می رود با احترام می رود و شاید به قول رفیق مازیار یک زمان دیگری برگردد. به هیچ وجه ما در این ها شکی نداریم، رفقا اینجا بخصوص رفقای تازه وارد برایشان شبیه پیش نیاید که ما در اینجا برای تخریب دور همدیگر جمع می شویم و می خواهیم گردن همدیگر را بزنیم، نه! به نظر من به هیچ وجه این طوری نیست.

من برداشتم از پیشنهاد رفیق یاشار صرفاً این بود که در یک گردهمایی و یا در یک اتحاد عملی مثل «گرایش» [«احیاء»] هم مثل یک سازمان یا تشکیلات و الاخر که بالا برویم همیشه امکان اینکه اتفاقاتی بیفتد که از نظر دیگران که توی جمع هستند ممکن است که به قول رفیق مراد اکثریت درست باشد ولی یک نفر یا چند نفری باشند که با آن نظرات اختلاف داشته باشند و دقیقاً هم، چون این اختلافات معمولاً اقل توی جمع این طوری سیاسی نیست یعنی بحث های سیاسی اینجا، جایش باز است و همه ی رفقا می توانند بیایند و اختلاف نظراتشان را مطرح بکنند و همان طور که حالا یک نمونه ی کوچک پیش آمد که رفیق تازه واردمان الآن در مورد ماهیت آن کمیسیون نظراتش را مطرح کرد و خیلی سنوال اساسی و مهم بود. حالا اختلاف هم نداشته فقط داشت سنوال می کرد. ولی شاید یکی دیگر ممکن است بیاید بگوید نه اصلاً نباید این طوری باشد. ولی جمع ما با توضیحی که رفیق مازیار داد و یا پیش از آن رفیق یاشار داد اختلافی ندارد و ما موافق به این هستیم که این کمیسیون باید در حد امکان بیطرف باشد، منتها در پروسه ی عمل اتفاقاً رفیق نسیم اینجا، جای این است که یک سری نکات این طوری را ما اشاره بکنیم. برای اینکه آنچه که ما اینجا کسب می کنیم و رفقانی که اینجا می آیند این را می توانند به رفقای ایران بیش تر انتقال بدهند و به جمع های کارگری هم

بیش‌تر انتقال بدهند و حتی به ارتباط‌ها یا جمع‌های دیگر و بتواند این مشکلات که برای آن‌ها هم پیش می‌آید و ریشه‌ی سیاسی نداره حل بشود. یعنی شاید این کاری که ما داریم می‌کنیم یک کمکی باشد برای اینکه چطوری می‌شود مسائل دیگر را که ریشه‌ی سیاسی ندارد، ریشه در اختلافات تشکیلاتی دارد، این را چطور می‌توان برطرف کرد و چطوری می‌شود رفیقانه برخورد کرد، نه با تهمت زدن، نه با انگشت روی کسی گذاشتن، نه با خسته کردن دیگران بلکه در یک جمع رفیقانه و منصفانه و رفیق‌یاشار داشت پیشنهاد می‌داد که اگر این بند پنجم را ما اضافه بکنیم اجازه می‌دهد به اینکه حتی «احیاء» هم یک کمیسیون داشته باشد که به اختلافات اینجوری رسیدگی بکند و این اختلافات را ما به بحث نیاوریم. توی بحث‌های سیاسی توی اطاق «احیاء» حتی اگر به اطاق «احیاء» مربوط بشود [مثل مسأله ناصر]. ما کنار «احیاء» کمیسیون داشته باشیم، این‌ها را رسیدگی می‌کند. مثلاً ما چند روز پیش کمک به خانواده‌های کارگران زندانی سیاسی نوشتیم ما در بیرون کارهایمان را می‌کردیم و بعد می‌آمدیم توی جلسه گزارش می‌دادیم، حالا این کمیسیون هم می‌تواند این موقعیت را داشته باشد که این اختلافات را بررسی کند و بعد هم بیاید توی «احیاء» روی آن هفته‌ای مثلاً پنج دقیقه گزارش بدهد که این کمیسیون به چه اختلافاتی رسیدگی کرده است.

به نظر من این اصلاً بزرگ‌ترین برخورد انقلابی دموکراتیکی هستش که یک جریان کوچک و متفرقی مثل ما که همه توی یک سازمان نیستیم و فقط توافق کردیم سر یک سری مؤلفه‌ها و باز ما این آزادی را می‌بینیم در این جمع که افرادی که مشکل دارند، بیایند در کنار مشکلاتشان را حل بکنند. به نظر من این اصلاً در خور این همه "جدال‌های لفظی" که تا کنون من شنیدم

نیست. به خاطر اینکه هر جمعی هر چقدر هم که افرادش دموکراتیک یا کمونیست واقعی باشند می توانند اشتباه کنند. پس این جمع خیلی جالب است که یک جمعی مثل «احیاء» که یک سازمان و تشکیلات نیست یک کمیسیون این طوری داشته باشد. رفقا باید از این استقبال کنند من نمی دانم که اشکال اینجا در چیست؟ این کمیسیون می آید به آن مشکلات که پیش آمده رسیدگی می کند. مثلاً خود «احیاء» یک مشکل بزرگ داخلش پیش آمده: دو سه تا از رفقای توی این اطاق اصلاً ازش خبر ندارند و اگر ما این را اینجا مطرح کنیم برایشان خسته کننده است ولی می شود توی آن کمیسیون این مورد را بررسی کرد چرا این طوری شد و چرا بهش رسیدگی نمی شود. این نکته برای من مهم هستش. من از اینجا می خواهم که «احیاء» با تمام رفقا چه رفقای «گرایش» و چه رفقای منفرد و چه رفقای که تعهد تشکیلاتی دارند به تشکیل چنین کمیسیونی و این بندی که اضافه شده رأی مثبت بدهند تا به یک سری از کارها رسیدگی کرد و الا همواره مشکلات روی همدیگر تلنبار خواهد شد و جایی بهتر از خود این «احیاء» و کمیسیونی در کنارش نیست که این ها را در بین خودش حل بکند به جانی که بخواد سر از بیرون در بیاورد.»

رفیق یاشار آذری: فرامرز به عنوان مسئول جلسه اعلام کرد:ما امروز تقریباً دو ساعتی در این مورد صحبت کردیم و درد و دل ها زیاد هست.... و به این طریق سعی در خنثی کردن بحث رفیق سارا نمود یعنی همه اش درد و دل بود.

در اینجا من بلندگو را گرفتم و جمع بندی کردم: «اولین چیزی که می خواستم اشاره بکنم در ارائه ی این بحث برای قوی شدن «گرایش» و همین طور حزب پیشتان کارگری همت گماشتیم. نه برای مخدوش کردن مبارزه ی طبقاتی و

این هانی را هم داریم که اینجا صحبت می کنیم جنبه ی مثبت قضیه می باشد نه منفی.

ما اینجا هیچ موقع صحبت نکردیم که اینجا بحث سیاسی نمی شود کرد یا در مسائل نظری ما راجب این اقلیت و اکثریت تا به امروز هم اعتراضی نکردیم و قبول می کنیم و اگر در اینجا نمی شد مسائل نظری را مطرح کرد من اینجا حضور نداشتم. مشکل این نیست [و کسانی که اینگونه مسائل را بحث می کنند برای مخدوش کردن مسأله اصلی است] فقط یک مثال می زنم و دیگر اشاره به این نمی کنم چون باید جمع بندی کنم.

من مخالف کارهای غیراصولی هستم که نمونه اش کسی که از «احیاء» اخراج می شود اجازه بهش نمی دهند که بیاید و از خودش دفاع کند و به چیز دیگری اشاره نمی کنم و این باعث شد که من سراغ این قضیه را بگیرم که ببینم که حتی این یک نفر که اخراج شده حق با کی بوده و نباید اخراج می شد. و حالا با آن کار ندارم ولی امیدوارم بعداً بشود با رفقا به این مسأله برخورد بکنیم؛ و این کمیسیونی هم که من ازش صحبت کردم یک کمیسیون معمولی نیست [این توضیحات را در بحث ام داده بودم انگار رفقای گرایش نشنیدند و یا این طوری وانمود کردند] من گفتم که اگر لنین و تروتسکی قبل از کسب قدرت سیاسی در درون حزب چنین کمیسیونی [مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری] را می ساختند، مگر لنین و تروتسکی کمیسیون های مختلف نداشتند معلوم است که داشتند ولی کمیسیونی که من ازش صحبت می کنم ماهیتاً با تمام کمیسیون هانی که تا به امروز ساخته شده فرق اساسی دارد.

این کمیسیون را کسانی که به آن ها اجحافاتی می شود به وجود می آورند نه اعضای بیطرف، در یک حزب سیاسی. اعضای بیطرف وجود خارجی ندارد، [ولی فقط رهبری هر موقع به کارش بیاید می تواند آدم های خودش را به عنوان اعضای بیطرف وارد جریان بکند] در هر تشکیلاتی اعضاء یا طرفدار اقلیت است یا اکثریت. ولی به کسانی که بهشان اجحافاتی از طرف رهبری می شود نه تنها اینجا بلکه در هر تشکیلاتی حتی «حزب پیشتاز کارگری» هم باید چنین کمیسیونی را به رسمیت بشناسد و آن اقلیتی که بهشان اجحافاتی صورت می گیرد باید حق درست کردن چنین کمیسیونی را داشته باشند تا بتوانند در مقابل رهبری از خودشان دفاع کنند، رهبری کل حزب را در اختیار دارد از چه می خواهد بترسد؟ چرا نباید این ها بتوانند کمیسیونی را بسازند که رهبری با هیچ دوز و کلکی نتواند هیچ نقشی در آن داشته باشد؟ و بتوانند از خودشان دفاع کنند و نظراتشان و واقعیات را بتوانند آن طور که می خواهند بیاورند و منعکس کنند. حتی امکان دارد حق با رهبری باشد و رهبری ابزار کافی برای دفاع از خودش در اختیار دارد و به همین خاطر چنین کمیسیونی باید بتواند ساخته شود و کسی حق جلوگیری از ساخته شدن چنین کمیسیونی را نداشته باشد و به همین دلیل این کمیسیون ماهیت اش با کمیسیون هائی که رفیق رازی گفت متفاوت است و برای اولین بار است که چنین کمیسیونی ساخته می شود و باید ساخته شود.

البته ساخته شدن این کمیسیون دو جنبه دارد: یکی اجحافاتی که از طرف رهبری صورت می گیرد یعنی مبارزه با بوروکراسی؛ دومی مبارزه با ایدئولوژی هیئت حاکم که همان فرهنگ بورژوائی است. مثلاً فحاشی کردن، کلی مسائل را مخدوش می کند، کلی کارهای «گرایش» را و کلی از کارهای

حزب پیشتاز انقلابی را مختل می کند، این ها باید جلوش گرفته شود این ربطی به اقلیت یا اکثریت ندارد. وقتی یک نفر بدون اینکه خودش اینجا باشد اکثریت وقتی رأی مثبت می دهند که این شخص اخراج شود این کجایش دموکراتیک است؟

البته من گفتم که این کمیسیون را ما ساختیم و در آینده ی نزدیک این را در درون «احیاء» منعکس می کنیم و اگر رفقا [این کمیسیون را به رسمیت نشناختند و] قبول نکردند مجبوریم که علنی کنیم که در واقع چنین کارهائی پیش نیاید. یعنی مثلاً کسی که می گوید «شرمت باد» بد است و باید اخراج شود ولی کسی که می گوید: "مردیکه آشغال کثافت" ... اشکالی ندارد! [چون که در رهبری گرایش می باشد]

در اینجا باز مسئول اطاق که از «گرایش» می باشد، صحبت من را قطع کرده و دخالت می کند و می گوید: «رفیق یاشار خیلی ممنون ازت. ما دو ساعت برای امروز وقت گذاشتیم، شما می توانید مسایل را پیشنهاد کنید و به رأی بگذارید. اگر جمع در رابطه با مسائل در هر رابطه ای هست ما احترام می گذاریم لطفاً جمع بندی کنید.»

من در اینجا ادامه دادم: رفیق، این ها دارند به من برچسب این را می زنند که من تابع اکثریت نیستم و من را مجبور می کنند که این توضیحات را خلاصه هم که شده بدهم. من همیشه تابع اکثریت هستم. منتها برخورد این ها به این شکل ما را مجبور می کند که از خود دفاع کنیم و بگوییم آن کسی که اخراج شده [روش اخراجش غیراصولی بوده] و باید به «احیاء» برگردد. چونکه «احیاء» یک ظرف اتحاد عمل است. یک تشکیلات سیاسی نیست. آره، توی

«گرایش» حق دارند هر کسی را اخراج بکنند و بگویند که مثلاً کادر نشده یا هیچی را نمی فهمد. این نوع افراد باید اینجا ساخته بشوند و بعد آنجا بیایند. ولی «احیاء» همان طور که خودشان هم می گویند ظرف اتحاد عمل است و کسی [یا کسانی حتی اگر اکثریت آن جمع باشد] نمی تواند حق دموکراتیک کسی را ضایع کند و نگذارید که شخص بیاید اینجا و از خودش دفاع کند.»

در پایان جمع بندی من، باز مسئول جلسه جناب فرامرز می آید برای خنثی کردن صحبت های من می گوید: «خیلی ممنون از درد و دلی که کردید.»

رفیق سعید صادقی: ریاست جلسه آن روز «احیاء» به عهده فرامرز گذاشته شد، از طرف مازیار رازی. من در واقع تعجب کردم که چطور فرامرز را که یک فرد تازه وارد است و هنوز شناخت زیادی از رفقا ندارد، به این مسئولیت گذاشته شده بود (انتظار داشتم که ریاست جلسه با همان هایی باشد که در «گرایش» به ما توهین و افترا زده و فحاشی کرده بودند). اما در طول جلسه متوجه شدم که از نقطه نظر مازیار رازی، انتخاب بدی هم نبوده و در واقع هوشیارانه عمل کرده است، زیرا فرامرز با توجه به عدم شناختش از ما چهار نفر، به خوبی از طرف مازیار رازی توجیح و مغزش شستشو شده بود و نقشه های مازیار و شرکاء را به خوبی در طول جلسه سازماندهی و نمایندگی کرد و در نتیجه انتظارات مازیار و شرکایش را به خوبی برآورده کرد.

رفیق یاشار آذری: در هرگونه تشکیلاتی رسم بر این است که پس از ارائه جمع بندی توسط سخنران جلسه رسمی بسته می شود. حتی تمام جلساتی که خود «گرایش» هم تا به امروز داشته و همه در اینترنت موجود می باشد، برای نمونه هم نمی توانید پیدا کنید که یک نفر مخصوصاً طرف مخالف بحث بعد از

جمع بندی سخنران جلسه بیايد صحبت بکند. اینجا پشت پرده که توسط باند رهبری «گرایش» کنترل می‌شود به مازیار رازی و علیرضا بیانی بعد از جمع بندی من اجازه داده می‌شود که بیايند دو باره صحبت کنند. آن هم به این بهانه که مازیار رازی تا آن لحظه هنوز متوجه بحث من نشده بوده و وقتی صحبت را می‌کند، به کذب مدعی می‌شود که «خوب حالا کمی روشن شد که موضوع سر چیست؟» و با کمک علیرضا بیانی با دروغ و افتراء، تمام بحث مرا لوٹ کنند و در مقابل به بنده حتی اجازه ی ۵ دقیقه جواب دادن را ندهند و در اطاق را ببندند و همه را به بیرون بریزند و ادعای این را هم بکنند که این‌ها دموکراسی کارگری را رعایت می‌کنند. از این رو دقیقاً اثبات کردند که بین «گرایش» و «احیاء» در عمل فرقی نیست و «احیاء» هم مانند «گرایش» زیر کنترل کامل باند رهبری «گرایش» می‌باشد.

ملاحظه کنید که بعد جمع بندی من مازیار رازی چگونه عمل کرده و سعی در از بین بردن، مفهوم حرف های من می‌کند:

«خوب حالا کمی روشن شد که موضوع سر چیست؟ ببینید رفقا آن هانی که اینجا نبودند حالا که مطرح کردند این را توضیح بدهم تا روشن شود که موضوع چه بوده. ما در داخل «احیاء» کسی را اخراج نکردیم. این یک اتهام عجیب غریبی است که این رفقا دارند مطرح می‌کنند. موضوعی که پیش آمد این بود که ما توضیح دادیم این را در یک جمعی که جلسه «احیاء» بود و در آن جلسه با اکثریت آراء به این رأیی که ما مطرح کردیم که توافق کردند و دو نفر رفیق سارا و سعید رأی مخالف دادند و یک نفر رفیق یاشار اصلاً رأی نداد و رفیق نسیم رأی ممتنع داد و خیلی از رفقای که امشب اینجا نیستند ولی در آن جلسه شرکت داشتند و بعضی از رفقا که از داخل ایران هستند نمی‌توانند

هر دقیقه بیايند و بعضی از آن ها نيستند و بنابر اين بحثی که بود اين در دو مورد در مورد «احياء» پيش آمد. ما در واقع دو مورد را در موردش به طور خصوصی در «احياء» صحبت می کنيم حتی بدون حضور آن فرد.

یکی در مواردی هست که بهش اتهام می خورد که مثلاً جاسوس است يا اینکه با رژیم همکاری می کرده و يا تواب بوده يا غيره که یک چنين موردی پيش آمد که ما جمعی تشکيل داديم و به اين رسيدگی کرديم و یک مورد دیگری هم پيش آمد رفیقی بود در «احياء» که به دلایل مختلف یک مقداری مشکلات مختلف روانی داشت و از اين نقطه نظر اینجا در جمع بحث شد. يعنی مسأله‌ی کمیسیون زمانی مطرح می شود که جمع وجود نداشته باشد و يا جمع کارهای دیگری بکند و بنابر اين کمیسیون از طرف جمع اين کار را انجام می دهد و ما در جمع صحبت کرديم و اکثریت آراء گفتند که یک رفیقی اخراج شده بود رفیق ناصر بود که خودش رفته بود از «احياء» بيرون؛ خودش استعفاء داده بود و پس از اينکه استعفاء داد یک موردی پيش آمد که صحبت هائی شد در مورد رفقانی که که بالاخره از «احياء» رفته بودند بيرون و دوباره می خواستند داخل بيايند. اين رفیق هم درخواست کرد که بيايد تو. منتها در مورد آمدنش توی اینجا بحث شد، بحث همه جانبه شد و برخی از رفقا مخالف بودند که ظاهراً الآن هم مخالفند و اکثر رفقا موافق بودند که ايشان ديگر برنگردد. يعنی خودش رفته بود بيرون ديگر برنگردد. همين! اخراج نشده!

دو اینکه بله همين رفیق یک سلسله کمک های مالی کرد به «احياء» و اين کمک های مالی رسیده دست زندانيان سياسی در داخل ايران و اين هيچ ربطی به اين ندارد که چرا اين پول را به زندانيان سياسی کمک کرد و ديگر

نمی تواند برگردد. هر کس که بتواند کمک مالی بکند و جاسوس رژیم باشد نمی تواند برگردد به «احیاء». یکی می تواند اختلالات روانی داشته باشد خیلی هم کمک بکند باز هم نمی تواند برگردد به «احیاء».

این دفاع از افراد علیه بوروکراسی هست که رفقا دارند صحبت می کنند کاملاً اشتباه است و به نظر من این نبود. به هر حال یک تصمیم جمعی بوده و اکثریت آراء اینجا رأی دادند که این دوست دیگر برنگردد به «احیاء» به دلایل مختلف. کسی هم که اصولاً یکی از کسانی بود که اینجا در این جمع توضیح داد که رفیق ناصر مشکلاتش چیست کسی بود که شش، هفت ماه با او زندگی کرد و در یک شهر رفیق افشین با او زندگی می کند و توضیحاتش را داد و یک سلسله مشکلات مشخصی ایشان داشته و به نظر اکثریت آراء این رفیق نباید برگردد. خوب بنابراین یک موضوع که روشن بشود که این رفقا صحبت هانی که می کنند کاملاً نادرست است که صحبت از اخراج می کنند و از «گرایش» هم رفیق سعید اشاره کرد. «گرایش» هیچکس را اخراج نکرده و این خودش یک اتهام بی اساسی است. حالا مسأله ای که هست اینه که در مورد این پیشنهاد رفیق یاشار ببینید رفیق یاشار دارد چه می گوید: می گوید من در رأی گیری در این تجمع شرکت کردم و اکثریت آراء مخالف ورود این رفیق شدند و من مخالف بودم برای اینکه این مخالفت را ابراز کنم درخواست یک کمیسیون می کنم به عنوان مؤلفه ی پنجم، اما این کمیسیون را نقداً تشکیل دادم با چندتا از رفقا و بحث ها را می کنم و اگر کسی توجه نکرد یعنی که اگر هنوز در اقلیت ماندم علنی می کنم. خوب این دیگر یک تهدید است. یعنی می گوید من در اقلیت ام یک نفر را به دلایل مختلف شما نمی پذیرید. من خارج

از «احیاء» ساختم مطلب اش را هم نوشتم این را فعلاً می گذارم شما بخوانید
بعدش هم می روم علنی می کنم.

این روش خیلی جالبی است، خیلی دموکراتیک به نظر می آید و این را زیر پرچم دفاع از دموکراسی دارد صحبت می کند. می گوید من چون مخالف بوروکراسی هستم این عمل اکثریت را در واقع در مقابلش این پیشنهاد را می دهم که پیشنهاد تهدیدآمیز در واقع که این را قبول می کنید یا علنی می کنم و یا مثلاً افشاء می کنم که شما بوروکرات هستید و غیره.

بنابراین، این پیشنهاد، خوب واضح است که پیشنهاد کاملاً از بالا است و واضح است که پیشنهاد با روش کاملاً بوروکراتیک که از طریق چند نفر از رفقا که احتمالاً همین سه رفیقی که اینجا هستند و مخالفت کردند با این موضوع مطرح شده و این کار را می خواهند عملی بکنند و نقداً هم تصمیم اشان را گرفته اند. بنابراین موضوعی است که ما می توانیم بررسی اش بکنیم و در این فیسبوک می توانیم در موردش صحبت بکنیم. اما در مورد

مؤلفه ی پنجم بگویم که مؤلفه ی پنجمی در کار نیست. ما یک سری اصولی داریم که برای پیوستن به «احیاء»: ۱- مارکسیزم ایدئولوژی نیست، علم است ۲- دموکراتیک است ۳- مارکسیزم از پایین باید ساخته بشود ۴- رادیکال است و غیره این چهار مؤلفه است. اما این مؤلفه ها یک اصول و اهداف این تجمع هست. این تجمع در درون خودش هم البته می تواند کمیسیون کنترل یا تحقیق داشته باشد در هر موردی. کمیسیون تحقیق مثلاً یک موضوعی پیش می آید، یکی مثلاً به قول یاشار می گوید اجحاف شده مثلاً به رفیق ناصر. خیلی خوب کمیسیون تحقیق می تواند پیشنهاد بکند که کمیسیون تحقیق از طرف این جمع تشکیل بشود، حالا این جمع رهبری ندارد سه نفر ادمین اطاق دارد. بنابراین

برای این جمع می تواند یک کمیسیون کنترل ایجاد بکند و مدارکی که مشخصاً در مورد وضعیت خود ناصر در نروژ یک سری مدارکی هست در مورد ناصر مسائلی که آنجا پیش آمده و در مورد ارتباطات اش با تشکیلات قبلی و غیره، تمام این ها را این کمیسیون می تواند جمع آوری کند و بعد این همین شکلی که چند وقت پیش کردیم این کار را دیگر که به اصطلاح شواهدی از طرف افشین و این ها بود که نشان داد این رفیق تعادل ذهنی و غیره ندارد و از این نقطه نظر لازم نیست که در «احیاء» باشد. بنابراین، این موضوع را می تواند این کمیسیون بررسی بکند، و در نهایت این جمع این تصمیم را می گیرد ولی سوالی که من از رفیق یاشار، سعید و سارا دارم این است: فرض کنیم که این پروسه طی بشود و این کمیسیون کنترل بدون حضور و یا با افرادی که شما انتخاب می کنید تشکیل شد و این جمع این تحقیقات این کمیسیون را شنید و اکثریت رأی دادند که ناصر کماکان برنگردد، آن موقع شما چکار می کنید؟ باز می خواهید عمل بوروکراتیک انجام بدهید؟ دیگر می خواهید بروید افشاگری در خارج بکنید؟ یعنی در اقلیت قرار می گیرید نمی پذیرید دیگر. این را همین الان همین تهدید را رفیق یاشار کرد دیگر که من این را می گذارم روی فیسبوک و فلان وقت به ما فرصت داده که تصمیم بگیریم که این نظر ایشان تحقق پیدا می کند زیر لوای اینکه ایجاد شده و بعد علنی می کند. خوب این روش را من نمی دانم چه جوری رفقا می توانند توجیه بکنند این نوع روش را؟ ولی به هر حال من مخالفتی با کمیسیون تحقیق در مورد ناصر ندارم یک مورد هست الآن و آن هم ناصر است به آن عمومیت نبخشید و این کار هم غیراصولی است. به نظر من رفیق یاشار تو همین موضوع را که یک مسأله‌ی تشکیلاتی است که یک مسأله‌ی تشکیلاتی را در فیسبوک مطرح بکنید و

درخواست کمیسیون تحقیق بکنید. ولی آمدی زیر لوای بحث سیاسی بوروکراسی این مسائل را مطرح کردی که رفقا حق دارند که رفیق نسیم یا رفیق پاشا حق دارد می گوید که همه را گیج کردی. ما در واقع نشان می دهیم که اتفاقاً ما داریم دموکراسی را رعایت می کنیم. حتی به کسی که مثل شما آمده و سوء استفاده کردی از موقعیت ات برای ارائه بحث سیاسی و مسأله‌ی تشکیلاتی را مطرح کردی و به تو حق دادیم بیایی صحبت کنی و حق دادیم به رفیق سعید بیايد اینجا بگوید که افراد اخراج شده اند. این درست نیست. کسی اخراج نشده و این کاملاً یک ادعای بی اساسی است که رفیق سعید می کند و حالا هر کسی انگیزه های خودش را دارد. بنابراین مسأله ای که هست این است که این کار هم، کار غیر اصولی و کار کاملاً بوروکراتیک است. رفیق یاشار شما که می دانید کمیسیون تان را نقداً خارج از «احیاء» تشکیل دادید مطلب تان را نوشتید و الآن آمده اید دارید تهدید می کنید و بعدش هم زیر لوای بحث سر دموکراسی و نقل و قول از مندل آمدید این پیشنهاد را می کنید و امر دارید می کنید به این و آنکه شما تصمیمات را که چرا ناصر را نشده برگردد به «احیاء»، خوب نشده بحث اش را کردیم اینجا رأی گرفتیم سرش، اکثریت به اتفاق آراء رأی دادند که ایشان برنگردد دیگر به «احیاء» به هر دلیلی! خوب دیگر موضوع چیست؟! بعد می گوید من نظر اکثریت را می پذیرم، نپذیرفتید عملاً رفتید پشت پرده، پشت «احیاء» یک باندی دوباره ساختید، مطالبتان را هم نوشتید، زیر لوای بحث سیاسی آمدید پیشنهادهای تشکیلاتی می دهید بدون اینکه کسی بفهمد که اصلاً چه دارید می گوید. هیچکسی نفهمید چه می گوید. من خودم الآن فهمیدم، این کار غیر اصولی است رفیق یاشار. حالا به هر حال رفقای دیگر تصمیم می گیرند و شما هم مطالبتان را بگذارید و

در ضمن هم هر کاری دلتان می خواهد بکنید! علنی بکنید در واقع کسی جلوی شما را نمی گیرد. می خواهید بگویید مثلاً پول های ناصر را که الآن فرستادیم دست... از ... [او] پس بگیریم بیاریم بدهیم به ناصر، خوب این را پیشنهاد بکنید. که زندانیان سیاسی بدانند چه کسانی کمک کردند و آن موقع هم که ایشان کمک کردند ایشان عضو «احیاء» بود و وقتی هم که عضو «احیاء» نبود دیگر پولی هم نداد و ما هم ازش نگرفتیم ولی وقتی عضو «احیاء» است دارد فعالیت می کند مسئولیت دارد و کمک مالی می کند. واضح است! کمک مالی اش هم رفته جایش مشخص است و حالا شما چه بحثی می کنید؟ رفیق سارا که می گوید شما چرا پول ها را بهش پس ندادید، خوب برای اینکه داده بود و پول ها رفته بود به حساب رفقای زندانیان سیاسی. بنابراین نوع روش ها به نظر من کاملاً غیراصولی است و به هر حال رفقا هر کاری دلشان می خواهد بکنند هیچ مشکلی نیست و اگر هم لازم شد به هر حال در سطح علنی هر کسی هر چیزی را که مطرح می کند این ها را ما به تفسیر و با مدارک تمام اشاعه خواهیم داد هیچ مشکلی نیست.»

رفیق سارا قاضی: ببینید، مازیار می گوید ما کسی را از «گرایش اخراج نکردیم.» اما نمی گوید آنقدر به آن ها تهمت و افترا زدیم و آنقدر فحاشی کردیم که آن ها خود مجبور به رفتن شدند؛ رفتند چون حرف اساسی زده نمی شد و کسی به بحث های آن ها توجه نمی کرد! مهم نیست که توافق می شد یا نه! بعد در مورد تشکیل «کمیسئون» از حرف های رفیق یاشار چنان نتایج حق به جانب می گیرد و موضوع را چنان منحرف می کند که هر کس بشنود، کاملاً گیج می شود. بحث ما در مورد «کمیسئون» این بود که در «احیاء» که یک اتحاد عمل است، ما تشخیص می دهیم که به یک چنین کمیسیونی نیاز است. ما

پیشنهاد می کنیم که به بحث گذاشته شود و به چهار مؤلفه اضافه گردد. اما اگر در «احیاء» مورد قبول واقع نشد، تعدادی از ما در کنار «احیاء» آن را ساخته اند و کسانی که با آن توافق دارند می توانند به آن بپیوندند. ما «کمیسیون کمک مالی به خانواده های زندانیان سیاسی کارگر» را در کنار «احیاء» ساختیم و هفت نفر از اعضای «احیاء» هم به آن پیوستند، اما هیچ مشکلی نبود چون به نفع اعضای «گرایش» تمام می شد، اما ساختن «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» را دقت کنید که مازیار چگونه پاسخ می دهد. در اینجا یک تیزبینی لازم است تا بتوانیم ببینیم که بوروکراسی در عمل چگونه به کار برده می شود: مازیار رازی به سبک و با زیرکی یک بوروکرات حقایق را گرفته و چنان با دروغ درهم می آمیزد که اگر شنونده با طرز کار بوروکراسی آشنایی نداشته باشد، به سادگی در دام اینگونه اکاذیب می افتد: «در مورد این پیشنهاد رفیق یاشار ببینید رفیق یاشار دارد چه می گوید، می گوید من در رأی گیری در این تجمع شرکت کردم و اکثریت آراء مخالف ورود این رفیق شدند و من مخالف بودم برای اینکه این مخالفت را ابراز کنم درخواست یک کمیسیون می کنم به عنوان مؤلفه ی پنجم، اما این کمیسیون را نقداً تشکیل دادم با چندتا از رفقا و بحث ها را می کنم و اگر کسی توجه نکرد یعنی که اگر هنوز در اقلیت ماندم علنی می کنم. خوب این دیگه یک تهدید است یعنی می گوید من در اقلیت ام یک نفر را به دلایل مختلف شما نمی پذیرید من خارج از «احیاء» ساختم مطلب اش را هم نوشتم این را فعلاً می گذارم شما بخوانید بعدش هم می روم علنی می کنم.» ملاحظه کنید که چگونه یک بوروکرات می تواند کلمات را طوری سرهم بندی کند که موضوع اصلی در این میان کاملاً گم شود. آن زمان که رفیق یاشار بحث مؤلفه ی پنجم را مطرح کرد، ما چهار

نفر نقداً از «گرایش» بیرون آمده بودیم و مشغول تحلیل اوضاع درون «گرایش» بودیم و وقتی به مولفه‌ی پنجم که وجود همین کمیسیون باشد رسیدیم، تصمیم گرفتیم که در «احیاء» آن را به پیشنهاد بگذاریم زیرا مایل به باقی ماندن در «احیاء» بودیم، اما گفتیم که اگر این پیشنهاد مورد توافق جمع «احیاء» قرار نگرفت، ما مستقلاً به ساختن آن اقدام می‌کنیم و برای این کار اگر لازم شد از «احیاء» هم بیرون می‌رویم. این طرز برخورد ما را با گفته‌های مازیار مقایسه کنید و خود قضاوت نمایید. اگر ما نقداً این کمیسیون را ساخته بودیم که آن موقع اعلام موجودیت علنی می‌کردیم. در حالی ما حتی برای این کار اعلامیه داخلی در «احیاء» گذاشتیم در دو بخش که کتبی با جمع «احیاء» ادامه بحث بدهیم که البته آن هم فایده نکرد. این اعلامیه را به این منظور گذاشتیم چون خواستیم بحث لوث شده خودمان را کتباً برای «احیاء» روشن کنیم، زیرا مایل بودیم که این کمیسیون برای «احیاء» ساخته شود و نه مستقل از آنکه البته آن هم نتیجه‌ای نداد. سپس او اضافه می‌کند: «بنابر این این پیشنهاد، خوب واضح است که پیشنهاد کاملاً از بالا است و واضح است که پیشنهاد با روش کاملاً بوروکراتیک که از طریق چند نفر از رفقا که احتمالاً همین سه رفیق که اینجا هستند و مخالفت کردند با این موضوع مطرح شده و این کار را می‌خواهند عملی بکنند و نقداً هم تصمیم‌شان را گرفتند.» اگر ما گول این حرف‌ها را بخوریم، بلی مازیار درست می‌گوید، این ما می‌بودیم که بوروکراتیک برخورد کرده بودیم. اما حقیقت غیر از این است. مثلاً رفیق یاشار چون با این بحث و رأی‌گیری از پایه مخالف بود، به طور کلی این بحث و رأی‌گیری را به علت حضور نداشتن رفیق ناصر، تحریم کرد و فاقد اعتبار دانست. مازیار اگر بخواهد چنین نسبتی به من و رفیق سعید بدهد شاید بیش تر باور کردنی باشد

تا چنین نسبتی را به رفیق یاشار، زیرا ما دو نفر بودیم که با رأی مخالف دادن در اقلیت قرار گرفتیم، نه رفیق یاشار که اصلاً در رأی گیری شرکت نکرد. در حالی که خود «گرایش» درون «احیا» مانند یک باند عمل می کند، به ما این طور نسبت می دهد: «بعد می گوید من نظر اکثریت را می پذیرم، نپذیرفتید عملاً رفتید پشت پرده، پشت «احیاء» یک باندی دوباره ساختید، مطالبتان را هم نوشتید.» من قضاوت را می گذارم به عهده خوانندگان. ما در اینجا چه چیزی را مخفی کردیم که دال بر ساختن یک «باند» باشد؟!

رفیق یاشار آذری: رفیق سعید چندین بار با F۹ دست بالا کرده بود - یعنی او چیز ضروری ای داشت که بگوید- ولی به او اجازه نمی دهند که حرف بزند- دستگاه ضبط خود را می بندد تا بتواند به هر حال میکروفن را بگیرد، حرف های علیرضا بیانی را تنها از اینجا می تواند ضبط کند که می گوید:

«...رأی شخصی را دنبال می کنی یک دانه اشتباه همین موضوع الآن نیست. هر چیزی که تا حالا خودت خواستی آن شده. یک چیزی را به من نشان بده که خودت خواستی رأی آراء بوده اینجوری انجام دادی، من بیایم بگویم درست می گوید! هر چیزی که مگر تو کارل مارکسی آبروی ما رو داری می بری؟ اینجا و آنجا مگر تو کارل مارکسی که اینجا و آنجا عکس مارکس را می گذاری؟ در این دخالت گری ها طرف می آید یقه ات را می گیرد و می گوید آقا آن عکس را بردار ببینیم کی هستی! حالا تو می خواهی مخفی باشی حالا خیلی خوب، عکس چیز دیگری را بگذار! تو مارکس نیستی که پشت عکس مارکس قایم شدی! کل نظر جمع را عقب می زنی و نه من نمی کنم این کار را. وقتی قبول می کند که خودم ریشم به قدر مارکس بشود پنهان کنی. تو داری رأی خودت را پیش می بری دیگر، بوروکراسی را ببین اینجا بگرد دنبال اش

رفیق یاشار، نه اینکه ما گفتیم بابا ناصر که خودش رفت بیرون رأی نمی دهیم که دیگر برگردد، همین! کاری به اخراج نداریم رأی ندادیم که دوباره برگردد. این کار را نکردیم. این معنی بوروکراسی نیست. موضوع بوروکراسی باید از نگاه مارکسیستی تحلیل کرد و نه یک نگاهی که سر کسب و کار و یا سود و زیان استنتاج می شود.

رفقا بحث امروز من فکر نمی کنم که این بحث ها چون بیش تر مسائل شخصی هست بشود این را پایان داد. ما حاضر نبودیم که مسائل پزشکی رفیق ناصر بیاید بیرون، این رفقا اصرار کردند.»

رفیق یاشار آذری: بعد از این جمله رفیق سعید وقت می خواهد صحبت کند و فرامرز ادعا می کند که شما اخلاص می کنید صبر کنید الان دیگر اتمام جلسه است و اینجا علیرضا بیانی دخالت می کند و می گوید:

«رفیق سعید بیا حرف بزن، رفیق فرامرز من خواهش می کنم اجازه بده اقلأ رفیق سعید ۲ ساعت هر چه می خواهد حرف بزند. من بهت اطمینان می دهم ۳ دقیقه هم نمی تواند حرف بزند که چیزی را بگوید که صدبار تکرار نکرده باشد. قول می دهم به شما. اجازه بدهید بیاید حرف هایش را بزند. پس اجازه بدهید رفیق سعید حرف بزند، رفیق سعید بفرمائید!»

رفیق یاشار آذری: در این موقع رئیس جلسه موافقت می کند و به رفیق سعید می گوید پس اجازه بدهید رفیق سعید حرف بزند. رفیق سعید بفرمائید!

رفیق سارا قاضی: شما ملاحظه کنید که علیرضا بیانی چگونه با روش لمپنیستی سعی در ارباب رفیق سعید دارد: «من بهت اطمینان می دهم ۳ دقیقه

نمی تواند حرف بزند که چیزی را بگوید که صد بار تکرار نکرده باشد! او خیال می کند که همه مثل خودش مسائل را دیر می گیرند و باید برای آن ها تکراری و طولانی توضیح داد و در نتیجه مثل خودش برای دیگران بالای منبر رفت. رفیق سعید با استفاده از کوتاه ترین جملات همیشه مقاصد خود را به نحو عالی رسانده است. در ضمن ملاحظه می کنید که انتقادش از رفیق یاشار هم به همینگونه به منظور ارباب روحیه اوست و اصلاً ربطی به بحث ندارد. در ضمن برای ضبط در تاریخ باید اعلام کنم که ما رفقا به طور کلی نقشی در مطرح کردن مسائل خصوصی رفیق ناصر نداشتیم. خود علیرضا بود که به محض اینکه مازیار گفت، ما مدارکی داریم از اوضاع رفیق ناصر که بر اساس آن نمی خواهیم او باز گردد، پرید وسط میدان و شروع به تعریف مسائل پزشکی و روانی رفیق ناصر کرد و بعد از او هم مراد آمد به عنوان متخصص و رفیق ناصر را «روانی» معرفی کرد؛ تمام این ها در «احیا» و جلوی کسانی اتفاق افتاد که به جز هفته ای یک بار ارتباط دیگری با رفیق ناصر نداشتند. آن ها هم بر اساس همین نظریات (و بر پایه ی اعتماد به مازیار) به برگشتن رفیق ناصر رأی منفی دادند. اما علیرضا به راحتی ما را باعث این عمل خیانت بار خود جلوه می دهد. آیا به جا نیست که گفت: «شرمت باد!»

رفیق یاشار آخری: البته ما صدای رفیق سعید را نداریم زیرا او وقتی حرف می زد نمی توانست ضبط کند و بالعکس.

سئوال چهل و پنجم کمیسیون: رفیق سعید می شود خلاصه ای از آنچه در آن اطاق گفتید را در اینجا تکرار کنید؟

رفیق سعید صادقی: راستش الان به خاطر ندارم که در آن جلسه چه گفتم و البته صدایم هم ضبط نشده، اما در اینجا می‌خواهم بگویم که برای شناساندن چهره‌ی واقعی علیرضا بیانی، آن طوری که خودش گفت به «۳ دقیقه» هم نیاز ندارم. در کم‌تر از سه دقیقه هم می‌توان چهره واقعی و نقش ارباب آمیز و چماق گونه ایشان در حذف مخالفانش را از حرف‌های خودش ملاحظه کرد و لازم به توضیح زیادی ندارد. کافی است که خواننده بحث‌های هیستریک ایشان را بخواند و متوجه نقش حذف گرایانه ایشان بشود. عدم صداقت و واژگونه جلوه دادن شخصیت رفقای که انشعاب کرده اند از بیانات خودش کاملاً مشهود است. برای مثال همین برخورد او در مورد استفاده از عکس مارکس در فیسبوک یاشار است و از این نمونه بسیار است، یا برخورد ارباب آمیزش با خود من و نگرانی اش حتی از سه دقیقه صحبت من. چون می‌داند که من بدون ملاحظه جواب می‌دهم و به شخصیت او برخورد می‌کنم و احتیاجی به حاشیه رفتن و بحث‌های طولانی برای نشان دادن چهره‌ی واقعی اش نخواهم داشت. ایشان چه در دوره ای که در ایران به عنوان فعال کارگری بودند و چه در خارج در فضای مجازی و حقیقی بنا به گزارشات هفتگی که در جلسات ارائه می‌داد، نه تنها یک عضو یا یک سمپات جذب «گرایش» نکرد، بلکه باعث ناپدید شدن رفقای ما در ایران شد که او را با جنبش کارگری آشنا کرده بودند. در عوض دشمنان فراوانی را هم ایجاد کرد.

رفیق سارا قاضی: جواب به مازیار در مورد رفیق ناصر در اینجا تکراری خواهد شد. ما در بخش مربوط به او به تمام این مسائل پرداختیم، اما من در اینجا می‌خواهم به تفاوتی بزرگ بین ما چهار نفر در کمیسیون و مازیار رازی

اشاره کنم. ما در این کمیسیون معتقدیم که مطالب را خلاصه و با زبان ساده باید شرح داد. در حالی که مازیار رازی نیاز به یک ملا دارد که برایش بالای منبر برود. او در یکی از جلسات پایانی ما، به من گفت که «هیچ کس کاری را که علیرضا می کند، نمی تواند بکند. من یک کلمه می گویم و او یک ساعت راجع به آن حرف می زند.» در اینجا بود که من به خاصیت اکثریتی بودن علیرضا بیانی برای مازیار رازی پی بردم. او برای خودش یک منبر و با آخوند درست کرده است. البته مازیار حق دارد، چون هیچیک از ما حاضر نشدیم چنین سمتی را در تشکیلات قبول کنیم. ما معتقد بودیم که هر کدام یک سر این سفره را گرفته و پهن می کنیم و هیچکس «نوجه» هیچ کسی نیست.

علیرضا بیانی، بنا به نظر مازیار رازی وقتی بالای منبر می رود، دیگر به این آسانی ها پایین نمی آید و وقتی حرف هایش را گوش می کنید، یک پول ارزش تئوریک و یا سیاسی ندارد، ولی مازیار او را آنقدر باد کرده که واقعاً فکر می کند به اصطلاح «بحث های» علیرضا شنونده دارد.

حالا این فرد از رفیق سعید ایراد می گیرد که همیشه مطالبش را در کوتاه ترین شکل، اما کامل و گویا بیان می کند!

رفیق یاشار آذری: در میان صحبت رفیق سعید، فرامرز (رئیس جلسه) میکروفن را از رفیق سعید می گیرد و می گوید:

«رفیق سعید ساعت ۹ هستش و رفقا به اندازه ی کافی... (در این لحظه صدایش برای چند لحظه قطع می شود که زمانی است که رفیق سعید به این حرکت رئیس جلسه اعتراض می کند و بعد فرامرز ادامه می دهد) ... ای بابا، گوش کن رفیق عزیز ما می توانیم جلسه را تکرار کنیم و برای تو ۳ ساعت

وقت می گذارم ولی لطفاً الآن ساعت ۹ است. اگر می خواهی ادامه بدهی ما به رأی می گذاریم اگر همه‌ی رفقا مایل شدند که حرف تو را گوش کنند ما می گذاریم تو دوباره صحبت کنی و طبق اساسی که ما داریم، طبق همه‌ی آن صحبت هائی که کردی شما الآن مسائل خصوصی و شخصی می کنی و وقت تمام رفقا را اینجا گرفتی! هر کی از طرف خودش هر چه خواست مطرح کرد. فقط اجازه بده من این را با اف ۹ که یکی از رفقا زدند، رفیق مازیار اف ۹ زده، من این را می گذارم به رأی اگر حاضر شدند که من ساعت ۹ باید جلسه را ببندم، اگر شما خواستید بمانید با رفقای که شما در نظر دارید مسائل خود را تا صبح معرفی کنید من حاضر نیستم که بدون اجازه‌ی کل «احیا» ادامه بدهیم. به هر حال من به عنوان رئیس جلسه اجازه دارم.»

میکروفن را به روی رفیق سعید می بندد و به F۹ مازیار پاسخ مثبت می دهد. مازیار از دقیقه ۲۲ و ۳۰ ثانیه تا دقیقه ۲۵ می گوید:

«این بحث فعلاً بسته بشود چون وقت اش تمام شده و آخرش رفیق یاشار هم جمع بندی اش را هم کرد. ولی خوب ظاهراً رفقا بحث های دیگری هم دارند و حقشان است که بنشینند بحث ها را ادامه بدهند و بنابراین بحث امشب را ۱. پیشنهاد می کنم ببندیم، ۲. اینکه یک جلسه‌ی ویژه بگذاریم و دعوت کنیم از همه‌ی رفقا و هر کسی خواست بیاید، بیاید و من خودم حاضرم که شرکت کنم با حضور رفیق یاشار، سارا، سعید و رفقا تمام مسائلشان را که یک جلسه گذاشتم با سارا و سعید و ناصر، و با سارا و سعید و یاشار بیانند تمام بحث هائی که الان می خواهند بکنند دو باره با حضور رفقا در فیسبوک هم می نویسم هر کی خواست می آید. پس بنابراین بحث امشب را می بندیم. این بحث ها به درازا خواهد کشید و یک سری نکاتی هست که برای رفقای تازه

وارد مثلاً جالب نیستش. من خودم دارم سرگیجه می گیرم چه برسد به آن ها. ناصر را هم اگر خواستید بیاورید چون یک جلسه ی استثنائی است. آنجا هم می آییم بحث می کنیم و این مدارکی را هم که مرتبط به ناصر است که واضح است باید ارائه بدهیم. بنابراین، باید ما این جلسه را جدا بگذاریم. ما یک جلسه ی ویژه ای می گذاریم و ربطی به «احیاء» نخواهد داشت. رفقای که در «گرایش» بودند و این بحث ها را به هر حال به انجام می رسانیم. بنابراین، این اولین پیشنهاد این است که این بحث بسته بشود و چون این بحث تحت لوای مفاهیم تنوریک بوروکراسی شکل گرفت و از این لحاظ کار غیراصولی است که ما بپردازیم به مسائل تشکیلاتی گروه که سایرین در جریان نبودند و اطلاعی ندارند. بنابراین، سر این لطفاً تصمیم بگیرید و بعد این پیشنهاد را به رفقای دیگر می دهم که جلسه ای دیگری خارج از «احیاء» بگذاریم و اعلام هم می کنیم هر کسی خواست می تواند بیاید.»

رفیق سارا قاضی: باز دوباره مازیار بحث را به انحراف می کشد. مسأله ناصر را خودشان در «احیا» مطرح کردند و رأی گرفتند، اما حالا تبدیل به مسأله «گرایش» شد که باید «جداگانه» و با حضور اعضای «گرایش» حل شود و می گوید: «بنابراین، باید ما این جلسه را جدا بگذاریم. ما یک جلسه ی ویژه ای می گذاریم و ربطی به «احیاء» نخواهد داشت. رفقای که در «گرایش» بودند و این بحث ها را به هر حال به انجام می رسانیم. بنابر این، این اولین پیشنهاد این است که این بحث بسته بشود و چون این بحث تحت لوای مفاهیم تنوریک بوروکراسی شکل گرفت و از این لحاظ کار غیراصولی است که ما بپردازیم به مسائل تشکیلاتی گروه که سایرین در جریان نبودند و

اطلاعی ندارند.» ببینید برای منحرف کردن موضوع این ها چه نقشی را بازی می کنند! بعد به ما برچسب باندبازی می زنند!

رفیق یاشار آذری: در اینجا رئیس جلسه می گوید: رفیق مراد شما بفرمائید صحبتی دارید؟

مراد شیرین میکروفن را می گیرد و می گوید:

«من یک سوال داشتم از یاشار که هر وقت که می تواند جواب بدهد. این رفیق خیلی سر مسأله‌ی دموکراسی و مبارزه با بوروکراسی چیز کرد، زمانی که در «احیاء» در مورد ناصر رأی گیری شد ایشان پیشنهاد این را دادند که افرادی که با «گرایش» هستند حق ندارند در رأی گیری شرکت بکنند و این را در بحث هائی که می کند امیدوارم که بتواند جواب بدهد این جنبه‌ی اینکه می‌خواهد بر اساس اش دموکراسی را رشد بدهد و باهاش مبارزه کند.»

رفیق یاشار آذری: مسئول جلسه می گوید رفقا صحبتی ندارید [البته منظور مسئول جلسه رفقای گرایش هستند به خاطر اینکه بعد از جمله ایشان حتی یک دقیقه به من اجازه نداد که حتی به طور خلاصه جواب مراد شیرین را بدهم.]

من از مسئول جلسه می‌خواهم اجازه بدهد که جواب این سوال را بدهم ولی فرامرز مسئول جلسه اعلام می کند که «وقت جلسه تمام شده!» و من چندین بار می‌خواهم که «فقط یک دقیقه اجازه بدهید من جواب ایشان را بدهم!» و مسئول جلسه می گوید که «شما به صورت خصوصی با خود مراد شیرین صحبت کنید» و من اصرار می کنم که «یک دقیقه به من وقت بدهید و اعلام می‌کنم دموکراسی که شما ازش دفاع می‌کنید همین‌ه؟ من که نمی‌خواهم بحث سیاسی بکنم. فقط در عرض یک دقیقه جواب رفیق مراد شیرین را بدهم.» و

بار دیگر مسئول جلسه می گوید «شما خصوصی با خود او صحبت تان را بکنید! من در اینجا می گویم (و این جمله آخر من)» «او مگر خصوصی از من پرسیده که خصوصی جواب اش را بدهم» اما پایان این جمله در گلویم می ماند چونکه مسئول جلسه بدون جواب اطاق را می بندد و همه را بیرون می ریزد. البته بدون اجازه ی مازیار رازی ممکن نبود بتواند به چنین کاری دست بزند.

معنی دموکراسی را رفقای «گرایش» در «احیاء» برای چندمین بار به نمایش می گذارد و این در حالی اتفاق می افتد که رفیق مازیار بعد از رفیق یاشار بیش تر از ۱۵ دقیقه و علیرضاییانی بیش تر از ۲۰ دقیقه صحبت کرده و در بی ارتباط جلو دادن و لوٹ کردن بحث های من کوشیدند، بدون رعایت اینکه در آخر طبق تمام جلسات پیش از این در اینترنت، سخنران جلسه باید آخرین نفر می بود که جمع بندی را ارائه می داد و بعد از او جلسه بسته می شد. این حق هم از من گرفته شد و به همین خاطر ما جواب آن ها را همین جا بیان می کنیم.

بخش (۴)

سئوال چهل و ششم کمیسیون: به این ترتیب، این جلسه هم به نتیجه مطلوب و دو جانبه نیانجامید. آیا جلسه ای جداگانه هم گذاشتید؟

رفیق یاشار آذری: در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۱۴ ما بالاخره آخرین جلسه خود را با مازیار رازی داشتیم. در این جلسه، پیش از همه ما که شامل مازیار رازی، مراد شیرین، رفیق سارا قاضی و رفیق سعید صادقی و خودم می شد، مازیار سر بحث را این طور باز کرد:

«امروز که من اینجا هستم، در واقع راستش تنها به یک علت هست و آن هم سابقه امان! یعنی تاریخچه امان است. در واقع ما مثل یک خانواده هستیم. اختلافات یا اگر چیزی پیش می آید نهایتاً از همدیگر قهر نمی کنیم؛ علیه همدیگر نمی زنیم و سعی می کنیم تا آنجانی که امکانپذیر هست راه حل هائی پیدا کنیم و مسأله را حل کنیم. حالا مطالبی را هم که یاشار نوشته بود من خواندم. به هر حال در مجموع می دانم چه چیزهایی بود و چه بحث هائی هم بود؛ قبلاً هم زمزمه می کرد و می گفت و غیره. حالا نکاتی هم که سعید داشت، از قبل این ها را هم گوش دادم و سارا هم همچنین، یک سری ایرادات و غیره که رفقا می گیرند، من موافقم باهاش و اختلاف خاصی ندارم. طرز برخورد بعضی از رفقا، نمی دانم، بد است و یا از بالا صحبت می کنند و یا نمی دانم مشکلات هستش و غیره؛ این ها را خوب درک می کنم.

اما در تحلیل نهائی هم مقصر منم، یعنی من باید با رفقا بیش تر صحبت می کردم. رفقائی که اینجا هستند بخصوص سارا، یاشار و سعید و این موضوعات را حل می کردیم و با هم حل می کردیم، اما به دلیل فشار کارها و به دلیل اینکه من فکر کردم بعد از ۱۵، ۲۰ سال رفقا دیگر می دانند وضعیت چگونه هستش، یعنی به وضعیت ما الآن تغییرات کیفی داده شده؛ درش تحولات نوینی دارد پیش می آید و ما توی مرکز یک سلسله تحولات هستیم برای نخستین بار. الآن تماس هائی هستند... دیگه حاضر نیستند به جلسات «احیاء» بیایند. ...کار قبلی امان، هزار برابر بیش تر شده و نشریه امان هم مرتب دارد در می آید. فرض من بر این بود که دیگر رفقا می فهمند دارد چه می گذرد. فرض من بر این بود که دیگر رفقا را نباید بعد از ۱۵ یا ۲۰ سال، تر و خشک بکنیم. نمی دانم، وارد مسأله شخصی نشوند یا نمی دانم دندان روی جگر بگذارند؛ یک مدتی صبر بکنند. فرضم بر این بود. به هر حال در تحلیل نهائی مقصر من هستم که این کار را نکردم، ولی خوب حالا اتفاقی که افتاده این است که به نظر من چند تا اشتباه اساسی را رفقا مرتکب شده اند و مهم ترین و اساسی ترین اشتباه این بود که از «گرایش» استعفاء دادند و رفقا یک به یک اول یاشار به دلایل خیلی عجیب و غریب که حالا خودش فکر می کند موجه است، ولی من فکر می کنم که دلایل غیرموجه است، بعد سارا و بعدش هم به یک شکلی سعید و بنابراین اشتباه است. یعنی حتی اگر تمام این مشکلات فرض کنید صددرد سر این نکات و ایراداتی که رفقا می گیرند درست باشد، لحن بد علیرضا، نمی دانم بتی زود آمده به شورای دبیری، نمی دانم تمام این موضوعات، این ها را من با دقت می دانم که وضعیت چه هست و بحث هائی که رفقا می گویند چه هست و خیلی از نکاتش

هم من خودم هم در جلسات پیش و هم در جاهای دیگر این ایرادات را گرفته ام، ولی به هر حال در مجموع در راستای این فعالیت عملی که انجام می دهیم تمام رفقای که الان درگیر هستند به درجات مختلفی مشغول ساختن این تشکیلات هستند و به هر حال با وجود کم و کاستی ها و غیره که وجود دارد، باید در مجموع مسائل را در درون حل می کردند و نباید قهر می کردند و بیرون می رفتند و بنابراین، این یک اشتباه بزرگی بود که رفقا مرتکب شدند و همین اشتباه بود که علیرضا سال های پیش کرد ولی خودش دوباره بعداً برگشت آمد و به هر حال این نوع برخوردهائی که استعفاء می دهند و رفقا می روند در بیرون انباشت می کنند این مسائل را می آیند تو. این به نظر من درست نبود، یعنی این اولین اشتباهی بود که رفقا به نظر من مرتکب شده اند. رفقا اگر اولین قدم را بسنجند و ارزیابی بکنند و متوجه بشوند که این اشتباه بوده می توانیم قدم های بعدی را هم برداریم، ولی به هر حال از این اشتباه به اشتباه دیگری رفقا برخورد کردند، یعنی به جای اینکه جلسه فرا بخوانند در مورد مسائل تشکیلاتی، حالا کسانی خارج از «گرایش» هستند و تمام این نامه نگاری ها، نمی دانم، این داستان بوروکراسی و در دفاع از دموکراسی، این ها مرتبط به «گرایش» است، اصلاً و مطلقاً ربطی به «احیاء» ندارد، مگر یک مورد، آن هم مورد ناصر است در مورد آن هم جداگانه صحبت می کنیم. منتها در مورد مسأله ای این اشکالات و ایرادات همه مربوط به «گرایش» است و وقتی هم که رفیق یاشار آنجا توی جلسه ی اول به بهانه ی بحث تئوریک سر بوروکراسی، این موارد مطرح کرد توی خود آن جلسه ما هم صحبتی نکردیم، نسیم بلند شد گفت نمی فهمم داری چه می گویی. این ربطی ندارد یا رفیقمان یاشا... هم همین حرف را زد و این ها متوجه نشدند و حق

داشتند، چون این موضوعات ربطی به «احیاء» ندارد. این موضوعات تشکیلاتی یک گرایش هست، بنابراین حقش این بود که رفقا حق دارند دور هم جمع شوند، ایراد داشته باشند، ناراضی باشند. هیچ مشکلی نیستش. این ها بحث های یک سازمان دموکراتیک هستش و هیچ سازمانی دموکراتیک تر از گروه ما هیچ جا این رفقا پیدا نخواهند کرد. من تقاضا می کنم اصلاً بروید یک کمی جستجو کنید. بروید اصلاً عضو این سازمان ها بشوید مثلاً رفیق سعید برود همین عضو این اشرف دهقان بشود و یا سارا برود عضو این راه کارگر، رنجبران، حزب کمونیست کارگری یا هر کدام از این ها یا رفیق یاشار هم برود به اقلیت یا هر کدام از این تشکیلات ها بروید ببینید چه خبر است آن تو؛ ببینید که اجازه می دهند که توی این سازمان ها اصلاً کسی نفس بکشد. یعنی اولین جریانی که اختلافی چیزی پیش بیاید با سرعت اخراج می شوید و اگر در کردستان بود الآن رفیق سعید به خاطر اینکه آمده گفته فلان چیز بوروکراتیک است و غیره اعدام شده بود.

بنابراین در درون ما بوروکراسی وجود ندارد. افرادی هستند که مرتکب اشتباهاتی می شوند اما در مجموع ما بوروکراسی نداریم و در درون تشکیلات ما همه چیز کاملاً دموکراتیک است و این بحث به اصطلاح اصولاً یک بحث کاذبی هستش که راه افتاده به دلایل دیگری. این بحث ها راه افتاده به دلایل همان مشکلات شخصی، اینکه علیرضا چه گفته یا فلان کس این را مسخره کرده، آن فلان کرده، از بالا به رفقا نگاه کردند. این ها همه می گویم حق با رفقا است. این ها را کتمان نمی کنم. درست است، این نکاتی که شما می گوئید درست است. این مشکل را ما داریم، بعضی وقت ها یک روشن فکر می آید با ما و فکر می کند که همه چیز را می داند دیگر و بقیه را داخل آدم حساب نمی کند.

این هستش! توی تمام تشکیلات ها؛ توی خود حزب بلشویک هم بود؛ مهم تر از همه خود تروتسکی هم همین طور بود. یکی از اخلاقیاتی که داشت که خیلی هم بد بود و خیلی ها هم علیه اش در آخر بسیج شدند دقیقاً همین بود، برخورد از بالا داشت. این ها هستش.

ما موضوعاتی را که در درون می توانیم در یک محیط دموکراتیک صحبت بکنیم، شما رفقا می توانستید از این حق خودتان استفاده بکنید، برای پیشبرد حتی ساختن همین کمیسیون کنترل نظارت. اصلاً در اساسنامه امان هستش، چیز جدیدی نیست. توی اساسنامه ما هست. درخواست می کردید که رفقا ما شاکی هستیم از علیرضا و از فلانی به دلیل این برخورد می خواهیم بررسی بکنیم. این را شش ماه پیش بدون اینکه اصلاً از گروه خارج شوید می توانستید همانجا مطرح بکنید. آن کار را نکردید آمدید بیرون و بعد آنوقت تمام این داستان ها به شکل کاذبی سر مسأله ی علیه بوروکراسی و دفاع از دموکراسی زیر لوای این، آن هم با متدهای اشتباه، با متدهایی که می توانست اولاً تمام این بحث ها در درون رفقای «گرایش» مطرح بشود و «احیاء» را درش دخالت نمی دادیم و به دلیل اینکه برخورد اشتباه کردید «احیاء» عملاً از هم یاشید. می دانید الان دیگر کسی نیست، می بینید ما به کسی نگفتم نیاید، خودشان رفتند بیرون، رفقای افغانستان گفتند ما آمدیم اینجا وحدت بکنیم، شما از این چیزها می کنید ما نیستیم، ما کار داریم، رفتند. رفقای ایران از ابتدا رفتند، رفقای در واقع مثل نسیم و امید و این ها بیرون رفتند. بنابراین یک چنین وضعیتی نتیجه این است که بالاخره هر کسی یک کاری را می کند می خواهد نتیجه ای داشته باشد؛ می خواهد اکثریت را متقاعد کند. به نظرش دیگر نه اینکه همه را طرد بکند، یا همه را متلاشی بکند. بنابراین اشتباه دوم

این بود. از یک موقعیتی، از یک جایگاه دیگر استفاده کردید، برای یک موضوع دیگر. خوب نتیجه اش این شد دیگر. یعنی تا هفته‌ی پیش این رفیق بتی قبل از اینکه این نامه شماها بیاید بیرون، رفیق بتی و رفیق فرامرز کاملاً مدافع رفیق یاشار بودند و می گفتند که رفیق یاشار باید برگردد و همین طور راجب سارا و سعید. ولی الان می گویند ما دیگر حاضر نیستیم برگردیم به این اتاق «احیاء». با این نامه های شخصی که ایشان نوشته، ما دیگر حاضر نیستیم اصولاً صحبت کنیم. یک چنین حالتی، خوب نتیجه‌ی عکس گذاشت دیگر! یعنی روش اشتباه بود. این روش برخورد و حالا این سندها عملاً علنی شده، یعنی در همین اطاق «احیاء» که رفیق یاشار چیزی می گذارد خوب آشنائی ندارد، ناآشنا هست به مسائل تشکیلاتی، نمی داند چطوری برخورد بکند. توی این اطاق انواع و اقسام گرایشات مختلف هستند، ...و تمام این ها زیرروی مسائل شخصی گروه را برداشتید گذاشتید توی «احیاء»! احیائی که اصلاً ربطی به «گرایش» ما ندارد. این مسائل اش خوب این ها الآن همه این ها را کپی کردند و احتمالاً دست خیلی ها رسیده.... خوب یعنی علنی شده دیگر این بحث ها...! خوب این ها از کجا این خبرها را پیدا کردند؟ حالا این روش هم در واقع یک اشتباه بزرگی بود که رفقا مرتکب شدند. یعنی مبارزه‌ی سیستماتیک درون یک گرایش را بردند در یکجائی که هم انواع و اقسام گرایشات مختلف هست. سندھائی نوشتند، کاملاً مسائل شخصی درون یک گرایش در دسترس جریاناتی که الآن تشنه اند به خون ما. چون دمار همه در آمده. این برنامه‌ی تلویزیونی داریم، نشریه داریم، سخنرانی ها داریم. الآن از ما همین رادیو کوچه، از دیروز با هشت تا گروه، گروه سیاسی معتبر شناخته شده، مصاحبه کرده سر انقلاب اکتبر و ما یعنی ما را هم وزن آن ها گذاشته و

گفته البته ما سازمان و تشکیلات نیستیم. خوب بنابراین، این همه آدم چرا متمرکز می شوند روی ما؟ به خاطر اینکه دمار این گروه ها اینجا در آمده، یعنی دارند تمام پایه هایشان را از دست می دهند. انواع و اقسام گرایشات مختلف آمدند دور و بر ما سر مسائل مختلف،....

....ما با کور و کجیل های خارج از کشور دیگر کاری نداریم. این ها سوءاستفاده های خودشان را خواهند کرد،...حالا نقداً تمام این ها را این طرف و آن طرف شایع پراکنی کردند و با تمام این موضوعات دشمنان ما را خوشحال کردند. بنابراین مسأله ای که هست این است که این کار به نظر من اشتباه است. این کار باید از لحاظ درونی انجام می شد و حالا ریز این داستان که چه گفته، فلان. تمام این ها می توانست همان کمیسیون بنشینند و بررسی کند و نشان بدهد....

من پس از اینکه رفقا از «گرایش» رفتند بیرون کوشش ام این بود و رفیق یاشار منتها ماند در «احیاء» ولی سعید و سارا را مشخصاً ازشان دعوت کردم و تشویق اشان کردم که حتماً برگردند به «احیاء». دلیل اینکه این کار را کردم این بود که به دلیل حالا کدورت ها و مسائل شخصی که پیش آمده، هیچکدام از این ها را دیدید رفقا من نه طرف این را و نه طرف آن را نگرفتم و با هیچکدام درگیر نشدم، نه گفتم رفیق سارا حق دارد در مورد علیرضا و نه گفتم علیرضا حق دارد و وقتی هم که ناصر فحش داده به من جواب اش را ندادم، خودم را درگیر نکردم توی این موضوعات. بنابراین چون این مسائل همه مسائل شخصی است، بُعد سیاسی- تشکیلاتی نبوده. بُعد سیاسی- تشکیلاتی زمانی پیدا می کند که آن هم توی چه مرحله ای، مرحله ای که در اوج فعالیت هستیم، چطور ممکن است که با این سمینار توی کل اپوزیسیون تأثیر بگذاریم و

اسانلو را آوردیم آنجا می گوئیم اش و توفیق پیدا می کنیم؛ از آن طرف در ایران فعالیت‌مان دارد رشد می کند. از آن طرف، برنامه تلویزیونی داریم.... در چنین شرایطی ما دیگر نمی توانیم که غیردموکراتیک یا منحط باشیم. رفقا چوب برداشتند توی چنین شرایطی. اتفاقاً باید رفقا ما را تشویق بکنند، کسانی که دارند به اصطلاح در صدر این کار هستند و این کارها را شبانه روز دارند انجام می دهند تا این کارها جلو برود. حتی برای یک سال یا شش ماه هم که شده صبر بکنند و بعد مسائل درونی را به یک شکل دیگری حل بکنند. اگر مشکلاتی هست، که هست، به نظر من در آن تردیدی نیست. در مجموع این موضوع یک موضوعی است که می توانست آنجا سازمان پیدا بکند.

بنابراین من حالا کوششی که کردم با توجه به این کدورت هائی که بود رفقا را تشویق بکنم بیايند توی «احیاء» که از طریق احیاء ما دوباره با هم نزدیک‌تر بشویم. یعنی رفقا نهایتاً برگردند به «گرایش». بعد از پنج یا شش ماه وقتی می بینند که رفقا دارند کار می کنند، گفتم رفیق بتی و فرامرز تا همین دو روز پیش خیلی سمیاتی داشتند که رفقا در واقع بیش تر بیایند درگیر کارهای تشکیلاتی امان بشوند. حالا امروز نیست دیگر آن داستان؛ آن دیگر از دست رفت و آن سمیاتی هم که بعضی از رفقا داشتند.

بنابراین، من نظرم این بود که به این ترتیب این پروسه می تواند خودش را حل بکند و کم کم پیشنهادم اتفاقاً به یاشار وقتی در سمینار آلمان بودم گفتم که بیا صحبت کنیم که برگردد به «گرایش» به تشکیلات. همین پیشنهاد را به سارا هم دادم، به سعید هم دادم ولی خود سعید این وسط ها خودش گذاشت رفت و حتی از فیسبوک هم اسم اش را درآورد؛ باهاش ارتباط نداریم. خوب بنابراین پس مسأله ای که هست نظر من این بود که رفقا، به تدریج این

کدورت ها از بین برود تا آنوقت ما بتوانیم دوباره برگردیم توی تشکیلات و این موضوع که کی توی شورای دبیری باشد، این ها تصمیمات من است، این ها تصمیمات من است که کی باشد و تقصیر هیچکس دیگر نیست، حتی یک دوره ای بود که همین سه چهار ماه پیش بود که من، سارا را به شورای دبیری دعوت کردم. علیرضا اتفاقاً گفت من می روم بیرون، سارا بیاید جای من! که من مخالفت کردم. دلیل این هم که من مخالفت کردم این هستش که ما به یک تیم مشخصی برای این دوره، نه برای تا ابد احتیاج داریم، یعنی یک دوره ی خاص یک تیم مشخصی را من انتخاب کردم برای اینکه این گذار را بکنیم. چیزی که الان در این شرایط که در حال فعالیت هستیم تا ساختن حزب که شاید یک سال یا یک سال و نیم دیگر طول بکشد. بنابراین، مسأله ای که هست این است که من تصمیم گرفتم. حالا چرا من تصمیم گرفتم چون که تجربه ام توی این زمینه از رفقای دیگر بیش تر است. چهل سال است که من مشغول فعالیت سیاسی بوده ام. از رهبران حزب کارگران سوسیالیست در ایران بودم، از رهبران بین الملل چهار بودم و از رهبران IMT بودم. تجربه دارم می دانم توی این مقطع خاص چه تیمی بهتر می تواند، نه اینکه این از آن بهتر است یا سارا از فلانی پایین تر است. به این ترتیب نیست. شورای دبیری از نقطه نظر من یک تیم عملی هستش و اتفاقاً از لحاظ تصمیم گیری هیچکاه است، چون که در نهایت تصمیمات را خود این تجمعات و جلسات می گیرد. به هر حال این شورای دبیری این عده، حالا علیرضا هزار تا عیب دارد، من می دانم هزار تا عیب دارد، ولی تنها کسی است که می تواند به عنوان به اصطلاح جاده صاف کن ما در ایوزسیون باشد. هیچکدام از رفقا حتی خود من، نمی تواند کاری که او بیرون از گروه می کند، بکنیم. هیچکسی

نمی‌تواند؛ آن قابلیت‌ها را ندارد که این طوری تمام زیر و بم گروه‌های سیاسی را بداند یا بشناسد. همین‌الآن رفقای که توی این اطاق نشسته‌اند اگر من بیرسم این گروه‌های سیاسی کی هستن و یا چه گفته‌اند و یا چه برنامه‌ای دارند نمی‌توانند بهش جواب بدهند، چون در جریان نیستند، دنبال نکرده‌اند. بنابراین فایده‌ای ندارد کسانی را بیاوریم توی شورای دبیری که آشنائی ندارند به این چیزها؛ نه اینکه رفقا کم اهمیت‌ترند، نه اینکه این رفقا نباید شش ماه دیگر در شورای دبیری باشند! شش ماه یا یک سال دیگر ما دویست، سی صد نفر عضو داشته باشیم! خوب واضح است که این رفقای خودمان در رهبری آن جریان قرار می‌گیرند؛ همه‌ی ما باید در رهبری قرار بگیریم، یعنی توی این دوران خاص، توی این شش ماه یا یک سال است که این انتخاب را من کردم. اتفاقاً انتخابی که من کردم این مشکلاتی که رفقا می‌گیرند به درستی در مورد خصلت‌های از بالا صحبت کردن، این‌ها باید خنثی بشود. اتفاقاً همین بیتی یکی از این کسانی است که این موضوعات را خنثی می‌کند در شورای دبیری و جلوگیری بکند از اینکه روش‌های اشتباه اتخاذ بشود. بنابراین، در مجموع روش اتفاقاً بلشویکی این است. برای خود لنین در خیلی از موارد پیش آمد. مثال این را دفعه‌ی پیش زدم در جلسه‌ای که با رفیق سارا و رفیق سعید و ناصر بود. این در خیلی از موارد پیش آمده که آمده‌اند و گفته‌اند که آقاجان، این آقای که در کمیته‌ی مرکزی هست حالا علیرضا که به جای خود، این یارو که در کمیته‌ی مرکزی است، شب‌ها زن‌اش را کتک می‌زند، لنین آمده و گفته، خیلی بدکاری می‌کند، اما این کار اساسی‌اش، اما کاری که این در کمیته‌ی مرکزی می‌کند، هیچکس دیگر نمی‌تواند بکند. بنابراین باید بماند؛ سر این نمی‌توانیم اخراج‌اش بکنیم. می‌رویم باهاش صحبت می‌کنیم که زنش

را کتک نزنند. دیگر بدتر از این مگر می‌شود؟! یک عضوی که کمونیست هست بیاید شب‌ها زنش را کتک بزند! انواع و اقسام جریان‌ات مختلف؛ یکی آمده سازمان جاسوسی تزار هست آن را نگه داشت، چون لنین حزب بلشویک را براساس این ساخت که کی دارد چه کاری می‌کند. آن کار را کس دیگری می‌تواند بکند یا نه؟ حالا یک سری خصلت‌های بدی هم ممکن است آن فرد داشته باشد، نه اینکه این‌ها را ببوشانیم. این‌ها را کنترل می‌کنیم. اگر کارهای زشت و زننده بکنند جلوی‌شان را می‌گیریم، اما اگر کسی بهتر از او، آن کارها را نمی‌تواند بکند، او می‌آید و می‌کند. چه کسی الآن بهتر از علیرضا داریم که تمام این مشکلات هم حق با رفقا است و فرض کنیم که صددرصد هم حق با رفقا است و تمام این انتقادات درست است، کی می‌تواند الآن بیاید بین شماها، بین همین مراد، سارا، سعید، یاشار، من یک حرف پنج دقیقه‌ای بزنم و او بیست دقیقه برنامه تهیه کند و بیاید توی تلویزیون صحبت کند و از رو نخواند. غیر از علیرضا هیچکس نمی‌تواند. برای همین است که آنجاست....

ما الآن توی این موقعیت هستیم همین رفیق! روش بلشویکی را اتفاقاً داریم اجرا می‌کنیم. روابط معلوم است که شما، همین رفیق سارا مثل خواهر من می‌ماند، یا یاشار مثل برادر من است. من کسی را بیش‌تر از این‌ها اصلاً دوست ندارم. البته مراد و سعید را هم دوست دارم ولی این دو نفر رفقا را که می‌گویم مثل خانواده‌ی من هستند ولی اگر بخواهیم باندبازی بکنیم و گروه بوروکراتیک باشد، خوب این رفقا را من باید بیاورم به کمیته مرکزی، شورای دبیری. امین الآن سی سال با ماست چرا بهش نگفتم یا پیشنهاد ندادم بیاید توی شورای دبیری؟ چون توی این مقطع خاص یعنی توی این شش ماه یا یک سال دیگر آن کاری که من می‌خواهم انجام بشود، انجام نمی‌شود و در ضمن

هم رفقا صحبت هائی که دارم می کنم مانور نمی دهم... بنابراین، این بحث هائی که دارم می کنم و این حرف هائی که واقعیت است چیزهایی است که اعتقاد بهش دارم و بر اساس تجربه ی حزب بلشویک ها است. حزب بلشویک ساخته شد و تجربه ی من در رهبری یکی از بزرگترین سازمان های بین المللی و سازمان هائی که در آن بودم و سازمانی که خودم شکل دادم، گرفتم و شما رفقا در مقابل این تصمیم من یا باید اعتماد بکنید و بپذیرید و آن کسانی را هم که من انتخاب کردم فعلاً بپذیرید که کارهایمان یک قدم به جلو برود یا قیام کنید و این قیام را هم که علیه علیرضا دارید می کنید یعنی علیه من دارید می کنید؛ این قیامی که علیه بتی می کنید من این ها را انتخاب کردم یا علیه آرام می کنید یعنی علیه من می کنید یعنی علیه تشکیلاتمان دارید قیام می کنید.

این چیزهائی که رفتید لو دادید اینور و آنور. رفتید نامه نوشتید و دست کسان دیگر خواهد افتاد و افتاده تا کنون. این ها یعنی علیه من است. علیه کس دیگر نیست. اسم من را نیاوردید ولی علیه من است. من این ها را انتخاب کردم. من می گویم این چهار نفر فعلاً تنها کسانی هستند که می توانیم این دوره را عبور ازش بکنیم. شش ماه دیگر بله داستان ممکن است فرق بکند و شاید یک سال دیگر کل این داستان و کل این رهبری ممکن است تغییر بکند....

بنابراین، ...رفقا ببینید چه المشنگه ای راه انداخته اید. حالا این ها را هم آگاهانه که نکردید، این ها باز از روی بی تجربگی و ندانم کاری و این چیزهاست و چیز دیگری نیست.»

رفیق یاشار آذری: اینجا رفیق سارا دخالت می کند و می گوید که رفیق رازی یکی از رفقای «احیا» رفیق نسیم می خواهد که او را هم دعوت کنیم، آیا دعوت اش کنیم یا نه و جواب اش را چی بدهیم؟

مازیار رازی جواب می دهد: من الآن بهش می گویم، من بهش گفتم که جلسه در مورد خودمان است، او فکر می کند ما داریم راجع به انقلاب روسیه صحبت می کنیم.

سپس مازیار رازی ادامه می دهد:

«رفقا به هر حال در نهایت من حرف آخرم را می زنم و زیاد بحث سر این موضوعات نمی کنم» [بعد از ۲۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه - رفیق یاشار] و الآن رفیق یاشار کم و بیش می داند که می خواهد چه جواب هائی بدهد و نمی خواهم وارد این بحث ها بشوم و وارد این بحث های مشخص نمی خواهم بشوم.

من آمدم اینجا فقط در نهایت پیشنهاد نهائی خودم را به رفقا بدهم و دیگر هم بحث نخواهم کرد سر این موضوع. رفقا یا تصمیم می گیرند یا به کار خودشان ادامه می دهند به هر شکلی که مایل هستند، هیچ مشکلی نیست.

پیشنهاد من به رفقا این است که در ارتباط با این احیای مارکسیستی جلسات خودمان را مثل همین جلسه می توانیم داشته باشیم به این شکل. رفقای دیگری خواهند آمد. آن ها حالا کارهای دیگری انجام می دهند و اگر جلساتی هم لازم داشتند خودشان می گذارند و در این جلسات من و مراد هم هستیم.

رفقا این جلسات احیاء کنترل اش در اختیار خود شما رفقاست و هر کسی را هم خواستید دعوت کنید اگر می خواهید ناصر را دعوت کنید. ... بر اساس چهار مؤلفه به انضمام آن پیشنهاد، حالا آن پنجمین مؤلفه نیست. چهار مؤلفه و یک مسأله ی تشکیلاتی کمیسیون کنترل است؛ کمیسیون کنترل هم خودتان

هستید. همین الان، تصمیم بگیرید که کی را می خواهید دعوت کنید و این دست خودتان است. منتها اولاً کارها را باید سازمان بدهید و من و مراد هم همین جا هستیم به صورت کمکی. ما گزارش های بین المللی داریم می دهیم و مثل همیشه صحبت می کنیم. ولی رفقای دیگر هم همین طور در آلمان چه کارهایی کردند در پنج یا شش ماه گذشته و در سطح بین المللی چه برنامه ریزی را دارند انجام می دهند و رفقای دیگر یعنی چه کسانی را دعوت می کنید از جمله ناصر با مسئولیت خودتان دعوت می کنید. یعنی چه؟ یعنی اینکه یک نفر این را تأیید می کند، مثلاً ناصر را رفیق سارا تأیید می کند و رفیق یاشار تأیید را تأیید می کند. یعنی اینکه در واقع دو نفر تأیید می کنند و آن موقع آن نفر می تواند بیاید و این به این مفهوم است که من فردا پیشنهاد نمی دهم که ناصر بیاید، به دلیل یک سری اتفاقاتی که افتاده و این اتفاقات هم خیلی جدی افتاده. حالا اینجا وارد جزئیات اش نمی توانم بشوم به دلیل کارهایی که این کرده، آن هم از روی ندانم کاری و اصولاً یک سری مشکلات برای ما در داخل ایجاد کرده و بنابراین من خودم توصیه و یا پیشنهاد نمی کنم، منتها رفقا می توانند دعوت کنند منتها با تأیید خودشان به این مفهوم اگر اشکالات سیاسی و تشکیلاتی پیش بیاید از طرف ناصر، من دیگر با ناصر کاری نخواهم داشت. من می آیم یقه آن معرف را می گیرم. رفیقمان سارا یا یاشار! اگر این اشکالاتی که من دیدم و بوجود آمد و اشکالات بسیار خطرناکی است من دیگر می آیم با رفقای خودمان طرف می شوم. اگر می توانید یک چنین اعتمادی داشته باشید یک چنین تضمینی بکنید. [در «احیاء» که یک ظرف اتحاد عمل هست تضمین از ما می خواهد ولی کسانی که در رهبری می برد در موردش از تضمین صحبتی نیست و هر کاری بکنند و یا هر چه

بگویند می‌شود مسأله‌ی شخصی - رفیق یاشار/ به نظر من هر کی را دلتان می‌خواهد بیاورید توی این احیاء. این احیائی که الآن هستیم و بقیه هم نیستند، دیگر آن بوروکرات‌ها و فلان هم که رفتند. بنابراین الآن دیگر احیای دموکراتیک است که ما اینجا داریم که شما مثلاً تصمیم می‌گیرید؛ دیگر دستور جلسه را خودتان می‌نویسید، رئیس جلسه را خودتان انتخاب می‌کنید. افراد را خودتان اینجا انتخاب و دعوت می‌کنید. اساسنامه را خودتان تعیین می‌کنید؛ رأی‌گیری می‌کنید و من هم رأی اکثریت را قبول می‌کنم، یعنی قبول دارم: یعنی الآن اگر اکثریت شما رأی بدهد که ناصر بیاید من به عنوان اقلیت یا ممتنه هستم و یا مخالفم قبول می‌کنم. می‌پذیرم چون که اصول است. این اصول را باید رعایت کنیم. زیر این اصول نمی‌شود زد، بنابراین اکثریت وقتی تصمیم می‌گیرد تا زمانی که من توی یک تشکیلات با هر کسی در هر جایی که هستم بر این اساس نظر اکثریت وقتی تصمیم می‌گیرد باید اجراء شود. نمی‌توانیم مثلاً در «احیاء» اکثریت که هشت نفر رأی دادند که ناصر نباشد و دو نفر رأی مخالف دادند و حالا آن اکثریت دیگر رأی ایشان شمرده نشود و بیاید یک داستان دیگر پیش بیاید که مثلاً اکثریت کار بوروکراتیکی کرده. این طوری نیست. این روش، روش درستی نیست و بنابراین، اینجا شما اکثریت هستید خوب بنابراین افرادی را هم بروید انتخاب بکنید و همه را بیاورید. منتها این اهداف و مؤلفه‌ها را قبول کند و بعد کار بکند و گزارش بدهد و هر کسی هم هر کسی را معرفی کرد آن طرفی که آمده و خرابکاری کرده و یا اشکالات اساسی پیدا شد، خودش مسئول پاسخگونی هست. این طوری باید دعوت بکنید. یعنی باید یک نفر را زیر و رویش را خوب بشناسید تا بتوانیم دعوت بکنیم. خوب این از این. خوب به نظر من، این در رابطه با «احیاء» یا

رفقا می‌پذیرند و یا نمی‌پذیرند دیگر و اگر پذیرفتند همین روش را ادامه می‌دهیم و بعد از شش ماه یا یک سال دیگر شاید رفقای دیگر بیایند تا با هم دوباره باشیم ولی الآن نمی‌شود.

آنچه که مربوط به «گرایش» می‌شود، از «گرایش» هم شما سه نفر استعفاء دادید و بنابراین، اگر بخواهید به «گرایش» برگردید آن هم الآن امکانپذیر نیست تا شاید شش ماه یا یک سال دیگر که یک حزب جدید می‌سازیم و آن یک موضوع دیگری هست. آنجا واضح است می‌توانید ملحق بشوید و غیره. فعلاً توی شرایط فعلی رفقا تک تک یعنی یک به یک با هم می‌توانیم کار بکنیم. اگر موافق باشید و اگر نباشید که نیستید. یعنی من و رفیق سارا، من و یاشار و من و سعید. این طوری که یک دوره ای پنج ماه یا شش ماه در ارتباط با کارهای «گرایش» من گزارش‌ها را می‌دهم و رفقا در جریان کار قرار می‌گیرند و تقسیم کارها بین دوفرمان شکل می‌گیرد و به این ترتیب رفقا هم در ارتباط با «گرایش» می‌مانند از طریق من و هم اینکه در پروسه‌ی ساختن «احیاء» هم می‌مانند و همه چیز دست خودشان است و خودشان را می‌سازند و هر کی را هم خواستند می‌آورند و بنابراین، این احیاء دست رفقا است. ولی خوب ما هم هستیم و بعد آن افراد جدید هم می‌آیند و به اصطلاح تحت مسئولیت خودتان می‌آیند. خوب این پیشنهاد من به رفقا است، در حوضه‌ی «احیاء» و در حوضه‌ی «گرایش». راجب به این موضوع می‌خواهم صحبت کنم، حالا در گذشته کی چه گفته یا علیرضا فلان و پول را از این گرفته به آن داده یا ماشین. این‌ها را مطلقاً نمی‌خواهم صحبت بکنم. بنابراین، رفقای که اسم می‌نویسند و صحبت می‌کنند سر این موضوع و این پیشنهاد کنگرت و مشخص و حل این بحرانی که ایجاد شده، حالا اگر این

را رفقا می پذیرند، عالی است می رویم جلو. در هر صورت از دو زمینه یک زمینه را می پذیرند باز عالی است. این را ادامه می دهیم و اگر نه به هر روشی یا شکلی که رفقا دلشون می خواهد می توانند کارشون را ادامه بدهند و یا اگر می خواهند بروند با سازمان ها و تمام این بحث ها و جزئیاتی که نوشتند علنی بکنند، بروند بکنند هیچ مشکلی نیستش، یعنی هیچ مسأله ای پیش نخواهد آمد و فقط من در واقع به رفقا هشدار می دهم، با علنی کردن این نوع بحث ها خودشون را بیش تر منزوی می کنند و آن یک ذره اعتبارهایی هم که اینور و آنور هر کدام مان ساختیم اینجا دیگر از بین خواهد رفت و.... این ها را هم ارزیابی بکنید بعد تصمیم تان را بگیرید حالا سه تایی می خواهید تصمیم بگیرید با همدیگر و با ناصر و هر کدامتان هر جور که دلتان می خواهد تصمیم بگیرید.

این پیشنهاد کنکرت من به شما سه نفر، توی احیاء باقی بمانید و احیاء را به دست تان بگیرید و کارهایش را بکنید. هر کی را هم خواستید دعوت بکنید با تضمین خودتان. دو اینکه در مورد مسائل «گرایش» یک به یک کارها را ادامه بدهیم. اگر این را هم می پذیرید خوب قرار می گذاریم جلسات مشخص می گذاریم و اگر نمی پذیرید به هر شکلی که می خواهید انجام بدهید. این پیشنهادهای من به رفقا است و رفقا سر این هم نظر بدهند و بعد برنامه را برای امروز می توانیم تمام بکنیم.»

رفیق سارا قاضی: من با اجازه رفقا در اینجا می خواهم به بخش هایی از صحبت مازیار که در نوار پاسخ ندادم، جواب بدهم. ببینید، مازیار صحبتش را با این شروع می کند که «ایراداتی» که ما از گذشته گرفتیم و کار به اینجا کشیده را درک می کند و خود را از بابت آن ها «مقصر» می داند. موضوع این

است این ها «ایراد» نیست! این ها اشکالات اساسی است که ما گفتیم که اگر مورد توجه قرار نگیرد، به «گرایش» و خط آن لطمه می زند.

پایین تر می گوید که رفقا یاشار و سعید و من نباید از «گرایش» بیرون می آمدیم.. ما از «گرایش» بیرون آمدیم، چون دیدیم که مازیار با یک اکثریتی، عده ای استالینیست و عده ای آدم های بی تجربه، شورای دبیری ساخته و حاضر هم نیست به انتقاد گوش دهد. ما دیدیم که مودبانه می خواست بگوید «شما کاره ای نیستید! من می دانم که دارم چکار می کنم و تصمیم، تصمیم من است!» این برخورد، با اعتقاد کسی که خود را مارکسیست انقلابی دانسته و به امر دموکراسی کارگری معتقد است، تضاد کامل دارد.

او می گوید، ما باید مسائل را در «درون» حل می کردیم و «قهر» نمی کردیم. حیف شد، کاش زودتر می گفت! به جای ده ها بار درخواست دخالت کردن اش به اختلافات و حل کردن آن برخوردهای وقیحانه «شورای دبیری»، آیا من می بایستی با مشت توی سر مازیار می کوبیدم تا متوجه شود که من سعی داشتم مسأله را در «درون» حل کنم؟ و وقتی به ما تهمت «باندبازی» زد، می رفتم به جلسه ای که فراخوانده بود، و مثل خودشان هر چه فحش و ناسزا بود، می دادم و بعد می آمدم بیرون؟! اما در عوض، ظاهراً مثل اینکه خیلی کار بدی کردم که مثل یک انسان مسئول، از گرایشی که آن ها فاتحه اش را خوانده بودند با متانت بیرون آمدم و یا به قول مازیار «قهر» کردم. مازیار می گوید، بحثی که رفیق یاشار در مورد «بوروکراسی» ارائه کرد و از آن نتیجه گرفت که در «احیا» عملی بوروکراتیک صورت گرفته بود، «اشتباه» بود، زیرا مسائل «احیا» و «گرایش» را با هم مخلوط می کرد. من می گویم بحث «بوروکراسی»، درست ترین روشی بود که در یک جمع مثل

جمع «احیاء» می شد، عمل انجام گرفته را با تئوری ارزیابی کرد به عبارت دیگر مسائلی که در «احیاء» در مورد فرد رفیق ناصر رخ داد زمینه های روشنی را از بوروکراسی باز کرد که تا آن زمان سابقه نداشت و در نتیجه نیازی هم به باز کردن بحث بوروکراسی درون تشکیلات کارگری پیش نیامده بود. اما با مطرح کردن مسائل شخصی رفیق ناصر در جلسه ی «احیاء» و ندادن حق حضور و دفاع از خود به او در آن جلسه، باعث شد که نیاز به بررسی کردن طریق شکل گرفتن بوروکراسی درون تشکیلات کارگری و در «احیاء» به چشم بخورد و ما به جای دعوا کردن با اعضاء «گرایش» بر سر مسأله ی رفیق ناصر، ترجیح دادیم که اول تئوری بوروکراسی را معرفی کنیم بعد اتفاق افتاده را با تئوری مقایسه کنیم و در آخر اشکال کار را به بحث بگذاریم، زیرا ما امیدوار بودیم که بتوانیم بحث سازنده ای داشته باشیم، اما برخورد مقرضانه اعضاء «گرایش» با این بحث های ما ثابت کرد که آن ها آگاهانه و با برنامه ی از پیش تعیین شده به جلسات آمده بودند و طرز مطرح کردن مسائل رفیق ناصر هم تنها جو سازی علیه او بود.

مسأله ی «گرایش» جدا است. اگر ما می توانستیم درون «گرایش» مسائل را حل کنیم که دیگر بیرون نمی آمدیم. این مسائل مربوط به «احیاء» است و در «احیاء» هم شما نگذاشتید، جو دموکراتیک وجود داشته باشد و رفتید پنهانی «احیاء» ی دیگری ساختید. شما ظرفیت بحث کردن را نداشتید!

ما زیار می گوید فقط یک مورد بود که به «احیاء» آن هم در مورد ناصر که «می توانستیم جداگانه» حل کنیم. موقعی که شما راجع به مسائل خصوصی طرف حرف می زنید باید در جمع باشد، اما وقتی به شما انتقاد می شود که این روش غلط است، باید «جداگانه» باشد؟!

در جایی دیگر می گوید چون در سازمان های دیگر اصول دموکراتیک کارگری رعایت نمی شود، پس شما حق ندارید از رفتار اعضای «گرایش» انتقاد کنید، چون از همه دموکراتیک تر است!! از همه دموکراتیک تر بود، چون ما در آن بودیم و وقتی هم این دموکراسی از بین رفت، آمدیم بیرون. صِرف «دموکراتیک تر» بودن از سایر جریانات ما را دموکراتیک نمی سازد؛ بخصوص در مقایسه با دموکراسی کارگری! این به آن معنا است که ما در واقع بد را به بدتر ترجیح دهیم.

مازیار می گوید، دیدید که در این کدورت ها من «نه طرف علیرضا» را گرفتم «نه طرف سارا» را؛ اصلاً دخالت نکردم. من می گویم، دقیقاً همین جا اشتباه می کنی دیگر. تو با سوکتت طرف علیرضایت را گرفتی، چون به قول خودت او کاری می کرد که هیچکدام ما نخواستیم بکنیم. آخر، رفیق، غیر از خودت بقیه را احقر می پنداری؟! مازیار رازی شاید آموزگار خوبی باشد اما قطعاً فراگیرنده یا شاگرد خوبی نیست.

او می گوید که «رفقا چوب برداشتند توی چنین شرایطی. اتفاقاً باید رفقا ما را تشویق بکنند». عجب! شما با این باندی که در «شورای دبیری» ساختید، به قول خودت داری می روی که حزب پیشتاز انقلابی را بسازی، ما باید عقب بایستیم و کف بزنیم و بگویم آفرین، ادامه بده!

بعد می گوید: «همین الآن رفقای که توی این اطاق نشسته اند اگر من بیرسم این گروه های سیاسی کی هستند و یا چه گفته اند و یا چه برنامه ای دارند نمی توانند بهش جواب بدهند، چون در جریان نیستند، دنبال نکرده اند.» واقعاً عجب است! آخر رفیق گرامی، ناسلامتی تقسیم کاری انجام شده بود و هر

کدام ما داشتیم کار خودمان را می کردیم. همان موقع اگر علیرضا را جای من می گذاشتی، او هم نمی توانست کار من را انجام دهد! اینکه نشد دلیل! او می گوید حالا بتی قرار است، «ایرادات» این شورای دبیری را رفع کند!! پس من عجب اشتباه بزرگی مرتکب شدم که ۲۵ سال پیش به تو پیوستم! باید تا حالا صبر می کردم تا بتی ای پیدا شود و شما را ادب کند، تا من بعد بتوانم با شما کار کنم!!

در جایی دیگر مازیار باز می گوید: «امین الان سی سال است با ما است چرا بهش نگفتم یا پیشنهاد ندادم بیاید توی شورای دبیری؟» الان می گویم چرا امین در «شورای دبیری» نیست! چون امین اهل کار نیست و خودت بارها از او شاکی بودی و از من خواستی تا کار او را انجام دهم. من را با امین مقایسه می کنی؟!

آخر سر هم می گوید، با وجود اینکه این مشکلات وجود دارد و این اشتباهات از من سر زده، ولی من در مورد آن ها نمی خواهم کاری انجام بدهم، اما در مقابل آمده بودم که به شما سه نفر پیشنهاد بدهم: یکی اینکه من به شما اجازه می دهم که «احیا»ی خودتان را بزنید و دوم اینکه حاضرم تک به تک (همان روش محفل سابق) با شما کار کنم!! عجب! ما هم البته کت- بسته می گوئیم: بله قربان! هر چه شما بفرمایید، سرکار!

رفیق سعید صادقی: رفقا، همان طوری که مازیار اغلب در جلسات با لحن انتقادی به ما می گفت که «همین صد سال اولش سخت است» حالا هم گویا باید به خودش گفت که اشکالی نداره، صد سال اولش سخت است!

رفیق یاشار آذری: در اینجا نوبت به من رسید و این طور گفتم:

«من اینجا دو تا صحبت دارم که اولین صحبت ام نظر «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» می باشد که توضیح این مسأله که چرا ما مجبور به نوشتن این نامه ها شدیم و صحبت بعدی نظریات شخصی خودم می باشد.

صحبت ام را با این جمله معروف تروتسکی شروع می کنم که می گوید: «نیروی محرکه‌ی پیشرفت حقیقت است نه دروغ!» چیزی که باعث نوشتن این نامه ها شد سانسوری بود که در درون «احیاء» صورت گرفت و رعایت نکردن دموکراسی کارگری و در نتیجه جلو صحبت های ما گرفته شد؛ نه تنها به بهانه‌ی تمام شدن وقت جلسه به ما وقت کافی برای ابراز نظراتمان را ندادند و این کار را در صورتی انجام می دادند که علیرضا بیانی ۳۵ دقیقه‌ی تمام صحبت کرد که حتی خود رفیق رازی و دیگران و مسئول جلسه هیچ اعتراضی به آن نکردند. ولی برای من که سخنران جلسه بودم حتی در پایان پنج دقیقه به من اجازه داده نشد که جواب سئوال های رازی و امین (مراد شیرین) را که از من کرده بودند، بدهم و من در حالی که اعتراض می کردم و اصرار داشتم که حداقل باید پنج دقیقه به من وقت بدهند که خیلی مختصر و مفید جواب این رفقا را بدهم، بدون حرف و تذکری مسئول جلسه اطاق را بست و همه را بیرون ریخت!»

اینجا رازی دخالت می کند و مدعی می شود: «رفیق یاشار من آن روز در جلسه نبودم.»

من (یاشار آذری) در جواب اش می گویم: «نه خیر آن روز شما حضور داشتید و حتی گفتید که سرم هم درد می کند؛ من جلسه هفته‌ی قبل را نمی گویم.»

و باز رازی دخالت می کند می گوید: «رفیق یاشار من هفته ی پیش فرانسه بودم»

و باز من ادامه می دهم: «هفته ی پیش را نمی گویم رفیق رازی. یک هفته قبل از آن را می گویم که شما گفتید سرم درد می کند و اطاق بسته شد؛ که سعید هر چه وقت می خواست مسئول جلسه اجازه نمی داد صحبت کند، تا اینکه علیرضا آمد گفت «من از مسئول جلسه خواهش می کنم اجازه بده بیاید یک ساعت صحبت کند. من قول می دهم که بیش تر از سه دقیقه نتواند صحبت کند.» و وقتی رفیق سعید پنج دقیقه صحبت کرد، مسئول جلسه میکروفون رفیق سعید را کور کرد و از دست اش گرفتند و در اطاق را به بهانه ی اینکه وقت یا سقف جلسه تمام شده، بستند و همه را بیرون ریختند. ولی برای علیرضا بیانی سی و پنج دقیقه وقت بود و این یکی از دلایلی بود که باعث شد که این مطالب را بنویسیم. وقتی جلو صحبت کردن کسی را ازش می گیرند، باید منتظر عواقب اش هم باشند. من روز اول که به این جریان پیوستم گفتم من با هر جریانی کار می کنم به شرطی که جلو دهانم را نگیرند؛ هر انتقادی هر مطلبی خواستم، بتوانم بیان کنم و رفقا هم همین طور.

مطلب دوم ام هم باز در مورد «احیاء» می باشد. هفته ی قبل که شما نبودید ما می خواستیم اعلام بکنیم که چون شما ما را حذف کردید و از «احیاء» اخراجمان کردید، ما دیگر به «احیاء» نمی خواهیم بیاییم و البته به سبک خودتان ما را اخراج کردید، نه به سبک دیگران که اطلاعیه بدهند و یا به داخل راه ندهند. شما رفتید یک احیاء دیگر ساختید و کارهایتان را آنجا پیش می برید و چون اینجا در واقع اعضاء «گرایش» و ما که از «گرایش» آمده ایم بیرون ولی هنوز در «احیاء» فعال هستیم، یکجا هستند. در واقع می شود

جلسه‌ی «گرایش» و این جلسه هیچ ربطی به «احیاء» ندارد و اینجا دیگر «احیاء» نیست. بلکه این جلسه‌ی گرایش می‌باشد. شما یکی به خاطر اینکه دیگران در «احیاء» نظرات ما را ندانند و شما هم مهر اخراج زدن را نخورید، اینطوری ما را خارج از «احیاء» گذاشتید تا که کسی نتواند به شما مهر اخراج کردن بزند. هر چند این هم نوعی «اخراج» می‌باشد. اخراج یک نوع و یا مدل ندارد. اخراج کردن شاید ده ها نوع و یا مدل داشته باشد که البته این هم یک نوعی از اخراج به سبک شماست.

شما «احیاء» دیگری ساختید و کارهایتان را آنجا بدون ما دارید پیش می‌برید، شما به رفقا تهمت باندبازی می‌زنید ولی همین عمل شما باندبازی می‌باشد و بعد سر ما را هم اینجا گرم کنید.

مسئله‌ی سومى هم که مى‌خواستیم بگوئیم این هست که ما چه در «احیاء» یا «گرایش» باشیم، چه نباشیم از خط سیاسى «گرایش» همیشه دفاع خواهیم کرد، از هر لحاظ، و این باز دلیل بر این نیست که ما از افراد درون اش هم دفاع یا حمایت بکنیم.

مسئله‌ی بوروکراسی هم با بیان کردن نوع کارها است که با بوروکراسی می‌توان مبارزه کرد؛ مبارزه‌ی ما برنامه‌ای نیست. این هائی که گفتیم نظر کمیسیون بود. هفته‌ی قبل قرار گذاشته بودیم که این مطالب را که ده دقیقه بیش‌تر طول نمی‌کشید، بیان کنیم و از «احیاء» بیرون برویم چون که شما کارهایتان را طور دیگری خواستید و پیش بردید: یعنی با باندبازی.

اما نظرات شخصی خودم، در رابطه با تماس ها گفتید و در تکس شخصی هم که برای ما سه نفر نوشتید: «ما اگر دوستانی مثل شما داشته باشیم احتیاجی به دشمن نداریم!» این حرف شما در واقع برمی‌گردد به خود اعضا و

رهبری «گرایش». اگر اعضا و کادرهای رهبری «گرایش» از آن شگردها یا روش‌هایی استفاده کنند برای جلب دیگران، در واقع دشمن «گرایش» خود اعضا و رهبری «گرایش» می‌باشد. وقتی دو نفر از سه نفر رهبری «گرایش» فحش و بد و بیراه می‌گویند و تهمت می‌زنند و یک نفر دیگر رهبری فقط نظاره‌گر می‌شود و بدون هیچگونه دخالتی - ساکت شدن دلیل بر رضایت آن شخص می‌باشد- و وقتی شما جلو آن دو نفر را نگیرید یعنی چه؟ اصلاً هر یک از «شورای رهبری» چرا باید اجازه داشته باشد فحش و بد و بیراه و تهمت و افترا به دیگران بزند؟ چه برسد به اعضا خودش و این همه بالا و پایین بکند و در این میان تنها گناه ما این بود که یک سری واقعیت‌ها که اتفاق افتاده بود را علنی کردیم و گفتیم. چرا آن‌ها را گفتیم؟ بخاطر اینکه رفقا مورد تهمت و افترا قرار گرفتند و در واقع، نه، گفتن این، بلکه عمل کردن این کارها باعث بدنام شدن و یا باعث پاشیدگی «گرایش» می‌شود و باعث هزار و یک کاری می‌شود که نباید بشود.

اگر می‌خواهید «گرایش» پیش برود، امثال علیرضا بیانی، هر چند با آن قابلیت‌هایی که شما می‌گویند و ما فرض می‌کنیم حتی اگر وجود هم داشته باشد، اگر یک نفر را به «گرایش» بیاورد، سه نفر را فراری می‌دهد و این نه تنها هیچ دردی را دوا نخواهد کرد، بلکه او هر کاری می‌خواهد می‌کند و جلو هر کسی را هم می‌خواهد بگیرد و در ثانی همین تخصص‌یابی هست که باعث رشد بوروکراسی می‌شود. بله بنا به گفته‌ی شما، علیرضا بیانی قابلیت‌های خودش را دارد ولی شما می‌توانید قابلیت‌هایش را با دیگر کارهایش مقایسه کنید؛ می‌بینید که تا حالا نه تنها کسی را نتوانسته عضو «گرایش» بکند، بلکه خیلی‌ها را توانسته از «گرایش» فراری دهد. نمونه اش

همین سه نفری که اینجا هستند، ثمره‌ی دخالت های او است و ساکت شدند. شما و حمایت کردن آرام از علیرضا بیانی، آن هم چشم بسته و کارهای کودکانه ای که دارد انجام می دهد و این چیزهایی که شما می گوید که بتی از من دفاع می کند [دروغ است]. بتی نزدیک یک ماه است که اسم من را از لیست اش درآورده. آرام هم همین طور. کارهای کودکانه ای که آرام می کند، نمونه اش همان روز که من از «گرایش» آمدم بیرون لینگ «نشر کارگری سوسیالیستی» را کور کرد، اما وقتی که من شروع کردم به آثار کلاسیک را در فیسبوک تبلیغ کردن، سریع رفت لینگ «نشر کارگری سوسیالیستی» را باز کرد و یا لینگ هایی که در سایت «گرایش» می دهد، خیلی از مطالب را که کلیک می کنی تا باز شود حتماً باید دو یا سه تا لینگ بزنی تا باز بشود! چرا؟ بخاطر اینکه به دیگران نشان بدهد که «میلیتانت» خیلی کلیک [لایک] می خورد. این ها و ده ها کار کودکانه ای است که فقط از او سر می زند و به همین خاطر خیلی راحت رفته زیر سیطره‌ی علیرضا بیانی. علیرضا در هر فیسبوکی که بحث می کند، آخرش به بد و بیرا و فحاشی می کشد. بعد حرف های همدیگر را با لایک کردن تأیید هم می کنند!

این تماس هایی هم که شما ادعا می کنید ما فراری دادیم، ما فقط یک سری کارهایی که انجام گرفته بود را بیان کردیم. در واقع، عمل چنین کارهایی باعث فراری دادن افراد هست که همین الان سه نفرشان همین جا هستند؛ نه بازگو کردن این اعمال. شما دارید می گوید که «گفتن این ها بد است»! ولی ما می گوئیم که «کردن این کارها بد است»! نه برعکس اش.

چرا ما استعفاء می دهیم؟ وقتی که انسان خودش را وسط یک توطئه می بیند، مجبور است که فرار کند. نمونه اش: اگر من باقی می ماندم، همان

کاری که سر ناصر آوردید، به طرق دیگر سر من می آوردید. همان موقع که من رفتم خود رفیق ناصر چقدر آمد و خواهش کرد که من برگردم و به من گفت که اینطوری و آنطوری می گفتی که نباید رفت باید ایستاد و مبارزه کرد. همان موقع من به ناصر گفتم من اگر برگردم این ها تصمیم اشان را گرفته اند تا هم «نشر» و هم اسم یاشار آذری را خراب کنند؛ من مطمئن هستم و به همین خاطر بر نمی گردم و چنین اجازه ای به آن ها نخواهم داد.

اینکه نسیم آنجا چه برخوردی کرده یا پاشا، در حالی که پاشا خاطر نشان کرد که برای ساختن این کمیسیون، آدم های بیطرف نداریم و آن افراد طرفدار اکثریت است و اکثریت هم طرفدار رهبری است. در واقع ما در کمیسیون آدم های بیطرف نداریم یا طرفدار اکثریت و یا طرفدار اقلیت هستند یعنی شخص بیطرف، ما در هیچ تشکیلاتی سیاسی نداریم.

اما در رابطه با «احیاء» و «گرایش» که شما ازش صحبت می کنید «احیاء» همان «گرایش» هست و «گرایش» هم همان «احیاء» است. هیچ فرقی نمی کند فقط اسم اش فرق می کند و فقط دو سه نفر دیگر و یا حداکثر پنج نفر نه بیش تر از جاهای دیگر می آمدند. غیر از اینکه نبود! در جلسات، «گرایش» همیشه در اکثریت بود و به همین خاطر هر تصمیمی که شما می گرفتید - چون که در «گرایش» هم همیشه حرف شما پیش می رفت- و در واقع هر چه شما می گفتید، همان می شد.

شما چرا باید همانجا اجازه بدهید که یک نفر ۳۵ دقیقه صحبت بکند ولی من که سخنران آن جلسه بودم پنج دقیقه وقت ندهند که جواب سوال هایتان را بدهم؟

شما می‌خواهید سر ما را گرم کنید. مگر ما نمی‌توانیم اتاق «احیاء»ی خودمان را باز کنیم یا کارهایی از این قبیل انجام بدهیم؟

سر تماس‌ها حرف می‌زنید: من هم چهار نفر تماس دارم و با هر چهارتایشان کلاس‌های آموزشی دارم و با هم کار می‌کنیم. حتی دو نفرشان می‌خواستند بیایند اتاق «احیاء» که گفتم نمی‌خواهد؛ اول باید ساخته شده و با دست پُر وارد شوید، چون که اگر همین طوری بیایند، سرنوشتشان مثل رفیق ناصر می‌شود. یعنی وقتی با علیرضا نتوانند همگام بشوند باید سرباز علیرضا بشوند.

موضوع دیگری هم اشاره می‌کنید که ما به گروه‌های دیگر برویم. اما ما چرا از خط «گرایش» دفاع می‌کنیم به خاطر اینکه بهتر از گروه‌های دیگر هست. ما از اینجا در نمی‌آییم که برویم اقلیت، یا سازمان‌ها و یا تشکیلات‌های دیگر! ما اگر مجبور به این کار بشویم مطمئناً «گرایش» خودمان را خواهیم ساخت.

ما گفتیم که ما طرفدار پنج مؤلفه هستیم و مؤلفه‌ی پنجم هم در حمایت از آن چهار مؤلفه باید ساخته بشود و این کار ما اگر اینجا به ضرر ما تمام شود مهم نیست، ولی لااقل در «احیاء» و «گرایش» بفهمند، کسانی که به این تشکیلات‌ها می‌آیند، هیچکس حتی شورای رهبری اجازه ندارد به کسی توهین، تحقیر کرده و تهمت بزند و یا برونند آن پشت کارهایشان را یکی یکی بکنند، و به قول خودتان باندبازی بکنند و بعد بیایند، مثلاً تا قبل از جلسه‌ای در «گرایش» قرار بود از وردهای نوشته‌های خود آرام صحبت بکنند که قرار بود به یاشار آذری بدهد ولی او از این کار خودداری می‌کرد. اصلاً در جلسه صحبت‌اش هم نشد و به جای آن صحبت از علنی کردن وردهای «نشر

کارگری سوسیالیستی» شد و در عرض ده تا پانزده دقیقه صحبت، سریع به رأی گیری گذاشته بشود و رازی گفت که ما این وردها را در نشر «میلیتانت» علنی می کنیم و تو هم با «نشر کارگری سوسیالیستی» هر کاری می خواهی برو بکن! نمی گوئید که ما سه تایی در «شورای رهبری» در آن بالا تصمیم گرفتیم و چون ما اتوماتیک در اکثریت هستیم مجبور است حرف ما را قبول بکند.

برای بی ارزش کردن «نشر کارگری سوسیالیستی» از خیلی وقت پیش [از آبان ماه ۱۳۹۱ که نشر میلیتانت در آمد] چیزی از نوشته های مازیار رازی و دیگران را نمی دادند که در «نشر» بگذارم - در حالی که قرار بود آرام وردهای ده شماره نشر «میلیتانت» را که در آمده بود، بدهد به من تا آن ها را در «نشر کارگری سوسیالیستی» بگذارم و هر دفعه به بهانه ای عقب می انداختید [و از امین اصل کتاب الفبای مارکسیزم را بیش از شش ماه در جلسات گرایش خواستم و آخرش هم نداد تا من کتاب را دوباره اصلاح کنم و حتی در این مورد به رازی هم چندین بار اعتراض کردم ولی موفق به گرفتن کتاب از امین نشدم و سر مسأله ایزم ها قرار شد که در میلیتانت و مقالات تمام تیترها با ایسم نوشته شود و تمام متن با ایزم نوشته شود که باز اجرا نشد] انتظار دارید شما کارهایی که قرار بود بکنید، نکنید ولی ما هر چیزی که شما می گوئید باید بکنیم؟!

ما به علیرضا ایراد نمی گیریم که از بالا صحبت می کند. او دارد توهین و بد و بیراه می گوید، افترا می زند، دروغ می گوید. همان ایرادی که از ناصر می گرفت و ناصر هم آمد همانجا به رفیق رازی گفت شما از قضیه با خبر بودید، بیایید بگوئید که جریان چه بود و ما می دانستیم که در سمینار اول

ناصر وردست ... [رئیس جلسه] بود در پالتاک و علیرضا به دروغ آمد چیزهای دیگری گفت که صحت نداشت [و ناصر هم به حق گفت تمام این ها کذب محض است] ما داریم این حرف ها را می گوئیم. یک چنین فردی چطوری می تواند توی رهبری «گرایش» باشد و آن رهبری سالم بماند؟

این چیزهایی را هم که می گوئید ما باید رعایت کنیم موضوع این نیست که همه چیز «گرایش» را رعایت نکنیم. ما فقط مسائل امنیتی اش را رعایت می کنیم. به غیر از این، همه چیز را با جنبش [طبقه ی کارگر] می توانیم صحبت نکنیم. آن هم بخاطر اینکه جلو این کارها گرفته بشود و هیچ مسأله ای نیست که ما بدنام یا خراب بشویم. برای ما اصلاً این ها مهم نیست. مهم ترین چیز، این است که در «گرایش» و «احیاء» چنین کارهایی صورت نگیرد. نه اینکه با دغلبازی و حقه بازی بیایند استعفاء بدهند و بروند آن یکی «احیاء» و بگویند چون شما این نامه ها را نوشتید ما استعفاء می دهیم، ولی ما هفته پیش این ها را فهمیدیم و دانستیم که شما این کارها را می کنید.

شما باز ادعا می کنید که ما این ها را در صفحه ی «احیاء» گذاشتیم، سوءاستفاده می کنند! مقصر ما نیستیم که این ها را بیان می کنیم؛ مقصر اصلی کسانی هستند که مرتکب چنین کارهایی شده اند. شما دارید اینجا به دیگران آدرس اشتباهی می دهید. اشکالات شما تنها این نیست که شما از بالا صحبت می کنید و ما بتوانیم کوتاه بیاییم. ما گفتیم این بوروکراسی را تا حدی می توانیم قبول کنیم وجود خواهد داشت، اما نه اینکه هر طوری که دلشان خواست سوءاستفاده کنند و وقتی شما هم آن بالا در مقابل این کارها ساکت و بی سروصدا می نشینید، شما هم شریک جرم آن ها می شوید. وظیفه شما است که توی همین جلسه و توی همین جمع، بیایید جلو این کارها را بگیرید. این

کار شما اعتبار شما را زیاد خواهد کرد و اگر دخالت نکنید از اعتبار شما کم می شود. ما که نمی خواهیم لطمه به «گرایش» بزنیم، ما به خاطر دفاع از «گرایش» این موارد را بیان می کنیم و شما می گوئید، این ما هستیم که داریم به «گرایش» لطمه می زنیم. اگر می خواهید به «گرایش» لطمه نخورد، این کارها نباید بشود. نه اینکه ما نباید بگوئیم. گفتن ما، جرم ما ۱ باشد جرم کسانی که این اعمال را مرتکب شده اند ۹۹ می باشد. ما از این کاری که می کنیم خوشحال نیستیم، ولی شما ما را مجبور به این کار کردید. کسانی که این کارها را کردند، آن کسانی که این حرف ها را می گویند مجبورشان کردند، در واقع تمام این دلیل اش نیست که ما گفتیم. یعنی تقصیر ما «گفتن» این است که این کارها انجام شده است، ولی تقصیر شما رفیق رازی توی «شورای رهبری» در واقع «کردن» این کارها است. وقتی فرامرز می آید، میکروفون رفیق سعید را کور می کند و از دستش می گیرد و اطاق را همین جوری بدون اینکه اجازه جواب دادن به من بدهد، به ناگهان اطاق «احیاء» در فیسبوک را می بندد و همه را بیرون می ریزد، بدون اینکه پنج دقیقه به من اجازه جواب دادن به سوال های شما را بدهد، چه انتظاری دارید؟! اگر وقت نیست چرا به مراد شیرین اجازه می دهد بیاید صحبت بکند و چرا اجازه می دهد بیاید سوال بکند؟! جالب است! اجازه می دهد او سوال بکند، ولی به من اجازه نمی دهد جوابش را بدهم! این ها دموکراسی هست؟! در «احیاء» هر چیزی که ما مطرح کردیم خودتان باعث شدید. من روز اول که داشتید سر ناصر رأی گیری می کردید، چند بار آمدم بالا به شما گفتم که رفقا این هانی که شما در رابطه با ناصر بیان می کنید ربطی به «احیاء» ندارد. شما مسائل «گرایش» را دارید در «احیاء» بازگو می کنید و متذکر شدم که در صورت نبودن خود این شخص

در اینجا این پرونده سازی است و شما دارید علیه رفیق ناصر جوّسازی می کنید و گفتم کارهای «گرایش» به ما مربوط نیست و شما متذکر شدید که این شناخت ما از ایشان در «گرایش» است.

ما نگفتیم که رفیق ناصر را در «گرایش» راه بدهید. اگر این شخص خواست به «گرایش» برگردد از نظر شما اشکالات دارد، خوب راه نمی دهید، ولی شما این رفیق را نمی توانید از «احیاء» بیرون کنید. به هر دلیلی که هست، چون که «احیاء» یک ظرف اتحاد عمل است. این رفیق چهار مؤلفه را پذیرفته کلی هم کمک مالی به خانواده زندانیان سیاسی کرده و در تمام آکسیون هایی هم که تصمیم گرفتیم که برود شرکت کرده، خوب گهگاهی یک سنوال هائی می کند، شاید از نظر شما بی ربط باشد یا یک کارهائی می کند شاید درست نباشد، این شخص در اتحاد عمل است، اجازه دارد توی اتحاد عمل هر کاری بکند، نمی آید که به دیگران فحش و بد و بیراه بگوید. خوب معلوم است وقتی علیرضا بیانی در رابطه با او دروغ می گوید، آره می آید می گوید این یک دروغ یا کذب است و آن هم حق اش است که وقتی کسی دروغی در باره اش می گوید بیان کند.»

رفیق یاشار آنری: حالا می خواهم مطالبی هم به این مطالب ام در این کمیسیون اضافه کنم:

رازی اشاره می کند که «یاشار قبلا هم زمزمه می کرد و می گفت و غیره» رازی به نوعی راست می گوید، من این ها را نه اینکه «زمزمه» بکنم، بلکه خیلی شفاف با او در میان می گذاشتم و از او می خواستم که آن ها را تئوری ریزی بکند و فکر می کردم این کار وظیفه ی او می باشد به خاطر اینکه در این

تشکیلات تقسیم کاری وجود داشت و من سال ها نظرات خودم را با او در میان گذاشتم، به این دلیل که او رهبری «گرایش» را به عهده داشت، ولی او نه نظرات من را، تئوری ریزه کرد و نه حتی علیه آن ها مطالبی ادا کرد. در این تقسیم کار، کار من یعنی مسئولیت من نشر کارگری سوسیالیستی و پرداخت کمک مالی بود. یعنی من داشتم کار کارگری می کردم و بیش تر از نصف دستمزد را باید به «گرایش» می دادم و همین طور در آکسیون ها و جلسات باید شرکت می کردم. پیش از این انشعاب، من تقریباً شاید بیش تر از شش ماه بود که فهمیده بودم که رهبری «گرایش» آن پشت دارد تدارکاتی علیه من و «نشر» می بیند.

مطلب دیگری هم هست: جناب رازی، مسائلی که ما مطرح می کنیم را به یک سری «ایرادات شخصی» تنزل می دهد تا مجبور نباشد به آن ها دقیقاً جواب بدهد و پای خود را که سازمانده این اختشاشات از طرف رهبری است، بیرون بکشد. مثلاً اشاره می کند «مقصر اصلی منم»، اما این را ادعا می کند که راحت تر بتواند با چماق به سر ما بزند. یعنی به جای آنکه بکنندگان این کارها که خودشان هستند پند و اندرز بدهد، رو به ما می کند و ادعا می کند **«فرض من بر این بود که دیگر رفقا می فهمند دارد چه می گذرد. فرض من بر این بود که دیگر رفقا را نباید بعد از ۱۵ یا ۲۰ سال، تر و خشک بکنیم.»**

اشتباه اش نه این است که باید به دیگر رفقای رهبری «گرایش» بگوید این کارها را نکنند، بلکه برعکس این ما هستیم که هنوز این ها را نمی فهمیم و او باید کارهای خیلی مهمی را که دارد زمین بگذارد و این ها را به ما توضیح بدهد که چرا ما خفه خون نمی گیریم و ایشان و رفقایشان هر غلطی خواستند بکنند، ولی ما اعتراضی نکنیم حالا حتی اگر برای شش ماه یا یک سال هم که

شده، خود را فقط و فقط در این چهارچوب مقصر می‌داند و چون ایشان سمت‌های مهمی در بین‌الملل و احزاب مختلف داشته و از ما با تجربه‌تر می‌باشد، ما نیز مجبوریم یا حرف‌های او را قبول کنیم و یا تشریف ببریم به گروه‌های دیگر که غیردموکرات‌تر از ایشان می‌باشند! یعنی مقصر دانستن یک فرد بوروکرات فقط و فقط می‌تواند چنین شکلی داشته باشد. مدعی شدن اش به صورت خیلی صاف و پوست‌کنده که اینجا من همه چیز را تعیین می‌کنم و هر اقدامی علیه اعضاء «گرایش» یعنی علیه من! و حتی به ما سمت‌های رهبری در آینده نزدیک، حتی در حزب پیش‌تاز کارگری می‌دهد، چرا؟ چون که هنوز ما را نشناخته که دنبال پُست و مقام نیستیم. با این پیشنهادها فقط می‌توان افراد بوروکرات را گول زد و بعد مدعی می‌شود که در «گرایش» بوروکراسی وجود ندارد. نمی‌دانم قسم حضرت عباس جناب رازی را قبول کنم یا دم خروس را.

ما زیار رازی مدعی می‌شود که ما نباید قهر می‌کردیم و می‌رفتیم و رفتن ما را با رفتن علیرضا بیانی یکی می‌داند. جلال‌الخالق! علیرضا بدون گفتن چیزی و ناراحتی از طرف ما رفت و گفت مشکل خانوادگی دارد و رفت ایران زنش را طلاق داد و دوباره از ایران تماس گرفت که می‌خواهد کار سیاسی کند و برگشت و بعد اسیر اطلاعات شد و همان موقع رفقای ما در ایران کار سیاسی را زمین گذاشتند و بطور کلی ناپدید شدند و رفیق رازی گفت علیرضا به رُزا جوان بند کرده بود و به همین خاطر مبارزه سیاسی را زمین گذاشت و با رفیق دیگری ازدواج کرده و رفت. این حرف‌ها چقدر صحت دارد نمی‌دانم، ولی متأسفانه آن موقع بنا به اطمینانی که به جناب رازی داشتم قبول کردم. ولی حالا مطمئنم این تمام مطلب نبوده و نیست. ما آن موقع سر ساختن حزب پیش‌تاز

کارگری بحث داشتیم که علیرضا مطلبی راجع به آن نوشت و در آن کلی هم بد و بیراه به رازی گفتم و وقتی رازی این مقاله را برایم خواند، من به او گفتم که این شخص را یا اکثریتی ها دوره اش کردند و خواسته اند این مقاله را بنویسد یا اطلاعات گرفتند و او را مجبور کردند این مقاله را بنویسد. به او بگو سریع از کشور بیاید بیرون. به دلیل اینکه شناسائی شده. علیرضا باز رفت تا شش ماه یا شاید هم یک سال با ما تماس نگرفت و وقتی دوباره بازگشت، اول مدتی با رازی تماس گرفت و بعد کم کم به جلسات آمد. حالا رازی، این آمد و رفت علیرضا را با ما یکی می داند. عجب!

رازی باز هم مدعی است که «این داستان بوروکراسی و در دفاع از دموکراسی، این ها مرتبط به «گرایش» است، اصلاً و مطلقاً ربطی به «احیاء» ندارد، مگر یک مورد، آن هم مورد ناصر است. در مورد آن هم جداگانه صحبت می کنیم». از نظر یک بوروکرات، مبارزه با بوروکراسی واقعاً یک داستان هست مثل نظر رازی که می گوید این مطلب مربوط به «گرایش» می باشد و نمی تواند به «احیاء» ربط داشته باشد. عجب! چرا به «احیاء» مربوط نمی شود؟ مگر در مورد رفیق ناصر، مسأله به «احیاء» ارتباط ندارد؟ ما می خواهیم مسأله رفیق ناصر که به «احیاء» مربوط است را در «احیاء» حل و فصل کنیم و تمام این ها را نه جداگانه، بلکه در خود جلسات «احیاء» باید بحث کنیم. اما وظیفه ی یک بوروکرات نه باز کردن مسأله، بلکه مخدوش کردن آن می باشد. مسأله ما فقط بیان این نکته است که شما به بهانه اینکه روانی است، به رفیق ناصر اجازه دفاع کردن از خودش را به او ندادید و شما به همه چیز با سفسطه جواب می دهید. یعنی در اصل تا بتوانید از جواب دادن به این موضوع طفره بروید و به جای آن ادعا می کنید که اکثریت جمع تصمیم گرفته. این

اکثریت جمع، طبق گفته‌ی خودتان هشت نفر رأی مثبت دادند و دو نفر مخالف و یک نفر ممتنع و من هم - به دلیل اینکه این اکثریت نمی تواند چنین تصمیمی بگیرد. یعنی اگر اکثریت دموکراسی کارگری را زیر پا بگذارد یعنی خود را به انحطاط کشیده است- اصلاً در رأی گیری شرکت نکردم. همین! ما مارکسیست ها یاد گرفته ایم که حرف و یا رأی هر اکثریتی را قبول نکنیم. وقتی به طرف اکثریت سر خم می کنیم که آن اکثریت محق باشد. یک بوروکرات حتماً می خواهد مسأله را سربسته و جداگانه حل کند. برعکس ما مارکسیست ها مطلب را همانجا بحث و باز می کنیم که آنجا اتفاق افتاده نه در محیط یا مکانی دیگر.

مازیار رازی باز مدعی است که: «این ها بحث های یک سازمان دموکراتیک هستند و هیچ سازمانی دموکراتیک تر از گروه ما هیچ جا این رفقا پیدا نخواهند کرد.» شما شاید بوروکراتیک تر از دیگران نباشید ولی خود شما یک تشکیلات بوروکراتیک هستید و اعمالتان گویای همین حقیقت است. و با این صحبت تان ما یک راه بیش تر نداریم یا بد و یا بدتر! عجب!

در جای دیگری رازی ادعا می کند که «در درون ما بوروکراسی وجود ندارد. افرادی هستند که مرتکب اشتباهاتی می شوند اما در مجموع ما بوروکراسی نداریم و در درون تشکیلات ما همه چیز کاملاً دموکراتیک است و این بحث به اصطلاح اصولاً یک بحث کاذبی هستند» در اینجا حق به جانب مازیار رازی می باشد به دلیل اینکه وقتی یک تشکیلات را بوروکرات ها تشکیل بدهند و غیر بوروکرات ها را یا وادار به فرار کنند و یا تن دادن به این بوروکراسی و دیگر همه در آن تشکل احساس این را داشته باشند که کاملاً دموکراتیک است و مخصوصاً هم از طرف رهبری که دیگر همه چیز بر وفق

مراد است و از غیر بوروکرات ها هم بخواهیم تک تک هر آهنگی که ما نواختیم برقصند. واقعاً که!

باز جناب رازی می گوید که « برای پیشبرد حتی ساختن همین کمیسیون کنترل نظارت، اصلاً در اساسنامه مان هستش. چیز جدیدی نیست. توی اساسنامه ما هست». کمیسینی که رازی از آن صحبت می کند برای این است که در پایه ها کسی با کسی مسأله دارد که نمی تواند حل کند و این مسأله به وسیله کمیسیون کنترل نظارت و یا کمیسیون تحقیق انجام می گیرد و نتیجه به اضافه ی پیشنهاد کمیسیون به کنگره داده می شود و کنگره راجع به آن تصمیم می گیرد. ولی اگر کسی الآن مطالب ما را تا به اینجا خوانده باشد، دقیقاً می فهمد که ما چه می گوئیم. ولی چرا جناب رازی این را نمی فهمد، دقیقاً به خاطر بوروکرات بودنش، نباید بفهمد تا بتواند مسأله را مخدوش کند؛ تا کسی نفهمد ما چه می خواستیم و یا می خواهیم. همان رفیق پاشا در جلسه اولی که آمد از خیلی چیزها شاید سر در نیاورد ولی یک چیز را سریع گرفت ولی گفت حرف های یاشار آذری را فهمیدم و سؤال اش را از جناب رازی کرد و گفت: «ولی این کمیسیون کنترل که رفیق رازی می گوید در اکثر تشکیلات ها هست و همیشه طرف رهبری را می گیرد». هر چند، رازی چند روز بعد که صحبت کردیم به دروغ، عکس این را ادعا کرد، ولی سخنان رفیق پاشا در بالا موجود است و کذب بودن ادعاهای جناب رازی را نشان می دهد. این از فهم جناب رازی خارج است که این کمیسینی که ما می گوئیم اعضاء و رهبری اش را کسانی تشکیل می دهند که مورد ستم رهبری حزب یا تشکل قرار گرفته اند و چنین کمیسینی تا به حال در هیچ تشکلی وجود خارجی نداشته و ندارد و این کمیسیون مؤلفه ی پنجم ما بود برای اینکه بوروکراسی درونی تشکل یا حزب

تحت کنترل در آید و رهبری از کسانی تشکیل شود که نه ۹۹ درصد بلکه ۱۰۰ درصد بخواهند علیه بوروکراسی مبارزه کنند و اول خودشان به آن آگاه می شوند و بعد کل تشکل یا حزب را در این مبارزه آگاه می کنند. ما وقتی معتقدیم که از یک سرمایه دار نمی توان انتظار مبارزه علیه سرمایه داری را داشت، به همان نحو هم نمی توان از یک بوروکرات انتظار مبارزه علیه بوروکراسی را داشت.

یکی دیگر از دروغ های جناب رازی این است که: «این را شش ماه پیش بدون اینکه اصلاً از گروه خارج شوید می توانستید همانجا مطرح بکنید. آن کار را نکردید، آمدید بیرون و بعد آنوقت یک سلسله مسائل دیگری پیش آمد؛ یک جرعه ای یک فردی مثل ناصر زد و تمام این داستان ها به شکل کاذبی سر مسئله ی علیه بوروکراسی و دفاع از دموکراسی زیر لوای این، آن هم با متدهای اشتباه، با متدهایی که می توانست اولاً تمام این بحث ها در درون رفقای «گرایش» مطرح بشود و «احیاء» را درش دخالت نمی دادیم و به دلیل اینکه برخورد اشتباه کردید، «احیاء» عملاً از هم پاشید. می دانید الان دیگر کسی نیست، می بینید ما به کسی نگفتیم نباید، خودشان رفتند بیرون.» شش ماه پیش ما می توانستیم در «گرایش» این بحث را بکنیم؟ اولاً شش ماه پیش من هر صحبتی می کردم تقریباً همه رفقا طرف رهبری را می گرفتند و من صحبت هائی را کردم ولی چون کسی طرفداری از صحبت های من نمی کرد به صحبت های خودم شک کرده بودم، اما وقتی از این تشکل فرار کردم بیرون بود که داستان شروع شد؛ رهبری متمرکز شد روی کسان دیگر و وقتی من از موضوع آن ها مطلع شدم تازه آن موقع بود که مرا به فکر کردن وا داشت و رفته رفته در عمل، من و دیگر رفقا به آن رسیدیم و این را مثل آن ها از

آستینمان در نیاورديم، بلکه شرایط عینی این را به ما تحمیل کرد. باز یک بوروکرات مثل جناب رازی سعی دارد که با زرنگی تمام این کاسه کوزه ها را سر ما بریزد و به دروغ باز مدعی می شود که «احیاء» را عملاً ما از هم پاشیدیم، به دلیل استفاده از متدهای اشتباه! جالب است! اول یک اطاق باز می کنند و همه را آنجا می برند و ما را در اطاق قبلی زندانی می کنند تا کسی صدای ما را نشنود و بعد همانجا با ما به دادوستد می پردازند و بعد می گویند که چرا مطالب را نوشتید و در صفحه ی «احیاء» گذاشتید؟ آیا تمام این کارهای این ها بی پرnsیبی است یا کارهای ما که گفتار درباره این کارهاست؟ و ادعا می کنند که ما به کسی نگفتیم که نیاید، خودشان نیامده اند! وقاحت هم حدی دارد و انتظار دارند پیشروان طبقه ی کارگر به آن ها اطمینان کنند.

جناب رازی باز ادعای دیگری مطرح می کند: «ولی الان می گویند ما دیگر حاضر نیستیم برگردیم به این اطاق «احیاء». با این نامه های شخصی که ایشان نوشته، ما دیگر حاضر نیستیم اصولاً صحبت کنیم. یک چنین حالتی، خوب نتیجه ی عکس گذاشت دیگر! یعنی روش اشتباه بود. این روش برخورد و حالا این سندها عملاً علنی شده، یعنی در همین اطاق «احیاء» که رفیق یاشار چیزی می گذارد خوب آشنائی ندارد، ناآشنا هست به مسائل تشکیلاتی، نمی داند چطوری برخورد بکند» باز اینجا جناب رازی بوروکرات بودن خودش را به نمایش می گذارد. یعنی اوضاع را طبق خواست خودش تغییر می دهد، نه آن طور که هستش. اولاً این تعداد که حاضر نیستند برگردند به اتاق «احیاء» دروغ است چونکه رازی طبق اصول یک بوروکرات یک اطاق دزدکی یا یواشکی به سبک ایرانی ساخته و همه را به آنجا دعوت می کند تا عیب هایشان استتار شده باشد، دوماً همان طور که خودشان اعلام کردند هشت

نفر به اضافه یک ممتنع و منهای سه نفری که ما بودیم در آن اطاق هستند تا حالا هم شاید یکی دو نفر کم و زیاد شده باشد و از آنجائی که اکثریت را گرایش جناب رازی تشکیل می داد، نشان داده می شود که متد ما اشتباه بوده و به عکس خودش تبدیل شده. یعنی به آن ها گفته شده که امروز در اطاق «احیاء» جلسه هست و هر کسی بخواد می تواند بیاید! این دروغشان هم باز از طریق رفیقی که می خواست وارد اطاق شود ولی با ممانعت رازی مواجه شد و تکستی برای آن رفیق نوشت و جناب رازی مانع ورود این رفیق شد، روشن گردید. او در اینجا به احمق بودن من استناد می کند که او [منظور یاشار است] به دلیل اینکه با مسائل تشکیلاتی ناآشنا هست و نمی داند چطوری برخورد کند این اسناد و نامه های شخصی که نوشته و در صفحه فیسبوک «احیاء» قرار داده باعث شده که بقیه رفقای «گرایش» هم حاضر نباشند در این جلسات شرکت کنند. اولاً این ها نامه های شخصی نبود، مگر اینکه شما یا کور باشید و یا یک بوروکرات که اسم زیر آن اسناد را نبینید که نوشته «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» و یا به قول بوروکرات ها "نامه های شخصی"، دوماً حتی اگر کل آن هشت نفر مثل شما حرف های ما را قبول نکنند و همان طور که قبلاً با بی اعتنائی برخورد می کردید، حالا با برجسب زدن «مسائل شخصی» و یا «باندبازی»، بتوانید خود را خلاص کنید، باز هم دلیل بر بی مورد بودن عقاید ما نبوده و نیست. اینکه من را متهم می کنید، هر چند به دلیل بوروکرات بودن تان و حتی به خود اجازه نمی دهید که «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی» را مورد خطاب قرار دهید، انگار کور هستید که از طرف یک کمیسیون نوشته شده و مرا نادان فرض کرده و باز آدرس عوضی به دیگران می دهید. حالا چه کسی نادان است و کار تشکیلاتی

را نمی داند، من و یا شما؟ وقتی جلو دهان کسی گرفته شد مطلب را نوشته و در صفحه فیسبوک «احیاء» قرار می دهد، حالا شما از این کار خوشتان بیاید و یا نیاید! این یکی از اصول پرنسپ مارکسیستی است که اگر نگذارند حرفتان را بزنید باید آن را به صورت نوشتاری در بیاورید تا تمام تشکیلات از آن بهره مند شود و به همین خاطر نه من، بلکه کمیسیون تصمیم گرفت آن را در فیسبوک «احیاء» قرار بدهد تا دیگران را از این مسأله آگاه کند و اگر کسی توانسته از این کار استفاده و یا سوءاستفاده بکند مسئول این کار خود شما می باشید. شما، یعنی کل «گرایش» و در رأس اش «شورای دبیری» آن می باشد که مسئول خفه کردن ما در «گرایش» و «احیاء» بودند که در نتیجه باعث بیرون دادن آن مطالب اول درون «احیاء» و بعد بیرون آمدن ما از آن جمع شد و سپس به انشعاب ما از «گرایش» انجامید. انسان وقتی انشعاب می کند که کاملاً قطع امید کند و آن روز ما واقعاً از هر دو «گرایش» و «احیاء» قطع امید کردیم.

رفیق سعید صادقی: چون بحث های من ضبط نشده و من حالا آنچه که فعلاً دارم را در این کمیسیون می خواهم بگویم. مازیار رازی می گوید که من بهتر است بروم به این جریاناتی که مثلاً در کردستان هستند بپیوندم و طرز کار آن ها را از نزدیک ببینم. اتفاقاً من هم در گذشته، یعنی پیش از پیوستن به «گرایش» و چه حالا که از «گرایش» بیرون آمده ام با این جریانات که به عقیده ایشان بوروکرات هستند تماس داشته و دارم و برخلاف مقایسات ایشان که بر اساس اتفاقات تاریخی در گذشته بین این جریانات بوده و آن ها را متهم به درگیری با مخالفان و «اعدام مخالفان خود» می کنند، روابط داخلی این جریانات بسیار دوستانه و رفقانه و بدون فشارهای بوروکراتیک می باشد و بر خلاف گرایش مارکسیست های انقلابی، در میان آن ها رئیس و مرئوسی وجود

ندارد و اشخاص بر اساس تعهد و وظیفه ای که به آن ها محول می شود، رفیقانه در کنار هم کارها را رتق و فتق می کنند. برعکس در گرایش مارکسیست های انقلابی است که باعث می شود مازیار رازی یا علیرضا بیانی به خود اجازه بدهد، در مقام رهبری، به رفقای کارگر هر گونه توهین و افتزایی را وارد کند. تنها چیزی که در گرایش مارکسیست های انقلابی ارزشی ندارد، کار رفقای کارگر است که با زحمات فراوان خود باعث پیشبرد جلسات، آکسیون ها، تظاهرات و کنفرانس ها و تمام کارهای عملی «گرایش» در دو الی سه دهه گذشته شده اند. این همه زحمات این رفقا با اولین ندای اعتراض به رهبری در گلو خفه می شود و همان «اعدام»ی که خود مازیار رازی از آن در جریانات دیگر یاد می کند، در «گرایش» اتفاق می افتد و در واقع صدای این رفقا خفه می شود. به عبارت دیگر، جاه طلبانه تر، خودخواهانه تر و بوروکراتیک تر از این، در جریانی نمی تواند وجود داشته باشد که صدای رفقای مخالف خود را در گلو خفه بکند. چنین چیزی را من در طول بیست سال گذشته در هیچ جریان دیگری که با آن رابطه داشته ام، مشاهده نکرده ام.

مازیار رازی می گوید که رفیق یاشار «آشنایی به کار تشکیلاتی ندارد» و در واقع نمی فهمد که چکار می کند. اتفاقاً برعکس، رفیق یاشار و یا خود من، ما کار تشکیلاتی زیاد کرده ایم. رفیق یاشار اتفاقاً درست عمل کرد زیرا که اگر مسأله به «گرایش» مربوط می شد که اصلاً نمی گذاشتند در «گرایش» نفس بکشند. دوم اینکه مسأله مربوط به «احیا» می شد و باید در خود جلسات «احیا» مطرح می گردید. مسأله همان طوری که مازیار هم گفت بر سر رفیق ناصر بود و موضوع رفیق ناصر هم به «احیا» مربوط بود، چون در جلسه «احیا» اتفاق افتاده بود و در آنجا بود که او توانست تا حدودی بحث و انتقاد خود و ما

را مطرح کند، چون افراد دیگری به غیر اعضای «گرایش» حضور داشتند. البته عملاً حتی در همان جلسه هم جلوی حرف ما را رئیس جلسه گرفت و بعد هم اطاق را بست، علیرغم حضور آن هایی که عضو «گرایش» نبودند. پس موضوع بر سر مسأله شخصی و مسائل «گرایش» نبود، بر خلاف آنچه که مازیار رازی می گوید.

رفیق یاشار آذری: بعد از صحبت های من نوبت به مراد شیرین رسید: «این مسأله اصلی است الآن، انواع اقسام اتفاقات قبلاً افتاده هم از لحاظ اینکه چه چیزی گفته شده و لحنی که گفته شده و حالا خوب در وضعیتی نیستیم که برویم و یک دگمه ای فشار بدهیم تا این ها خنثی بشود این ها شده دیگر».

ولی مسأله این است که شما سه تا حالا می خواهید به عنوان یک عده ای سه نفره یا با ناصر، یا سه نفر جدا جدا تصمیم تان را بگیرید، که آینده ی سیاسی تان را چکار بکنید و اگر در رابطه با «احیاء» است چگونه است و اگر در رابطه با «گرایش» هست، چگونه است و این را هم باید خوب واقف باشید که یک پروسه ای هست یعنی حتی اگر فردا هم اگر همه افراد بگویند که این افراد می توانند بیایند تو، طول خواهد کشید برای اینکه زود خواهد بود که یکسری کارها بکنند که بعضی چیزها را خنثی بکند؛ طول خواهد کشید. مسأله یکی، دو ماه نخواهد بود و این را هم از حالا باید بدانید و تصمیمی را هم که می گیرید اینجور نیست که خوب حالا چهار تا کار به من رجوع شد و من آن ها را انجام داده ام و چرا من را راه نمی دهید و یک سری اتفاقات افتاده که این کار طول خواهد کشید که بتوانیم این ها را کنار بگذاریم و از آن عبور کنیم و فرای آن ها برویم.

به نظر من مشکلی که شما سه نفر دارید این است که ما برای مدتی طولانی به دلیل اینکه حالا در اصل وضعیتمان در رابطه با جنبش کارگری که در داخل بوده، نه اینکه واقف نبودیم، تا حد زیادی روابط امان محفلی بوده و خیلی چیزها هم به یک نحوی شخصی بود و خانواده‌ها همدیگر را می‌شناسند و اینجور چیزهاست که در این رابطه مشکل نداریم و مسئله‌ای نیست ولی این‌ها تا حد زیادی قاطی شده بودند با مسائل سیاسی بلکه در بعضی موارد می‌شود گفت که الویت هم پیدا کرده بودند و این یک مسئله‌ای هست که باید در آینده خیلی رویش همه امان تأکید بیش تری داشته باشیم و خیلی روشن تر باشیم در موردشان، چونکه افراد جدیدی خواهند آمد و وقتی هم که شما اگر بتوانید ملحق بشوید به «گرایش» [دقت کنید این فرد به یک کلمه از حرف‌های رفیق یاشار در بالا توجه نکرده است - رفیق سارا] دیگر مثل قبل نخواهد بود، چون که افراد جدیدی خواهند بود و آن‌ها روابطی که ما با شما سابق داشتیم نخواهند داشت. صرفاً براساس کاری که می‌کنید یعنی سطح فعالیت و درگیریتان را افراد نگاه خواهند کرد و مواضعی که می‌گیرید و کارهایی که می‌کنید و این را هم باید در نظر داشته باشید که مثل سابق نیست و مسئله‌ای درگیری و این‌ها مرتب بالا خواهد رفت [مَثَل معروفی که می‌گوید تو که لالایی بلدی چرا خوابت نمی‌برد - رفیق سارا].

در هر صورت تصمیم با خودتان است و بعد به ما اطلاع بدهید تا ما هم ببینیم این تصمیم شما مورد قبول ما هست یا نه و به نظر من مشکلاتی هم که دارید در اصل از همین یعنی منشاء اش هست که مازیار سه تا ایراد گرفت و ریشه‌ی همه‌ی این‌ها یکی بوده که مسئله‌ی سیاسی و شخصی را قاطی کردید و مسئله‌ی «احیاء» و «گرایش» را خوب از هم جدا نکردید یعنی به عنوان

یک فرد سیاسی همین جوری آدم نمی گذارد برود. انواع اقسام مشکلات، مشکلاتی که من با مازیار داشتم و یا خطی که سر مجلس مؤسسان داریم و یا هر چیزی که هست، آدم باید با صبر و حوصله موضع خودش را حتی اگر در اقلیت یک نفره هم قرار بگیرد، باید بالاخره به آن چیزی که واقعاً اعتقاد دارد به عنوان یک اصل سیاسی ازش دفاع بکند و کم کم با صبر و حوصله چیز بکند و این یک تمرین است برای آینده، چون که فشارهایی که در چند ماه اخیر یا چند سال اخیر و مشکلاتی که بوده این ها همه اشان خیلی کوچک هستند در مقایسه با فشارها و مشکلاتی که ما چند سال آینده در وسط انقلاب شاید داشته باشیم و یا اگر افراد با یک لحن تند و من هم به هیچ وجه همه‌ی حرف‌هایی که علیرضا و آرام به نحوی زده، به هیچ وجه دفاع نمی‌کنم و این‌ها را باید در چهارچوب کل کارهایی که دارد در تشکیلات اتفاق می‌افتد نگاه کنیم و فردا و پس فردا خیلی چیزهای شدیدتر از این وسط کارهایمان در ایران می‌تواند برای ما پیش بیاید و اگر یکی از ما از حالا پوست سیاسی‌اش را کلفت نتواند بکند، نمی‌تواند این‌ها را متحمل بشود و وسط انقلاب شما تصور کنید این کارهایی که شما می‌کردید، حالا شاید خوشتان نیاید ولی به نظر من شما آلت دست ناصر شدید و شما فکر این را بکنید که وضعیت انقلابی شما رفتید آنجا و این نوع مسائل را در نشریه‌ی بورژوائی بگویند که علیرضا پول گرفت و نداد و فلان شد و بهمان شد. این کار را کرد و اینجور کرد و من حالا نمی‌خواهم وارد این طور چیزها بشوم ولی می‌گویم شما حالا در هر موقعیتی و در هر زمانی که آمدید خواستید و برگشتید این را هم باید در نظر داشته باشید که انواع اقسام افراد از هم مازیار و ما انواع اقسام کمبودهایی داریم که بالاخره افرادی هستیم که در این جامعه‌ی سرمایه داری تعلیم دیدیم.

انواع اقسام افراد هستند که مثلاً خیلی چیزهای ابتدائی را می بیند، رهبر فلان گروه را می بیند که مثلاً یک زنی آمد و یک حرف سکسی برایش زد و این را در IMT دیدم که البته خوب گروه چیزی است. این نوع مسائل خواهد بود و ما باید مسأله‌ی کلیت این افراد را که درگیر هستند، ببینیم؛ نه اینکه اینجوری نشست و برخاست کرد و اون یکی، اینجوری حرف زد. خوب این ها را آدم می بیند دارد یک کار اشتباهی رخ می دهد. باید بجنگد سرش. نه اینکه بگذارد برود. بعد بیرون از آن تشکیلات بیاید مشکلات آن تشکیلات را بیان بکند و خوب معلوم است ساختاری برایش وجود ندارد. یعنی اگر تو بیرون هستی خوب رفتی دیگر و اگر مشکلاتی داشتی در مورد تشکیلات باید در درون تشکیلات عنوان می کردی و اگر تشکیلات نمی گذاشت که تو حرف بزنی، این را باید دنبال بکنی و انواع اقسام کانال ها، و این را هم مازیار واقعاً درست می گوید که تشکیلاتی نیست که بیش تر از ما بگذارد یکی حرف اش را بزند و کسی که این کار را می کند، باید پشت کارش را داشته باشد و باید تا حدی خودش، خودش را جدی بگیرد. رفتید بیرون این چیزها را کردید و بیرون هم چیز دیگر برایتان نبوده و آن «احیاء» بود و باز هم آمدید «احیاء» و «گرایش» را با هم قاطی کردید و یک عده را هم این وسط گیج کردید و یک عده هم کاملاً زده شدند از این جلسه و گذاشتن رفتند. حالا شما هم می آید می گوید که شما «احیاء» را بستید و یک «احیاء» دیگر باز کردید. خوب یک عده نمی خواهند با شما چیز بکنند و شما را در عمل دیدند. ما چکار بکنیم؟ با زور بگوئیم که این ها بیایند با شما بنشینند بحث بکنند؟ خوب نمی خواهند دیگر! با زور که نمی شود. در هر صورت شما به نظر من الآن وقت اش رسیده که یک بار برای همیشه برای اینکه من شخصاً دیگر هر چیزی هم حد

و حساب دارد دیگر، من یک همچنین بلبشونی ندیده بودم. من از سن ۱۶ سالگی دارم فعالیت سیاسی می کنم همه تان هم می دانید و از سن ۲۱ سالگی به عنوان یک تروتسکیست. من توی عمرم همچنین علمشنگه ای سر هیچ و پوچ ندیده بودم، واقعاً سر هیچ و پوچ.

اگر یکی سر یک موضع مشخصی نمی داند سر شوروی یا چیزی می گیرد و سر آن به سر هم می گویند و سر آن گرایش ایجاد می شود و نمی دانم نشریه علنی دارند و فاش و فشکاری نمی دانم می گویند اموال را تقسیم بکنیم و این طور چیزها آره. این را لااقل آدم می فهمد می گوید اوکی. این ها به طور بوروکراتیک این مسأله را حل کردند ولی خوب یک اساسی داشت، این چیزهائی که شما کردید، علمشنگه یا نمی دانم جنجالی که کردید نمی دانم نوشتن و توی فیسبوک گذاشتن یک جائی که دست انواع اقسام افراد بیفتد و واقعاً سر هیچ و پوچ من ندیده بودم و شما به نظر من به یک مقطعی رسیده اید باید یک بار برای همیشه تصمیم خودتان را بگیرید که می خواهید این عمر سیاسی که برایتان مانده چکار بکنید، می خواهید همین جوری خودتان را کش بدهید یا یک کار جدی بکنید و آن هم به عنوان یک فردی که دارید کار مثبت می کنید.»

رفیق یاشار آذری: در این جا، رفیق سارا قاضی این طور جواب می دهد:

«رفیق مراد برای دهمین یا صدمین بار تکرار می کنیم ما مسائل «گرایش» را توی «احیاء» نیاوردیم! شما مسائل «گرایش» را توی «احیاء» آوردید، بخصوص زمانی که مسائل شخصی رفیق ناصر را که عضو مشورتی «گرایش» بود در «احیاء» مطرح کردید! یعنی نیامدن رفیق ناصر به «احیاء»

ریشه اش در مواضعی بود که رفیق رازی گرفته بود در مورد رفیق ناصر و در نتیجه رفیق ناصر به «احیاء» راه داده نشد [که بتواند از خودش دفاع کند] و بر اساس همین مواضع یک شخصی مثل علیرضا آمد تمام مسائل شخصی او را برای همه در جلسه «احیا» مطرح کرد و حالا شما دارید قضاوت می کنید که رفیق ناصر روانی است و آن را عنوان می کنید. آیا علیرضا و شما که آن را تأیید می کنید روانی هستید یا رفیق ناصر؟ پس این را دوباره حفته ی ما نکنید که ما مسائل «گرایش» را توی «احیاء» آوردیم.

در رابطه با مبارزه در «گرایش» اگر شما بروید تمام نوشته های فیسبوک را یک بار با دقت بخوانید، می بینید که من با رفیق رازی حرف زدم و به او گفتم که شما می گویند شلوغ نکنید، به کی دارید این حرف را می زنید؟ من فقط از شما خواستم زمان کافی بدهید تا بحث کنیم، همین. از آنجا به بعد علیرضا سکان را به دستش گرفت و من در هیچکدام از مواردی که این ها [علیرضا و آرام] این حرف ها را زدند، جواب ندادم تا وقتی که کار به جایی رسید که حتی آرام هم هر چه از دهن اش در آمد گفت و من همان موقع برگشتم باز خطاب به مازیار گفتم رفیق رازی چرا ساکت نشست؟ در این مورد باید تو موضع بگیری! تو باید بیایی موضع خودت را مشخص کنی؟ من اصلاً نه به علیرضا کار داشتم و نه به آرام. اصلاً برای من فرقی نمی کرد که علیرضا بگوید قربانت بروم یا به من بگوید تو با بکتاش برای من فرقی نداری. این دو تا حرفش، چه حرف ده سال پیش اش به من، چه حرف دو ماه پیش اش که گفت به من که تو با بکتاش برای من فرقی نداری و تو هم مثل بکتاشی. هیچ ارزشی نداشت! هیچگونه در کار من در «گرایش» اثر نمی گذاشت. فحش ها و توهین های شخصی آرام هم همین طور. جایی که من

از «گرایش» آدمم بیرون، در نتیجه موضع گیری مازیار و بعد هم رفیق مراد شیرین، موضع گیری شخص خود شما بود! شما کسانی بودید که نیامدید بگویند که بر چه اساسی این حرف ها پیش آمده! بگذار این ها حرف هایشان را بزنند ببینیم چه است! ما یک کلمه گفتیم بابا [رفیق] توی پانزده دقیقه نمی شود راجب به آن ها [مسائل سمینار] صحبت کرد. مازیار در جواب من نوشت که ما بحث کردیم، همه رفقا نظرشان را دادند. از آن نظرها ما گزارش می دهیم. اگر توی آن گزارش صحبت های تو نبود، آن موقع تو می توانی بیایی وقت بگیری و صحبت بکنی. ما هرگز چنین حرفی را در «گرایش» نزده بودیم و نداشتیم! علیرضا اصلاً حرفی از خودش ندارد که بزند؛ غیر از آن چیزهایی که مازیار می گوید را میلیون دفعه تکرار می کند. من چرا توی «احیاء» اصلاً توی بحث ها شرکت نمی کردم؟! برای اینکه علیرضا مخ من را می خورد از بس که مسائل را تکرار می کرد! همان حرف هائی که مازیار ده سال پیش زده، توی تمام بحث هایش همین روش را دارد. از خودش چیزی ندارد که بگوید. در نتیجه من موضع ام بخصوص نسبت به شما دو رفیق بود. برای خاطر اینکه من خط «گرایش» را از شما می دیدم. نه از علیرضا یا آرام. شما نخواستید. یعنی شما وقتی که از آلمان می آمدید اینقدر پیشداوری داشتید که چون دو نفر قبلاً از بتی انتقاد کرده بودند، شما از ترس اینکه مبادا من هم به بتی انتقاد داشته باشم و بتی برنجد و کسانی که از ایران آورده و به شما وصل کرده، آن موقع همه ی آن ها بگذارند بروند، شما جلو دهان من را گرفتید و آن برخوردی را کردید که رفیق مازیار کرد و ما هم در این کمیسیون به هیچ وجه انتقاد سیاسی نکردیم برای اینکه در این خط سیاسی که شما دارید پیش می برید ما هم با شما بودیم و خط سیاسی ما هم بود؛ ما از آن هنوز هم دفاع

می‌کنیم. ما به خط سیاسی کار نداریم. ما می‌گوییم شماها دارید برخوردهای بوروکراتیک وحشتناکی می‌کنید و اجازه می‌دهید که در درون «گرایش» یک خط بوروکراتیک استالینیستی رشد پیدا بکند و ... من می‌بینم که اگر مازیار نباشد، علیرضا به همراه آرام و بتی و فرامرز خط را می‌کشند بطرف استالینیزم! من این را دارم می‌بینم. من دلم برای این می‌سوزد. به قول معروف، حالا گور پدر من؛ من حالا چقدر زحمت کشیدم یا نکشیدم [مهم نیست]. به قول رازی که لینک نوارش را برای ما گذاشته، آنجایی که می‌گوید کسانی که عضو هستند در «گرایش» بروند آب خنگ بخورند: یکی مریض است، یکی دکتر باید برود، یکی مرخصی تابستانی اش را می‌رود، یکی کار می‌کند. و... آن هائی که کادرند، آن ها کسانی هستند که دارند کار می‌کنند و ما با آن ها کار داریم. یعنی چه؟ رفیق رازی ما را دارد نگه می‌دارد به عنوان ابزار، یعنی مائی که عضو هستیم، مائی که داریم آب خنک می‌خوریم و بقیه دارند زحمت می‌کشند، به ما احتیاج دارند به عنوان ابزار، مثلاً حضور داشته باشیم یعنی به عنوان سیاهی لشکر. البته یک مقدار بیش تر از سیاهی لشکر! بالاخره ما کار هم می‌کنیم دیگر! مازیار چند وقت پیش به من گفت کارهایت را بگذار زمین، بیا کارهای نشریه را دنبال کن که آرام بتواند برود دنبال کارهای داخلیش. اما در همین حین، چون من عضو نیاوردم که به «گرایش» بپیوندد من دیگر برای خودم دارم آب خنک می‌خورم. این مهم نیست که من از ده صبح تا یک و دو نصف شب، سعی می‌کنم که اخبار دنیا را دنبال کنم که مطالب مناسب برای میلیتانت فراهم بکنم. این از نظر رفیق رازی ارزشی ندارد! مهم این است که بتی [شوهرش را] عضو آورده من نیاوردم!

بعدش هم بعد از این همه سال شما که با من کار کردید، شما چطور به خودتان اجازه دادید که این تصور را بکنید که من حالا می‌خواهم بیایم بتی را بکوبم؟! چرا شما باید چنین تصویری بکنید که من به بتی حسادت می‌کنم؟! اصلاً من کجا و بتی کجا؟! بتی حتی دست چپ و راست اش را هم نمی‌شناسد. من هیچ وقت خواهان نشستن در «شورای دبیری» «گرایش» نبودم. چرا نبودم به خاطر اینکه من از وضعیت جسمانی خودم آگاهم. ... حالا این در دورانی است که قسمتی از آن را هم با شما بودم ...، یعنی دیگر نتوانستم بیش تر ... بیرون بمانم و نیایم و گفتم بالاخره هر کاری از دستم بریباید می‌کنم. بالاخره بهتر از هیچ است. ولی رفیق مازیار اصلاً به این هم اعتقاد ندارد، برای اینکه می‌گفت که چند تا جوان انقلابی بیایند، شماها که این طوری کار می‌کنید، به تدریج شماها کنار گذاشته می‌شوید! حالا ما کنار گذاشته شده ایم. اما نه به صورت اصولی؛ نه زمانی که ما به قول سعید سیاهی لشکریم، بلکه زمانی که ما داریم کمک تان می‌کنیم، از این ور آن کاری که من از دستم برمی‌آید یا سعید و یاشار اونور کارهائی که از دستشان برمی‌آید برای سمینار! شما همه‌ی این‌ها را ریختید توی جوی آب. علیرضا هر چه فحش دلش می‌خواهد بدهد. من اصلاً برای او ارزشی قائل نیستم که بخواهم جوابش را بدهم. ولی علیرضا هم هیچ موقع عضو نگرفت. ناصر هم خودش آمد. علیرضا حتی عرضه‌ی این را نداشت که ناصر را بسازد. یک کلمه نتوانسته به ناصر یاد بدهد. ناصر دو سالی که در «گرایش» بود چیزی یاد نگرفت. مسئول این کار کی است؟ اول علیرضا و بعدش هم مازیار رازی!

بعدش هم رفقایان می‌آیند و می‌گویند اگر این‌ها در «گرایش» باشند ما بیرون می‌رویم و رفیق رازی و مراد شیرین نمی‌آیند بگویند که اصلاً به شما

چه ارتباطی دارد؟! شما به چه حقی این حرف را می زنید؟! «گرایش» جای مبارزه نظرات است. چرا نمی گذارید که ببینند حرفشان را بزنند! به جای آن، شما آن ها را پروبال می دهید! الان این کمیسیون نگرانی اش این نیست که به سر ما شخصاً چه آمده. نگرانی ما این است که فردا این خط به کجا می کشد؟! همین ... [کارگر زندانی] نمی تواند تشخیص بدهد که این خط واقعاً یک خط سوسیالیستی انقلابی تروتسکیستی است یا خط استالینیستی. این را تشخیص نخواهد داد چرا؟ به خاطر اینکه با تمام وجود دارد گوش می کند به این حرف ها، همان کاری که ما با رفیق رازی کردیم. حالا باز رفیق رازی دارد ما را دعوت به کارهای محفلی می کند و می گوید من با شما تک تک کار می کنم! یعنی چه؟ با ما برای چه می خواهی تک تک کار بکنی؟ چرا نمی آبی توی جمع ما با ما کار بکنی یا چرا به آن جمع تان نمی گویی بابا [رفقا] توی یک جمع مثل «احیاء» آدم های مختلف با نظرات مختلف حق دارند ببینند. شما ظرفیت این را ندارید که یک انتقاد را بشنوید. به جایش «دعوا است که نباید راه می افتاد، ولی خوب افتاده»؟! باعث اش علیرضا بود. شما اصلاً متوجه نشدید بحث جلسه ی دوم رفیق یاشار چه بود. ازش صراحتاً پرسید، یاشار داشت نشان می داد که اگر تروتسکیست ها هم به این روشی که تا حالا داشتند ادامه بدهند می افتند توی دام استالینیزم و نقداً هم افتاده اند توی دام استالینیزم. رفیق رازی می گوید که نه این طوری نیست، توی حزب بلشویک هم لندن گفتش یکی از کادرهایشان هم زنش را کتک می زد. [رفیق] آن یک قرن پیش بود! امروز اگر یارو بزند توی گوش زنش، باید ما بزنیم توی گوش اش. الان دیگر دوره ای نیست که [یک فعال سیاسی انقلابی کارگر، برای مثال] بزند توی گوش زنش. اگر چنین کاری بکند باید یکی آنجا باشد و

این را بهش بگوید. چنین شخصی وقتی می رود رهبری را بگیرد، اگر جلوش را نگیریم و اگر از اول در این مورد اصلاح اش نکنیم، خوب در نهایت او هم می شود یکی مثل استالین.

حتماً نباید چیزهای خیلی بزرگی اتفاق بیفتد تا یکی افکار این طوری پیدا بکند؛ این قدرت طلبی، جاه طلبی است.

بوروکراسی یا منافع مادی دارد و یا منافع جاه طلبی. کسی که توی گوش زنش می زند و توی [رهبری] حزب پیشتاز کارگری می خواهد باشد، رفیق مازیار، باید جلوش محکم ایستاد. همان موقع باید جلوش ایستاد. نه اینکه بگذاریم بعدها. من می گویم تا هستی جلو این طور چیزها را بگیر رفیق مازیار. من دلم برای کارت [کارهایی که تا حالا کردی] می سوزد. جلو این چیزها را بگیر! بگذار سمت بماند که تو مخالف این چیزها بودی. تو در مقابل این چیزها باید بایستی، نه اینکه ماها را به کارهای محفلی دعوت بکنی! همیشه با ما تک تک صحبت کردی، ببین نتیجه اش به کجا رسید؟ چرا همه اش فکر می کنید که ما از موقعیت جاه طلبی این کار را کردیم؟ مگر چه نصیب ما می شود؟ کسی می آید به ما رأی می دهد؟ یا کسی می آید ما را در مقابل شما قرار می دهد؟ ما نمی خواهیم که در مقابل شما باشیم. ما می خواهیم بگوییم که بابا [رفیق] این خط درسته، ولی این ایرادات هم درش بوجود آمده؛ آهای مواظب باشید! آهای کارگرهای انقلابی ایران، این طوری نمی شود کار را پیش بُرد! شما اگر از نظر خطی و سیاسی بوروکراتیزم را رد می کنید، باید در کار تشکیلاتی هم بزند بیرون؛ نشان داده بشود. نه اینکه در مقابل اش سکوت کنی. چرا یک لحظه شما به خودتان این اجازه را نمی دهید که فکر کنید شاید ما داریم برای زحماتی که شماها ۳۵ سال کشیدید این کار را

می کنیم؟! شاید ما نگرانیم؟!... شما فکر می کنید که این برای ما دردناک نیست؟ شما فکر می کنید که درست کردن یک کمیسیون که شما اینقدر باهوش مخالفت می کنید کار آسانی است؟! ما سه نفر چه داریم به همدیگر بگوئیم؟ ما غیر از اینکه بگوئیم ما ۲۵ سال از رفیق رازی و خط «گرایش» حمایت کردیم، چیز دیگری نداریم که بگوئیم. ما چرا می خواهیم علیرضا را بگوئیم؟ برای این نیست که می گوئیم علیرضا تنها کسی نیست که می تواند این کار را بکند، ما داریم می گوئیم که علیرضا به خاطر اینکه تنها کسی است که دارد این کار را می کند و رهبری هم ازش نه تنها انتقاد نمی کند، بلکه گذاشته اش توی رهبری!

علیرضا فردا خط می سازد توی «گرایش». فردا رفیق مازیار رازی اگر شما و من نباشیم، دیگر رفیق یاشار و رفیق سعید نمی توانند با علیرضا کار بکنند، چونکه او دیگر رفته توی باند [رهبری] ساختن حزب پیشتاز. ...چرا از این زاویه به مسائل نگاه نمی کنی؟ چرا همه چیز را یک بعدی برخورد می کنی؟

رفیق یاشار آذری: در اینجا من جواب مراد شیرین و مازیار رازی را این طور دادم:

«مراد شیرین چند بار اشاره کرد که ما مسائل خانوادگی و سیاسی را با هم قاطی کرده ایم ولی [برخلاف گفته ی مراد] ما هیچ موقع این دو تا را با هم قاطی نکرده ایم. کاری که کرده ایم در تدارکات یا کارهای عملی بعضاً از خانواده هایمان هم کمک گرفته ایم. این دلیل به این نیست که ما مسائل خانوادگی را با سیاسی قاطی می کنیم. [و این کاملاً یک بحث انحرافی است]

مسئله دیگری هم که مطرح می کند که «شما آلت دست ناصر شده اید» [که باز کاملاً یک بحث انحرافی ست]، رفیق مراد شما فکر می کنید اگر توی حزب

کمونیست کارگری چند نفر بلند می شدند و از حق و حقوق رفیق ناصر دفاع می کردند مثل شما این کلمات را تکرار نمی کردند که « شما آلت دست ناصر شده اید»؟ یعنی به خاطر این یک جمله ی شما، ما از حق و حقوق دیگران نباید دفاع کنیم که آلت دست آن ها نشویم! [منطق خوبی دارید به این منطق چه می گویند؟] ما گفتیم که به این شخص باید اجازه بدهید بیاید از خودش دفاع کند و مسأله ی «احیاء» از همینجا شروع شد.

باز مدعی شدید که ما مسائل «احیاء» و «گرایش» را با هم قاطی می کردیم، که جوابش را رفیق سارا گفت. شما رفیق مراد همیشه می آید آن چیزهائی را می گویند که انگار اصلاً گوش ندادید ما چه می گفتیم [انگار سر کامپیوتراش نمی نشیند و بعد می آید نظر می دهد] و آن روز هم آمدید گفتید که بوروکراسی را شما نمی توانید از بین ببرید! مگر ما مدعی شدیم که ما بوروکراسی را می توانیم از بین ببریم؟ ما که گفتیم نمی شود از بین برد، ولی باز شما می آید آن چیزهائی که ما گفتیم را می گویند و تکرار می کنید: «این طوری نمی شود آن طوری می شود»، خوب ما هم همان را گفتیم! برخلاف گفته شما مگر ما گفته بودیم؟ اکثر بحث هایتان از این زاویه هست.

دوباره می آید می گویند که شما سر هیچ و پوچ مسائل را کش می دهید! این ها سر هیچ و پوچ نیست! این ها شروع بوروکراسی است. اگر رفیق رازی توی رهبری نباشد چه کسی در رهبری خواهد بود؟ آیا به غیر از علیرضا و آرام کسی دیگری هم هست؟ خوب همین اشخاص این «گرایش» را کجا می برند؟ داخل «گرایش» چند نفر تروتسکیست و استالینیست داریم؟ دو نفر تروتسکیست دارید و چهار یا شش نفر استالینیست. طبیعی است [که در حرف تروتسکیست و] در عملکرد استالینیستی پیش می رود و این ها هم نشانه هایش

است. به همین خاطر داشتیم این را اخطار می دادیم که اگر این [نوع] کمیسیون باشد، جلو این کارها را باید بگیرد و ما با خط سیاسی اش و کارهای عملی «گرایش» و «احیاء» مشکل اساسی نداشتیم. منتها شما چیزهایی را که ما نکردیم، به ما نسبت می دهید. در واقع من هم همان را گفتم که وقتی این اکثریت [کسانی که می خواستند به «گرایش» بیایند] را که قرار بود سه ماه تا شش ماه بیرون بایستند و تروتسکیست بشوند و بعد بیایند داخل، اما وقتی سریعاً می آیند داخل [«گرایش»] این ها در حرف تروتسکیست اند و در عمل هنوز استالینیست هستند. یعنی این اشخاص تروتسکیزم را یاد می گیرند و صحبت می کنند، بدون اینکه درکش بکنند. [اما این را نمی فهمند که واقعاً تروتسکیزم چیست]

اما سر مشکلات سیاسی، ما همیشه کوتاه آمديم، سخنرانی هایی که ما در پالتاک می گذاشتیم چند بار من گفتم که می خواهم صحبت کنم ولی شما گفتید که هر بحثی دارم اول باید آن را به صورت مقاله بنویسم بعد می توانم صحبت کنم. حتی دو تا بحث پیشنهاد دادم که می خواهم این ها را صحبت کنم در رابطه با حزب و چیز دیگر را بحث کنم [احزاب تروتسکیست چرا استالینیست عمل می کنند و شما این بهانه را آوردید چون که می دانستید من دست به نوشتن ام خوب نیست]. شما این بهانه را آوردید و من هم از ارائه بحث ام صرف نظر کردم، هر چند من خودم هم مقصر بودم که نیامدم همان دعوائی که امروز می کنم، همان روز بکنم که این بحث را من باید بکنم و متأسفانه همانجا کوتاه آمدم و آن بحث را نکردم و یا سر مسأله امپریالیزم که رفیق رازی انجام داد. همانجا آمدم گفتم تمام حرف های رفیق رازی را قبول دارم منتها یک مرحله هم بیش تر است و توضیح دادم که اگر به همین خاطر رفیق رازی سر ایران

هم تحلیل اش درست از آب در نمی آید و بیش تر از بیست سال است می گوید آی. ال. او. به ایران خواهد آمد و گشایش هائی به وجود خواهد آمد و... من این ها را زمان احمدی نژاد هم گفتم ولی در زمان انتخابات حسن روحانی تأکید کردم که هیچ گشایشی به وجود نخواهد آمد و حتی بدتر هم خواهد شد. این را در عمل خواهیم دید! این ها اختلافات سیاسی هست ولی سرشان کوتاه می آیم. ولی سر اینکه این همه بیایند توهین و تهمت و افترا بزنند [با گفتن این ها مسائل شخصی است مسئله فیصله پیدا بکند] بعد بگویند مسئله ای نیست باید ساکت شد.

مؤلفه ی پنجم هم که ما ازش صحبت می کنیم در واقع در حمایت از آن چهار مؤلفه می باشد که عملی شود، نه مثل آن کارهائی بشود که ما اینجا مجبور شدیم بیان کنیم. در واقع بیش تر حرف های ما سر موضوع بوروکراسی بود نه سر هیچ و پوچ. [البته تمام این ها از نظر یک بوروکرات باید هیچ و پوچ باشد!]

رفیق یاشار آذری: پس از من مازیار رازی این طور ادامه داد:

«اوکی رفقا پس همه ی صحبت ها را کردید دیگر. کماکان همان پیشنهادات من مطرح است. شما رفقا بروید با هم و یا با هر کسی هم می خواهید، ناصر یا هر کس دیگر صحبت کنید. این راه حل را بکنید و من دو تا پیشنهاد دادم در دو حوضه رفیق سارا این هم پیشنهادی نیست که دائمی این طور خواهد شد. مسئله سر این است که وضعیت این طوری شده دیگر! به هر علتی فرض کنید تمام بحث های شما همه درست است، ولی به هر حال وضعیت این طوری شده که یک عده ای با یک عده ی دیگر در «احیاء» و «گرایش» نمی توانند کار بکنند. بنابراین، در این دو سطح من با شما می خواهم کار بکنم. یعنی هم

ارتباطات عاطفی هست و هم اینکه هر جایی که نشستیم و هر ایرادی که به شما گرفتند، گفتم حتی دیروز هم یک جلسه ای بود که با دو، سه نفر صحبت می کردیم گفتم رفیق سارا این همه زحمت کشیده، رفیق یاشار این همه زحمت کشیده و رفیق سعید این همه ویدئو ساخته! خوب این ها همه کمک است. خوب رفقا انجام دادند در گذشته. خوب این ها را نه فراموش می کنم و نه اینکه یک چیزی است که باید کتمان کرد.

ولی خوب حالا این کدورت پیش آمده و بنابراین، این داستان به جایی بکشد که همه امان و همزمان با این اختلافات و کدورت هائی که ایجاد شده، یک جریان دیگر که در ارتباط با ساختن حزب دارد جلو می رود و از طرف دیگر هم یک جریان دیگر که خودمان داریم، یعنی گروه خودمان را در کارخانجات و مناطق مختلف با رفقای جوان داریم سازمان می دهیم.

بنابراین، داستان سه تا ضلع دارد: یک ضلع اش خودمانیم که دچار یک نیمه بحران شده ایم که بعضی از رفقا به هر علتی، علت شما هم موجه تقصیر هم از من است. تقصیر من هم است که این اتفاق افتاده و قبول می کنم تقصیر من است چونکه به هر حال به عنوان سخنگوی این «گرایش» انتخاب شده ام و به هر حال نقش تعیین کننده داشتم. در نهایت همه چیز تقصیر من است، نه مشخصاً تقصیر علیرضا است و نه تقصیر شماهاست که برخورد داشتید باهاش.

منتها مسأله ای که هست، این اتفاق افتاده حالا، بنابراین راه حل باید پیدا بکنیم. یکی، راه حل در حوضه ی احیاء مارکسیستی است که پیشنهاد مشخص من حالا نمی خواهیم بحث اش را بکنیم بروید حالا راجب اش صحبت کنید و فکر کنید.

پیشنهاد مشخص این است که احیاء مارکسیستی که الآن توی این اطاق هستیم ادامه پیدا کند و به انضمام کسانی که شما دعوت می کنید به سبک خودتان، با هر روشی، با هر مؤلفه ای منتها تحت مدیریت خودتان و تحت مسئولیت خودتان، این رفقا را توی این جلسات می آورید و جلسات هم عموماً و اکثراً بحث های فعالیت های عملی و سازماندهی است و هر کس تماس دارد در داخل و خارج، مثل سابق. بحث های سیاسی هم یک سری بحث ها از طریق تلویزیون داریم می کنیم، خوب این ها را به هر حال تبلیغ می کنیم و اگر رفقا موافق باشند آن ها را تبلیغ می کنند و اگر هم اختلافی سر آن ها داریم می آییم این ها را بحث می کنیم، مثل این بحثی که رفیق یاشار می کند. گشایشی در ایران می شود یا نمی شود و این نوع بحث هایی که اختلاف داریم. این در این مورد. فعلاً فرض کنید تا شش ماه، هشت ماه یا نه ماه دیگر که یک سری تحولات رخ خواهد داد، تحولات هم در حوضه کار خودمان در ایران و هم در حوضه ی اتحاد با تدارک حزب انقلابی با سایرین، الآن دارد پیش می رود؛ مبارزاتی شروع شده در تلویزیون گذاشتند و این ها کتبی و شفاهی ادامه پیدا می کند. خودمان این عده ای که هستیم باید این موضوع را حل بکنیم.

دو، بخش احیای مارکسیستی هست که کارش را ادامه می دهد و از طرف دیگر هم چیزی که مربوط به «گرایش» می شود، «گرایش» هم فعالیت هایی که می کنیم در ارتباط با گرایش و هر کدام از رفقا هر تخصصی دارند و یا کاری دارند می کنند و مایل اند کار بکنند با من ارتباط می گیرند و این داستان باز موقتی است؛ هم اینکه کسان دیگر ببینند که رفقا درگیر هستند و هم اینکه کدورت ها کم بشود و پنج ماه یا شش ماه دیگر به این شدت نخواهد بود و همه وقت دارند فکر بکنند راجب همدیگر و یک سری مطالب درست است و

تأیید می کنند که من آنجا نباید این را می گفتم یا این را او نباید می گفت و هم از طرف رفقای دیگر و هم شما رفقا و بنابراین، مدتی یک مکثی می کنیم و ارتباطات را حفظ می کنیم تا اینکه ببینیم، نتیجه ی کار ایرانمان و این همگرایی جدید به کجا می انجامد که بعد آنوقت همه ی این ها را پیوند می دهیم، یعنی تصور من این است که مثلاً فرض کن یک سال دیگر که این پایه های اولیه ی حزب را می سازیم و آن حزب را هم که می سازیم سه تا چهار «گرایش» مختلف کارگری خواهد بود که واضح است که «گرایش» ما یک بخشی از آن خواهد بود. این «گرایش» دیگر آن موقع که ملحق می شود هم این بخش و هم آن بخش همه با هم ملحق می شوند. یعنی همه امان با هم به انضمام یک عده ی دیگری تمام رفقای ایران می رویم توی یک تشکیلات؛ توی آن تشکیلات دیگر متفاوت می شود. دیگر محفلی و از این خبرها دیگر نیست. حالا ممکن است مشکلاتی آنجا هم داشته باشیم. واضح است که بحث سر مسائل سیاسی و تشکیلاتی همیشه ادامه خواهد داشت، ولی به هر حال این الحاق طبیعی صورت می گیرد. فعلاً از این نقطه ای که الآن هستیم تا شش ماه یک سال دیگر را ما باید راه حل بدهیم.

یک راه حل این است که من پیشنهاد کرده ام، شما یک راه حل دیگری دارید بگویید و بروید تا یک هفته بحث هایتان را بکنید و یک هفته ی دیگه می توانیم یک جلسه ی دیگه بگذاریم و شما نظرتان را بگویند که چکار می خواهید بکنید در ارتباط با این و یا اگر این راه حل را نمی پذیرید راه حل شما چیست؟

اگر پذیرفتید که هیچ. شروع می کنیم و اگر نپذیرفتید حالا فرض کنید خودتان می خواهید یک گرایش اعلام کنید خیلی خوب و ما هم اگر کمکی از دستمان بر بیاید می کنیم که بهتر پیش برود، چونکه اختلاف سیاسی نداریم و خط

«گرایش» خط همه ماست. چه تو این بخش و چه بخش ایران و چه بخش بین‌المللی و تمام ما از یک خط داریم دفاع می‌کنیم ولی از لحاظ تشکیلاتی می‌توانیم در سطوح مختلف کار بکنیم و بعداً یکجائی در آتیه پیوند بخوریم و آن زمان هم این امید که حالا یک بین‌الملل انقلابی هم شاید شکل گرفته باشد. در نتیجه، تمام این‌ها همه به همدیگر می‌رسد. منتها این‌ها باید الآن دیگر جدا بشود و به هر حال یک اتفاقی افتاده به هر علتی و گفتیم فرض کنیم تمام بحث‌های شما هم درست است به علت اینکه تفصیر من بوده که سکوت کردم و یا جلو علیرضا را نگرفتم و تمام این‌ها این بوده. خوب من هم حدود شش ماه هفت ماه وقت دارم فکر کنم راجب به این و در عمل هم وقتی جلوتر برویم بالاخره، دیده می‌شود که حق با من بوده یا حق با من نبوده. تازه خودم هم بعد از هفت و هشت ماه دیگر می‌فهمم که چه جنبه‌هایی نقاط ضعف بوده و چه جنبه‌هایی نقاط قوت و بعد شما هم می‌توانید متوجه بشوید که موضع‌هایتان کاملاً درست بوده یا اشکالاتش چه بوده و علیرضا یا کسان دیگر هم همین‌طور و این یک پیشنهاد کنگرت است دیگر. رفقا بروید فکرهايتان را بکنید و بحث‌هایتان را هم بکنید. پیشنهاد کنگرت در حوضه‌ی احیای مارکسیستی، «احیاء» دست شما سپرده است. هر کاری می‌خواهید بکنید و هر کسی را هم خواستید عضو کنید و بیايید فعالیت کنید و در حوضه‌ی «گرایش» هم مشخصاً فعلاً با من تنها راه‌اش است. مثلاً فرض کن الآن هم اگر ما سه نفر هم بنشینیم، هر چهار نفرمان هم اینجا بنشینیم صحبت کنیم خوب کار شما در حوضه‌های مختلف است دیگر. سارا یک سری کارهای مشخصی دارد می‌کند و یا یاشار یک سری مشخص دیگر می‌کند، مثل انتشارات و غیره و سعید هم یک سری کارهای دیگر. و کارهایتان با همدیگر فرق دارد و با هم یکی

نیست، خوب یکی نیست و تا آنجائی که به گزارش ها مربوط می شود و یا چشم انداز عمومی هست و یا فعالیت هایمان، تمام این ها گزارش داده می شود و شما توی جریان خواهید بود، ضمن اینکه ما و شما در دوران پنج و شش ماه هم از همدیگر بیخودی جدا نمی شویم و اختلافات هم به تدریج جایگاه خودش را پیدا می کند و یک زمانی همه با هم در یک تشکیلات قرار خواهیم گرفت. این پیشنهاد کنگرت من است. راجبش فکر کنید و الآن هم پاسخ ندهید. این جلسه را تمام می کنیم و الآن هم نزدیک به ۲ ساعت صحبت کردیم، ۳۵ دقیقه اش را من صحبت کردم و بقیه را رفقا صحبت کردند و این نکاتی را هم که گفتید توجه کردم، همه را با دقت گوش دادم، با خیلی از جنبه هایش مشکلی ندارم، اختلافی نیست و بعضی از جنبه هایش فکر می کنم که شما اشتباه می کنید و به هر حال این را در عمل نشان می دهید و لازم نیست که از حالا خط و نشان بکشیم به همدیگر و دعوا راه بیندازیم و یا فلان بکنیم و غیره. در عمل نشان می دهیم که بالاخره شش ماه یک سال دیگر صبر می کنیم و تا ببینیم که حق با کی بوده و بالاخره جایگاه امان را پیدا می کنیم.

هفته دیگر، یک بحث می گذاریم و در باره ی نتیجه ی بحث صحبت می کنیم و دیگر راجب به این موضوع ها صحبت نمی کنیم و می گونیم همین چیزی که شما می گونید همین طور بوده و حالا قدم بعدی چیست؟ من پیشنهاد کنگرت دادم و شما هم هر پیشنهادی بدهید، من خواهم پذیرفت و هیچ مشکلی نخواهم داشت. یا اینکه این پیشنهاد من را عملی می کنید که به نظر من بهترین پیشنهاد است و یا اگر هم فرض کنید جداگانه می خواهید گرایش علنی اعلام کنید، باشد ما هم هستیم و هر کمکی هم بخواهید برایتان می کنیم تا یک گرایش بسازید و اگر می خواهید کاملاً جدا بشوید و یک کار دیگر بکنید، خوب بروید

بکنید و تا آنجا که بتوانیم کمک تان می کنیم یا هر کمکی که من یا امین بتواند بکند، کمک خواهیم کرد.

به این ترتیب تا هفته ی دیگر این مسأله را اعلام خواهیم کرد. کوتاه رفیق سعید و سارا هم صحبت کنید و بعد جلسه را می بندیم.»

رفیق یاشار آذری: در این هم رفیق سارا این طور می گوید:

«من پیشنهاد می کنم که هفته ی آینده جلسه این طوری از حالا بگذاریم برای اینکه شاید لزوم استفاده اش پیش نیاید. ما نظراتمان را کتبی به رفیق رازی انتقال می دهیم و رفیق رازی هم به مراد یا هر کس دیگر خواست می تواند انتقال بدهد و براساس آن چیزی که ما کتبی می نویسیم شما نظر می دهید. اگر لازم بود که راجب اش جلسه بگذاریم آن موقع یک وقت برای جلسه می گذاریم، چون که الآن در حال حاضر به نظر من ما به جانی نرسیدیم. ما این همه دو ساعت هم صحبت کردیم ولی شما رفقا انتقاد را در هیچ زمانی نمی پذیرید. حتی حاضر نیستید در چهارچوب وجود آن انتقاد کار کنید. شما می خواهید با ما کار کنید ولی دست به ترکیبی که ما می گوییم که مشکل هست، نزنید. آن را همین طور حفظ اش کنید، ولی با ما هم کار نکنید. خوب این دیگر جلسه نمی خواهد، می توانیم با هم کتبی کار کنیم.»

رفیق یاشار آذری: پس از او نیز مازیار رازی این طور جواب می دهد:

«موافقم رفیق سارا! همین کار را می کنیم. کتبی بنویسید. ولی یک پاسخ کوتاه هم بدهم به این موضوع: یا این چیزی که شما می گوئید درست است یا آن چیزی که آن رفقا می گویند درست است و یا آن چیزی که من می گویم درست است. یکی از این سه تا بالاخره در نهایت درست است دیگر. من

ارزیابی و خیلی از انتقادات شما را می پذیرم، ولی فکر نمی کنم کامل نظرات درستی داشته باشید. شما هم نظر من را نمی پذیرید و همین مشکل را با آن رفقا هم دارم، در رابطه با آن رفقا نظر خودم را هم گفتم در نتیجه یک راه حلی باید پیدا بکنیم که در موازی هم جلو برویم تا هفت هشت ماه دیگر و در عمل معلوم می شود که حق به جانب کیست. تو الان می گویی بیا تمام حرف هایی که من می گویم بپذیر. من می گویم می پذیرم فرض کنیم تمام انتقادات شما درست است. خوب راه حل چیست؟ با توجه به اینکه یک عده نمی خواهند با این بخش کار بکنند، در نتیجه این را باید حل بکنیم. یک سری افراد سیاسی عاقل و بالغ هستیم باید راه حل بدهیم. نمی توانیم بگوییم که نه حرف من را بپذیر. وگرنه، من کاری ندارم. اینکه نمی شود. باید یک راه حل میانه پیدا بکنیم. این پیشنهاد من است. نهایتاً خواهید دید که این تنها پیشنهادی است که در این مورد خاص برای یک دوره ی معین آتی است و از این لحاظ، این چیزها را بنویسید و بدهید و اگر لازم شد جلسه می گذاریم من هم موافقم.»

رفیق سارا قاضی: رفقا بین تروتسکیزم و استالینیزم را چه می نامند؟ تروتسکیستالینیزم؟! مثل اینکه مازیار رازی از تروتسکیزم بودن ارتقاء یافته و به مرحله ی «تروتسکیستالینیزم» رسیده است.

رفیق یاشار آذری: به این ترتیب، بحث های ما با «گرایش» پایان یافت.

رفیق سارا قاضی: پس از آن، ما شاید دو تا پُست فیسبوکی تهدیدآمیز هم از مازیار دریافت کردیم و ارتباط قطع شد. تماس بعدی ناسزاهای این ها در صفحه فیسبوک رفیق یاشار بود که نمونه ای از آن ها را پیش تر آوردیم.

جمع‌بندی

نتیجه‌گیری رسیدگی کمیسیون بر روی اولین شکایت

پیش از هر چیز باید یادآور شد که کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری بر اساس اصل پنجم (که اعضای این کمیسیون به «احیا» پیشنهاد داد) ایجاد شده است تا به شکل کلکتیو (گروهی) به شکایات رسیدگی نماید. اصل یا مولفه‌ی پنجم که ما به چهار مولفه‌ی دیگر «احیا» اضافه کردیم به قرار زیر است:

«اصلی است که اختلاف ما را با "گرایش مارکسیست های انقلابی" تعریف می‌کند. ما بر این اعتقاد هستیم که کلیه‌ی روابط اداری - اجتماعی در جامعه‌ی سرمایه‌داری بر پایه‌ی روابط بوروکراتیک استوار است و متأسفانه هرگونه سازماندهی درون طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی بورژوایی هم متأثر از همین روابط بوروکراتیک است. به عبارت دیگر، درون جامعه‌ی بورژوایی شرایط ایجاد می‌کند تا بوروکراسی به موازات سازماندهی درون طبقه‌ی کارگر به پیش رود؛ حتی در زمانی که این سازماندهی در مراحل بسیار ابتدایی و پیش از هرگونه امکان مبارزات سراسری و انقلابی قرار داشته باشد، باز هم بوروکراسی به اشکال مختلف حضور خود را بر کارگران مبارز تحمیل می‌کند. حقیقت اما این است که با این بوروکراسی می‌توان بطور آگاهانه مبارزه کرد و از ابتدا همواره نسبت به وجود آن حساسیت نشان داد. به عبارت

دیگر، مبارزه با بوروکراسی را باید بخشی از فرهنگ انقلابی طبقه‌ی کارگر ساخت تا همواره به موازات مبارزات طبقاتی خود، جهت برچیدن کل نظام سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، بوروکراسی بورژوازی را نیز از فرهنگ جامعه و طبقه‌ی کارگر زوده و جامعه را از این انگل فرهنگی که اغلب با تاروپود کل جامعه حتی پیشروترین کارگران پیوند خورده است پاک نماییم.

ما در «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» ضمن اعتقاد به لزوم مبارزه با بوروکراسی به روش‌های فوق، بر پایه‌ی پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی به ضرورت ساختن این کمیسیون رسیده ایم. ما معتقدیم که در مسیر مبارزه‌ی طبقاتی، کارگران نیاز دارند که در درون هر سازمان انقلابی خود، حضور عینی و فعال داشته باشند، زیرا مبارزه با بوروکراسی درون جنبش کارگری تنها با رعایت و اجرای دموکراسی کارگری میسر است. حضور فعال و آگاه کارگران در امور تشکیلاتی سازمان‌های خود، آنان را با واقعیات تلخ موجود درون این سازمان‌ها آشنا ساخته و در نتیجه در هر مقطعی می‌توانند با اعمال دموکراسی کارگری تمام قدرت را در دست تعداد معدودی محدود نکرده و با توسل به نقد انتقادی-انقلابی، عمق و گستردگی بوروکراسی درون سازمان‌های انقلابی و فعال خود را به بهترین نحو ممکن مهار کنند. باید همواره به خاطر سپرد که انفعال از حضور فعال در صحنه فعالیت‌های سیاسی یک سازمان، آن سازمان را هر چند انقلابی باشد، از سانترالیزم دموکراتیک تشکیلات کارگری به سوی سانترالیزم بوروکراتیک آن سوق می‌دهد و رهبران و کادرهای بالای آن را به نخبگانی تبدیل می‌کند که خود را باهوش‌تر و با استعدادتر از سایر کارگران می‌بینند و تصور می‌کنند

که با کارگرانی از نظر سیاسی «نادان» و «غیرفعال» سروکار دارند. نقد بوروکراسی دقیقاً از پایین و علیه نخبه گرایی است. مداخله نظری و عملی همه پیشروان کارگری که به سرنوشت مبارزات انقلابی کارگری اهمیت می دهند، است که می تواند بوروکراسی را تحت کنترل در آورده و به حداقل ممکن برساند.

ما ضمن اینکه از چهار مولفه‌ی «احیای مارکسیستی» پشتیبانی کرده بودیم، در اینجا لزوم ایجاد برخی تغییرات و افزودن اصل پنجم را نیز ضروری تشخیص می دهیم. اصل پنجم در رابطه مستقیم با تشکیل همین کمیسیون است. کار این کمیسیون یکی، مطرح کردن و به بحث گذاشتن فرهنگ بورژوائی حاکم و بوروکراسی خرده بورژوائی و استالینیستی است که در روابط تشکیلات کارگری انقلابی به هر شکلی بیرون زده و برای فعالیت در آن ها ایجاد مانع می کند. دیگر، رسیدگی به احفاتی است که از جانب رهبری بر هر یک از اعضا اعمال می گردد. این موارد در این کمیسیون مطرح و بحث شده و در صورت داشتن صحت، علیه آن مبارزه می شود. به این ترتیب، حریم دموکراسی کارگری در درون یک تشکیلات یا حزب انقلابی به طور مداوم از پایین کنترل شده و از احفات رهبری مصون نگاه داشته می شود.

فرق این کمیسیون با کمیسیون هائی کلاسیک که تا به حال در احزاب و سازمان های سیاسی چپ ساخته شده، فرقی اساسی و ماهوی است و آن این است که این کمیسیون از افرادی ساخته می شود که به آن ها از طرف رهبری احفاتی صورت گرفته، یعنی نه از کسان بیطرف که در هیچ تشکیلاتی وجود خارجی ندارد. زیرا این افراد به اصطلاح بیطرف، عملاً یا تابع اکثریت درون تشکیلات خود هستند یا تابع اقلیت.

امروز آنچه که درون سازمان‌های تروتسکیستی باعث اختلافات و انشعابات می‌شود، اساساً به علت وجود بوروکراسی است. وجود بوروکراسی عموماً باعث دلسردی و کناری‌گیری کارگرانی می‌شود که ممکن است اساساً بتوانند بسیار فعال عمل کنند، اما به علت برخوردهای بوروکراتیک از بالا این افراد در رهبری کاملاً منفعل شده و از فعالیت سیاسی دست می‌کشند و در نهایت اغلب جز نامی از آن‌ها به جای نمی‌ماند.

این کمیسیون فاقد رهبری است و سخنگوی آن هم به شکل دَوّاری انتخاب می‌شود. رهبری تشکیلات هم در آن نمی‌تواند شرکت کند و افرادی که به سطح رهبری می‌پیوندند باید از این کمیسیون بیرون روند. مسائل در این کمیسیون، تحقیق، بررسی و رسیدگی شده و تصمیمات به اجرا گذاشته می‌شود. به این ترتیب، کمیسیون می‌تواند تعادلی بین پایه‌ها و رهبری برقرار کند. وجود این کمیسیون به ویژه زمانی مؤثر است که «سانترالیزم دموکراتیک» به طور اصولی از جانب رهبری رعایت نگردد. این بند، ضرورتی برای حفظ اهداف چهارمؤلفه در «احیای مارکسیستی» به ویژه بخش دموکراسی کارگری آن می‌باشد.»

اولین مورد شکایتی که در این کمیسیون بررسی شده، مربوط به دلائل بیرون آمدن از «احیاء» و انشعاب از «گرایش» چهارتن از اعضای گرایش مارکسیست‌های انقلابی است.

بنا به تشخیص این «کمیسیون»، این شکایت دارای چهار بخش است: بخش اول را که مربوط به رفیق ناصر می‌شود «کمیسیون» پیش از این به طور کامل رسیدگی کرده و آن را به طور خصوصی برای اعضای احیای مارکسیستی فرستاد. با این وجود، در اینجا ما مجبور شدیم تا برای روشن شدن

مسأله اصلی، یعنی وجود بوروکراسی درون تشکیلات مازیار رازی و تأثیر آن بر رفیق ناصر احمدی، بار دیگر به وضعیت این رفیق درون آن تشکیلات بپردازیم و درس‌های لازم را بگیریم، زیرا این بار روی ما به طرف کل طبقه‌ی کارگر ایران است و امیدواریم که این نوشته مورد توجه تمام نیروهای انقلابی که هدف نهایی خود را برچیدن نظام سرمایه داری و برپایی انقلاب کارگری سوسیالیستی قرار داده اند، واقع گردد. بخش دوم هم در مورد دلایل بیرون آمدن سه رفیق دیگر و جمع بندی نظری از شرایط حاکم بر تشکیلات مازیار رازی است.

بخش سوم نیز در مورد قسمت دوم بحث رفیق یاشار آذری در مورد بوروکراسی است که در جلسه احیای مارکسیستی ارائه کرد و بحث‌هایی که در فیسبوک او درگرفت.

بخش چهارم و پایانی در مورد جلسه خصوصی با مازیار رازی و مراد شیرین می باشد.

جمع بندی کمیسیون در باره‌ی مورد رفیق ناصر احمدی: تشخیص این کمیسیون در باره‌ی رفتاری که نسبت به رفیق ناصر احمدی در احیای مارکسیستی از طرف اعضای گرایش مارکسیست‌های انقلابی شد، چیزی جز اجحافات بوروکراتیک و توهین به شخصیت انسانی یک فرد موثر و علاقمند به اهداف احیای مارکسیستی نبود. برخوردهای اعضای گرایش مارکسیست‌های انقلابی به رفیق ناصر احمدی ناشی از تحلیل و نتیجه گیری لحظه ای مازیار رازی و بعد از او هم دارودسته اش است. اعضای گرایش مارکسیست‌های انقلابی سال‌های زیادی بود که در جلسات درونی به خاطر اعتماد به شخص مازیار رازی بر پایه‌ی روابط محفلی او با تک تک اعضا، اغلب انتقادات خود

را خورده و در جلسات بیان نمی کردند و اگر هم رفیقی اینجا یا آنجا در جلسات انتقادی می کرد، بقیه گوش شنوا نداشتند. وقتی رفیق ناصر احمدی به گروه پیوست، افرادی مانند علیرضا بیانی و مازیار رازی را که با او کار می کردند، تحت فشار گذاشت، زیرا اغلب عقاید آن ها را زیر سؤال می برد و از آن بدتر اینکه تا جواب نمی گرفت، موضع را رها نمی کرد! این امر باعث شد که شورای رهبری، رفیق ناصر احمدی را موی دماغ خود احساس کند و به همین دلیل همواره او را در حد «عضو مشورتی» باقی گذاشت ولی خواهان اخراج این رفیق نبود، زیرا از نظر مالی کمک بزرگی بود و به هر حال حضورش به تعداد جمع کمک می کرد. عاقبت، در جلسه چهار نفره ای که با حضور مازیار رازی و رفقا سارا قاضی، سعید صادقی و ناصر احمدی شکل گرفت، در مقطعی از بحث ها، رفیق سارا حرف های مازیار را که پشت سرش زده بود، تکرار می کند و مازیار به سرعت حرف او را قطع کرده و چنین موردی را انکار می کند. در اینجا، رفیق ناصر می گوید: «رفیق مازیار این شما نبودید که به خود من گفتید که رفیق سارا که هیچ کاری نمی کند و...» این افشاگری رفیق ناصر برای مازیار رازی گران تمام شد و همانجا به جلسه خاتمه داده و اعلام می کند که رفقا سارا و سعید می توانند به «احیا» باز گردند ولی در مورد رفیق ناصر می گوید که باید با بقیه مشورت کند. در حالی که همانجا کاملاً آشکار بود که مازیار رازی با وضعیتی مواجه شده بود که در گذشته سابقه نداشت.

در نتیجه، مازیار رازی از ورود رفیق ناصر احمدی به «احیا» به این دلیل جلوگیری می کند که می بیند این رفیق مانند بقیه ضوابط محفلی را رعایت نمی کند و می تواند حقایقی را در جلسات مطرح کند که در عرف محفلی

«گرایش» رفقا پیش از این بازگو نمی کردند. لذا رفیق ناصر احمدی که با میل خود برای چند جلسه از «احیا» بیرون آمده بود را با زدن نسبت های ناروا به منظور خورد کردن شخصیت انسانی و سیاسی او و «دلیل» داشتن برای جلوگیری از ورود مجددش، از احیای مارکسیستی غیرمستقیم اخراج کردند. این عمل صدرصد مخالف مولفه های احیای مارکسیستی و سیاست اتحاد عمل مشترک در «احیا» بوده است.

این عمل رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی نسبت به رفیق ناصر احمدی را این کمیسیون محکوم کرده و خواهان ابلاغ عذرخواهی از جانب رهبری «گرایش» نسبت به رفیق ناصر احمدی است. این عذرخواهی باید حداقل در دو مورد انجام پذیرد: یکی در مورد اخراج غیرمستقیم و غیر موجه و غیر اصولی او از احیای مارکسیستی و دیگری در مورد توهین های شخصی و نسبت های ناروایی که در جلسه احیا به او زده شد.

در آخر، احیای مارکسیستی تا به امروز مبلغ حداقل ۶ میلیون تومان و گرایش مارکسیست های انقلابی مبلغ ۱۲ هزار کرون نروژ به رفیق ناصر احمدی بدهکار است که با مغلطه کردن موضوع از زیر بازپرداخت این مبالغ شانه خالی کرده است. رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی با این اعمال، حیثیت خود را به باد داده است. البته مازیار رازی در جواب به استرداد این مبالغ گفت که این مقدار حق عضویت رفیق ناصر در دورانی است که عضو «گرایش» بوده و سپس به احیای مارکسیستی پیوسته بوده و نه زمانی که از «گرایش» و «احیاء» بیرون آمد. جواب کمیسیون به این برخورد مازیار رازی، این است که نیروهای صدیق کمونیست یا سوسیالیست، نباید فرصت طلبانه با مسائل برخورد کرده و باید همیشه صداقت در عمل را رعایت

کنند و برای رسیدن به اهداف خود از استفاده ابزار پست خودداری کنند. در این مورد خاص طبیعتاً نمی‌توان باور داشت که رهبری «گرایش» از به اصطلاح بیمار روانی بودن رفیق ناصر احمدی تا آن روزی که راجع به راه ندادن او به «احیاء» در جلسه بحث شد، آگاهی نداشت و به ناگهان در روز به این شناخت روانشناسی رسید که این رفیق مشکلات روانی دارد، زیرا در این صورت باید باور کنیم که این برخورد در جمع در مورد این رفیق یک توطئه برای حذف کردن او بود. در حالت دوم، باید بگوییم که رهبری این گرایش پیش از این اتفاق به «بیمار روانی» رفیق ناصر احمدی، آگاهی داشته و آن را پنهان کرده بود. در این صورت از اخلاق یک مارکسیست انقلابی بدور است که از چنین رفیقی حق عضویت و یا هر گونه کمک مالی قبول نماید. این چیزی به جز سوءاستفاده انسان عاقلی که خود را مارکسیست و انقلابی می‌پندارد از یک دیوانه، نمی‌باشد.

نظر کمیسیون در باره‌ی رفیق ناصر، نه بر پایه‌ی درست یا غلط بودن رفتار رفیق ناصر، بلکه بر پایه‌ی درست یا غلط بودن برخورد رهبری گرایش مارکسیست‌های انقلابی است. ما معتقد نیستیم که رفیق ناصر از هر اشکالی میرا است. هیچکس از اشکال و ایراد میرا نیست. تفاوت اما بر سر موقعیت است. وقتی عده‌ای در رأس یک جریان می‌نشینند و ادعا می‌کنند که انقلابی هستند و به اصول مارکسیزم معتقد، دیگر نمی‌توانند مرتکب همان اشتباهاتی بشوند که یک عضو عادی یا تازه وارد می‌شود. از آن هم بدتر اینکه به طور کلی ظرفیت انتقادپذیری نداشته باشند و مسائل را بدون جواب مستقیم، به مغطه بکشند. درون یک جریان انقلابی که معتقد به مارکسیزم باشد، مسئولیت رهبری بیش از بقیه بوده و با رفتار خود می‌باید نمونه‌ای برای دیگران باشد. برای

جذب اعتماد در میان کارگران باید به آن‌ها نشان داد که مارکسیست‌های انقلابی نه تنها در تئوری که در عمل هم بیش از دیگران، خود را از فرهنگ فردگرایی جامعه‌ی سرمایه داری جدا کرده اند و این جدایی قدمی آگاهانه و به انتخاب خود آن‌ها بوده است. به بیانی دیگر، در عمل نشان می‌دهند که فاصله گرفتن از فرهنگ حاکم در جامعه‌ی سرمایه داری که تنها خودمحوری و خودبزرگ‌بینی و منافع شخصی و طبقاتی را به انسان تحمیل می‌کند، تنها با اراده و تشخیص خود انسان‌ها قابل جلوگیری است و این کار را نمی‌توان به بعد از انقلاب سوسیالیستی موکول کرد. روند پیشبرد اهداف یک انقلاب سوسیالیستی، فرهنگ خود را می‌طلبد و با تکیه بر فرهنگ فردگرایی نظام سرمایه داری به مبارزه با این نظام نمی‌توان رفت. ابتدا باید این تغییرات فرهنگی را در خود ایجاد نمود، سپس مارکسیزم انقلابی را تبلیغ کرد.

* * *

جمع بندی کمیسیون در مورد سه رفیق دیگر: در رابطه با وضعیت سه رفیق دیگر (رفقا یاشار آذری، سارا قاضی و سعید صادقی) آنچه که واضح است و از مدارک می‌توان نتیجه‌گیری کرد، این است که رهبری گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران، یعنی شخص مازیار رازی برای رسیدن به هدف، از هیچگونه وسیله‌ای روی گردان نیست. روشی که در میان تمام سازمان‌های به اصطلاح چپ ما نیز همیشه معمول بوده است. اعضای یک جریان تا زمانی که دقیقاً در مسیر رهبری حرکت کنند، است که به رسمیت شناخته می‌شوند. هر زمان که یکی یا چند تن از اعضا مخالفتی با خط رهبری نشان بدهند، پیش از اینکه حتی حرف آن‌ها شنیده شده باشد، با برخورد از بالای رهبری که توأم با برخورد‌های خصمانه است، موضوع را به نحوی لوٹ می‌کند که جنگیدن

برای آن در درون آن تشکیلات کاملاً بی‌معنی و بیهوده می‌شود. این سه رفیق نیز برای روشن کردن مسائل و بحث‌های خود مجبور شدند که از گرایش مارکسیست‌های انقلابی بیرون آمده و بحث خود را خطاب به طبقه‌ی کارگر ایران بیان نمایند، به جای اینکه در حقیقت وقت خود را تلف کرده و رهبری این جریان را مورد خطاب خود قرار دهند. این نوع فساد درون تشکیلات در «چپ» تازگی ندارد.

بحث و تبادل نظر در یک جریان انقلابی امری اساسی و پایه‌ای است. اعضای یک تشکیلات انقلابی می‌باید تا آخرین نفس درون یک تشکیلاتی که به انقلابی بودن آن اعتقاد دارند، مانده و نظرات خود را هر چند در اقلیت، منعکس کنند؛ این وظیفه هر فرد مارکسیست انقلابی است، اما در سازمان‌های استالینیستی یا سوسیال‌دموکرات، این معیار را نمی‌توان حفظ کرد زیرا اخلاق ضدانقلابی، غیرکارگری و بوروکراتیک حاکم، در حقیقت روی سازمان‌های بورژوایی را سفید می‌کند؛ اخلاق خرده‌بورژوایی با کم‌تحملی، حمله‌لغزی و توهین سعی در قلع و قمع کردن کوچک‌ترین مخالفت با خود است؛ حق همیشه با او است و مخالفان هستند که اشتباه می‌کنند؛ خرده‌بورژوازی با بستن شمشیر از رو از هیچگونه حمله‌ای رویگردان نیست، حتی جنایت اگر فرصت بیابد.

درون گرایش مارکسیست‌های انقلابی، ظاهراً این فرهنگ خرده‌بورژوایی از ابتدا در پس ذهن رهبری اولیه آن وجود داشته، اما تا این زمان موفق به بروز آن نبود، زیرا عملاً تنها بود. به محض اینکه جمعی از اکثریتی‌های خائن و استالینیست‌ها به او پیوستند، مازیار رازی به عنوان عضو رهبری این گرایش ماهیت اصلی خود را ظاهر نمود. یک گرایش مارکسیستی انقلابی هرگز فردی را که از گذشته اکثریتی می‌آید، به مقام «شورای رهبری»

نمی‌رساند، حتی اگر این شخص کاملاً هم چرخش کرده باشد (ما به کسانی که از سابقه احزاب خیانتکار نمی‌آیند نمی‌توانیم صددرصد اطمینان کنیم، چه برسد به کسانی که از سابقه جریانیاتی مانند حزب توده و اکثریتی‌ها می‌آیند)، زیرا به تجربه از سوابق اینگونه جریانات آموخته ایم که همواره هشیارانه با عضوگیری برخورد کنیم و فرصت طلبانه از کنار سابقه افرادی که به تشکیلات ما روی می‌آورند، نگذریم. مازیار رازی بر اساس چه ضابطه‌ای علیرضا بیانی را نه تنها به عضویت پذیرفت، بلکه او را به مقام رهبری رساند! این خود جای سؤال دارد. شخص مازیار رازی در جواب به رفقای ما در جایی به آن‌ها می‌گوید «او (یعنی بیانی) می‌تواند کاری بکند که هیچکدام شما نتوانستید... من یک جمله می‌گویم و او می‌تواند یک ساعت راجع به آن حرف بزند.» آشکارا ملاحظه می‌شود که در اینجا هیچگونه معیار انقلابی برای به عضویت گرفتن و به مقام رهبری رساندن علیرضا بیانی مد نظر مازیار رازی نبوده است. در اینجا باید این طور نتیجه گرفت که مازیار رازی صرفاً تنها به دنبال یک هدف بوده است و آن داشتن یک «سخنگو» می‌باشد. در اینجا هدف، وسیله را توجیح می‌کند. این حرکت کاملاً عملی ضد عقاید انقلابی مارکسیستی است، بخصوص که در رابطه با فردی از سابقه اکثریتی که همگی به ماهیت و عملکرد این گروه ضدانقلابی حداقل از زمان انقلاب ۵۷ به بعد به روشنی آگاه هستند.

پیش از این، باید برگردیم به ابتدای امر، زمانی که رفیق یاشار آذری راجع به تماس علیرضا بیانی با مازیار رازی صحبت می‌کند، مازیار رازی در عملکرد خود نشان داده است که او کوچک‌ترین درنگی در آوردن علیرضا بیانی به گروه نداشته و از این هم قابل ملاحظه‌تر اینکه در جلسه‌ای که همه

حضور داشته‌اند، تذکر نمی‌دهد که علیرضا بیانی از جریان اکثریتی می‌آید. رفتار محفلی حاکم بر گرایش مارکسیست‌های انقلابی به اندازه‌ای حول محور مازیار رازی می‌چرخیده که در طول بین دو جلسه هیچ تماسی بین اعضا وجود نداشته و این اعضا مستقیماً با مازیار رازی در تماس بوده‌اند و در نتیجه به هیچ وجه از اوضاع یکدیگر اطلاعی نداشته‌اند. برای مثال، سه رفیق جوان در ایران ارتباط علیرضا بیانی را با پیشروی کارگری برقرار نمودند، طبق گفته مازیار رازی دو تن از آن‌ها برای رهایی از مزاحمت علیرضا بیانی نسبت به یکی از آن‌ها که زن جوانی بود، با هم ازدواج کرده و از فعالیت سیاسی با «گرایش» کناره‌گیری کردند و نفر سوم هم بنا به گفته مازیار رازی ترک فعالیت کرد. به این ترتیب نشریه «جوان سوسیالیست» تعطیل شد و بعد از آن هم باز طبق گفته مازیار رازی، علیرضا بیانی از طرف اطلاعات دستگیر و پس از مدتی آزاد شد. اعضای «کمیسیون» در آن زمان حرف‌های مازیار رازی را باور کردند، اما اکنون با وضعیتی که این رفقا پشت سر گذاشته‌اند، «کمیسیون» بر این شک است که شاید آن سه رفیق جوان در ایران خوراک اطلاعات شده باشند و تنها علیرضا بیانی جان بدر برده است و اما به چه بهایی، برای ما روشن نیست. به نظر این کمیسیون مازیار رازی می‌بایستی این سه رفیق را در جریان سابقه اکثریتی علیرضا بیانی می‌گذاشت تا مسائل امنیتی را بیش‌تر رعایت کنند.

واضح است که این روش محدود محفلی که ایجاد یک «اطمینان» کاذب بین هر عضو با مازیار رازی کرده بود، در عین حال باعث می‌شد که انتقادات نیز تنها در پنهان و تنها در حضور فرد مازیار رازی مطرح می‌شد. در جلسات، مازیار رازی همیشه مسأله را با اینکه او با فرد تماس خواهد گرفت و مسأله را

حل خواهد کرد، از اهمیت مسأله کاسته و از این مهم تر از ایجاد تماس رفیقانه بین اعضا ممانعت می کرده است. دو نمونه اخیر از برخورد محفلی مازیار رازی را یکی زمان ترک احیای مارکسیستی توسط فردی به نام افشین می بینیم که این فرد، در اختلاف نظری با احیای مارکسیستی، بحث خود را در صفحه فیسبوک احیای مارکسیستی ناتمام می گذارد تا آن را در جلسه «احیا» مطرح کند، اما وقتی به جلسه احیا مارکسیستی می آید، می گوید که در روزهای پیش از جلسه، بحث خود را با مازیار رازی داشته و در این جلسه فقط برای خداحافظی شرکت کرده است. مازیار رازی به چه مناسبتی با فردی از احیای مارکسیستی تماس گرفته و مسائل را به روش محفلی خود حل کرده و نگذاشته که اعضای احیای مارکسیستی از حقیقت اختلافات نظری این فرد با اطلاع گردند؟ مگر اینکه احیای مارکسیستی نیز مانند گرایش مارکسیست های انقلابی یک جریان محفلی است که مازیار رازی در جستجوی یافتن عضو برای خود به پا کرده است. نمونه دوم، در صحبت هایی که در آخرین جلسه بین رفقای این کمیسیون و مازیار رازی به اتفاق مراد شیرین ضبط شده است، می شنویم که مازیار رازی در جایی می گوید که تمام این ها (منظور اتفاقات بین این رفقا و رهبر گرایش مارکسیست های انقلابی) تقصیر من است... اما من یک پیشنهاد نهایی برای شما (یعنی سه رفیق سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی) دارم. پیشنهاد این است که من حاضرم با فرد فرد شما به طور جداگانه کار کنم. این نهایت توهین به این رفقا و شوونیزم (سالارمنشی) مازیار رازی است که در هیچ مقطعی پس از اینکه خود را مقصر اصلی معرفی می کند، از این رفقا نمی پرسد که مسائل شما چیست و من حاضرم به بحث های شما گوش کنم؛ بیایید با هم ببینیم مشکل شما چیست، بلکه به جای آن از موضع بالا و بسیار

مغرورانه می‌گوید که «حاضر» است با این رفقا کار کند و شرط هم می‌گذارد که به‌طور «مجزا» حاضر است این محبت را به آن‌ها بکند. این رفتار به هیچ وجه رفتار یک رهبر انقلابی مارکسیست نیست. اگر چه مازیار رازی بسیار خوب بر مسائل تئوریک مسلط است، اما در عمل بهره‌ای از آن آموزش‌ها نگرفته است. او در حالی که طی بیست سال گذشته به تئوری، برنامه و اساسنامه که از موضع ما در مجموع قابل قبول بود برخورد می‌کرد، در عمل اما تدریجاً قلابی بودن این مواضع را به اثبات رسانید.

تروتسکی در جواب شکایات در نامه به هیئت تحریریه Socialist Appeal می‌نویسد: «گاهی، با قضاوت بر اساس خروارها نامه، یعنی در اصل با قضاوت بر مبنای آشنایی و درهم ریختگی شکایات، اینگونه به نظر می‌رسد که شکایت‌کنندگان تنها از این موضوع ناراضی هستند که علی‌رغم وجود دموکراسی، آن‌ها هنوز یک اقلیت کوچک باقی‌مانده‌اند. من بنا به تجربه‌ی شخصی خود می‌دانم که این وضعیت ناخوشایند است. اما نقض دموکراسی در کجاست؟»

برخلاف سوء استفاده برخی از این نامه برای توجیح موقعیت و موضع خود، تروتسکی در اینجا نشان می‌دهد که وقتی عده‌ای، حتی اگر یک اقلیت باشند، دست به اعتراض و شکایت می‌زنند، باید دید که ایراد کار از کجا است. به زبان ساده، اینکه عده‌ای در رهبری، اعمال خود را تحت لوای «داشتن اکثریت» پنهان می‌کنند، ضابطه درست بودن کار و عمل آن‌ها چه در مسائل تئوریک و چه در مسائل تشکیلاتی نیست. باید به گفتار آن‌ها در بحث‌ها و نظرات آن‌ها و نوع شکایات آن‌ها توجه داشت. با برچسب «در اقلیت بودن، حسادت کردن و...» زدن، تنها ضعف موضع رهبری (اکثریت) یک تشکیلات

را بیان می‌کند. رهبری باید ظرفیت رهبری کردن داشته باشد و اعتماد اقلیت را از دست ندهد. آنگاه می‌توان از اقلیت انتظار داشت که با حوصله و صبر آن هم در مورد مسائل نظری برخورد کند. در غیر این صورت، هر عضو یک گروه انقلابی که به مارکسیست پایبند باشد، حق دارد در هر مقطعی در مقابل برخوردهای نابخردانه اعضای رهبری ایستاده و با آن مقابله کند؛ حتی اگر تنها یک نفر باشد.

تروتسکی ادامه می‌دهد: «به علاوه من فکر نمی‌کنم بتوانم چنین فورمولی در مورد سانترالیزم دموکراتیک ارائه کنم که «یک بار و برای همیشه» سوء برداشت‌ها و تفسیرهای نادرست را محو کند. حزب، یک ارگانیزم فعال است. حزب در مبارزه با موانع خارجی و تضادهای درونی است که تکامل پیدا می‌کند.»

آنچه مسلم است، این است که برای رعایت سانترالیزم دموکراتیک، در هر موردی و در هر لحظه‌ای از زمان، نمی‌توان قانون و مقررات خاص داشت تا نقض نگردد. رعایت سانترالیزم دموکراتیک درون یک تشکیلات کارگری، یک سازمان یا حزب بستگی به درجه‌ی رشد اخلاق کمونیستی در میان اعضای آن دارد. یک تشکیلات انقلابی که به سانترالیزم دموکراتیک احترام می‌گذارد، به جای شکل هر می‌خود که همیشه رهبری را در رأس قدرت قرار می‌دهد، در واقع شکل دایره‌ای دارد که رهبری در مرکز قرار دارد، مانند مرکز دایره و اعضا به دور آن رهبری و در یک سطح قرار دارند. تبادلات در مدار شعاع و قطر این دایره انجام می‌گیرد و مرکزیت از حمایت کامل تمام اعضا برخوردار است و اختلافات در سطح مساوی مطرح و به بحث گذاشته می‌شود. رهبری همیشه باید به خاطر داشته باشد که بدون اعضا، رهبری‌ای وجود

ندارد. پس باید احترام و حق مساوی و متقابل بین تمام اعضا و رهبری وجود داشته باشد؛ بخصوص در هنگام وجود اختلاف نظر. طبیعی است که در هنگام تفاهم، مشکلی وجود ندارد. معیارها همیشه در زمان وجود اختلافات است که محک می خورد. رهبری می باید توانسته باشد بحث های نظری خود را در عمل پیاده کند، تا ابتدا از جانب اعضای خود و سپس از جانب کل طبقه ی کارگر مورد احترام و اعتماد قرار گیرد. صرفاً داشتن عقاید و تحلیل های مارکسیستی، هر چند هم که صحیح و نمونه باشد، از جانب یک رهبر کافی نیست؛ او در عمل هست که عقاید خود را در مورد شخص خود، به بوته ی آزمایش می نهد. در اینجا است که شایستگی خود را برای رهبری به اثبات می رساند. در غیر این صورت، صرف به خاطر سپردن تئوری های مارکس و وقایع تاریخی از هیچکس، رهبر انقلابی نمی سازد. ما رهبران خرده بورژوا و نهایتاً خیانتکار را در تاریخ ایران و جهان کم نداشته ایم. استالین، پلخانف، کائوتسکی، برنشتاین و...

تمام آنانی که با بحث های داغ و انقلابی خود، در عمل همواره بوروکراسی بورژوایی را به تشکیلات کارگری و سازمان های خود تحمیل کرده اند، تاریخ ثابت کرده است که نهایتاً به دیکتاتورها و خائنین طبقه ی کارگر تبدیل شده اند. ریشه تمام اینگونه سلسله مراتب تشکیلاتی به شکل هرمی در ارزش ها و معیارهای بوروکراتیکی است که خرده بورژواهای روشنفکر- که به هر دلیلی خود را از دیگران برتر می دادند- با خود به تشکیلات کارگری و سازمان های سیاسی به اصطلاح چپی می آورند. دریغ از اینکه بالاخره هر یک از آن ها در زمان و موقع خود، ماهیت واقعی طبقاتی خود را روشن ساخته و مشخص می شود که تا چه اندازه نیرنگ باز و حلیه گر بوده اند.

تروتسکی در همین نامه این طور ادامه می دهد که: «تنها یک خطّ مشی صحیح سیاسی است که می تواند تضمین کننده ی یک رژیم حزبی سالم باشد. البته همان طور که می توان فهمید، این امر به آن معنا نیست که تکامل حزب به بروز مشکلات سازمانی، به معنای دقیق کلمه، نمی انجامد. بلکه به آن معناست که هر فورمولی برای سانترالیزم دموکراتیک به ناگزیر باید در احزاب کشورهای مختلف و در مراحل متفاوت تکامل همان حزب، بیان و نمود متفاوتی داشته باشد.

دموکراسی و سانترالیزم به هیچ روی خود را در نسبیتی ثابت با یکدیگر نمی یابند. همه چیز به شرایط مشخص، موقعیت سیاسی کشور، توانمندی حزب و تجربه ی آن، سطح عمومی اعضای آن، اتوریته ای که رهبری به دست آورده است، بستگی دارد. پیش از یک کنفرانس، یعنی زمانی که مشکل فورموله کردن یک خطّ سیاسی برای دوره ی آتی است، دموکراسی بر سانترالیزم غلبه می کند. هنگامی که مشکل به عمل سیاسی برمی گردد، سانترالیزم است که دموکراسی را تحت تبعیت خود درمی آورد. دموکراسی مجدداً زمانی حق خود را بیان می کند که حزب نیاز پیدا می کند تا با دیدی انتقادی به ارزیابی فعالیت های خود بپردازد.»

این کمیسیون هم بدون هیچ شکی، بر این اعتقاد است که دموکراسی کارگری مانند یک سکه دارای دو روی می باشد: یک روی آن، دموکراسی بین اعضای یک تشکیلات و روی دیگر، سانترالیزم حاکم بر آن شکل می گیرد. برای باز کردن مسأله این طور به زبان ساده می توان گفت که درون یک تشکیلات انقلابی هر چند کوچک یا بزرگ، دو نکته باید آگاهانه مورد توجه قرار گرفته و پیاده گردد: اولی، دموکراسی حاکم بین اعضای آن تشکیلات است. یعنی تمام

بحث‌ها در جمع تمام اعضای آن مطرح شده، نظرات همگی شنیده و بحث شده، به رأی گیری گذاشته می‌شود و رأی اکثریت به اجرا در می‌آید؛ این بخش دموکراسی آن است. دومی، برای پیاده کردن آن تصمیمات گرفته شده - یعنی در مرحله به عمل رساندن آن سیاست- سانترالیزم حاکم است. یعنی باید از عملکرد هر رفیقی در موقعیتی که برایش تعیین شده، حمایت کامل به عمل آید- حتی از جانب اقلیت در رأی گیری.

رفقای این کمیسیون (به غیر از رفیق یاشار) که در آن زمان، در جلسات گرایش مارکسیست‌های انقلابی حضور داشتند، نه در زمان کار تشکیلاتی که در زمان جلسات، با رهبری به مشکل برخورد کردند. دقیقاً زمانی که دموکراسی می‌بایستی رعایت می‌شد. برای مثال، بعد از سمینار تابستان ۲۰۱۴ زمانی که جلسه‌ای از رفقای حاضر شکل گرفته بود و داشتند از برگزاری سمینار نتیجه گیری می‌کردند، بود که رفقا ناصر و سعید انتقادات خود را از چگونگی برگزاری سمینار مطرح کردند. اما همان طوری که در گزارش این رفقا می‌بینیم، با برخورد از بالای رهبری مواجه شدند. این برخورد به قدری از بالا و اشتباه بود که به یک عضو تازه واردی مانند بتی جعفری اجازه می‌دهد تا او نیز با جوابی از بالا و حق به جانب از انتقاد بر خود بگریزد.

این برخورد مازیار رازی نشانه‌ی فرصت طلبی محض بوده است که برای از دست ندادن بتی جعفری، عملاً دموکراسی لازم در جلسه را مخدوش نمود. برای یک رهبر واقعی، به هیچ وجه مطرح کردن انتقاد، دلیل بر تضعیف فردی که مورد انتقاد قرار گرفته، نباید باشد و باید این مسأله را در جمع جا انداخته و

برای همه روشن کند که انتقادات رفیقانه برای ارتقاء موقعیت هر تشکیلات انقلابی ضروری است.

مازیار رازی عملاً نشان داد که به ساختن اعضا در تشکیلات اهمیت نمی دهد، بلکه هدف اصلی او این است که فقط ببیند چه کسی چه کاری از عهده اش ساخته است؛ یعنی برخوردی ابزاری با افراد. به همین دلیل هم در پاسخ به رفقا سارا و ناصر پیش از اولین جلسه درونی گرایش مارکسیست های انقلابی بعد از آن سمینار، به همان روشی که در پاسخ به رفقا سعید و ناصر در آلمان برخورد کرده بود، ادامه می دهد. مازیار رازی به طور کلی در خواست رفقا سارا و ناصر را نادیده می گیرد و از تعیین روز و ساعت جلسه که با درخواست آن ها هم سازگار باشد، خودداری می نماید و بعد هم برای سرکوب رفقا ناصر و سارا «آدم» های خود (علیرضا و آرام) را می فرستد تا به قلع و قمع این رفقا پردازند و حتی رفیق سعید که در این جدال دخالت کرده و می گوید این رسم برخورد با رفقا نیست را هم، چنان سرکوب می کنند که او واقعاً گیج می شود و پیش از آنکه تصمیم به بیرون آمدن از گرایش مارکسیست های انقلابی را بگیرد مدتی از آن کناره گیری می کند. در اینجا است که دموکراسی کارگری مغلوب بوروکراسی حاکم بر گرایش مارکسیست های انقلابی می شود.

هیچیک از این رفقا، برای مثال در هنگام برگزاری سمینار، چوبی لای دنده نگذاشته و هر کدام به سهم موقعیت خود نهایت همیاری را کرده بودند. به عبارت دیگر، این رفقا سانترالیزم را کاملاً رعایت کرده و هر آنچه که در برنامه بود را دقیقاً پیاده کرده بودند؛ پیش از سمینار، در طول سمینار و در پایان آن از همه ی رفقا حمایت و طبق برنامه ی تعیین شده عمل نمودند - به ویژه

رفقا سعید، یاشار و ناصر- مشکل اما، زمانی پیش آمد که باید دموکراسی کارگری حاکم می شد یعنی زمانی که جلسه ی ارزیابی سمینار و بعد از چند روز جلسه ی داخلی گرایش مارکسیست های انقلابی برگزار می شد؛ زمانی که همه ی رفقا می بایستی حق اظهار نظر می داشتند.

تروتسکی در ادامه آن نامه مذکور می گوید: «تعادل بین دموکراسی و سانترالیزم، خود را در مبارزه ی واقعی برپا می سازد، در لحظاتی نقض می شود، و سپس دوباره خود را برقرار می کند. بلوغ هر عضو حزب، خود را به طور اخص در این حقیقت آشکار می کند که او از رژیم حزب، چیزی بیش از آنچه که می تواند اعطا کند، درخواست نمی کند. کسی که بسته به هر یک تلنگر، رویکرد خود نسبت به حزب را تعریف می کند، یک انقلابی ضعیف است.»

کاملاً منطقی است. موازنه بین اینکه دموکراسی کجا آغاز و در چه مرحله ای قطع شده و جای خود را به سانترالیزم می دهد را از پیش نمی شود فورموله کرده و به شکل یک قالب مشخص تعریف کرد، زیرا درون یک جریان فعال انقلابی، این دو دائماً جای خود را با هم عوض می کنند. تشخیص اینکه چه زمانی باید جای دموکراسی را به سانترالیزم و جای سانترالیزم را به دموکراسی داد، به عهده ی اعضای آن جریان است. هر چه فرهنگ انقلابی مارکسیستی در میان اعضای این جریان قوی تر باشد، بهتر می تواند این موازنه را برقرار کند؛ هر چه فرهنگ فردگرایی بورژوایی و فرهنگ خرده بورژوایی فرصت طلب هنوز پا برجا باشد، در لحظات ایجاد این توازن بیش تر به کجراه کشیده می شود.

لئون تروتسکی در این نامه موضوع را این طور جمع بندی می کند:

«البته مبارزه علیه هر یک از اشتباهات رهبری، هر بی عدالتی و نظایر این ها، ضروری است. اما این هم ضروری است که چنین «بی عدالتی ها» و «اشتباهاتی» را نه در خودشان، بلکه در ارتباط با تکامل عمومی حزب- هم در مقیاس ملی و هم بین المللی- ارزیابی کنیم. قضاوت صحیح و درک کردن تناسب در سیاست، فوق العاده مهم است. کسی که عادت دارد از کاه، کوه بسازد، مستعد آن است که به مراتب بیش تر به خودش و حزب لطمه وارد بیاورد. بدبختی کسانی مانند اولر، فیلد، وایزبورد و سایرین، همین فقدان درک و فهم تناسب است.»

رفقا سعید، یاشار و سارا هم سال ها از «کاه کوهی» نساختند و معتقد بودند که باید صبور بود و در پیشبرد اهداف گرایش مارکسیست های انقلابی نمی بایستی اختلال کرد و رفقا یاشار و سعید به ویژه با برخوردهای از بالا و توهین آمیز مازیار رازی همیشه با سوکت و یا برخوردی رفیقانه گذشت کرده بودند، اما این دوره بعد از سمینار تابستان ۲۰۱۴، ورود به دوران تازه ای از برخورد عملی مازیار رازی با اعضای این کمیسیون بود. اینجا دیگر برخورد رفیقانه و گذشت کاری از پیش نبرد و باید به درون این گرداب وارد می شدی تا از آن زنده بیروی.

* * *

گفته می شود که بوروکراتیزم تشکیلات کارگری را در مقیاس وسیع مانند اتحادیه ها، احزاب و نهایتاً دولت کارگری بعد از انقلاب سوسیالیستی می توان یافت و در واقع معضل اینگونه تشکیلات بزرگ است و به گروه های کوچک نسبت داده نمی شود.

در تاریخ مبارزات جنبش چپ چه در ایران و چه در سطح بین‌المللی، به معضل بوروکراسی در جنبش کارگری از جانب هیچ نیرویی انقلابی توجه و دقت کافی نشده است. مارکس و انگلس هم به طور مستقیم و کافی به چگونگی به وجود آمدن و تأثیرات آن در جنبش انقلابی اشاره نکرده‌اند. مارکس عمدتاً در رابطه با احزاب سوسیال‌دموکرات و چگونگی گرفتن قدرت از کف بین‌الملل اول توسط این احزاب به بوروکراسی حاکم بر آن‌ها اشاره می‌کند.

رفورمیست‌های سوسیال‌دموکرات برای رسیدن به جاه و مقام و منافع مادی خود، بوروکراسی را به جای دموکراسی کارگری در میان احزاب خود گسترش دادند تا زیر لوای مبارزه با بورژوازی در دفاع از طبقه‌ی کارگر بتوانند در میان طبقه‌ی کارگر پایه‌های خود را بی‌چون وچرا محکم کنند. خصلت ریاکارانه‌ی این احزاب میانه‌رو یا رفورمیست را امروز نیز در رهبری احزاب سوسیال‌دموکرات اروپا، حزب طبقه‌ی کارگر انگلستان و حزب دموکرات آمریکا به آسانی می‌توان دید. رهبران این احزاب، امروز نیز ضمن اینکه در پشت پرده، دستشان با بورژوازی در یک کاسه است، اما برای حفظ منافع سیاسی و مادی خود، در برخورد با توده زحمتکش طبقه‌ی کارگر - برای مثال در دوران انتخابات - همواره از پایمال شدن منافع طبقه‌ی کارگر سخن می‌رانند و وعده‌ی آینده‌ی بهتری را می‌دهند. در حالی که پس از دو قرن در قدرت قرار داشتن، ثابت کرده‌اند که خواهان برقراری و حفظ منافع طبقه‌ی کارگر نیستند و خود را آلت دست بورژوازی قرار داده‌اند. آنچه در این میان توده‌ی زحمتکش و کارگر این کشورها را به سکوت کشیده، ابزار فلسفه فردگرایی در نظام سرمایه‌داری، یعنی بوروکراسی می‌باشد. کارگران اتحادیه‌های کارگری اروپا و آمریکا امروز، در مقابل سیاست‌های اتحادیه‌های

کارگری که وابسته به احزاب سوسیال دموکرات در اروپا و حزب دموکرات در آمریکا می‌باشند، در برابر سیاست‌های کمرشکن این اتحادیه‌ها در سازش با بورژوازی، کاملاً سکوت کرده‌اند. ریشه این سکوت و خاموش بودن در روابط رئیس و مرئوس حاکم بر این اتحادیه‌ها است. رهبران این احزاب معلوم الحال، بوروکرات‌هایی هستند که به بوروکراسی اداری حاکم بر ادارات و دفاتر دولتی و خصوصی نظام سرمایه‌داری پُر و بال می‌دهند و در خفه کردن صدای کارگران نقش فعال دارند.

مندل در باره‌ی اهمیت دادن به بوروکراسی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ چنین می‌گوید: «اگر چه لنین در ابتدا در پروراندن چندین نظریه و بر نهاد Theses (تزه‌ها) در باره‌ی مسأله‌ی بوروکراتیزه شدن دولت‌های کارگری پیش قدم بود (در واقع او در سال‌های ۲۲- ۱۹۲۱ خیلی پیش از تروتسکی از خطر آگاه بود). معذالک عمدتاً تروتسکی و جنبش تروتسکیستی بود که راه حل انقلابی مارکسیستی برای این مسأله ارائه داد.»

تروتسکی: انگلس در جدل معروف خود با دورینگ نوشت: «هنگامی که همراه با از میان رفتن سلطه‌ی طبقاتی و مبارزه جهت بقای فردی که ناشی از هرج و مرج کنونی در تولید است، تصادمات و تجاوزات زائیده‌ی این مبارزه نیز از میان برود، از آن پس دیگر چیزی برای سرکوب کردن وجود نخواهد داشت و نتیجتاً به ابزار ویژه‌ی سرکوبی یعنی دولت نیز نیازی نخواهد بود. کوتاه نظران چنین می‌پندارند که ژاندارم، نهادی ابدی است. ولی در واقع، ژاندارم فقط تا زمانی افسار انسان را در دست خود خواهد داشت که انسان هنوز عنان طبیعت را به طور کامل در دست نگرفته باشد. برای آنکه دولت از میان برود، "سلطه‌ی طبقاتی و مبارزه جهت بقای فرد" نیز باید از میان برود.

انگلس این دو شرط را با یک دیگر تلفیق می‌کند، چرا که در چشم‌انداز دگرگون‌شدن رژیم‌های اجتماعی، چندین دهه چیزی نیست. اما برای نسل‌هایی که بار انقلاب را به دوش می‌کشند، وضع‌طور دیگری به نظر می‌رسد. درست است که هرج و مرج سرمایه‌داری سبب مبارزه‌ی فرد علیه همه می‌شود، اما مشکل اینجاست که اجتماعی کردن وسایل تولید نیز به خودی خود "مبارزه جهت بقای فردی" را از میان نمی‌برد و این لب‌مطلب است!

وقتی هدف، منافع فردگرایانه و ابزار رسیدن به آن بوروکراسی باشد، اخلاق و ذهنیتی را در جامعه پرورش می‌دهد که ما نتیجه‌ی آن را در تمام جوامع سرمایه‌داری امروز، از عقب‌افتاده‌ترین شکل آن تا پیشرفته‌ترین‌اش در جهان مواجه هستیم. اسطوره‌های فرهنگ سرمایه‌داری از اینرو قهرمانان هستند که به توده‌ی زحمتکش طبقه‌ی کارگر توجیح کنند که شما با آگاهی و اتحاد با هم به جایی راه نمی‌برید؛ موفقیت همیشه از آن یک فرد فوق‌العاده - یک قهرمان- است. اگر شهامت و قدرت قهرمان بودن را ندارید، راه دیگری برای نجات ندارید! به عبارت دیگر، «جیمز باند» بازی و یا گرفتن حق ضعفا به وسیله‌ی قهرمانی مانند «زورو» تنها در داستان‌ها و فیلم‌های سینمایی چهره پیدا می‌کند و نه در زندگی واقعی. ما هم این داستان‌ها را می‌شنویم و این فیلم‌ها را می‌بینیم و در دل آرزو می‌کنیم که می‌شد، ما هم آنچنان قدرت فوق‌العاده را داشتیم و بعد البته چون نداریم، دست روی دست می‌گذاریم و منتظر «رحمت الهی» می‌شویم. غافل از اینکه بورژوازی و عمال رفورمیست آن با این سیاست خود، طبقه‌ی کارگر تحت ستم را با دور کردن این طبقه از واقعیت و تهی کردن ذهن طبقه‌ی کارگر، این طبقه را از خود و توانایی‌هایش بیگانه کرده و در نتیجه به سر تعظیم درآوردن در مقابل نظام سرمایه‌داری واداشته است.

کلمه‌ی «بوروکراسی» که از لاتین گرفته شده، ریشه در لغت bureau به معنای دفتر رسمی یا اداره دارد. Bureaucracy (بوروکراسی) در حقیقت به سیستم یا نظامی گفته می‌شود که این دفاتر و ادارات بر پایه‌ی آن می‌چرخد. در ایران، کهنه‌ترین شکل بوروکراسی را میان روابط بازاری داشته ایم. اما نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی برای استقرار و پایداری خود از بوروکراسی خاص خود بهره گرفته است. نظام مالکیت خصوصی و به طور اخص نظام سرمایه‌داری جهانی امروز، بر پایه‌ی روابط رئیس و مرئوس استوار است. در این رابطه، همیشه و در تمام شرایط مرئوس می‌باید از رئیس پیروی کند و تصمیم نهایی همان تصمیم رئیس است؛ روابطی است که تنها در ارتش دولت‌های سرمایه‌داری برقرار نیست، بلکه در تمام موارد اداری و دفاتر تجاری و در تمام مشاغل موجود دیده می‌شود.

این روابط بوروکراتیک، البته باید ادبیات و فرهنگ خود را داشته باشد تا بتواند انسان‌ها را وادار به اطاعت از بالادست خود نماید و آن فرهنگ فردگرایی است. انگلس می‌گوید نظام مالکیت خصوصی بر سه پایه‌ی اصلی استوار است: خانواده، مذهب و ارتش. یک کودک در محیط یک خانواده (به شکلی که ما امروز می‌شناسیم) در نظام مالکیت خصوصی (امروز نظام سرمایه‌داری) به دنیا می‌آید و پیش از هر چیز می‌آموزد که این خانواده یک رئیس دارد و آن، مرد این خانواده است. بالای حرف او حرف نمی‌شود زد و باید به او احترام گذاشت. سپس این کودک، در اولین آموزش‌های خود، ارزش‌های مذهبی حاکم بر جامعه را از خانواده، مدرسه و اجتماع می‌آموزد. او می‌آموزد که در برابر چه قدرت‌هایی باید سر فرود بیاورد: خدا، پدر، رأس دولت و.... این روند، انسان را از ابتدا تحمیق کرده و ارزش‌های از پیش تعیین

شده‌ای را به او تحمیل می‌کند، بدون اینکه خود از آن خبر داشته باشد. اگر کمی فکر کنیم، درمی‌یابیم که ما به خاطر نمی‌آوریم از چه زمانی به وجود خدا اعتقاد پیدا کردیم. اما تا آنجایی که به خاطر می‌آوریم، وجود خدا و ترس از او و... وجود داشته است. نمونه‌ی دیگر، وجود تعصب درون ما است که نمی‌توانیم به خاطر بیاوریم که از چه زمانی آموختیم که باید تعصب داشته باشیم، اما تا به خود آمدیم دیدیم که آدم متعصبی هستیم. این اخلاق که کارایی کاملی در هر دوره از نظام مالکیت خصوصی داشته، اگر نهایتاً به نتیجه نرسید، همیشه از نیروی ارتش برای سرکوب مخالفان می‌توان استفاده کرد. این سه پایه‌ی اصلی در نظام مالکیت خصوصی از دوران برده‌داری تا به امروز، کمک به تبلیغ و ترویج فرهنگ فردگرایی کرده است؛ فرهنگی که در آن همه چیز را برای منافع فردی و طبقاتی خود می‌خواهد.

در فلسفه‌ی فردگرایی جامعه‌ی سرمایه‌داری که همه چیز برای «منافع من» است، نه برای «منافع ما»، بوروکراسی حاکم در روابط رئیس و مرئوس، زیردست را به اطاعت واداشته و در نتیجه امکان تحمیل حفظ «منافع من» ممکن می‌گردد. اخلاق انسان‌هایی که تحت تأثیر بوروکراسی نظام حاکم هستند، اخلاق ریاکارانه چاکرم و مخلصم است که عملاً منافع لحظه‌ای آن‌ها را حفظ و منافع درازمدت و طبقاتی‌اشان را نابود می‌کند. ترس از دست دادن موقعیت لحظه‌ای و منافع فردی در جامعه‌ی فردگرا، حتی کارگران را به فرصت‌طلبی و فردگرایی وادار می‌کند. این اخلاق، با اخلاق جامعه‌ی کمونیستی که در آن طبقه‌ای وجود نداشته باشد، بسیار متفاوت است. در اخلاق جامعه‌ی سرمایه‌داری، انسان‌ها برای رسیدن به منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود، از پامال و نابود کردن انسان‌های دیگر شرمی ندارند و بالا

کشیدن خود را در برابر زیر پا گذاشتن حقوق و زندگی دیگران حق خود دانسته و آن را «موفقیت» در زندگی می دانند. در حالی که زندگی و حیثیت طبقه‌ی کارگر برای رسیدن به جامعه‌ی بی طبقه کمونیستی در گروی بهاء دادن به حقوق و زندگی دیگر زحمتکشان هم طبقه‌ی خود است. در نتیجه باید متکی بر مارکسیسم انقلابی که دیدگاهی علمی است، فرهنگ و اخلاقی متفاوت و متضادی با فرهنگ و اخلاق جامعه‌ی سرمایه داری داشته باشد.

نکته‌ی مهمی که اینجا باید اشاره کرد و بسیار حائز اهمیت است البته این است که بوروکراتیزم درون یک تشکیلات کارگری، نه عامل به انحراف کشیده شدن یک تشکیلات بلکه در حقیقت، ابزار سرکوبی است در دست رهبری تشکیلات. به عبارتی دیگر، ابتدا عواملی تعیین کننده مانند تحلیل های نظری و سیاسی و سپس برنامه به اصطلاح انقلابی یک تشکیلات، آن را به کجراه می برد و در نتیجه آن رهبری مجبور می شود با توسل به بوروکراسی (یعنی روابط رئیس و مرئوسی و یا روابط محفلی) اعضا را تحمیق کرده و در کنترل بگیرد و یا اگر مخالفت از پایین ادامه یافت، آن عضو یا اعضا را با تهدید و ایجاد رعب و وحشت (و حتی با استمداد از دادگاه های بورژوایی) یا به اطاعت در آورده و یا منزوی نماید؛ در برخی موارد حتی از میان بردارد (مانند به قتل رسانیدن تروتسکی به وسیله عمال استالین). ما در این کمیسیون اما بر این عقیده هستیم که نظریه های انحرافی در زمینه ی تئوری و سیاسی که بر روی مواضع برنامه ی یک تشکیلات تأثیر مستقیم گذاشته و از انقلابی بودن خلعید می کند، از مخپله ی عناصری تراوش می کند که خود به پایگاه انقلابی طبقه ی کارگر تعلق نداشته و بین نظریه های مارکس و مواضع خرده بورژوایی خود در نوسان هستند. لذا در عین حال که در یک کفه به تئوری های مارکس ممکن

است مسلط باشند، در کفه‌ی دیگر همواره کیش شخصیت، امیال فردی و پایگاه خرده بورژوازی و ضدانقلابی آن‌ها سنگین‌تر است. بر این اساس، فرهنگ بورژوازی هم در آن‌ها قوی‌تر از فرهنگ سوسیالیستی انقلابی است و در امور تشکیلاتی هم بوروکراسی بورژوازی به عنوان ابزار سرکوب کارایی بیشتری از دموکراسی کارگری دارد. اگر این بحث را بپذیریم، بعد باید قبول کنیم که بوروکراتیزم موجود در این عناصر همواره فعال است و تنها دنبال موقعیت برای بروز خود می‌گردد. در نتیجه فرقی نمی‌کند که این عناصر بوروکرات درون یک تشکیلات کوچک و چند نفره باشند و یا درون تشکیلات بزرگی مانند یک اتحادیه یا حزب یا.... این عناصر زمانی که در مقابل دیگر اعضا در موقعیتی قرار می‌گیرند که فساد درونی‌شان بارز می‌شود، سعی در به سکوت کشیدن و یا سرکوب این اعضا می‌کنند. به طور سنتی نیز درون سازمان‌های کارگری به علت تأثیر فرهنگ تحمیل‌کننده‌ی سوسیال دموکراسی از دیر باز، مبارزه در مقابل موضع بوروکراتیک رهبری مرسوم نبوده و انشعابات صرفاً در نتیجه‌ی اختلاف بر سر مواضع سیاسی پیش می‌آمده است. اعضای این کمیسیون خواهان جلب توجه پیشروی کارگری به روند مشکلاتی است که شاید در ابتدا ریشه‌ی نظری آن مشخص نباشد و مشکلات در ابتدا صرفاً از زاویه‌ی کار تشکیلاتی بیرون بزنند. از این رو است که توجه به تأثیر فرهنگ جامعه‌ی بورژوازی درون طبقه‌ی کارگر را باید جدی گرفت.

در جامعه‌ی سرمایه داری، تمام اقشار و طبقات جامعه، یعنی تمام انسان‌ها تحت تأثیر فرهنگ بورژوازی متکی به فردگرایی هستند، لاجرم نمی‌توان انتظار داشت که حتی انسان‌های مترقی، انقلابی و مسلط به علم مارکسیزم، بتوانند فاقد نقص‌های فرهنگی و اخلاقی باشند. به عبارت دیگر، برای توسعه و

ترویج فرهنگ جامعه‌ی کمونیستی ما به ابزار رسیدن به آن نیاز داریم و این ابزار را در حالی که درون جامعه‌ی سرمایه‌داری داریم زندگی می‌کنیم، نمی‌توانیم به راحتی کسب نماییم. ما در روند رشد سیاسی و اجتماعی خود می‌توانیم آگاهانه به نواقص خود پی برده و به تدریج، اما قاطعانه با آن برخورد کرده و از اخلاق خود بزداییم. یک مارکسیست انقلابی، یک کمونیست واقعی، کسی است که آموخته‌های علم مارکسیزم خود را بتواند پیش از هر کار دیگری در تغییر فرهنگ و اخلاق خود به کار گیرد؛ از اعتراف به نواقص خود ترسی نداشته باشد و به اینکه می‌تواند در رفع آن‌ها قدم بردارد، به خود بیالدد. در این صورت است که او می‌تواند نمونه یک مبارز مارکسیست انقلابی باشد و شایستگی کسب اعتماد نیروهای انقلابی را درون همین جامعه‌ی سرمایه‌داری کسب نماید. این کار را با دانستن تئوری‌های مارکس و انگلس و یا مسلط بودن به بحث‌های لنین و تروتسکی نمی‌توان انجام داد. دانستن تئوری، تضمین کننده‌ی پیاده کردن آن نیست. دانشمندان و متفکرین بورژوایی، روشنفکران خرده بورژوا که برای خود نامی در جامعه درست کرده اند و رهبران احزاب و سازمان‌هایی که خود را انقلابی دانسته و به انقلاب سوسیالیستی هم «اعتقاد» دارند، عموماً بحث و سخنرانی‌های درستی انجام داده و نوشتجات خوبی در تحلیل مارکسیزم و مبارزه‌ی طبقاتی بیرون می‌دهند، اما عقاید عموماً در حد یک تئوری باقی مانده و عملاً نه در فرهنگ و اخلاق خودشان تغییری ایجاد می‌کنند و نه می‌توانند در خط سیاسی خود، از انحرافات که به آن‌ها اعتقاد دارند، محفوظ بمانند. در واقع «قهرمانان» جامعه‌ی کمونیستی آینده در دنیای امروز، آنانی هستند که تئوری سالم و انقلابی مارکسیستی خود را در عمل پیاده می‌کنند و در راه رسیدن به اهداف خود، به هر وسیله‌ای پناه نمی‌برند و به

دنبال نام و مقام و موقعیت سیاسی و اجتماعی خود نیستند. این عملی است به غایت مشکل و ایجاد و حفظ موازنه ای مابین تئوری و عمل، کاری است که تنها آگاهانه و با اعتقاد به آن می توان انجام داد، ولی غیرممکن نیست.

با توجه به این نکات، شکست انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و روی کار آمدن استالینیزم و مائوئیزم که نهایتاً در تقابل با طبقه ی کارگر در جرگه ی سوسیال دموکراسی قرار گرفتند، اگر چه جای تأسف دارد، ولی بی دلیل نبوده و عجیب نیست. سوسیال دموکراسی، استالینیزم و مائوئیزم در واقع ابزار بورژوازی برای سرکوب مبارزات طبقه ی کارگر به دست نیروهای درون خود طبقه ی کارگر بوده است و حاصل آن هم بدون هیچ شکی این است که کارگران و زحمتکشان را در سطح بین الملل نسبت به انقلابات طبقاتی و رسیدن به سوسیالیزم مأیوس و ناامید کرده است و در نتیجه امروز طبقه ی کارگر در سطح بین المللی کاملاً و به دست نیروهای درونی خود، خلع سلاح شده است. ضربات خنثی کننده ای که این جریانات رفورمیست در سطح بین المللی به جنبش کارگری زده اند، به حدی است که روشنفکرانی هم که مسلط به تمام کتاب های مارکس و تئوری های مارکسیزم هستند هم تنها به سطح تئوری خود بسنده کرده و از دانشی که دارند و صحبت می کنند، در عمل بهره ای نمی برند. مانند پزشکی می ماند که بیماری مریض خود را به درستی تشخیص می دهد، اما به دنبال یافتن درمان به تحقیقات پزشکی و آزمایشگاهی اعتقادی ندارد و معتقد است که بیماری به هیچ وجه رفع شدنی نیست و بیمار فعلاً باید بسازد تا بمیرد. اگر دنیای پزشکی قرار بود بر این منوال جلو رود، امروز هرگز داروها و عمل های جراحی در مورد بیماری های بدون درمان گذشته مثل انواع سرطان ها کشف نمی شد و علم پزشکی به جایی نمی رسید.

دنیای مبارزات طبقاتی در ایران نیز که از ضربه‌ی استالینیزم و خیانت‌های حزب توده و اکثریتی‌ها محفوظ نبوده، بعد از شکست انقلاب ۱۳۵۷ به دورانی از رخوت و عقب‌نشینی روی آورده است و در این ضربه، عناصر روشنفکر سوسیال‌دموکرات، سازشکار و رفورمیست که تأثیرگذار بر روی جنبش کارگری هم هستند، نقش اساسی داشته و عمدتاً مانع رشد مارکسیزم انقلابی در میان کارگران و تشکیل هسته‌های مخفی حزب پیشرو کارگری شده‌اند.

اعضای این کمیسیون زمانی که از گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران بیرون آمدند، اعلام کردند که از خط این گرایش (تا زمان بیرون آمدن از آن) حمایت می‌کنند. منظور از این حمایت به این صورت بود که اعضای این کمیسیون از مواضع نظری و سیاسی مازیار رازی با وجود برخی اختلاف نظرها دفاع می‌کردند، زیرا از ابتدا تا پیش از سه سال اخیر اعضای این کمیسیون در زمینه‌ی نظری و خط مشی سیاسی «گرایش» دخالت داشتند، تنها از حدود سه سال پیش به بعد بود که تک‌تک رفقا متوجه برخوردهای از بالا و بوروکراتیک مازیار رازی شدند و بالاخره دریافتند که مواضع مازیار رازی از مواضع آن‌ها جدا است. اعضای این کمیسیون هنوز هم مواضع نظری و سیاسی خود را که در «گرایش» پرورش دادند، حفظ کرده‌اند. این البته بدان معنا نیست که این مواضع کاملاً بدون اشکال است. به همین جهت انشعابیون گرایش مارکسیست‌های انقلابی بدون تردید به دنبال رفع نواقص نظری و سیاسی خود بوده و در جهت تکامل خود به سوی سوسیالیست‌های انقلابی پیش خواهند رفت.

بخش سوم، در مورد جلسه‌ی آخر بحث بوروکراسی در اطاق احیای مارکسیستی بود که رفیق یاشار آذری ارائه کرد. در این جلسه همان طوری از

مدارک ضبط شده بر می آید، اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی با تکیه بر اینکه بوروکراسی تنها درون تشکیلات بزرگ ممکن است، سعی در مغلطه کردن نکات اساسی بحث او کردند و در هیچ مورد جواب اساسی به نکات برجسته بحث او نداشتند.

در بخش چهارم که جلسه ی آخر رفقای این کمیسیون (به استثنای رفیق ناصر احمدی) با مازیار رازی بود، برخورد کاملاً از بالا و بوروکراتیک مازیار رازی باعث شد که رفیق سارا قاضی بگوید ظاهراً این بحث ها بی فایده بوده و در صورت لزوم تماس کتبی با مازیار رازی خواهند گرفت.

در اینجا نمونه هایی از تحلیل های سیاسی، مواضع و انحرافات بوروکراتیک مازیار رازی را به طور مختصر می آوریم: ۱- در حالی که خط سیاسی گرایش مارکسیست های انقلابی در گذشته همیشه تکیه بر ساختن حزب پیشتاز انقلابی طبقه ی کارگر داشت و اساس شکل گیری آن بر روی ایجاد هسته مخفی پیشروی کارگر در ایران بود، مازیار رازی اما با آوردن یک اکثریتی در شورای دبیری و سپس عضوگیری سریع از استالینیست های سابق با گذاشتن بند تازه ای در اساسنامه تحت عنوان «عضو مشورتی» که تنها شرط کادر شدن و ورود به شورای دبیری را آوردن یک فرد جدید به «گرایش» قرار می داد، در واقع چرخشی کاملاً به راست از جانب او بود. در رابطه با استراتژی کادرسازی و رسیدن به مقام رهبری، در گذشته افراد می بایستی در خارج از این گرایش آموزش نظری دیده و بعد برای مدتی طولانی (نه کم تر از شش ماه) ساخته می شدند تا به عضویت در آیند و بعد از آن بود که کادرسازی شروع می شد. کادرسازی یک روند عملی داشت و آن، اینکه اساساً در بحث با دیگران می بایستی می توانستند از خط نظری و سیاسی «گرایش» دفاع کنند. آنچه که در

سال‌های اخیر رخ داد اما، برخلاف این اساسنامه بود و مازیار رازی به سرعت عضو می‌گرفت و آن‌ها را به «عضو مشورتی» «گرایش» درمی‌آورد به طوری که این افراد بدون هیچگونه دانش نظری وارد کار عملی می‌شدند و به اصطلاح عضو هم برای «گرایش» می‌آوردند و ظرف یکی دو ماه به مقام رهبری این گرایش می‌رسیدند. آیا این در عمل همان ساختار احزاب استالینیستی نیست که فقط اسمش «گرایش» است. ۲- درحالی که خط سیاسی «گرایش» قرار بود متکی به رشد هسته‌های مخفی حزب پیشتاز کارگری انقلابی و سوسیالیستی باشد و نه متکی به تغییرات سیاست‌های امپریالیستی در منطقه، از زمان پیش از انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن حکومت روحانی، مازیار رازی منتظر ایجاد «گشایشات»ی از بالا بوده است که توسط «ای ال او» و اتحادیه‌های زرد برای پیشبرد اهداف حزب پیشتاز رخ دهد. آیا این موضع سیاسی با خط سابق «گرایش» در تضاد نیست؟ به ویژه اینکه این «گشایش‌ها» نه تنها در زمان روحانی صورت نگرفته، بلکه سرکوب‌ها و اعدام‌ها و بیکارسازی‌ها هم شدت یافته است. ۳- در همین دوران که مازیار رازی مشغول یک چرخش به راست شدید بود، از رفقای «گرایش» خواست که همه عکس‌های واقعی خود را به روی فیسبوک هایشان بگذارند، اما این طرح با مقاومت برخی از رفقا مواجه شد که بالاخره مازیار رازی از اصرار دست کشید. همزمان از برخی از رفقا خواست که خود را برای اجرای برنامه‌های تلویزیونی آماده کنند و این طرح هم باز با مخالف نسبی برخی از رفقا واقع گردید. از آن پس رفتار او با این رفقا خصمانه شد. به نظر این رفقا اصول مخفی کار «گرایش» در مقطع عملاً زیر پا گذاشته شد. ۴- استفاده ابزاری از اعضا به گونه‌ای پیش‌تر توضیح داده شد و نیز استفاده‌ی ابزاری از

موقعیت شاهرخ زمانی نمونه‌ی دیگر از این خط انحرافی می باشد که تا انتهای حیات او ادامه یافت.

تشخیص اعضای این کمیسیون در رابطه با ماهیت انحرافی خط سیاسی و حزب پیشتاز انقلابی مازیار رازی اخیراً برای همگان محرز شده است، به خصوص پس از شرکت مازیار رازی در برنامه بی بی سی فارسی که می توان آن را با بیان او در سمینار ۲۰۱۴ احیای مارکسیستی در آلمان مقایسه کرد.

«بورژوازی از تمام رادیو و تلویزیون ها استفاده می کنه، تمام منابع مالی روزنامه ها و غیره دستش است، طبقه ی کارگر این اطاقش است، بعد از پنجاه سال مبارزه ی طبقاتی یک اطاق دارند همین. اینه، همین من نوعی اگر بورژوا بودم و یا اگر حامل نظرات بورژوازی بودم رادیو و تلویزیون آمریکا در دستم قرار می گرفت و کسانی که همین نوع تبلیغات بورژوازی را می کنند، می بینیم که هستند انواع اقسام «بی بی سی» در اختیارم قرار می گرفت، بی بی سی سر مارکسیزم مناظره می گذاره ولی از ماها که مارکسیست هستیم دعوت نمی کنه، بی بی سی وقتی می خواهد سر مارکسیزم مناظره می گذاره، یکی از مناظره کنندگان سوسیال دموکرات است و یکی دیگر کسی که از مارکسیزم برش کرده و این دوتا را به عنوان مارکسیست ها می آورد تا با هم مناظره کنند. چرا از ما دعوت به عمل نمی آورند، اینه به این علت که کسی اونور قضیه را نمی شنوه.» لذا از بیانات خود مازیار رازی در اینجا می توان این نتیجه را استنتاج کرد که چرا و به چه دلیل بی بی سی حالا میکروفن را در اختیار ایشان گذاشته است. به عبارت دیگر، در این مثلث بی بی سی، یک سوسیال دموکرات و فردی که از مارکسیزم برش کرده، در جمع با حضور مازیار رازی، او در

واقع جناح برش کرده از مارکسیزم این مثلث را تشکیل دهد و یا در حالت دوم
باید تصور کنیم که بی بی سی اخیراً انقلابی شده که تصمیم به دعوت مازیار
رازی گرفته است!

موضع این کمیسیون

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری، از آنجایی که هدف اصلی اش را مبارزه با بوروکراسی می داند و قصدش باز کردن مفهوم بوروکراسی تشکیلاتی در عمل و نقش مخرب آن است، نمی تواند از انتقاد از اعضای فعلی خود، در رابطه با کوتاهی اشان در سال های گذشته برای جلوگیری از رشد بوروکراسی درون گرایش مارکسیست های انقلابی که اعضای این کمیسیون خود زمانی عضو آن بودند، چشم ببوشد. در مبارزه حقیقی با بوروکراسی، ضروری است که در انتقاد از خود مغرور نبود و در پذیرفتن اشتباهات خویش، شرمگین نگشت. انسان تنها با قبول اشتباهات خود و درس از اشتباهات دیگران است که می تواند به طرف جلو قدم بردارد. انسان تا زمانی که نسبت به نظرات و اعمال خود تعصب داشته و حاضر نباشد، اقرار کند که اشتباه کرده، پیشرفتی نخواهد داشت. یک سوسیالیست انقلابی، یک کمونیست حقیقی، نمی تواند نسبت به فهم و درک نظری و سیاسی خود مغرور باشد و از اقرار به اشتباهات خود پرهیز نماید، زیرا در این صورت برخوردی علمی با مسائل نکرده و عقاید مارکسیستی اش به ایدئولوژی (مذهب) تبدیل می شود. در این رابطه، رفقا سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی باید این واقعیت را بپذیرند که خود در رشد بوروکراسی درون گرایش مارکسیست های انقلابی سهم داشتند. این سه نفر اگر از ابتدا گول روابط محفلی و نزدیک خود را با مازیار رازی نخورده بودند و در هر مقطعی نظرات و مشکلات و مسائل خود را مصرانه در جلسات این گرایش و با یکدیگر مطرح کرده و اجازه

نمی‌دادند تا بحث‌ها دو نفره و خصوصی بین تک‌تک آن‌ها و مازیار رازی برقرار گردد، دو حالت می‌توانست پیش بیاید: یا مازیار رازی از ادامه این روش کار دست می‌کشید و لذا به این نتیجه نمی‌رسید که او «عقل کل» است و بقیه هیچ نمی‌فهمند و دموکراسی را بیش از بوروکراسی رعایت می‌کرد و نهایتاً مسائل به این جاهایی که رسید، نمی‌کشید و در حالت دوم، او همچنان می‌خواست که به روش محفلی خود ادامه دهد و در روند این کار، ماهیت انحرافی خط سیاسی او کما بیش بارز می‌گشت و برای این سه رفیق فرصتی به وجود می‌آمد که نسبت به آن انحرافات در حد ممکن آگاه شده و در این صورت، آگاهانه می‌توانستند انتخاب کنند که چه می‌خواهند بکنند و قطعاً سال‌ها پیش از این از گرایش مارکسیست‌های انقلابی بیرون می‌آمده و به علت روابط محفلی و دوستانه خود با مازیار رازی خود را در بند این روابط احساس نکرده و در نتیجه سال‌ها از یکدیگر دور نمی‌ماندند. سکوت این سه نفر در مقابل روش کار مازیار رازی، در واقع به نطفه‌ی بوروکراسی درون او امکان رشد و گسترش داد، تا جایی که مازیار رازی کار سیاسی رفقا را تنها زمانی کار قابل اهمیت می‌دانست که این سه نفر، مانند علیرضا بیانی خواهان گذاشتن پا جای پای او بودند و به طور صددرصد آنگونه که مازیار رازی می‌خواست عمل و فعالیت می‌کردند و از خود نظر و توانایی مجزا از عقاید او نشان نمی‌دادند. مازیار رازی خود، اقرار می‌کند که او تصمیم‌گیرنده بوده و در چند مورد می‌گوید که «مقصر من هستم». چرا باید اجازه داد که بوروکراسی به حدی رشد کند که فرد، چون در مقام رهبری قرار دارد، به خود اجازه بدهد که بگوید «من تعیین می‌کنم»! پس نقش جلسات و سانترالیزم دموکراتیک چیست؟ طبیعتاً اگر مازیار رازی متکی به بوروکراسی خود نبود و مطمئن نبود

که بقیه‌ی اعضا از او حمایت خواهند کرد، هرگز به این رُک و راستی نمی‌گفت که «من تعیین می‌کنم!» زیرا من از همه‌ی شما تجربه‌ی بیش‌تر دارم و بهتر می‌دانم، پس به من اعتماد کنید! قاعده‌تاً در سابقه این گرایش این تجربه را داشته که اعضای گرایش مارکسیست‌های انقلابی نهایتاً با اعتمادی که به او داشتند، سکوت خواهند کرد و او می‌تواند کار خود را ادامه دهد. در اینجا است که مسئولیت این سه رفیق در مقابل رشد بوروکراسی بارز می‌شود. اگر به شکرانه ناحقی‌هایی که در احیای مارکسیستی نسبت به رفیق ناصر احمدی نبود، شاید هنوز هم رفقا، سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی، به این نتیجه نمی‌رسیدند که باید مسائلشان را با هم در میان گذارند و برای اتفاقاتی که افتاده بود، دلایل صحیح و اساسی بیابند. اگر چه در مقطعی از کشمکش داخلی، وقتی رفقا سارا قاضی، ناصر احمدی و سعید صادقی هنوز در مورد مشکلات با رهبری «گرایش» جلسه‌ای خصوصی نگذاشته بودند، مازیار رازی نسبت باندسازی را به آن‌ها می‌زند، طبیعتاً نشان می‌دهد که در گرایش مارکسیست‌های انقلابی تماس ما بین رفقا تنها زمانی بدون ایراد بوده است که به تأیید رهبری باشد. در غیر این صورت، دیدیم که به سادگی به رفقا نسبت باندبازی زده می‌شود. کشف مفهوم بوروکراسی، در عمل و نه فقط در تئوری، تکان بزرگی برای همه این رفقا بود که نه تنها به تشکیل این کمیسیون انجامید، بلکه به گرد آوردن مطالب این کتاب و پیاده کردن آن به عنوان سندی برای جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر در آمد. ناگفته نماند که البته این هم تجربه‌ی تازه‌ای برای این رفقا بود و درس بزرگی شد. همین قدر که پس از کشف این بوروکراسی متحداً دست به عمل زدند، خود نشانگر این است که در گذشته در این زمینه تجربه عینی نداشتند، زیرا اگر زودتر به این آگاهی رسیده بودند، مثل

این بار بلافاصله عمل می کردند. از این جهت، نمی توان این سه رفیق را در مورد این خطا محکوم کرد.

برنامه‌ی حزب انقلابی پیشروی کارگری که تنها برنامه‌ی ای است که امروز توان مبارزه با نظام سرمایه داری را هم در جبهه‌ی داخلی و هم در سطح بین‌المللی دارد، باید از همان ابتدا آشنا به اشکال مختلف بوروکراسی بوده و معتقد باشد که آن روی دیگر سکه سانترالیزم دموکراتیک در حقیقت سانترالیزم بوروکراتیک است. آگاهی به این حقیقت، اصل اول در ساختن حزب انقلابی پیشروی کارگری است که سپس می‌تواند رهبری مبارزات کارگری را به دست گیرد؛ اصل دوم که آن هم مهم است این می‌باشد که معتقد باشیم تا زمانی که بوروکراسی در رهبری جنبش‌های انقلابی کارگری- سوسیالیستی بدون هیچ کنترلی موجود است، این جنبش‌ها در نهایت از درون به انحراف کشیده شده و متلاشی خواهند شد؛ اصل سوم، توانایی پیاده کردن اصل سانترالیزم دموکراتیک است. به عبارت دیگر، تنها فهمیدن معنای لغت «سانترالیزم دموکراتیک» نیست که به پیاده کردن آن درون یک تشکیلات انقلابی کمک می‌کند، بلکه اعضا باید در عمل معنای آن را تجربه کرده و بر آن مسلط باشند. «سانترالیزم دموکراتیک» در عمل و به زبان ساده، یعنی رعایت دموکراسی سوسیالیستی و کارگری در هنگام بحث و اجازه حرف زدن و انتقاد کردن به همه‌ی اعضا دادن (حتی اگر آن حرف‌ها یا انتقادات غلط باشد) و سانترالیزم یا تبعیت از مرکزیت و رهبری وقتی است که وارد عمل می‌شویم. در جلسات، بحث صورت می‌گیرد، اختلاف نظر‌ها شنیده می‌شود، انتقادات جواب داده می‌شود، سپس رأی گیری شده و نظر اکثریت در آن مقطع و در مورد یک موضوع خاص برای به اجرا گذاشتن پذیرفته می‌شود؛ این بخش دموکراسی آن

است. سپس برای پیاده کردن تصمیمات گرفته شده، فرد یا افراد مسئول تعیین می شوند که شایستگی آنان را برای آن عمل خاص، بقیه اعضای تأیید می کنند. سایر اعضای که با این فرد یا افراد همکاری دارند، در این مقطع و برای این عمل خاص باید از این فرد یا افراد پیروی کنند؛ این، بخش سانترالیزم (مرکزیت) آن است. تفکیک صحیح این دو مرحله از یکدیگر است که توانایی انقلابی رهبری یک تشکیلات را آشکار می سازد. کوچک ترین اشتباه در این تشخیص، تشکیلات را به سادگی به سوی بوروکراسی سوق می دهد. از این رو است که تا زمانی که جامعه به مرحله‌ی کمونیستی خود نرسیده، یعنی هنوز فرهنگ و ارزش های جامعه‌ی سرمایه داری، در جامعه‌ی سوسیالیستی کاملاً ریشه کن نشده، نمی توان بوروکراسی را ریشه کن کرد. زیرا بوروکراسی ابزار تحمیل و حفظ فرهنگ طبقاتی است و با برچیده شدن نظام سرمایه داری، فرهنگ جامعه را نمی توان یک شبه تغییر داد. با برقراری نظام اقتصادی سوسیالیستی، چون فرهنگ طبقاتی به تدریج کارایی خود را از دست می دهد، است که به سوی فرهنگ جامعه‌ی کمونیستی سوق می یابد. این روند ممکن است حتی چند نسل بعد از انقلاب سوسیالیستی پیروزمند به طول بیانجامد. این البته، علیرغم نظر بسیاری، بدان معنا نیست که باید صبر کرد تا به مرحله‌ی سوسیالیستی انقلاب رسید، تا بتوان با بوروکراسی تشکیلاتی مبارزه کرد، بلکه این یک روند است که باید از همان ابتدا در دستور کار و فعالیت یک تشکیلات سوسیالیستی انقلابی قرار گیرد تا در آینده دور هم نتیجه بخش باشد. گاهی می شنویم که می گویند بوروکراسی را در نظام سرمایه داری نمی توان برچید، لذا مبارزه با آن درون نظام سرمایه داری برای یک تشکیلات انقلابی بی حاصل است. به عقیده ما مبارزه با بوروکراسی یکی از مهم ترین ابعاد مبارزه با نظام

سرمایه داری است و مانند سایر جوانب این مبارزه نیاز به پیمودن یک روند طولانی را دارد، لذا اینگونه نیست که ما اول با جوانب دیگر مبارزه برای سرنگونی نظام سرمایه داری قدم پیش نهیم، اما برخورد اصولی با معضل بوروکراسی را به آینده ای نامعلوم واگذار کنیم. دلیل آن هم این است که در روند مبارزات انقلابی تشکیلاتی چنانچه به معضل بوروکراسی از ابتدا توجه نشود، قطعاً تمام برنامه‌ی انقلابی یک تشکیلات را تحت تأثیر قرار داده و به انحراف خواهد کشید. هر چه دیدگاه یک تشکیلات انقلابی از زاویه نظری به مارکسیزم علمی نزدیک تر باشد، بهتر می تواند از بوروکراسی فاصله بگیرد. مارکسیزم علمی که در عمل، پایه گذار و مدافع سازماندهی و برنامه ریزی مبارزات طبقاتی است، هدفش به ثمر رسانیدن انقلاب کارگری سوسیالیستی است. پس هرگونه انحراف در مبارزات طبقاتی درون جنبش کارگری، ریشه در دوری از مارکسیزم علمی و روی آوردن به ایدئولوژی است که عملاً در را به روی فعال شدن بوروکراتیزم کاملاً باز می گذارد. هرچه بوروکراتیزم درون یک تشکیلات انقلابی کارگری قوی تر باشد، تشکیلات به جای مبارزه با انحرافات خود، به مبارزه با اعضای بلند می شود که خواهان مبارزه با انحرافات هستند. در چنین شرایطی، رهبری عملاً می گوید که اعضای تشکیلات حق نقد و انتقاد ندارند و نباید در برابر بوروکراتیزم حاکم در تشکیلات موضع گرفته و صدای خود را به گوش دیگران برسانند، زیرا هرگونه انتقادی را تضعیف موقعیت مبارزاتی تشکیلات خود می بیند. در حالی که رهبری با این عمل خود، در واقع خودش باعث تضعیف تشکیلات می شود، زیرا اصل «سانترالیزم دموکراتیک» را که اصل رشد و شکوفایی اعضای یک تشکیلات است، زیر پا می گذارد.

این کمیسیون بر این عقیده است که بوروکراسی درون‌گرایش مارکسیست‌های انقلابی، نهایتاً به ورود استالینیزم به درون این گرایش کمک کرده و باعث به‌کنار گذاشته شدن دیدگاه و اهداف انقلابی این گروه شده و در چنین شرایطی هرگز به تشکیلات حزب پیشتاز انقلابی حقیقی که در دستور کارش قرار داشت، نخواهد رسید. به گفته‌ی لنین: به حرف کسی اعتماد نکنید، دقیقاً بررسی کنید. این است راه موفقیت و پیروزی برای کارگران مارکسیست.

حزب پیشتاز مورد نظر مازیار رازی

به شکرانه مدت زمانی که برای تهیه این متن لازم بوده، جریان‌گرایش مارکسیست‌های انقلابی برای رسیدن به مرحله‌ی ایجاد حزب پیشتاز مراحل را پشت سر گذاشته که دال بر به بن بست رسیدن شدید این طرح است. به نظر ما یکی از عمده‌ترین دلایل برخورد با این بن بست، روی آوردن به برخی جریان‌ات سنتی و به دور افتادن از فعالیت مستقیم اما کاملاً مخفی، در میان اقلشار مختلف کارگری در ایران است. حزب پیشتاز انقلابی بنا بر تعریف ما حزبی بود کاملاً مخفی که از پیوستن هسته‌های مخفی کارگری به همدیگر در سطح ایران در زمان اعتلای انقلابی به شکل یک شبکه ایجاد می‌شد و نه از ترکیب عناصر متفرق سازمان‌های سنتی در خارج از کشور. انحراف از طرح اولیه حزب پیشتاز انقلابی در عمل زمانی که هدف وسیله را توجیه می‌کند، باعث جذب عناصر خیانتکار اکثریتی و استالینیست‌های بوروکرات گردید که موج آن مازیار رازی را نیز با خود برد. البته ادامه‌ی این بحث در ظرفیت کار این کمیسیون نیست، اما اشاره به آن در اینجا ضروری بود.

قتل جانکاه مبارز بزرگ طبقه‌ی کارگر ایران- شاهرخ زمانی

اکنون متأسفانه این کتاب برای زمانی آماده می‌شود که ما کارگر مبارز، انقلابی و پیشرویی را همچون شاهرخ زمانی از دست داده ایم. قتل شاهرخ زمانی در ۲۲ شهریور ماه ۱۳۹۴، به دست رژیم سرمایه داری و شبه فاشیستی جمهوری اسلامی، بار دیگر ماهیت این دولت سرمایه داری را در رابطه با امپریالیزم جهانی و مبارزات طبقاتی در داخل ایران آشکار نمود. از اینرو، ساده لوحانه خواهد بود اگر با موضوع قتل شاهرخ زمانی به وسیله رژیم، هشداری به تمام نیروهای مترقی و فعال درون جنبش کارگری ندانسته و به نکات زیر هوشیارانه برخورد نکرد. به عقیده ما توجه به این نکات که به طور مختصر آورده می‌شود، امری ضروری و بلااستثناء است:

۱- تمام فعالان جنبش کارگری ایران که خواهان برچیدن این رژیم و کل نظام سرمایه‌داری از راه انقلاب کارگری- سوسیالیستی می‌باشند، الزماً می‌باید در حفظ تمام و کمال ضوابط و اصول مخفی کاری در کار تشکیلاتی دقت نمایند. کوچک ترین شبهه‌ای در این مورد باعث لو رفتن و نهایتاً از دست دادن جان خود و دیگران خواهد شد. حفظ جان در برابر حملات سرکوبگر جنایتکارانه رژیم، از ابتدایی ترین اصول مبارزه طبقاتی در هر مقطعی از تاریخ بوده است. این نیروها بعضاً در مرحله‌ی اعتلای انقلابی چهره‌ای علنی یافته و بقیه پس از سرنگونی رژیم و روی کار آمدن دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است که می‌توانند علنی شوند.

۲- درون هرگونه سازماندهی و کار تشکیلاتی کارگری- سوسیالیستی (مانند کار درون کارخانجات، کمیته‌های اعتصاب و یا کار درون یک تشکیلات سیاسی مانند هسته‌های کارگری سوسیالیستی)، هشیارانه برخورد

کردن، امری ضروری و اصولی است، زیرا باید بتوان فعالان حزب توده و اکثریتی ها را شناسایی کرده و ضمن ممانعت از حضور و دخالت آن ها در اینگونه تشکیلات، هر یک را با نام و نشان مشخص به کارگران درگیر و کل جنبش معرفی کرد. حزب توده و اکثریتی ها از ابتدای انقلاب ۱۳۵۷ تا کنون همواره یکی از ابزار و نیروهای مخفی و ضربت رژیم جمهوری اسلامی بوده اند و لذا درون تشکیلات کارگری و انقلابی نفوذ کرده و این سازمان ها را به راست کشیده و نهایتاً نیروهای مترقی، انقلابی و فعال درون این سازمان ها را لو داده اند. نمونه هایی چند از عاقبت این انحراف تشکیلاتی، سرنوشت راه کارگر، حزب کمونیست کارگری و... می باشد. در گرایش مارکسیست های انقلابی ایران نیز با حضور علیرضا بیانی و دارودسته او در شورای دبیری نقداً این تشکیلات را به انحراف کشیده اند. زمانی که علیرضا بیانی به گرایش مارکسیست های انقلابی پیوسته بود بین رفیق یاشار آذری با عباس سماکار و فردی از حزب رنجبران برخوردی شدید رخ داد (که توضیح آن از حوصله این کتاب خارج است) و رفیق یاشار آذری در یک جلسه درونی گرایش مارکسیست های انقلابی در باره این برخورد صحبت کرد. در این زمان علیرضا بیانی در معرفی عباس سماکار گفت که عباس سماکار مسئول تبلیغات فرهنگی اکثریتی ها، شاخه کشتگر در خوزستان بوده و تأکید کرد که جناح کشتگر کثیف ترین بخش درون تشکیلات اکثریتی می باشد که با رژیم همکاری مستقیم دارد. لذا در اینجا می توان این نتیجه را گرفت که حضور عباس سماکار و دارودسته اش در حزب کمونیست ایران حاصلی به جز به انحراف کشیدن این حزب نمی تواند داشته باشد. حتی اگر توده ای ها و یا اکثریتی ها با عملکردهای خود اثبات کنند که تبدیل به یک فرد کاملاً انقلابی شده اند، باز هم از لحاظ

تشکیلاتی حتماً باید خارج از تشکیلات قرار گیرند و دادن هرگونه اطلاعات تشکیلاتی حتی به این افراد می باید خیانت محسوب گردد، تا بتوان پیشروان کارگری را حتی الامکان از آسیب های جانی و تشکیلات آن ها را از منحرف شدن حفظ کرد.

با توجه به تمام نکات آمده در بالا، طبق اظهارات خود علیرضا بیانی در رادیو سپهر بعد از قتل شاهرخ زمانی که می گوید شب پیش از روزی که شاهرخ زمانی به قتل رسید، او از درون زندان با علیرضا بیانی در خارج از کشور تماس گرفته بود، علیرضا بیانی ادعا می کند که این تماس ها به طور روزمره بوده و تنها به ندرت برقرار نمی شده است. سپس اضافه می کند که در آخرین تماس خود که شب قبل قتل بوده، ضمن تماس، آن ها با هم مشغول «ادیت» (ویراستاری) یک مقاله بوده اند. اگر فرض را بر این بگذاریم که علیرضا بیانی دروغ نمی گوید، در تماس های اولیه او با شاهرخ زمانی شاید مأمورین رژیم در زندان هنوز متوجه نبوده و نتوانستند همه زندانی ها را کنترل کنند، اما باید دید که چطور ممکن است به قول علیرضا بیانی، آن ها با هم تماس روزمره داشته و رژیم از آن بی اطلاع بوده باشد! لذا باید انتظار داشت که رژیم از این ارتباطات مطلع بوده و در نتیجه باید دید که چرا اجازه می دهد که یک زندانی سیاسی هر روز با یک اکثریتی در خارج از کشور تماس داشته باشد؟ طبعاً به منظور پی بردن به اهداف شاهرخ زمانی و شناسایی سایر پیشروان کارگری که هنوز دستگیر نشده بودند، می توانسته باشد. پس این چنین ارتباط تنگانی با شاهرخ زمانی به وسیله علیرضا بیانی عمدتاً به نفع رژیم تمام شد تا اینکه در خدمت مبارزات طبقاتی شاهرخ زمانی. اینکه شاهرخ زمانی خود به این مطلب توجه نکرده و تن به این ارتباطات داده، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آنگاه

نشانگر یک نوع سهل انگاری در رعایت اصول مخفی کاری است که او در آن شرایط ناهنجار زندان نمی توانسته تن در دهد. این نظر ما بر این استدلال مبتنی است که شخصی مثل شاهرخ زمانی نمی توانسته آگاهانه به استقبال مرگ برود، زیرا او با تجربه تر از آن بود که به این مسائل نیندیشد. حال اگر فرض را هم بر این بگذاریم که شاهرخ زمانی به وجود زندگی عینی خود دیگر بهاء نمی داده، این وظیفه‌ی اعضای رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی می بود که او را به رعایت مسائل امنیتی ترغیب می کردند و خود پا به این ارتباطات روزمره نمی دادند و به قول علیرضا بیانی، از طریق این ارتباطات مقاله نویسی ننموده و از او استفاده ابزاری نمی کردند. در این رابطه «کمیسیون» اطلاعیه ای بیرون داد تحت عنوان «قتل شاهرخ زمانی - هشدار به تمام کارگران پیشرو فعال و انقلابی» که عین متن آن در انتهای این کتاب آورده شده است.

۳- در همان گفتگو با رادیو سپهر، علیرضا بیانی می گوید موضع اخیر شاهرخ زمانی در رابطه با توافق اخیر رژیم با آمریکا این بود که شاهرخ زمانی معتقد بود که پس از این توافقات «تغییراتی یا گشایشاتی» ایجاد خواهد شد که این گفته به هیچ وجه نمی تواند موضع شاهرخ زمانی باشد، زیرا لااقل از زمان احمدی نژاد تا کنون موضع شخصی مازیار رازی بوده است. پس این گفته علیرضا در باره شاهرخ زمانی کاملاً کذب است. از این هم فراتر اینکه اگر شاهرخ زمانی شخصاً به این «گشایشات» اعتقاد داشت، دیگر بنا به ادعای علیرضا بیانی، نمی بایستی می گفت که «انتظار زنده بیرون آمدن از زندان را نداشت».

تهدید و ارعاب اعضای سابق

گرایش مارکسیست انقلابی با استمداد از دادگاه‌های بورژوایی

در بخش آخر این کتاب، متأسفانه ما مجبوریم مسأله جدیدی را نیز باز کنیم: ما ایمیلی از جانب گرایش مارکسیست‌های انقلابی مورخه ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۵ خطاب به دو تن از رفقای این کمیسیون دریافت داشتیم که حاوی برخوردی کاملاً کاسبیکارانه به منظور معامله و در مرحله بعدی در صورت معامله نکردن رفقای ما با این گرایش، امین کاظمی تهدید به لو دادن این رفقا از طریق انتشار عکس، نشانی محل سکونت، شماره تلفن و... به کلیه‌ی جراید خارجی و ایرانی کرده و همزمان نیز تهدید به بردن این دو رفیق به دادگاه‌های بورژوایی نموده است که در اینجا به نقل از امین کاظمی ملاحظه می‌کنیم که چه نوشته است «لازم به ذکر است که نام و نشانی و عکس شما همراه با تمامی تخلفاتی که در کشورهای خود مرتکب شده اید همراه با اتهامات امنیتی اخیر علیه گرایش ما همه در دادگاه و در سطح جراید خارجی و ایرانی انتشار خواهد یافت.» (عطف به اصل ایمیل در انتهای کتاب)

امین کاظمی در ابتدای این ایمیل به قصد به اصطلاح اعاده حیثیت از علیرضا بیانی، نقل قولی از اطلاعیه ما در مورد قتل شاهرخ زمانی می‌آورد به این شکل «... علیرضاییانی به زبان دیگری اقرار می‌کند که این تشکیلات از شاهرخ زمانی استفاده ابزاری به نفع گروه کرده و در نهایت در قبال به قتل رسیدن او در برابر طبقه‌ی کارگر ایران مسئول است.» این طرز نقل قول آوردن به جز مخدوش کردن نکته مورد نظر ما در این بخش از اطلاعیه چیز دیگری نیست که آمده: «وقتی علیرضا بیانی عملاً به این روابط خود با شاهرخ زمانی اشاره می‌کند و می‌گوید در اینکه او را آزاد نمی‌کردند شکی نداشت،

با این حال، گرایش مارکسیست های انقلابی برای تغییر این وضع هیچ گونه اقدامی نکرد. در این جا، از دید سنت مبارزات طبقاتی سوسیالیست های انقلابی، علیرضاییانی به زبان دیگری اقرار می کند که این تشکیلات از شاهرخ زمانی استفاده ابزاری به نفع گروه کرده و در نهایت در قبال به قتل رسیدن او در برابر طبقه ی کارگر ایران مسئول است.» اگر این بند از اطلاعیه ما بدون غرض خاصی خوانده نشود و با دیدی بیطرف به آن بنگریم، این کمیسیون به علیرضا بیانی هیچ اتهامی وارد نیاورده است، بلکه اگر دقت کافی شود، این معنای گفته های خود او است که می تواند اینگونه تعبیر شود و در اطلاعیه آمده است که چنانچه این گفته های او فاقد لاف و گزاف باشد، این تعبیر را می توان داشت، اما اگر او به کذب این مطالب را ادا کرده که ما تعبیری از این گفته ها نمی توانیم داشته باشیم.

امین کاظمی در پاراگراف پایین تر ایمیل خود نوشته است که این کمیسیون به گرایش مارکسیست های انقلابی «اتهامات امنیتی سنگینی» وارد کرده که به کارنامه انقلابی این گرایش «لکه امنیتی چسبانده» است. این بخش از ایمیل امین کاظمی نیز باز در جهت مخدوش کردن هدف ما از اطلاعیه بوده است. ما به هیچ وجه قصد تخریب کارنامه گرایش مارکسیست انقلابی و یا اعضای آن را نداریم. آنچه در اطلاعیه آمده استنتاج از بیانات شخص علیرضا بیانی است و «کمیسیون» با مطرح کردن آن تنها درک خود را این بیانات ارائه داده است و این کار در میان سوسیالیست ها/کمونیست های انقلابی چیزی به جز انتقاد سالم نیست. لذا اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی یا نباشد دروغ بگویند و یا باید مسئولیت گفته های خود را به عنوان حقیقت به عهده بگیرند.

امین کاظمی در بخش پایین تر باز هم نوشته است که «یکی از کارشناس حقوقی و مشاورین بین المللی ما برای ارائه اسناد به دادگاه، نقدا اطلاعاتی در مورد شما جمع آوری کرده است (رجوع شود به نامه انگلیسی ضمیمه که برای اطلاع شما ارسال می شود). این اسناد جمع آوری شده، در تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۱۵ به وکلا ارسال خواهد شد.» آیا مضحک تر از این هم می توان یافت که گرایشی خود را مارکسیست انقلابی بنامد، اما انشعابیون از تشکیلات خود را تهدید به تحویل دادن به مقامات قضایی بورژوایی کند؟! ما در اینجا قضاوت را به عهده خوانندگان می گذاریم.

اطلاعیه انشعاب

جمعی از اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

ما امضاء کنندگان زیر بدین وسیله اعلام می داریم که به علت پاره ای از اختلافات برنامه ای و عمدتاً اختلافات تشکیلاتی که استراتژی بوروکراتیک استالینیستی را بر اهداف و اصول گرایش مارکسیست های انقلابی ایران غالب نموده از «گرایش» بیرون آمده ایم.

در یک سال اخیر و به خصوص بعد از سمینار احیای مارکسیستی که در ماه ژوئیه برگزار گردید، رهبری «گرایش» با استفاده از انگیزه های تخریب گرایانه استالینیستی در بحث و عمل و نسبت دروغ و افترا به ما که تا سرحد باندبازی پیش رفت و نیز از آنجایی که حق دفاع از خود در محیطی رفیقانه را از ما گرفته و عملاً به حذف ما اقدام نمود، لذا از روی اجبار برای پیشبرد اهدافی که به مدت دو دهه و به اندازه توانمان در «گرایش» برای آن ها مبارزه کرده بودیم، از این جریان بیرون آمدیم.

در راستای ادامه ی مبارزاتمان و در بحث هایی که در آینده باز خواهیم کرد، نشان خواهیم داد که درون رهبری «گرایش» یک خط انحرافی آلوده به بوروکراسی استالینیستی به سرعت در حال رشد است.

با این وجود، ما به هیچ وجه قصد ضربه زدن به خط سیاسی «گرایش» را نداریم و با بیرون آمدن و باز کردن مسائل رو به جنبش انقلابی طبقه ی کارگر، قصدمان شفاف بودن در مسائل و کنترل کردن بوروکراسی است که مهم ترین عامل فروپاشی مبارزات انقلابی طبقه ی کارگر از درون خود طبقه است. به

قول لنین: «ما هرگز نباید اشتباهات خود را سرپوش نهیم، به این دلیل که دشمن می‌تواند از آن‌ها سوء استفاده کند! کسی که چنین کند نمی‌تواند انقلابی باشد.» بوروکراسی که میراثی از نظام سرمایه‌داری است، همیشه در تضاد با دموکراسی کارگری عمل می‌کرده و در واقع با آن نسبت معکوس دارد. به عبارت دیگر، هر چه سانترالیزم دموکراتیک ضعیف‌تر گردد، سانترالیزم بوروکراتیک قوی‌تر می‌گردد و بالعکس.

سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی

ناصر احمدی- عضو مشورتی

۱۲ نوامبر ۲۰۱۴

۲۱ آبان ۱۳۹۳

اعلام موجودیت

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

لنین: «اشتباه حزب ما روشن است. حزب مبارز طبقه‌ی پیشرو نباید از اشتباه بهراسد. آنچه هراس انگیز است اصرار در اشتباه، حاشای آن و تصحیح نکردن آن از روی شرمی کاذب است.»

تروتسکی: «نیروهای محرکه‌ی پیشرفت حقیقت است، نه دروغ!»

در جامعه‌ی سرمایه داری دستگاه های اداری بر پایه‌ی رده بندی های خاص خود که بتواند در نهایت منافع طبقه‌ی بورژوا و در درون طبقه‌ی بورژوا منافع قشر بالاتر را نسبت به اقشار پایین تر خود حفظ کند، کنترل می شود. این رده بندی درون دستگاه های اداری بورژوازی در ذات خود خصلت های بوروکراتیک را تولید می کند و طبیعتاً فرهنگ خود را هم به همراه می آورد. از اینرو بوروکراسی، روی دیگر سکه‌ی دموکراسی بورژوایی است. به عبارت دیگر، در جامعه‌ی سرمایه داری عوامل متعددی از جمله پول، شغل، مقام اجتماعی و... رده بندی ای را ایجاد می کند که در آن تمام افراد جامعه در سلسله مراتب قرار می گیرند. با این سلسله مراتب میزان ابهت و اهمیت یک فرد در جامعه اش تعریف می شود. در نتیجه هر چه در رده ی بالاتر این سلسله مراتب قرار داشته باشد، از حقوق دموکراتیک بیش تری برخوردار می گردد و بالعکس هر چه در رده ی پایین تر باشد از حق و حقوقش کاسته شده و پامال شدن حقوقش امری «طبیعی» بشمار می رود. بوروکراسی در این جامعه، آلودگی هایی را که این نظام و سلسله مراتب آن با خود می آورد، به شکل

امری «طبیعی» به افراد جامعه تحمیل می‌کند. پس این بوروکراسی به طور ذاتی انواع امتیازات، تبهکاری، دزدی و... را برای کارگزاران این دستگاه‌ها از بالا تا پایین روابط اداری تولید کرده و انسان‌ها را وادار به پذیرفتن آن می‌کند. مبارزه علیه بوروکراسی از صرف مبارزه‌ی طبقاتی مشکل‌تر است. زیرا در یک روی سکه از تساوی میان «همه»ی انسان‌ها می‌گویید و آن‌ها را فریب می‌دهد از سوی دیگر، این بوروکراسی ابزاری است برای ایجاد خفقان و ممانعت در راه مبارزه برای دفاع از حقوق طبقاتی و دموکراتیک انسان‌ها. از آنجایی که در نظام سرمایه داری، فرهنگ بورژوازی فرهنگ غالب بر جامعه است، این طور می‌توان نتیجه گرفت که بوروکراسی نیز که به وسیله‌ی این فرهنگ تبلیغ و ترویج می‌گردد، بر کل جامعه حاکم است. در این صورت، مبارزه‌ی طبقاتی و مبارزه علیه بوروکراسی درون نظام سرمایه داری برای طبقه‌ی کارگر به هم پیونده خورده و اغلب قابل تفکیک نیست. اما طبقه‌ی کارگر خود نیز درون جوامع سرمایه داری می‌تواند به این بوروکراسی آلوده گردد. زیرا مجبور می‌شود برای پیشبرد مبارزات و اهداف انقلابی اش خود را با شرایط حاکم بر جامعه وفق دهد. مهم‌ترین این شرایط درک موقعیت طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه داری است. در جامعه‌ی سرمایه داری کارگران به طور عموم به کاریدی مشغول می‌باشند؛ حتی در زمان حاضر که تکنولوژی پیشرفته شده، انواع ماشین آلات کامپیوتری است و خیلی از ابزار تولید ساده‌تر و سریع‌تر از دوره‌های قبل عمل می‌کند، باز هم کار در نزد کارگران صرفاًیدی، خسته کننده و با ساعات طولانی است، زیرا کارگر از روز استخدام به بعد، هر روز، روزی ۸، ۱۰، ۱۲ یا ... ساعت به طور مدام تنها یک کار (یک عمل) را تکرار می‌کند. در نتیجه نه تنها در مورد محصولی که در حال

تولید است اطلاعی ندارد، بلکه هرگز امکان فراگیری چیز تازه ای را هم پیدا نمی کند. برای نمونه در گزارشی که از کارگران کارخانه «آپل» در چین که تلفن های همراه «آی فون» را می سازند، تهیه شده بود، قطعات مختلف «آیفون» را به بخشی از کارگران این کارخانه، به طور تک تک نشان می دادند و می پرسیدند: «آیا می دانی این چیست؟» تمام این کارگران گفتند: «نه!» و قبلاً آن را ندیده بودند. حتی قطعه ای را که داشتند می ساختند، نمی دانستند چیست و به چه کاری می آید! وضع اقشار وسیعی از طبقه ی کارگر امروز در سطح جهانی به این شکل است. یک مثال دیگر اینکه کارگران نساجی اکثراً از کیفیت و نوع نخ هایی که با آن ها پارچه می بافند، اطلاعی ندارند و یا نمی داند پارچه ای که می بافند به چه کاری می آید. در مقابل، کارهای نظری و فکری را به اقشار مرفه خرده بورژوازی و تکنوکرات ها و متخصصان بورژوازی (بخش کنترل تولید) می سپارند. این در اساس، ریشه آن رده بندی و سلسله مراتب در جامعه ی سرمایه داری و مستعد رشد و گسترش بوروکراسی است. به این ترتیب، کارگران همیشه از نظر رشد ذهنی و استعداد در محدودیت زیادی قرار گرفته و هرگز قادر به استفاده از حداکثر استعدادهای خود نمی شوند. اما در طرف دیگر، تکنوکرات ها مثل مهندسين و متخصصين که هرگز کار یدی نمی کنند، بر روی کار یدی این کارگران نظارت داشته و کیفیت تولید کالای نهایی را بررسی کرده و مسئولیت آن را به عهده می گیرند. به این ترتیب اغلب اقشار طبقه ی کارگر امروز، در پی درآوردن لقمه نانی از صبح زود تا پاسی شب در حال زحمت کشیدن هستند و شب هنگام خستگی بر آن ها غلبه کرده و دیگر توان فعالیت اضافی ندارند. ارنست مندل در کتاب «درباره ی بوروکراسی» در این مورد می گوید تقسیم کار در جامعه ی سرمایه داری، یعنی

کار ی‌دی که برای سرمایه‌داران ایجاد نعمات مادی می‌کند، یعنی کار مشقت بار تولید در کارخانجات را به کارگر اختصاص داده، در حالی که کار فکری، نظری و فرهنگی را به دیگر طبقات اجتماعی سپرده است. لذا بوروکراسی در نظام سرمایه‌داری به کمک تولید و انباشت افزونه بیش‌تر آمده و سود فراوان‌تری را برای طبقه‌ی سرمایه‌دار به همراه می‌آورد.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری، درون تشکیلات کارگری هم نمی‌توان از بوروکراسی در امان بود. در یک تشکیلات کارگری، دقیقاً به خاطر درگیری کارگران با کار روزانه، عموماً عناصر روشنفکر اقشار خرده بورژوا که به مبارزات طبقه‌ی کارگر می‌پیوندند و فرصت فعالیت‌های سیاسی و مطالعات نظری را دارند، به سرعت در این مسیر فعال شده و نهایتاً «رهبری» تشکیلات کارگری را به دست می‌گیرند و یا این تشکیلات، کارگران مبارز و پیشرو را با تأمین زندگی آنان، از کار ی‌دی رها می‌کند تا عملاً با فعالیت‌های سیاسی درگیر شوند. این افراد سپس پایه‌های اولیه کادرهای سیاسی تمام وقت و رهبری را تشکیل می‌دهند. مندل باز می‌گوید در جامعه‌ی سرمایه‌داری «پیدایش جنبش کارگری با خودش دستگاهی را به همراه می‌آورد که با دانش تخصصی‌اش برای پُر نمودن کمبودهای ناشی از وضعیت اجتماعی طبقه‌ی کارگر کاملاً ضروری و غیرقابل اجتناب است.» درست در همین مقطع است که نطفه‌های اولیه پدیده بوروکراسی تشکیلات کارگری به دو علت بوجود می‌آید: الف. صرف یافتن وقت و موقعیت تمام وقت برای مبارزه در راه اهداف تشکیلات و ب. رها شدن از کار ی‌دی و ارتقاء به رده «کارمند» یا کادر تمام وقت تشکیلات. در این حالت است که هم آن روشنفکر خرده بورژوا و هم آن کارگر پیشرو که به کارمند یا کادر تمام وقت تبدیل شده اکنون به موقعیتی

ما فوق بقیه‌ی کارگران دست یافته اند. با توجه به اینکه این افراد به هر صورت آغشته به فرهنگ و بوروکراسی بورژوازی حاکم بر جامعه هستند، آگاهانه یا ناآگاهانه خود را برتر و بهتر از بقیه و محق مقام و رتبه خود می بینند و دلیل این محق دانستن خود را هم برگزیده شدن خود از جانب اکثریت می دانند. لذا شایستگی انجام کاری برای آن ها مترادف با مقام و رتبه‌ی تشکیلاتی، آن هم مترادف با برتر و بهتر بودنشان می شود؛ درست مانند رئیس و معاون های او در یک شرکت. ادامه این مسیر بوروکراتیک، یعنی برخورد انقلابی نکردن با بوروکراسی موجود در تشکیلات انقلابی کارگری در تجربیات تاریخی احزاب سوسیال دموکرات، استالینیستی و مانوئیستی نشان داده که وقتی اینگونه تشکیلات کارگری به قدرت می رسند، دقیقاً به خاطر اینکه حاضر به از دست دادن موقعیت سیاسی/اجتماعی و امتیازات و منافع خود نمی شوند، به راحتی علیه کارگران مبارز و آگاه توطئه کرده و حتی می توانند مانند دوران استالین مخالفان خود را به جوخه‌های اعدام و تبعیدهای سخت بسپارند.

* * *

اگرچه پدیده‌ی بوروکراسی در جامعه را تا پیش از مرحله‌ی کمونیزم نمی‌توان ریشه‌کن کرد، اما در گذشته راه حل‌هایی از جانب بزرگان دنیای کمونیزم ارائه شده که در زیر به صورت بسیار خلاصه بر شمرده خواهد شد:

کارل مارکس دو قانون ساده و عملی را در پیش پای طبقه‌ی کارگر گذاشت:

۱- دستمزد کارگزاران سیاسی دولت های کارگری می باید برابر دستمزد

کارگران ماهر باشد. ۲- تمام کارگزاران می باید انتخاب شده و هر زمان به

رأی انتخاب کنندگان قابل عزل باشند. اگر چه این دو قانون در مورد دولت های

کارگری مطرح شده است، با این وجود در مورد هر تشکیلات کارگری انقلابی که اعضای آن به شکل کارمند استخدام می شوند هم باید مفروض باشد. این افراد نباید از دستمزدی بیش تر از یک کارگر ماهر برخوردار شده و قطعاً می باید از طرف انتخاب کنندگان قابل عزل فوری باشند.

لنین هم در بحث حزب، از تنوری سیستم دواری سخن گفت که در آن بین پیشگام کارگری و سایر اعضای درگیر به قول مندل «یک حالت واقعی "گردش نیروی حیاتی" برقرار می گردد.» در تنوری لنین در مورد انحطاط بین الملل دوم و خیانت سوسیال دموکراسی در زمان آغاز جنگ جهانی اول، به پیدایش بوروکراسی درون اتحادیه های کارگری و احزاب سوسیال دموکرات که این اتحادیه ها را تحت کنترل داشتند، اشاره شده و می گفت که این احزاب، خود را سرسپرده امتیازات از داخل و خارج می کردند؛ مثل وکلای مجلس و سایر دولتمردان. طبق گفته ی مندل، لنین در این مرحله نظرات خود را از رزا لوکزامبورگ کسب کرده بود.

لئون تروتسکی هم تنوری جایگزینی خود را چنین مطرح کرد: «وقتی حزب در انجام وظایف اساسی، جایگزین پرولتاریا می گردد، به این خطر دست می زند که سپس کمیته ی مرکزی حزب را جایگزین حزب، هیت دبیران را جایگزین کمیته ی مرکزی و سرانجام دبیر کل کمیته ی مرکزی را جایگزین هیت دبیران نماید به نحوی که در آخر امر، مأموریت تحقق وظایف خطیر انقلاب به یک نفر محول می شود.» در این مورد مندل آورده است که «کمی عمده تروتسکی، تحول تنوری بوروکراتیزه گشتن سازمان های کارگری به تنوری جامع بوروکراسی در دولت کارگری بود. تروتسکی در حین شناخت اهمیت عوامل عینی در این پروسه بوروکراتیزه شدن، همچنین اذعان داشت

که این انحطاط به هیچ وجه احترازناپذیر نبود.» و «درست است که در بین سال‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۳۶ اکثر رهبران قدیمی بلشویک به ماهیت مهیب قدرت بوروکراتیک پی بردند، لیکن این درک حقیقت بسیار دیر صورت گرفت.»

امروز، در دنیا از آنجایی که مبارزه‌ی اصلی بین بورژوازی و پرولتاریاست، بوروکراسی صرفاً به قصد انحراف این مبارزه در آن دخالت می‌کند. جنبش انقلابی‌ی طبقه‌ی کارگر در مسیر این مبارزه می‌باید همچنان آگاهانه با اشکال مختلف این بوروکراسی که از درون خود جنبش کارگری -و حتی از میان عناصر انقلابی آن هم می‌تواند سر بلند کند- قاطعانه برخورد کرده و هرگز در این مورد مماشات نورزد. عقب‌نشستن در این زمینه مساوی است با ضربه زدن به روند پیشبرد انقلاب. متأسفانه برای نابود کردن بوروکراسی در جامعه تنها به انقلاب کارگری -سوسیالیستی در یک کشور نمی‌توان اکتفا کرد، زیرا تا زمانی که کل نظام سرمایه داری از سطح جهانی برجسته نشده، بوروکراسی حتی در آن کشوری که انقلاب کارگری -سوسیالیستی کرده هم به طور کامل برجسته نمی‌شود. تنها در پی انقلاب کارگری -سوسیالیستی جهانی و بعد از انقلاب فرهنگی در سطح بین‌المللی است که پدیده بوروکراسی قابل ریشه کن شدن می‌باشد.

حزب بلشویک نیز پیش از گرفتن قدرت، هم می‌توانست و هم می‌بایستی با ساختن کمیسیونی برای مبارزه با بوروکراسی، با این پدیده از نزدیک و به طور مستقیم مبارزه می‌کرد و توجه به این پدیده را امری اساسی در دستور کار تشکیلاتی خود قرار می‌داد تا در مراحل بعدی غافلگیر نمی‌شد. تراژدی بزرگی که در شوروی به وقوع پیوست، ناشی از نداشتن درک کافی از تأثیرات و عواقب شوم بوروکراسی، درون اکثریت حزب بلشویک در لحظات

تعیین کننده‌ی تاریخش بود. به سخنی دیگر، اگر حزب بلشویک پیش از به قدرت رسیدن، در مورد مقوله‌ی بوروکراسی وقت کافی گذاشته و در تمام امور به وجود و مضرات بوروکراسی اهمیت بیش تر داده و بحث و گفتگوی مداومی را دامن زده بود و در نتیجه بلشویک ها شناخت و آگاهی همه جانبه‌ای را در مورد این پدیده کسب کرده بودند، به احتمال قوی می توانستند بعد از انقلاب با آن مقابله کنند و مغلوب بوروکراسی استالینیستی نگردند.

* * *

همان طوری که در اطلاعیه‌ی انشعاب ما آمد، این جمع مجبور به ترک گرایش مارکسیست های انقلابی شد و اکنون مایل است تا دلایل این انشعاب را برای جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر ایران توضیح دهد، اما پیش از هر چیز، ما مایلیم تأکید کنیم که هدف از این انشعاب و توضیح دلایل آن، نه به خاطر منافع فردی و سیاسی این جمع، بلکه صرفاً کوششی است در جهت حفظ ارزش ها و اهدافی که ما در «گرایش» به مدت دو دهه بزرگ داشته و به خاطر آن ها هر آنچه در توان داشتیم را با تمام وجود در اختیار «گرایش» نهاده بودیم.

رفیق مازیار رازی که نظریه پرداز و رهبر طبیعی‌ی ما بود، به عنوان یک شخص و به عنوان یک مارکسیست انقلابی از طرف همه ما از احترام خاصی برخوردار بود و ما به وجودش افتخار می کردیم. تا جایی که ما رفیق رازی را شناخته بودیم، او تمام زندگی اش را در راه اهداف انقلابی‌ی خود گذاشته بود و ما می خواستیم که همیشه در کنارش بوده و او را در هیچ شرایطی تنها نگذاریم. ما در واقع، به این نتیجه رسیده بودیم که تنها راه نجات جنبش کارگری در ایران و در سطح جهانی، مبارزه از پایین و از میان کارگران مبارز و آگاهی شروع می شود که دارای سه خصلت برجسته هستند: یکی، آگاهی

داشتن به مفهوم واقعی مارکسیزم انقلابی است. یعنی این افراد ضمن رسیدن به آگاهی‌های نظری مارکسیستی، به این نتیجه رسیده‌اند که تنها راه رهایی طبقه‌ی کارگر از انواع ستم طبقاتی و حتی دستیابی به حقوق دموکراتیک، انسانی و حقیقی طبقه‌ی کارگر، مبارزه برای برچیدن کل نظام سرمایه‌داری در ایران و در سطح جهان است. از اینرو، مبارزه تنها برای برچیدن رژیم حاکم کافی نیست، زیرا با روی کار آمدن هرگونه جریان سیاسی موجود که معتقد به انقلاب کارگری -سوسیالیستی و برچیده شدن کل نظام سرمایه‌داری نباشد، بعد از انقلاب هیچ تضمینی برای بهتر شدن وضع اجتماعی و اقتصادی اقشار مختلف طبقه‌ی کارگر وجود نخواهد داشت، مگر اینکه طبقه‌ی کارگر کنترل سیاسی و اقتصادی را خود، مستقیماً به عهده بگیرد که آن هم تنها با انقلاب کارگری -سوسیالیستی و برچیدن نظام سرمایه‌داری در جهان میسر می‌گردد. دوم اینکه از آنجایی که این عناصر مترقی از میان طبقه‌ی کارگر برخاسته‌اند و در مبارزات روزانه طبقه‌ی کارگر حضور مستقیم دارند، می‌توانند آگاهی نظری خود را در روند پیشبرد اهداف کارگران به شکل عملی به تجربه گذاشته و تدریجاً مبارزات روزمره و غالباً دموکراتیک کارگران را به سوی مبارزات سیاسی و طبقاتی عمق و گسترش دهند. سوم اینکه آن‌ها نه تنها اعتقاد به انقلاب کارگری -سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در کشور خود و در سطح بین‌المللی دارند، بلکه در روند این مبارزات به اهمیت حمایت از یکدیگر و اتحاد عمل مشترک در سطح جهانی نیز رسیده‌اند.

نقش نیروهای انقلابی مدافع طبقه‌ی کارگر، یعنی کسانی مثل ما، حمایت و پیوستن به این مبارزات انقلابی کارگری به هر طریق ممکن و انجام وظایفی

است که به نسبت شرایط و موقعیت برایمان ممکن می‌گردد (به خصوص اگر خارج از کشور هستیم) و همین‌طور برای هر یک از ما که امکان بازگشت به ایران را داشته باشد، فعالیت مستقیم در ایران را در رأس وظایفمان قرار داده، تا در آنجا بهتر و بیش‌تر بتوانیم فعالیت سیاسی خود را همراه با طبقه‌ی کارگر و در حمایت و پیشبرد مبارزات سیاسی آن‌ها از ایران ادامه دهیم. در طول سال‌های گذشته نیز ما در نهایت توان خود عمل کرده و تدریجاً جایگاه هر یک از ما درون این گرایش مشخص شده بود: رفیق سارا قاضی در تمام امور نویسندگی، ترجمه و تهیه اخبار به نشریه کمک می‌کرد و بخش زنان «گرایش» را به عهده داشت. رفیق سعید صادقی در امور فنی در رابطه با فعالیت‌های گوناگون «گرایش» و نماینده‌ی «شبکه همبستگی کارگری در نهادهای همبستگی با کارگران ایران» درگیر بود و رفیق یاشار آذری مسئولیت «نشر کارگری سوسیالیستی» را به عهده گرفته و در ضمن توانست کمک‌های مالی بسیار شایان توجهی را هم به «گرایش» بنماید. رفیق ناصر احمدی هم که حدود یک سال و نیم پیش به «گرایش» پیوسته و عضو مشورتی شده بود، از هیچگونه کمک تشکیلاتی که در توانش بود خودداری نکرد و حتی از نظر مالی، علاوه بر حق عضویت، کمک‌های بسیار چشمگیری را به «گرایش» نمود و نیز در تهیه‌ی صورت جلسه‌های «احیا» شرکت می‌کرد و همیشه درگیر فعالیت‌های عملی «کارگران ایران تنها نیستند» بود.

با گذر زمان و افزایش تعداد اعضا و دوستان نزدیک به «گرایش»، این برداشت از گفتار رفیق رازی می‌شد که از میزان و طرز کار ما رضایت کافی نداشت و معتقد بود که «با پیوستن نیروهای انقلابی جوان به "گرایش" به

ویژه از ایران، آنان گوی سبقت را از افرادی مثل ما خواهند ربود.» ما این برخوردهای رفیق رازی را نادیده می گرفتیم، تا اینکه علیرضا بیانی به «گرایش» پیوست. او پس از طی فراز و نشیب هایی بالاخره فعالیت مستمر خود با «گرایش» را آغاز نمود و به سرعت پله های موقعیت سیاسی خود را پشت سر گذاشت. کم تر از دو سال پیش، علیرضا بیانی به رده ی رهبری برگزیده شد، در حالی که انتقادات رفیق رازی از بقیه ی رفقا مرتب افزایش می یافت، هیچیک از ما به این مسائل بهای چندانی نداده و به کار خود ادامه می دادیم. تا اینکه رفیق مازیار در گزارشی از پیشرفت های جدید و درخشان «گرایش» خبر داده و در ادامه به تفکیک موقعیت اعضا و کادرهای «گرایش» پرداخت. برای ما که این موقعیت ها مطرح نبود، متوجه اهمیت این تفکیک نشده و همچنان به کار خود ادامه دادیم و سعی در تطبیق هر چه بیش تر خود با موقعیت جدید «گرایش» نمودیم. تا اینکه حدود نه ماه پیش رفیق یاشار آذری طی برخوردهای جدی با شورای رهبری «گرایش» از «گرایش» بیرون آمد و ما هر چه از او خواستیم برگردد، قبول نکرد و معتقد بود که علیه او توطئه کرده بودند.

پس از چندی، رفیق ناصر احمدی ضمن تماس با علیرضا بیانی، از نزدیک با گروه ما آشنا شد و سپس به ما ملحق گردید و عضو مشورتی شد. با شکل گیری «احیای مارکسیستی» رفقای دیگری هم به «گرایش» پیوستند، از جمله بتی جعفری.

پس از سمینار امسال که ریاست جلسه آن به عهده ی رفیق بتی جعفری بود، در جلسه ای که از طرف «احیا» بلافاصله در آلمان برگزار شد، هر یک از رفقا صحبت هایی در باره ی موفقیت سمینار ارائه کرد، تا اینکه رفقا ناصر

احمدی و سعید صادقی نیز انتقادات خود را رو به رئیس جلسه سمینار بیان نمودند که با بی توجهی از جانب رفیق بتی جعفری و سایر رفقا مواجه شدند. با پایان سمینار و بازگشت رفقای مسافر به کشورهای خود، اکنون دیگر زمان آماده کردن دستور جلسه «گرایش» فرا می رسید. پیش از آماده شدن دستور جلسه، رفیق سارا قاضی که از طریق اسکایپ در جلسه ی سمینار شرکت کرده بود و در جلسه ای که بلافاصله بعد از سمینار برگزار شده بود حضور نداشت درخواست وقت کافی برای بحث در مورد سمینار کرد و پس از آن رفیق ناصر احمدی نیز درخواست وقت برای صحبت کرد. ضمن اینکه از هیچکس پاسخی نیامد، دستور جلسه اعلام شد و چون وقت کافی داده نشده بود، این دو رفیق اعتراض کردند.

این اعتراض، آغاز یک جدال فیسبوی عمدتاً از جانب علیرضا بیانی شد که از حمایت مازیار رازی هم برخوردار گردید. بالاخره رفیق رازی اعلام کرد که وقت جلسه را عوض کرده تا به سارا قاضی ۳۰ دقیقه حق حرف زدن داده شود. جلسه برقرار شد و به جای ۳۰ دقیقه صحبت کردن رفیق سارا قاضی، علیرضا بیانی ۴۵ دقیقه صحبت کرد و در جلسه، ۵ دقیقه وقت به رفیق سارا بیش تر نرسید و نوبت او را به دفعه بعد موکول کردند. در این جلسه و بعد از آن در جدال های فیسبوی، علیرضا بیانی قدم به قدم از محدوده «بحث» به محدوده برخوردهای شخصی و فحاشی پیش رفت و رفیق رازی هم در قبال این فحاشی ها کاملاً سکوت اختیار کرد، تا اینکه به تشخیص خویش به سه رفیق، سارا قاضی، سعید صادقی و ناصر احمدی، نسبت «باندبازی» زده و درخواست تشکیل جلسه ای فوری برای رسیدگی به آن کرد. رفقا سارا قاضی و ناصر احمدی بدون شرکت در این جلسه از «گرایش» بیرون آمدند و رفیق

سعید بعد از شرکت در این جلسه، به این نتیجه رسید که او نیز می‌باید بیرون بیاید.

مسائلی که پیش آمد و به سرعت به اینجا کشید، در حقیقت کاملاً غیرمترقبه و بیسابقه بود. در نتیجه، هر کدام از ما برای مدتی نیاز به وقت تنفس داشتیم. اما پس از آن، هر کدام به نحوی به این نتیجه رسیدیم که باید تحلیلی اساسی از دلیل این اتفاقات داشته باشیم. در این مرحله رفیق یاشار آذری هم که مدتی پیش‌تر از «گرایش» بیرون رفته بود، به ما پیوست. ما طی بحث‌های بسیار و با اسناد به اتفاقات دیگری که پس از این وقایع روی داد و نیز بر پایه‌ی برخوردهای مازیار رازی با ما پس از بیرون آمدن ما از «گرایش»، به جمع‌بندی‌ها و درس‌های زیر رسیدیم که به صورت هر چه کوتاه‌تر، اما روشن و گویا رو به جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر ایران اعلام می‌داریم:

الف. مازیار رازی در محور «گرایش» قرار داشت و همیشه می‌کوشید تا مسائل را خارج از جلسات و به شکل خصوصی با اعضا مطرح و حل و فصل نماید و ما نیز به علت اعتمادی که به او داشتیم با وجود احساس غلط بودن این روش، باز هم در مقابل او کوتاه می‌آمدیم و می‌خواستیم که «گرایش» را حفظ کنیم. درس بزرگی که ما گرفتیم، این است که در یک تشکیلات، هر چند بزرگ یا کوچک، روابط هرگز نمی‌باید محفلی بوده و همیشه باید جلوی اعمال و روش‌های غلط را از همان ابتدا گرفت. اگر چنین نکنیم، این روش کم‌کم به نیرویی در مقابل خود ما تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، روش محفلی، قدرت را در دست یک (یا چند) فرد محصور کرده و عاقبت سانترالیزم دموکراتیک را به سانترالیزم بوروکراتیک تبدیل می‌کند. سانترالیزم

بوروکراتیک در ذات خود، خصلت پیشواگرایانه را ایجاد می کند. در این مورد، معتقدیم که ۵۰ درصد تقصیر از خود ما بوده است.

ب. بر پایه‌ی نظرات رهبری رفیق مازیار رازی، رفقا سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی که سابقه طولانی در «گرایش» داشتند، در سال‌های اخیر از نظر مازیار رازی نقش فعالی نداشته و در نتیجه، بودن آن‌ها در «گرایش» صرفاً خصلت ابزاری پیدا کرده بود. به این صورت که در عین حال که این افراد به فعالیت خود ادامه می‌دادند، از منظر او در امور تشکیلاتی نقشی نداشته و حکم سیاهی لشکر را پیدا کرده بودند. درس بزرگی که در این مورد ما گرفتیم این بود که درون هر تشکیلات کارگری، نطفه‌های بوروکراسی همیشه وجود دارد و هر لحظه آماده رشد و گسترش است.

ج. مازیار رازی، علیرضا بیانی را دقیقاً بر طبق دیدگاه و نیاز تشکیلاتی خود ساخت. علیرضا بیانی در «گرایش» آموخت که مانند طوطی نقطه نظرات مازیار رازی را تکرار کند. رفیق رازی توانست او را از نظر سیاسی/نظری طوری بسازد تا در برابر هر یک جمله خود رفیق رازی، «او بتواند مثلاً یک ساعت صحبت کند». کاری که هرگز به فکر هیچیک از ما نمی رسید، زیرا به آن اعتقاد نداشتیم و معتقد بودیم که حرف های ما اگر چه در خط «گرایش» می بود، اما می بایستی نکات نوینی باشد که از فکر خود ما تراوش می کند. اشتباه ما در این زمینه این بود که هرگز انتقاد خود را به زبان نیاوردیم و باز هم به خاطر رسیدن به اهداف «گرایش» همیشه از اینگونه مسائل صرفنظر کردیم، در حالی که می بایستی به علت این ضعف ها از عضو رهبری شدن علیرضا بیانی به شدت مخالف می کردیم. این روند در نهایت، امر را بر آن‌ها مشتبّه کرد که علیرضا بیانی حقیقتاً مشغول به جلو بردن اهداف انقلابی

«گرایش» در میان جنبش کارگری است. ما بنا به پیشنهاد رازی به علیرضا بیانی رای دادیم. در نتیجه، همه جا به عنوان نماینده گرایش و در کنار مازیار رازی ظاهر شده و می شود. رأی دادن بیانی بر پایه‌ی اعتماد ما به مازیار رازی نیز از جمله اشتباهات خود ما بود.

د. در این راستا، رفیق رازی هرگز به رفتار و گفتار علیرضا بیانی که به دور از اعمال و کردار یک مارکسیست انقلابی بود، نه تنها انتقادی نکرد که به حدی بی توجهی کرد که علیرضا بیانی تصور کرد که حق دارد در هر جایی و با هر کس که با او اختلاف نظر داشت، بر اساس میل و سلیقه شخصی خود و بدون رعایت موازین سازمانی رفتار کرده و برای مغلوب کردن مخالفان خود، از هیچگونه رفتار لمپنی خودداری نکند. سابقه او در فیسبوک بر هیچکس پنهان نیست. اما پرده، زمانی دریده شد که در برابر اعتراضات رفقا ناصر احمدی و سارا قاضی در رابطه با وقت کافی برای بحث در جلسه، علیرضا بیانی از هیچگونه فحاشی خودداری نکرد و رفیق رازی هم در برابر او موضعی نگرفت. اشتباه ما در این مورد، این بود که همیشه به طور خصوصی در این رابطه با مازیار رازی صحبت می کردیم. در حالی که همگی ما می بایستی مستقیماً و مرتب در جلسات از او انتقاد می کردیم تا شاید این زمینه در او از بین می رفت.

ه. رفیق رازی اما در این مرحله به راحتی به ما نسبت باتدبازی زد و گفت که ما یک باند علیه «گرایش» درست کرده ایم که تماماً دروغ بود و در حقیقت مقصود رفیق رازی پیدا کردن راهی برای سرپوش گذاشتن بر روی صدای اعتراض ما بود. آن هم به این علت که مبدا اعتراضات ما باعث دلخوری آن رفقای گردد که از دید رفیق رازی (و به قول خودش)، در این مقطع به «درد

بخور» بودند. ما خوشحالم که لااقل در آخر به این حقایق پی برده و خود را بیرون کشیدیم. درسی که ما از این مورد گرفتیم این بود که هرگز در هیچ موردی کوتاه نیائیم و به خاطر اینکه رفیقی از عهده‌ی یک کار مشخصی به خوبی بر آمده، از اشتباهاتش صرف‌نظر نکنیم و یا با رفیقی محتاطانه و محافظه کارانه حرکت نکنیم که مبدا ناراحت شود! هر یک از این کوتاهی‌ها جز به رشد و گسترش بوروکراسی، به چیز دیگری کمک نخواهد کرد. به جا است بیان شود که رفیق ناصر احمدی البته از همان ابتدا این اشتباهات را نداشت و همواره در جلسات انتقادات خود را می‌گفت، اما ما از آن می‌گذشتیم. حمایت نکردن از او نیز اشتباه بود.

لنین می‌گوید: «ما هرگز نباید اشتباهات خود را سرپوش نهیم، به این دلیل که دشمن می‌تواند از آن‌ها سوء استفاده کند! کسی که چنین کند نمی‌تواند انقلابی باشد.»

* * *

کارل مارکس: «پس اگر کار ما این نیست که آینده‌ای بسازیم که برای همیشه به همه‌ی مشکلات انسان پایان دهد، آنچه اکنون باید انجام دهیم کاملاً مشخص است: منظور نقد بیرحمانه‌ی هر چیز موجود است؛ بیرحمانه به این معنی که این نقد نه از پیامدهای خود هراسی دارد و نه از درگیر شدن با قدرت‌های حاکم.» (نامه به آرنولد روگه سپتامبر ۱۸۴۳)

برای بررسی دقیق همه‌ی این مسائل و ذره بین گذاشتن روی دلایل عینی آن، ما چهار نفر به این نتیجه رسیدیم که جنبش چپ انقلابی درون طبقه‌ی کارگر هم کلاً نیاز به کمیسیونی دارد که همواره بسیار فعال در کنار مبارزات کارگری حضور داشته و مرجعی برای شرکت و حضور عناصر فعالی باشد که

به وسیله‌ی رهبری سازمان‌های انقلابی‌ی کارگری مورد اجحاف قرار گرفته و نیاز به انعکاس صدای خود می‌بینند. ما این کمیسیون را «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» نام نهادیم. در «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» ما ضمن اعتقاد به لزوم مبارزه با بوروکراسی به روش‌های فوق، بر پایه‌ی پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی به ضرورت ساختن این کمیسیون رسیده ایم. ما معتقدیم که در مسیر مبارزه‌ی طبقاتی، کارگران نیاز دارند که در درون هر سازمان انقلابی خود، حضور عینی و فعال داشته باشند، زیرا مبارزه با بوروکراسی درون جنبش کارگری تنها با رعایت و اجرای دموکراسی‌ی کارگری میسر است. حضور فعال و آگاه کارگران در امور تشکیلات و سازمان‌های خود، آنان را با واقعیات تلخ موجود درون این سازمان‌ها آشنا ساخته و در نتیجه در هر مقطعی می‌توانند با اعمال دموکراسی‌ی کارگری تمام قدرت را در دست تعداد معدودی محدود نکرده و با توسل به نقد انتقادی-انقلابی، عمق و گستردگی بوروکراسی درون سازمان‌های انقلابی و فعال خود را به بهترین نحو ممکن مهار کنند. باید همواره به خاطر سپرد که انفعال از حضور فعال در صحنه فعالیت‌های سیاسی یک سازمان، آن سازمان را هر چند انقلابی هم باشد، از سائترالیزم دموکراتیک تشکیلات کارگری به سوی سائترالیزم بوروکراتیک آن سوق می‌دهد و رهبران و کادرهای بالای آن را به نخبگانی تبدیل می‌کند که خود را باهوش‌تر و با استعدادتر از سایر کارگران می‌بینند و تصور می‌کنند که با کارگرانی از نظر سیاسی «نادان» و «غیرفعال» سروکار دارند. نقد بوروکراسی دقیقاً از پایین و علیه نخبه‌گرایی است. مداخله‌ی نظری و عملی همه پیشروان کارگری که به سرنوشت مبارزات انقلابی‌ی کارگری اهمیت

می دهند است که می تواند بوروکراسی را تحت کنترل در آورده و به حداقل ممکن برساند.

* * *

ما ضمن اینکه از اهداف «احیای مارکسیستی»^۱ و «تدارک حزب پیشتاز» پشتیبانی می کنیم، در اینجا لزوم افزودن مولفه ی پنجم را به چهار مولفه ضروری تشخیص می دهیم و آن تشکیل همین کمیسیون است. کار این کمیسیون یکی، مطرح کردن و به بحث گذاشتن فرهنگ بورژوائی حاکم و بوروکراسی خرده بورژوائی و استالینیستی است که در روابط تشکلات کارگری انقلابی به هر شکلی بیرون زده و برای فعالیت در آن ها ایجاد مانع می کند. دیگر، رسیدگی به اجحافات است که از جانب رهبری بر هر یک از اعضا اعمال می گردد. این موارد در این کمیسیون مطرح و بحث شده و در صورت داشتن صحت، علیه آن مبارزه می شود. به این ترتیب، حریم دموکراسی کارگری درون یک تشکیلات یا حزب انقلابی به طور مداوم از پایین کنترل شده و از اجحافات رهبری مصون نگاه داشته می شود.

این کمیسیون فاقد رهبری است و سخنگوی آن هم به شکل دَوّاری انتخاب می شود. زمانی که افراد این کمیسیون به رهبری تشکیلاتی بپیوندند، باید از عضویت این کمیسیون خارج شوند. تمام افرادی که احساس می کنند که درون جریان کمونیستی که به آن تعلق دارند، اجحافاتی نسبت به آن ها انجام شده است ولی امکان دفاع از خود را ندارند، درب این کمیسیون به رویشان همیشه باز و پس از بررسی، در صورت داشتن حق، این کمیسیون بلندگوی

^۱ - <http://militaant.com/?p=۲۵۶۴>

صدای آن‌ها در جنبش کارگری خواهد بود. لذا رهبری‌ی هیچ تشکیلاتی نیز نمی‌تواند در این کمیسیون عضو شود.

مسائل در این کمیسیون، تحقیق، بررسی و رسیدگی شده و تصمیمات به اجرا گذاشته می‌شود. به این شکل، کمیسیون می‌تواند تعادلی بین پایه‌ها و رهبری برقرار کند. وجود این کمیسیون به ویژه زمانی مؤثر است که «سائترالیزم دموکراتیک» به طور اصولی از جانب رهبری رعایت نگردد. این بند، به عنوان مولفه‌ی پنجم، متضمن حفظ و اجرای اهداف چهار مولفه به ویژه بخش دموکراسی‌ی کارگری آن می‌باشد.

در سنت کمونیستی کمیسیون را برای انجام یک کار به خصوص، از «افراد بیطرف» ایجاد می‌کنند و پس از به پایان رسیدن آن فعالیت مشخص، کار کمیسیون هم به پایان می‌رسد. اما نقش این کمیسیون با نقش کمیسیون‌های متداول متفاوت است. این کمیسیون دو هدف مشخص را در جنبش انقلابی کمونیستی تا برقراری کمونیزم دنبال می‌کند: یکی بررسی و کنترل اجحافتی است که ممکن است حتی از جانب رهبری‌ی انقلابی جنبش کارگری، به علت وجود بوروکراسی شدید، به اعضای خود اعمال می‌دارد. از اینرو، این کمیسیون می‌تواند تا زمانی که بوروکراسی، درون تشکیلات انقلابی‌ی کارگری وجود دارد، به کار خود ادامه دهد. در کمیسیون‌های متداول از «افراد بیطرف» استفاده می‌شود. اما به نظر ما درون یک گروه، سازمان یا حزب، "عضو بیطرف" وجود ندارد؛ در صورت اختلاف، این اعضا یا جانب رهبری را می‌گیرند و یا نه. یعنی یا در رهبری در اکثریت هستند و یا در اقلیت قرار دارند. لذا «بیطرف» معنی ندارد. کمیسیون مورد نظر ما «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» می‌تواند در تمام تشکیلات

کارگری انقلابی از جانب اعضای شکل گیرد که از طرف رهبری مورد اجحاف قرار گرفته اند و در نتیجه رهبری در این کمیسیون نمی تواند شرکت داشته باشد. رهبری هر تشکیلات انقلابی کارگری که خواهان مبارزه با بوروکراسی باشد نیز می باید از تشکیل چنین کمیسهیونی در سازمان خود حمایت کند. نقش دیگر این کمیسیون، مبارزه مداوم با فرهنگ و ارزش های بورژوایی حاکم بر جنبش انقلابی کمونیستی است. به قول تروتسکی: «یک مارکسیست انقلابی نمی تواند به مأموریت تاریخی خود نزدیک شود، مگر آنکه اخلاقاً از افکار عمومی بورژوایی و عمال آن در میان پرولتاریا بریده باشد.» (اخلاق آن ها و اخلاق ما)

یک تشکیلات کمونیستی واقعی، تنها ارگانی است که از آن می توان انتظار داشت که به بوروکراسی آلوده نباشد و یا در ممانعت از رشد آن عزم راسخ داشته باشد.

در آخر لازم به تذکر است که ما هرگونه سوء استفاده از این انشعاب را علیه خود و یا «گرایش» توسط افراد یا جریانات دیگر محکوم کرده و اعلام می داریم که از خط سیاسی عمومی «گرایش» تا زمانی که به انحطاط کشیده نشده، دفاع می کنیم. هدف ما در آینده بردن آگاهی در زمینهی مضمرات بوروکراسی در میان طبقه کارگر است تا خطی را که در آینده می رود تا انقلاب کارگری - سوسیالیستی بکند از همه لحاظ و در حد توان شفاف نگهداشته و آگاهانه از بوروکراسی بورژوایی درون حزب پیشتاز انقلابی کارگری مصون نگاه داریم.

سارا قاضی، یاشار آذری، سعید صادقی و ناصر احمدی

۱۴ نوامبر ۲۰۱۴ برابر ۲۳ آبان ۱۳۹۳

Anti.bureaucracy2@gmail.com

اطلاعیه شماره ۱

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

جواب نامه ی میلیتانت

در متنی تحت عنوان «کناره گیری چند نفر از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» در سایت و نشر میلیتانت آمده است: «به تازگی با انتشار اطلاعیه ای از سوی سه عضو سابق «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران»، متوجه شدیم که کناره گیری فردی و جداگانه این عده در گذشته و هر کدام به دلایل جداگانه ای از گرایش، اکنون جنبه تشکیلاتی و سیاسی به خود گرفته، و تحت عنوان «انشعاب» منعکس شده است.»

این نکته را از چند جهت باید اصلاح کرد:

۱- رفیق یاشار آذری که بیش از نه ماه قبل از «گرایش» بیرون آمده بود، همواره در کنار «گرایش» و در «احیای مارکسیستی» به حمایت این گروه ادامه داد، به طوری که چهار ماه پیش پس از پایان سمینار «احیای مارکسیستی» امسال در آلمان، مبلغ ۷۵۰۰ یورو کمک مالی خود را که پیش از بیرون آمدن از «گرایش» تقبل کرده بود، تحویل مازیار رازی داد. این دلیل آن است که او در عین حال که با برخی از افراد درون این گروه نمی توانست

کار بکند، اما همواره از خط سیاسی آن حمایت می‌کرد (همانطور که در جلسات احیا هم شرکت می‌کرد).

۲- اجرای این تعهد خود نشانگر صداقت عمل و گفتار او است تا زمانی که عملاً از «گرایش» بیرون آمد.

۳- پس از سمینار امسال «احیای مارکسیستی»، سه تن از اعضای این کمیسیون (سارا قاضی، سعید صادقی و ناصر احمدی) با هم از «گرایش» بیرون آمدند، زیرا که دلایل و اختلافات مشترک و همزمان با گروه داشتند. پس از یک نشست با مازیار رازی، این سه نفر که از «احیا» هم بیرون آمده بودند، رسماً تمایل به بازگشت به احیا را نشان دادند. اما به هنگام حضور در اولین جلسه‌ی «احیا» پس از بیرون آمدن از «گرایش» متوجه شدند که «شورای دبیری گرایش» مانع ورود رفیق ناصر احمدی به جلسه‌ی «احیا» شده است.

۴- در جلسه‌ی «احیا» پی که قرار بود دلایل منع ورود رفیق ناصر احمدی بررسی شود، نه تنها از ورود او در دفاع از خویش خودداری کرده و عملاً حق دموکراتیک او را سلب نمودند، بلکه در آن جلسه، اعضا و رهبری «گرایش» (علیرضا بیانی، مازیار رازی و...) در تخریب شخصیت فردی او از هیچ رفتار غیرکمونستی و ناشایست و کذبی خودداری نکردند، از جمله بیان کردن کلیه‌ی مسایل شخصی و خانوادگی او و نیز نسبت ناروای «روانی بودن» به او.

۵- در نتیجه این وضعیت، لازم شد که بحث‌های تنوریکی در رابطه با همه‌ی اتفاقات اخیر صورت گیرد. لذا ماندن در «احیا» ضروری شد. اما از آنجایی که تقریباً تمام اعضای «احیا» از تماس‌های «گرایش» بودند، نتیجه این جلسات

به جایی کشید که در جلسه ای که سخنرانش رفیق یاشار آذری و موضوع بحث جلسه هم مسأله‌ی «بوروکراسی» بود، رئیس جلسه در پایان صرفاً اجازه صحبت کامل به اعضای «گرایش» داد، اما وقتی رفقای «کمیسیون» دست بالا می‌کردند، با بی توجهی عبور می‌کرد و حتی نه تنها به سخنران ۵ دقیقه هم وقت برای پاسخ به سئوالات خودشان نداد، بلکه اطاق را بسته و همه را از اطاق «احیا» بیرون انداخت.

۶- پس از آن، «گرایش» پنهانی جلسات «احیای» دیگری درست کرد و ما را در اطاق سابق باقی گذاشت تا در آخرین جلسه، تنها سه تن از اعضای این کمیسیون، با مازیار رازی و یکی دیگر از اعضای «گرایش» باقی ماندند و بحث تنها بین این پنج نفر شکل گرفت و در حقیقت تنها جلسه ای بود که اعضای کمیسیون موفق شدند بحث ها و اعتراضات خود را به گوش تنها دو نفر از گرایش برسانند. به طوری که بلخره مازیار رازی چندین بار مجبور شد اقرار کند: «...که همه این ها تقصیر من بود» و به این ترتیب، این اتاق «احیا» کارش به پایان رسید و در نتیجه، این سه تن (یاشار آذری، سارا قاضی و سعید صادقی) را هم از «احیا» بیرون انداختند و در اینجا بود که ما تصمیم به انشعاب از گرایش را گرفتیم، زیرا تا این مقطع، فکر می‌کردیم که رهبری «گرایش» اصلاح پذیر باشد و ما نیازی به بازکردن مسائل رو به پیشرو کارگری نداشته باشیم. در این جلسه، مازیار رازی با وجود اقرار به اشتباهات خود با همان طرز برخورد محفلی سابق پیشنهادات گذشته اش را تکرار کرد.

۷- پس از آن جلسه لازم شد که برای ادامه‌ی فعالیت مشترک اعضای این کمیسیون، نخست اعلام انشعاب رسمی از «گرایش» را به عمل آورده و سپس

اعلام موجودیت این کمیسیون ارانه داده شود. در این مقطع مازیار رازی که نگران درز کردن نکات مربوط به رفتارهای بوروکراتیکشان با اعضای این کمیسیون بود مرتب به ما تذکر می داد که «مواظب مسائل امنیتی باشید». کمیسیون هم از آنجائی که قصد صدمه امنیتی زدن به «گرایش» را نداشت پیش از بیرون دادن دو اطلاعیه قبلی که در «آزادی بیان» درج شد آن ها را نخست به دست مازیار رازی رساند. قابل ملاحظه است که کمیسیون تمام ملاحظات مازیار رازی را مدنظر گرفته و در متن به عمل گذاشت.

ضمن اینکه ادعای «گرایش» که در بالا نقل قول شده فاقد حقیقت است، باید گوشزد کنیم که تمام مطالب ما در بالا به صورت صوتی ضبط شده و مستند است.

به منظور رعایت اصول دموکراتیک، «گرایش» موظف است که این جواب را در سایت و نشریه خود بگذارد تا رفقای که در صفحات فیسبوک، اغلب جذب نوشته های افراد این گروه می شوند، امکان شنیدن صدای ما را هم داشته باشند.

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

۲۹ نوامبر ۲۰۱۴

۸ آذر ۱۳۹۳

اطلاعیه شماره ۲

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

قتل شاهرخ زمانی

هشدار به تمام کارگران پیشرو فعال و انقلابی

قتل شاهرخ زمانی، توسط رژیم سرمایه داری شبه فاشیستی جمهوری اسلامی در روز یکشنبه گذشته ۲۲ شهریورماه، بار دیگر ماهیت این دولت سرمایه داری را در رابطه با امپریالیزم جهانی و مبارزات طبقاتی در داخل ایران آشکار نمود و بار دیگر هشدار به تمام نیروهای مترقی و فعال درون جنبش کارگری است که توجه به نکات زیر را امری ضروری و بلااستثناء می‌گرداند:

۱- از سال ۱۹۸۹ و به دنبال سقوط کرملین، سیاست های سرکوبگرانه امپریالیستی در سطح جهان و به ویژه در خاورمیانه وارد مرحله نوینی گردید. در راستای این سیاست ها که از طرف بانک جهانی دیکته می شود، برای سرکوب کامل و جبران ناپذیر نیروهای انقلابی و سوسیالیستی کشورهای خاورمیانه، نابودی کشورهای منطقه به دست عناصر داخلی در دستور کار است. به خاک و خون کشیده شدن کشورهای عربی منطقه در پی «بهار

عربی» به منظور نابودی کامل این نیروها بوده است. امپریالیزم با استفاده از مدرن ترین تکنولوژی، سیاست های حساب شده خود را به نحوی دارد پیاده می کند که عموماً برخلاف دخالت مستقیم اش در افغانستان و عراق، دخالتی غیرمستقیم بوده و عناصر رذل داخلی خود را در رهبری نیروهای تروریست و سرکوبگری مانند داعش، طالبان، القاعده، به جای خود، به خدمت گماشته است که با نیروهای اطلاعات و امنیت امپریالیستی (سیا آمریکا) و داخلی، همکاری پایپای داشته باشند. برای مبارزه با امپریالیزم امروز باید با این سیاست ها و ابزار تکنولوژیکی جدید آشنایی داشته و خود را در برابر آن ها حتی الامکان مصون از آسیب نمود.

۲- تمام فعالان جنبش کارگری ایران که خواهان برچیدن این رژیم و کل نظام سرمایه داری از راه انقلاب کارگری -سوسیالیستی می باشند، الزاماً می باید در حفظ تمام و کمال ضوابط و اصول مخفی کاری در کار تشکیلاتی دقت نمایند. کوچک ترین شبهه ای در این مورد باعث لو رفتن و نهایتاً از دست دادن جان خود و دیگران خواهد شد.

۳- درون هرگونه سازماندهی و کار تشکیلاتی کارگری و یا سوسیالیستی (مانند کار درون کارخانجات، کمیته های اعتصاب و یا کار درون یک تشکیلات سیاسی مانند هسته های کارگری سوسیالیستی)، هشیارانه برخورد کردن، امری ضروری و اصولی است، زیرا باید بتوان فعالان حزب توده و اکثریتی ها را شناسایی کرده و ضمن ممانعت از حضور و دخالت آن ها در اینگونه تشکیلات، هر یک را با نام و نشان مشخص به کارگران درگیر و کل جنبش معرفی کرد. حزب توده و اکثریت ها از ابتدای انقلاب ۱۳۵۷ تا کنون همواره یکی از ابزار و نیروهای مخفی و ضربت رژیم جمهوری اسلامی بوده اند و لذا

درون تشکیلات کارگری و انقلابی نفوذ کرده و این سازمان ها را به راست کشیده و نهایتاً نیروهای مترقی و انقلابی و فعال درون این سازمان ها را لو می دهند. حتی اگر توده ای ها و یا اکثریتی ها با عملکردهای خود اثبات کنند که تبدیل به یک فرد کاملاً انقلابی شده اند، باز هم از لحاظ تشکیلاتی حتماً باید خارج از تشکیلات قرار گیرند و دادن هرگونه اطلاعات تشکیلاتی حتی به این افراد می باید خیانت محسوب گردد تا بتوان پیشروان کارگری را حتی الامکان از آسیب های جانی حفظ کرد.

۴- در پی توافق اخیر رژیم با آمریکا باید هشیارانه توجه داشت که در نتیجه ی اینگونه توافقات هیچگونه «گشایش» ای به نفع کارگران و زحمتکشان تحت ستم ایجاد نخواهند شد، بلکه شرایط باز هم بدتر خواهد شد. این به اصطلاح گشایشات تنها به منظور هرچه محکم تر کردن پایه های رژیم بوده و منافع آن در داخل ایران تنها به جیب عناصر رژیم و سرمایه داران بزرگ می رود. لذا در این مقطع، تنها نتیجه ای که عاید کارگران و زحمتکشان ایران می شود، دور جدیدی از سرکوب ها و بیکارسازی ها است که از این پس، از حمایت مستقیم کشورهای امپریالیستی و در رأس آن بانک جهانی برخوردار می باشد. از این پس، حتی اگر اعدام ها از شکل سنتی حلق آویز کردن هم لغو شود (مثل امروز ترکیه)، باز هم کشتار نیروهای مترقی با استفاده از روش های معمول در کشورهای امپریالیستی، متداول شده و نه تنها کمکی به حفظ جان مخالفان دولت سرمایه داری ایران -چه سوسیالیست های انقلابی باشند و چه حتی براندازی طلبان بورژوا- نمی کند، بلکه میزان قتل این نیروهای مترقی به طرق مختلف (مانند به قتل رساندن شاهرخ زمانی، افشین اساتلو و جمیل سویدی و...) بالاتر هم خواهد رفت، زیرا که دیگر اعدام به شکل کریه آن، که

باعث ضربه مستقیم به رژیم باشد، نیست؛ این ها قتل های سبک معمول در کشورهای غربی است که از دیر باز مخالفان خود را با ظاهری از مرگ «طبیعی» از بین می برده اند. این روش هر روز در حال گسترش در سایر کشورهای جهان است.

۵- ما ارتباط علنی «گرایش مارکسیست های انقلابی» را با شاهرخ زمانی که بارها از طریق مقالات و اعلامیه ها به اسم شاهرخ زمانی پخش شده، به شدت محکوم می کنیم و حتی در دوره ای که با «گرایش» همکاری می کردیم، مخالف فعالیت این «گرایش» در داخل زندان ها بودیم و به مازیار رازی خاطرنشان می کردیم که این سبک از کار شما با شاهرخ زمانی، جان او را به مخاطره می اندازد، اما از آنجائی که مازیار رازی از افرادی که با او همکاری می کنند استفاده ابزاری می کند در جواب ما می گفت که او را نمی توانند بکشند زیرا او یک فرد شناخته شده است... و با وجود عناصر اکثریتی و استالینیست درون گرایش مارکسیست های انقلابی که در ظاهر خود را تروتسکیست معرفی می کنند، جان کارگران فعال زندانی در ایران را به مخاطره می اندازند. برای نمونه، علیرضا بیانی در صحبت رادیویی با «رادیو سپهر» در سوند می گوید:

(<http://www.nashr.de/?/bayani/m.htm>)

با شاهرخ زمانی به طور مرتب و روزانه در ارتباط تلفنی بوده است. اگر ما این حرف علیرضا بیانی را باور کنیم، سئوالات زیر مطرح می گردد:

الف. به چه دلیل چنین رژیم جنایتکاری، به شاهرخ زمانی اجازه داد تا چنین ارتباطاتی را با خارج از زندان داشته باشد؟ قتل او طبعاً ناشی از «گشایشات» اخیر در روابط بین رژیم و آمریکا و باز شدن جوّ سیاسی در ایران به نفع

شاهرخ زمانی نبوده است، زیرا در آن صورت نمی بایستی شاهرخ زمانی را به قتل می رساندند. لذا باید نتیجه گرفت که این، یک برنامه‌ی حساب و کنترل شده از جانب رژیم بوده است. به این ترتیب، شاهرخ زمانی در منجینی بین رژیم و یک اکثریتی قرار گرفته بود که نهایتاً او را به نابودی کشاندند.

ب. فرض کنیم که حرف های علیرضا بیانی درست باشد، عملکرد شاهرخ زمانی از درون زندان نشانه مسلط نبودن او به مسائل نظری-سیاسی ماهیت انقلابی مبارزات طبقاتی است. به این معنی که شاهرخ زمانی در تبیین نوع فعالیت تشکیلاتی خود چه پیش از دستگیری و چه از درون زندان، برخوردی «قهرمانانه» با سنت خرده بورژوازی داشته است. در حالی که در سنت سوسیالیست های انقلابی، زنده ماندن و امکان و شرایط مبارزه را بهتر و گسترده تر کردن و نظام سرمایه داری را از پای درآوردن، از وظایف انقلابیون است. ما در مبارزات طبقاتی برای برچیدن نظام سرمایه داری و رسیدن به سوسیالیزم، عامدانه و آگاهانه به دنبال «شهید» شدن یا «قهرمان» شدن نیستیم. به این دلیل است که اصل رعایت ضوابط مخفی کاری متناسب با شرایط، از ملزومات یک مبارزه ی طبقاتی پیروزمند است.

ج. علیرضا بیانی می گوید این بدیهی بود که عاقبت او را می کشتند و هرگز از زندان آزاد نمی شد! اگر این امر برای گرایش مارکسیست های انقلابی و نیز شاهرخ زمانی آشکار بود، پس در پی چنین ارتباط «نزدیکی» با شاهرخ زمانی، این گرایش می بایستی او را از اشتباه بیرون می آورد و به جای فرهنگ مبارزات قهرمانانه خرده بورژوازی و از «جان گذشته»، فرهنگ انقلابی مبارزات کارگری را برای رسیدن به انقلاب سوسیالیستی جا انداخته و به او کمک می کرد که اولاً از ابتدا دستگیر نمی شد و دوماً در زندان به هر

طریقی شده راه خود را برای بیرون آمدن هر چه زودتر باز می‌کرد؛ «گرایش» بایستی برای او روشن می‌کرد که مبارزات طبقاتی در حال حاضر در ایران به وجود او درون جنبش بیش تر نیاز دارد و زنده ماندن او بهتر او را برای رسیدن به اهدافش یاری می‌کرد تا به قتل رسیدنش!

در اینجا، اگر فرض را بر این بگذاریم که علیرضا بیانی دروغ نمی‌گوید، در تماس های اولیه او با شاهرخ زمانی شاید مأمورین رژیم در زندان متوجه نبوده و نتوانستند همه زندانی ها را کنترل کنند، اما باید دید که وقتی همه چیز علنی شده است، چرا این رژیم اجازه می‌دهد که یک زندانی سیاسی هر روز با یک اکثریتی تماس داشته باشد؟ این طبعاً برای شناسایی سایرینی بود که هنوز شناسایی نشده اند. پس یک چنین ارتباط تنگانی با شاهرخ زمانی به وسیله ی علیرضا بیانی نمی‌توانسته در خدمت مبارزه ی طبقاتی باشد.

وقتی علیرضا بیانی عملاً به این روابط خود با شاهرخ زمانی اشاره می‌کند و می‌گوید در اینکه او را آزاد نمی‌کردند شکی نداشت، با این حال، گرایش مارکسیست های انقلابی برای تغییر این وضع هیچگونه اقدامی نکرد. در اینجا، از دید سنت مبارزات طبقاتی سوسیالیست های انقلابی، علیرضا بیانی به زبان دیگری اقرار می‌کند که این تشکیلات از شاهرخ زمانی استفاده ابزاری به نفع گروه کرده و در نهایت در قبال به قتل رسیدن او در برابر طبقه ی کارگر ایران مسنول است.

کمیسئون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

۲۴ شهریور ۱۳۹۴

تهدید امین کاظمی نماینده ی «گرایش» مازیار رازی

در مورد طرح شکایت قضایی
ارسال به: سارا قاضی و یاشار آذری

من امین کاظمی به عنوان مسئول پیگیری، بررسی و اقدام در مقابل اتهامات جدی اخیر شما علیه رفیق علیرضا بیانی و گرایش مارکسیست های انقلابی مبنی بر این که گویا «... علیرضا بیانی به زبان دیگری اقرار می کند که این تشکیلات از شاهرخ زمانی استفاده ابزاری به نفع گروه کرده و در نهایت در قبال به قتل رسیدن او در برابر طبقه کارگر ایران مسئول است»، این نامه را برای شما به عنوان آخرین هشدار می نویسم که امیدوارم بتوانیم با توافق یکدیگر این مساله را حل کنیم و فیصله دهیم.

در آخرین اطلاعیه شما اتهامات امنیتی سنگینی به گرایش و رفقای عضو گرایش وارد آمده است. ما اطلاعیه شما را به آن اندازه مرتبط و سیاسی ندیدیم که نیازمند پاسخ باشد، اما ناچار به پیگیری موضوع شدیم، نه از این جهت که شما را قانع و یا دیگران را به حقانیت خود متقاعد کنیم، و نه حتی به این دلیل که به شما درسی داده و خود مدرسی کرده باشیم، فقط به این دلیل که نمی توانیم تحمل کنیم به کارنامه انقلابی گرایش، لکه امنیتی چسبانده شود، و

برای حراست از اعتبار شناخته شده و اعاده حیثیت از گرایش، به ناچار، تأکید می‌کنیم، مجبور شدیم قضاوت به این اتهامات سنگین را به حوزه قضایی نظام بورژوایی واگذار کنیم تا خود ایشان که با این گونه زبان و اتهام زنی‌های نظام خود به خوبی آشنا هستند در این مورد قضاوت کنند. اکنون به مرحله‌ای رسیده ایم که وکیل مربوطه اعلام کرده است برای تنظیم دادخواست و اقامه دعوی، اسامی واقعی شما به عنوان خوانده، می‌بایست محرز شود، تا به این ترتیب برای هر کدام از امضا کنندگان اعلام موجودیت «کمیسئون مبارزه با بورکراسی»- که به تازگی اطلاعیه‌ای با همین امضا منتشر کرده و اتهامات امنیتی وارد کرده اند- احضاریه دادگاه صادر شود. بدیهی است هزینه تاکنونی و تا آخرین مرحله رسیدگی دادگاه به عهده کسی یا کسانی خواهد بود که پس از اثبات اتهام، در دادگاه مجرم شناخته شود (شوند). تنها دلیل که باعث شد این نامه را ارسال کنیم موضوع مشخص شدن هویت واقعی شما است که بنا بر ملاحظات سیاسی آن را به اطلاع شما رساندیم تا این خود سندی باشد در اثبات اطلاع رسانی به شما و واگذار کردن باقی روند شکایت به خود شما.

یکی از کارشناس حقوقی و مشاورین بین‌المللی ما برای ارائه اسناد به دادگاه، نقداً اطلاعاتی در مورد شما جمع‌آوری کرده است (رجوع شود به نامه انگلیسی ضمیمه که برای اطلاع شما ارسال می‌شود). این اسناد جمع‌آوری شده، در تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۱۵ به وکلا ارسال خواهد شد.

بنابراین تا تاریخ ذکر شده شما فرصت خواهید داشت که اطلاعیه اتهام زنی خود علیه گرایش ما را از سایت‌های که ارسال کرده پس بگیرید و طی اطلاعیه‌ای صراحتاً از گرایش ما برای اتهام زنی عذرخواهی کنید و از دامن زدن به اتهام زنی‌های مشابه و قرار دادن اسناد درونی گرایش ما به طور

علنی (به عنوان خط قرمزی که تنها می تواند مورد استفاده وزارت اطلاعات قرار بگیرد و جان رفقای ما در ایران را به مخاطره بیاندازد)، پرهیز کنید.

بنابراین اگر شما اطلاعیه ای با همین نام صادر و در همان منابعی که اطلاعیه پیشین را درج کرده بودید، منتشر کنید، ما نیز به لحاظ سیاسی موظف خواهیم شد روند دادخواست را متوقف کنیم و به این ترتیب جلوی فاش شدن اسامی حقیقی شما گرفته خواهد شد، و چنان چه به این موضوع بی اعتنا بوده و هیچ اقدامی در بازپسگیری اتهامات تا ۵ اکتبر ۲۰۱۵ انجام ندادید، بر اساس همین سندی که اکنون ملاحظه می کنید، ما ثابت خواهیم کرد که حتی تا لحظه آخر در تلاش برای حل مسأله خارج از حوزه دادرسی قضایی و کیفری بوده، اما موفقیت حاصل نکرده ایم، و متأسفانه چاره ای نخواهیم داشت که اقدامات قضایی علیه شما را عملی کنیم.

لازم به ذکر است که نام و نشانی و عکس شما همراه با تمامی تخلفاتی که در کشورهای خود مرتکب شده اید همراه به اتهامات امنیتی اخیر علیه گرایش ما همه در دادگاه و در سطح جراید خارجی و ایرانی انتشار خواهد یافت. به امید این که تا تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۱۵ با برخورد مسئولانه از سوی شما، این مسأله فیصله یابد، زیرا قصد ما مطلقاً لطمه زدن شخصی، سیاسی، امنیتی و مالی به شما نیست.

مسئول پیگیری اتهامات علیه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

امین کاظمی

بیست هفت سپتامبر ۲۰۱۵

اطلاعیه شماره ۳

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

خطاب به

جنبش کارگری- سوسیالیستی/کمونیستی ایران

رفقای گرامی، ما -یاشار آذری و سارا قاضی- به علت اختلافات سیاسی تشکیلات حدود یک سال پیش از گرایش مارکسیست های انقلابی به اتفاق دو نفر دیگر از رفقا انشعاب کردیم. اطلاعیه این انشعاب قبلاً منتشر شده است و ما بخشی از دلایل این انشعاب را در کتابی گردآورده ایم که به زودی در دسترس همگان قرار خواهد گرفت. پس از قتل فجیع کارگر پیشرو و انقلابی، شاهرخ زمانی، به دلیل اهمیت نقش و دخالت او در جنبش انقلابی کارگری ایران ما خود را موظف دیدیم که علیرغم آماده نبودن کتاب ذکر شده، به نکاتی که اهمیت آن ها را در تجربه کسب کرده بودیم برای توجه پیشروان کارگری در ایران که هنوز چهره های شناخته شده ای نبودند، اشاره کنیم. تا در برابر جنبش انقلابی ایران خود را مسئول ندانیم. به این دلیل اطلاعیه ای تحت عنوان هشدار به پیشروی کارگری ایران بیرون دادیم.

کسانی که در جریان برخورد علیرضاییانی با ما در رابطه با این اطلاعیه هستند، می دانند که او ما را به شکایتش به دادگاه قضایی در فیسبوک تهدید کرد. اخیراً اما ما از طرف امین کاظمی ایمیلی دریافت داشته ایم در دو بخش: یکی به فارسی تحت عنوان «در مورد طرح شکایت قضایی» و بخش دیگر به انگلیسی که حاوی مشخصات واقعی ما به همراه نشانی محل سکونت، سن، شماره تلفن و... می باشد. در بخش فارسی این ایمیل، امین کاظمی که سمت خود را «مسئول پیگیری اتهامات علیه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» معرفی کرده، در ابتدا پیشنهاد معامله ای را در پشت پرده به ما داده و در نهایت به گونه ای که خواهید دید تهدید می کند:

امین کاظمی برای باز کردن در معامله می گوید: «این نامه را برای شما به عنوان آخرین هشدار می نویسم که امیدوارم بتوانیم با توافق یکدیگر این مساله را حل کنیم و فیصله دهیم.»

در قسمت بعدی این نامه امین کاظمی ادامه می دهد: «مجبور شدیم قضاوت به این اتهامات سنگین را به حوزه قضایی نظام بورژوایی واگذار کنیم.» ملاحظه کنید که تنها در همین دو بخش او چگونه از برخوردی به سبک یک بورژوا کاسب گر وارد معامله با ما شده و بعد بلافاصله می خواهد ما را تحویل مقامات قضایی بورژوایی دهد.

کمی پایین نیز امین کاظمی بلافاصله تهدید به لو رفتن مشخصات واقعی ما کرده و می گوید: «اکنون به مرحله ای رسیده ایم که وکیل مربوطه اعلام کرده است برای تنظیم دادخواست و اقامه دعوی، اسامی واقعی شما به عنوان خوانده، می بایست محرز شود، تا به این ترتیب برای هر کدام از امضا کنندگان اعلام

موجودیت «کمسیون مبارزه با بورکراسی»- که به تازگی اطلاعیه ای با همین امضا منتشر کرده و اتهامات امنیتی وارد کرده اند- احضاریه دادگاه صادر شود.»

امین کاظمی در حقیقت خواهان سکوت کامل ما در مقابل اعتراضات و انتقاداتمان به رهبری این گرایش است و می گوید: «بنابراین تا تاریخ ذکر شده شما فرصت خواهید داشت که اطلاعیه اتهام زنی خود علیه گرایش ما را از سایت های که ارسال کرده پس بگیرید و طی اطلاعیه ای صراحتا از گرایش ما برای اتهام زنی عذر خواهی کنید و از دامن زدن به اتهام زنی های مشابه و قرار دادن اسناد درونی گرایش ما به طور علنی پرهیز کنید.»

در نهایت هم، برای تهدید و ارباب ما حتی از قول همکاری با پلیس بورژوازی و افشای «تخلفات» دیگر ما خودداری نمی کند: «لازم به ذکر است که نام و نشانی و عکس شما همراه با تمامی تخلفاتی که در کشور های خود مرتکب شده اید همراه به اتهامات امنیتی اخیر علیه گرایش ما همه در دادگاه و در سطح جراید خارجی و ایرانی انتشار خواهد یافت.»

ما از جنبش کارگری-سوسیالیستی تقاضا داریم که اینگونه تهدیدات و اربابات علیه فعالین جنبش را محکوم کنند و اجازه ندهند با این شیوه های پلیسی و در عین حال کاسبکارانه از انتشار اعتراضات به حق ما جلوگیری شود.

یاشار آذری و سارا قاضی

دوم اکتبر ۲۰۱۵

اصول و اهداف

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

به کلامی ساده و کوتاه می‌توان گفت که این کمیسیون مجموعه‌ای است که همیشه و در تمام شرایط در طرف چپ تمام احزاب، سازمان‌ها و تشکیلات انقلابی کارگران قرار گرفته و نهادی است از پایین برای انعکاس صدای کارگران انقلابی درون هر گونه تشکیلات کارگری که خود را سوسیالیست، کمونیست یا مارکسیست می‌نامند، اما اعضای آن از طرف رهبری حق و اجازه‌ی مخالفت با رهبری را نیافته و نمی‌توانند نظر خود را بیان نمایند. در چنین شرایطی این کمیسیون می‌تواند از اعضای که حقشان از طرف رهبری پامال گشته، شکل گرفته و از درون چنین جمعی در برابر اجحافات رهبری ایستادگی کنند.

چنین کمیسیونی طبیعی است که می‌تواند از درون هر تشکیلاتی و بوسیله‌ی اعضای آن شکل گیرد، تا جایی که هیچیک از اعضای رهبری در آن حضور نداشته باشد. مستقل بودن کارگران انقلابی از پایین، درون چنین کمیسیونی یک اصل بسیار مهم است. از اینرو کارگران فعال درون این چنین کمیسیونی اگر بخواهند در رهبری فعال شوند، باید از عضویت در این کمیسیون استعفاء بدهند.

آنچه «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» قصد پایه گذاشتن آن را دارد، عمدتاً به روز درآوردن و عمده کردن هر گونه نماد و

ماهیت بوروکراتیک درون جنبش انقلابی کارگران ایران است. این کمیسیون ریشه‌ی اغلب مسائل و مشکلات موجود در نهادهای کارگری را وجود بوروکراسی حاکم بر آن‌ها دانسته و در نتیجه محور کار خود را بر روی آشکار نمودن هر نوع بوروکراسی حاکم بر فعالیت‌های انقلابی کارگران قرار داده و سپس خواهد کوشید تا در مبارزه با آن همواره با کارگران انقلابی همراه گردد. البته به قول مندل، تا زمانی که فرهنگ سرمایه داری از تک تک جوامع امروز رخت برنکنده باشد، برچیدن بوروکراسی کاری غیرممکن است. به عبارت دیگر، حتی زمانی که انقلابات سوسیالیستی در سطح جهانی صورت گرفته و در نتیجه نظام تولید و توزیع سرمایه داری برچیده شده باشد هم ما هنوز اسیر فرهنگ بورژوازی خواهیم بود تا مرحله‌ی بعدی که انقلاب، یعنی انقلاب اجتماعی و فرهنگی در جوامع سوسیالیستی به وقوع بپیوندد. در حقیقت بعد از این مرحله از انقلاب کارگری -سوسیالیستی است که ما ورود به و امکان ساختن جامعه‌ی کمونیستی را می‌توانیم تضمین کنیم. به عبارت دیگر، تا زمانی که فرهنگ بورژوازی هنوز بر ما غالب است، ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که امکان رسیدن به جامعه‌ی کمونیستی وجود دارد. البته از کارگران مبارز و انقلابی تا زمانی که در جوامع بورژوازی به سر برده و مشغول مبارزه‌ی طبقاتی با بورژوازی هستند، نمی‌توان انتظار داشت که بوروکراسی حاکم را در جامعه ریشه کن کنند، اما همزمان باید از سازمان‌های کمونیستی انتظار داشت تا در هر مرحله از فعالیت خود، از مبارزه در راه ریشه کن کردن بوروکراسی درونی خود غافل نمانند. ما باید یاد بگیریم که نسبت به خود و برنامه‌ی انقلابی سازمان خود صادق باقی بمانیم. این کار ساده‌ای نیست: وظایف، عظیم است و دشمنان، بی‌شمار! و تنها از این کانال

می‌توان اقدام به ساختن حزب پیشتاز کارگری سالم بدون بوروکراسی نمود. یعنی ما می‌دانیم که نیروی محرکه‌ی پیشرفت، حقیقت است نه دروغ و بر این مبنا اجازه نمی‌دهیم که هیچکس در حزب پیشتاز کارگری انقلابی از ابزار پست استفاده نماید (از قبیل تهمت، دروغ، افترا، تحقیر کردن دیگران، کوچک کردن کار دیگران و بزرگ کردن کار خود و....) زیرا ما از اهداف والایی برخورداریم. کسانی می‌توانند از ابزار پست استفاده نمایند که اهداف پستی را دنبال می‌کنند. علاوه بر این، ما اجازه نمی‌دهیم در هیچ تشکیلاتی از افراد استفاده ابزاری شود. حزب و کمیته و یا شورا و... ابزار هستند نه افراد آن و همه می‌دانند که بوروکراسی ذاتاً نیازمند است که واقعیت را مخدوش کند و مسأله را طبق نیاز و خواسته خود نشان دهد. این کمیسیون برای جلوگیری از چنین امری ساخته شده است.

گفته می‌شود که مبارزه با بوروکراسی در مقطع فعلی امری ضروری نیست، زیرا ما باید اول انقلاب کارگری - سوسیالیستی بکنیم تا شرایط برای مبارزه با بوروکراسی هم آماده گردد: اول باید فزونی تولید داشته باشیم تا امکان برطرف کردن نیازهای اساسی و عمده‌ی همه‌ی کارگران و زحمتکشان وجود داشته باشد؛ دوم با توجه به فراوانی نعمت، کارگر ساعات کم‌تری را صرف فروختن نیروی کار خود کرده و وقت آزاد خود را می‌تواند صرف کارهای دیگر، از جمله مبارزه با بوروکراسی نمایند. به این ترتیب، مبارزه با یکی از بزرگ‌ترین عوامل منفعل کردن ما از دستیابی به آگاهی‌های طبقاتی و روحیه‌ی مبارزاتی را ما به آینده‌ای نامعلوم و نامحسوس انتقال می‌دهیم؛ غافل از اینکه بوروکراسی هر لحظه، در تمام ابعاد مبارزات ما فعال است، زیرا که کل فرهنگ و قدرت تفکر ما را به خود آلوده نموده است.

اگر ذهن و قدرت درک و تفکر را به صورت جسمی به نمایش بگذاریم؛ برای مثال، ذهن و قدرت تفکر را به شکل خود مغز در نظر بگیریم، همانطوری که سلسله اعصاب، تمام تاروپود مغز را گرفته و کار مغز با سایر اعضای بدن را کنترل می کند، فرهنگ ما هم مانند سلسله اعصاب تمام ذهن و قدرت تفکر و ادراک ما را دربر گرفته است. حال همانطوری که اگر عصبی در مغز صدمه دیده و یا بیمار شده باشد، در رابطه بین مغز و سایر اعضای بدن که با آن عصب ارتباط دارد، اختلال ایجاد می کند؛ مثلاً وقتی کسی ضربه مغزی می بیند، ممکن است اعصابی که کار حرکت پاهای او را به عهده دارند، صدمه ببینند و در آن صورت شخص نمی تواند راه برود؛ به همین ترتیب هم وقتی فرهنگ جامعه صدمه می بیند، ذهن و قدرت درک و تفکر نمی تواند ارتباط خود را با جامعه و محیط خود، به درستی برقرار کند. بوروکراسی مانند چنین ضربه (بیماری) ای است که ذهن و قدرت تفکر و ادراک ما می خورد. حال ما از این ذهن و قدرت درک و تفکر خود انتظار داریم که تمام مبارزات طبقاتی را به درستی و با موفقیت به جلو ببرد، بدون اینکه ما کوچک ترین کوششی برای بهبود حالش بنماییم؛ گویی ما از کسی که ضربه ی مغزی دیده و نمی تواند راه برود، انتظار داشته باشیم که پیش از هر چیز، از جا بلند شده و به طور عادی شروع به راه رفتن بکند، بعد در آینده هر وقت فرصتی دست داد، او را به پزشک نشان دهیم.

بوروکراسی، بیماری فرهنگ بورژوازی است. دموکراسی بورژوازی با بوروکراسی قالب ریزی شده است. در نتیجه همه ی ما اعم از طبقه ی بورژوا یا کارگر به این بیماری فرهنگی آلوده هستیم. از اینرو، فرهنگ طبقه ی کارگر با فرهنگ بوروکراتیک بورژوازی گره خورده، مگر اینکه آگاهانه به وجود

چنین بیماری فراگیری اعتراف کرده و به همراه مبارزات سیاسی و طبقاتی خود با این بیماری نیز برخورد و مبارزه کنیم. در غیر این صورت، نیروهای بورژوا-دموکرات درون طبقه‌ی کارگر، رهبری مبارزات را با منطق فرهنگ بوروکراتیک خود بدست گرفته و در نهایت روند مبارزات طبقاتی را به کجراه سوق می دهند.

«کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» امیدوار است که بنیانگذار نهادی باشد که بتواند در همه‌ی کارگران انگیزه و جرأت مخاطب قرار دادن هر چه بیش تر رهبران کارگری را ایجاد نماید. در گذشته همیشه معمول بر این بود که اگر با رهبری تشکیلات خود فقط از زاویه تنوریک مسأله داشتید و در صورتی که عده ای بودید، می توانستید انشعاب کنید؛ اما اگر تنها یک نفر بودی و یا اگر اختلافات، جنبه تشکیلاتی صرف هم پیدا می کرد، بیرون می آمدی و عمدتاً هم منفعل می شدی. در حالی که اشکالات تنوریک عمومی از طریق کار تشکیلاتی مشخص می گردد؛ رهبری یک تشکیلات اگر قصد انحرافی نداشته باشد، چرا باید به روش بوروکراتیک برای حفظ موقعیت خود پناه ببرد؟ امروز اما، این کمیسیون این امکان را فراهم می آورد که الف، نه مجبور باشی به تنهایی مبارزه کرده و کناره بگیری و ب، نه به مسائل تشکیلاتی کم بهاء داده و درون آن تشکیلات بمانی. وجود این کمیسیون، این امکان را برای هر کارگر انقلابی و مبارزی ایجاد می کند که صدایش را با پشتوانه جمعی انعکاس دهد و به مسائل تشکیلاتی به اندازه‌ی امور نظری و سیاسی بهاء دهد، زیرا امور تشکیلاتی ابزار پیاده کردن همان نظرات و خط سیاسی است، لذا نه تنها از ارزش کم تری برخوردار نیست، بلکه چون ابزار کار است، نشان دهنده‌ی اهداف واقعی آن تشکیلات

است. به عبارت دیگر، خط و نظرات سیاسی تشکیلات وقتی به مرحله‌ی عمل در می‌آید، در حقیقت ماهیت اصلی آن را به نمایش می‌گذارد.

«کمیسئون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» امیدوار است که بتواند در کارگران مبارز و انقلابی، انگیزه‌ی به چالش کشیدن مشی تشکیلاتی و ابزاری رهبران را به وجود آورده و در بحث‌ها عملاً نشان دهد که تا چه اندازه یک تشکیلات انقلابی می‌تواند به اخلاق بوروکراتیک و استفاده ابزاری از اعضای تشکیلات آلوده باشد. باشد که این انگیزه سبب مبارزه با این معضل که بزرگ‌ترین میراث فرهنگ بورژوازی است، گردد.

«کمیسئون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» همواره به اصول زیر زیر معتقد بوده و بر اساس آن عمل کرده است. این اصول شامل دو مؤلفه از «احیای مارکسیستی» و سه اصل از «کمیسئون مبارزه با بوروکراسی...» است. اگر چه از ابتدا ما بر اساس قبول و تأیید چهار مؤلفه‌ی «احیای مارکسیستی» در جلسات هفتگی آن شرکت نموده بودیم.

اصل اول (مؤلفه‌ی اول): کمونیزم یا سوسیالیزم انقلابی یک علم است و نه یک ایدئولوژی؛ علم شناخت جامعه‌ی طبقاتی و اولین و بزرگ‌ترین درسی است که مارکس می‌توانست به جامعه‌ی بشری عرضه کند. از دید مارکس مبارزات طبقاتی همه‌ی جوامع، از زمان پیدایش مالکیت خصوصی تا به امروز جریان داشته، به ویژه با پیدایش نظام سرمایه‌داری بر پایه‌ی از میان برداشتن وجه تولید سرمایه‌داری و جایگزین کردن آن با وجه تولید سوسیالیستی در راستای بوجود آوردن رفاه اجتماعی برای همه‌ی مردم جهان شکل می‌گیرد. به عبارات دیگر، جوامع بشری اگرچه همواره از درون مبارزات و تخصیصات بین دو طبقه مشخص استثمارکننده و استثمارشونده

بیرون آمده، اما این حرکت، همواره سازنده و به طرف جلو رو به تکامل بوده است. از این رو است که جامعه‌ی امروز سرمایه‌داری، جهانی شده و حتی در عقب افتاده‌ترین کشورهای جهان هم شباهتی به سرمایه‌داری دوران مارکس یا پیش از مارکس ندارد. این امر این اصل را برای ما تعریف می‌کند که روابط اجتماعی جوامع، در هیچ مقطعی ثابت و بلا تغییر نبوده، بلکه به دنبال پیشرفت‌های علمی و صنعتی روز، کشمکش‌ها و مبارزات طبقاتی بین این دو طبقه مشخص، همواره جوامع بشری را به سوی تکامل هرچه بیش‌تر سوق داده است. لذا بطور خلاصه این‌طور می‌توانیم جمع‌بندی کنیم که جامعه‌ی بشری همواره پا به پای پیشرفت‌های علوم در هر عصری جهش‌های سازنده و رو به جلو داشته است. مارکس هم در برابر عقاید یا ایدئولوژی‌های فلاسفه زمان خود بر این عقیده بود که نشان داده و ثابت کند که جامعه‌ی بشری، عنصری زنده و فعال و پویا و مبارز است. از این رو است که از دید او مارکسیزم حقیقی بر تحقیقات علمی استوار است و در مارکسیزم انقلابی که متکی و مبتنی بر علم است هیچ چیز ثابت و همواره پایدار نیست بلکه براساس شرایط و موقعیت‌های اجتماعی هر مقطعی قابل تغییر و تکامل است، حتی بحث‌های خود او.

اصل دوم (مؤلفه‌ی دوم): این اصل متکی بر این عقیده است که مبارزات طبقاتی که به سوی انقلاب سوسیالیستی سازماندهی می‌شود حرکتی است که اساساً از پایین و از درون خود جنبش کارگری بیرون می‌آید. به عبارت دیگر رهبران واقعی طبقه‌ی کارگر در این انقلاب از میان عناصر مترقی درون خود طبقه‌ی کارگر بیرون می‌آیند. البته ما در اینجا اهمیت حضور و دخالت و همراهی روشنفکران انقلابی طبقه‌ی کارگر را نفی نمی‌کنیم. همکاری آن‌ها با

رهبران طبقه‌ی کارگر امری طبیعی است. کارگران همان طوری که به طور طبیعی رهبرانی که از میانشان برخاسته اند به رهبری برمی‌گزینند، حضور این روشنفکران نیز می‌بایستی به همان ترتیب یعنی به طور طبیعی و پس از جلب اعتماد از جانب رهبران کارگری و دیگر کارگران فعال انجام گرفته و به منظور تحمیل خود برای رهبری به طبقه‌ی کارگر نباشد. یک جنبه اهمیت بالای این اصل این است که حضور و دخالت کلیه‌ی کارگران فعال، مانع تمرکز قدرت بدست چند نفر در سطح رهبری می‌شود و اجازه می‌دهد تا تمام کارگران مایل به فعالیت، صاحب نظر بوده و در هر مقطع یا موردی حق دخالت و نظردهی داشته باشند و تصمیم‌گیری نهایی در محیطی با حفظ سانترالیزم دموکراتیک انجام گیرد که در نفس خود از میزان بوروکراسی اداری درون رهبری آن می‌کاهد.

اصل سوم (مؤلفه‌ی سوم): سوسیالیزم مارکسیستی کاملاً دموکراتیک است. به تشکل‌های مستقل کارگری و حقوق دموکراتیک برای همه‌ی مردم اعتقاد دارد. به حق‌گرایش و حق ابراز نظر برای تمام اقشار طبقه‌ی کارگر پایبند است. مارکسیزم اصیل معتقد است که امر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم، بدون رعایت و اجرای دموکراسی‌ای به مراتب عالی‌تر از دموکراسی صوری بورژوازی، عملی نیست. یعنی دموکراسی سیاسی، ادغام با دموکراسی اقتصادی (دست‌یافتن به برابری سیاسی و اقتصادی برای کل جامعه). آزادی بیان و مطبوعات و حقوق دموکراتیک شامل حال همه‌ی مردم خواهد بود و نه صرفاً حزب، عده‌ای معدود و یا طبقه‌ای خاص. سوسیالیزم مارکسیستی خواهان هیچگونه برخورد از بالا و تبعیض با توسل به زور و «دیکتاتوری» بر جامعه نیست. مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نزد

مارکس، از سوی بورژوازی و خرده بورژوازی، و به ویژه استالینیست ها دستخوش تحریف شده است. مقصود مارکس از دولت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، اعمال «دیکتاتوری» (به مفهوم تحریف شده ی کنونی آن، یعنی استبداد) بر کل جامعه نیست، منظور او داشتن «حق وتو» در جامعه است، نه اعمال استبداد. یعنی آن واژه به مفهوم اعمال عالی ترین دموکراسی است که تاریخ به خود دیده است. برخلاف دموکراسی بورژوایی که همانا دیکتاتوری و اعمال اراده ی اقلیتی است بر اکثریت مردم زحمتکش، اعمال دموکراسی کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) تنها شکلی از حکومت است که می تواند حقوق همه ی مردم حتی مخالفان خود را تحقق بخشد. اما، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و دوره ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم، دولت کارگری نوین (حکومت شورایی)، در مقابل تدارک و قصد بازگشت نظام سرمایه داری توسط یک اقلیت کوچک از جامعه و دستگاه سرکوبش (مانند پلیس و شبکه ی اطلاعاتی آن)، ایستادگی می کند و قاطعانه از حقوق بدست آمده از سوی اکثریت جامعه دفاع می کند و اجازه ی بازگشت سرمایه داری و دستگاه سرکوبگر را نخواهد داد.

اصل چهارم (مؤلفه ی چهارم): سوسیالیزم مارکسیستی رادیکال و انقلابی است. خود-رهایی کارگران را از چارچوب قانونی فراتر می برد. اعتقاد به درهم شکستن ماشین دولت سرمایه داری دارد. مبارزه ی سیاسی را در خیابان ها، اعتصابات و انقلابات جستجو می کند و نه در اتاق های در بسته تجمعات روشنفکری بی ارتباط به جنبش های زنده ی ضد سرمایه داری. آن ها برای تسخیر قدرت و سازماندهی اعتصاب عمومی و مسلح کردن توده ها برای قیام توده ای و سرنگونی دولت سرمایه داری، تدارک می بینند.

اصل پنجم (مؤلفه‌ی پنجم): اصلی است که اختلاف ما را با "گرایش مارکسیست‌های انقلابی" تعریف می‌کند. ما بر این اعتقاد هستیم که کلیه‌ی روابط اداری - اجتماعی در جامعه‌ی سرمایه‌داری بر پایه‌ی روابط بوروکراتیک استوار است و متأسفانه هرگونه سازماندهی درون طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی بورژوایی هم، متأثر از همین روابط بوروکراتیک است. به عبارت دیگر، درون جامعه‌ی بورژوایی شرایطی ایجاد می‌کند تا بوروکراسی به موازات سازماندهی درون طبقه‌ی کارگر به پیش رود؛ حتی در زمانی که این سازماندهی در مراحل بسیار ابتدایی و پیش از هرگونه امکان مبارزات سراسری و انقلابی قرار داشته باشد باز هم بوروکراسی به اشکال مختلف حضور خود را بر کارگران مبارز تحمیل می‌کند. حقیقت اما این است که با این بوروکراسی می‌توان بطور آگاهانه مبارزه کرد و از ابتدا همواره نسبت به وجود آن حساسیت نشان داد. به عبارت دیگر، مبارزه با بوروکراسی را باید بخشی از فرهنگ انقلابی طبقه‌ی کارگر ساخت تا همواره به موازات مبارزات طبقاتی خود، جهت برچیدن کل نظام سرمایه‌داری و برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، بوروکراسی بورژوایی را نیز از فرهنگ جامعه و طبقه‌ی کارگر زده و جامعه را از این انگل فرهنگی که اغلب با تاروپود کل جامعه حتی پیشروترین کارگران پیوند خورده است پاک نماییم.

ما در «کمیسئون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» ضمن اعتقاد به لزوم مبارزه با بوروکراسی به روش‌های فوق، بر پایه‌ی پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی به ضرورت ساختن این کمیسئون رسیده‌ایم. ما معتقدیم که در مسیر مبارزه‌ی طبقاتی، کارگران نیاز دارند که در درون هر سازمان انقلابی خود، حضور عینی و فعال داشته باشند، زیرا مبارزه

با بوروکراسی درون جنبش کارگری تنها با رعایت و اجرای دموکراسی کارگری میسر است. حضور فعال و آگاه کارگران در امور تشکیلات و سازمان‌های خود، آنان را با واقعیات تلخ موجود درون این سازمان‌ها آشنا ساخته و در نتیجه در هر مقطعی می‌توانند با اِعمال دموکراسی کارگری تمام قدرت را در دست تعداد معدودی محدود نکرده و با توسل به نقد انتقادی- انقلابی، عمق و گستردگی بوروکراسی درون سازمان‌های انقلابی و فعال خود را به بهترین نحو ممکن مهار کنند. باید همواره به خاطر سپرد که انفعال از حضور فعال در صحنه‌ی فعالیت‌های سیاسی یک سازمان، آن سازمان را هر چند انقلابی باشد، از سانترالیزم دموکراتیک تشکیلات کارگری به سوی سانترالیزم بوروکراتیک آن سوق می‌دهد و رهبران و کادرهای بالای آن را به نخبگانی تبدیل می‌کند که خود را باهوش‌تر و با استعدادتر از سایر کارگران می‌بینند و تصور می‌کنند که با کارگرانی از نظر سیاسی «نادان» و «غیرفعال» سروکار دارند. نقد بوروکراسی دقیقاً از پایین و علیه نخبه‌گرایی است. مداخله‌ی نظری و عملی همه‌ی پیشروان کارگری که به سرنوشت مبارزات انقلابی کارگری اهمیت می‌دهند، است که می‌تواند بوروکراسی را تحت کنترل درآورده و به حداقل ممکن برساند.

ما ضمن اینکه از چهار مؤلفه‌ی «احیای مارکسیستی» پشتیبانی کرده بودیم، در اینجا لزوم ایجاد برخی تغییرات و افزودن اصل پنجم را نیز ضروری تشخیص می‌دهیم. اصل پنجم در رابطه‌ی مستقیم با تشکیل همین «کمیسیون» است. کار این «کمیسیون» یکی، مطرح کردن و به بحث گذاشتن فرهنگ بورژوائی حاکم و بوروکراسی خرده بورژوائی و استالینیستی است که در روابط تشکیلات کارگری انقلابی به هر شکلی بیرون زده و برای فعالیت در

آن‌ها ایجاد مانع می‌کند. دیگر، رسیدگی به اجحافات است که از جانب رهبری بر هر یک از اعضاء اعمال می‌گردد. این موارد در این کمیسیون مطرح و بحث شده و در صورت داشتن صحت، علیه آن مبارزه می‌شود. به این ترتیب، حریم دموکراسی کارگری در درون یک تشکیلات یا حزب انقلابی به طور مداوم از پایین کنترل شده و از اجحافات رهبری مصون نگاه داشته می‌شود.

فرق این کمیسیون با کمیسیون هائی که تا به حال در احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ ساخته شده، فرقی اساسی و ماهوی است و آن این است که این کمیسیون از افرادی ساخته می‌شود که به آن‌ها از طرف رهبری اجحافاتی صورت گرفته، یعنی نه از کسان «بیطرف» که در هیچ تشکیلات وجود خارجی ندارد. زیرا این افراد به اصطلاح بیطرف، عملاً یا تابع اکثریت درون تشکیلات خود هستند یا تابع اقلیت.

امروز آنچه که درون سازمان‌های تروتسکیستی باعث اختلافات و انشعابات می‌شود اساساً به علت وجود بوروکراسی است. وجود بوروکراسی عموماً باعث دلسردی و کناره‌گیری کارگرانی می‌شود که ممکن است اساساً بتوانند بسیار فعال عمل کنند، اما به علت برخوردهای بوروکراتیک از بالا این افراد کاملاً منفعل شده و از فعالیت سیاسی دست می‌کشند و در نهایت اغلب جز نامی از آن‌ها به جا نمی‌ماند.

این کمیسیون فاقد رهبری است و سخنگوی آن هم به شکل دَوّاری انتخاب می‌شود. رهبری تشکیلاتی هم در آن نمی‌تواند شرکت کند و افرادی که به سطح رهبری می‌پیوندند باید از «کمیسیون» بیرون روند. مسائل در این «کمیسیون»، تحقیق، بررسی و رسیدگی شده و تصمیمات به اجرا گذاشته می‌شود. این «کمیسیون» پس از رسیدگی به هر موردی کارش با اعضاء

حاضر در آن تمام می‌شود و برای رسیدگی بعدی افراد دیگری می‌توانند انتخاب شوند. به این ترتیب، «کمیسیون» می‌تواند تعادلی بین پایه‌ها و رهبری برقرار کند. وجود این «کمیسیون» به ویژه زمانی مؤثر است که «سانترالیزم دموکراتیک» به طور اصولی از جانب رهبری رعایت نگردد. این بند ضرورتی برای حفظ اهداف چهار مؤلفه به ویژه بخش دموکراسی کارگری آن می‌باشد.

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری